از نشرات انجمن تاریخ افغانستان

واقعات شاه شجاع

انجمن تاریخ افغانستان

نمرهٔ نشرات: ۲۹

۱۲۰

شبیر احمد شیرزاد

واقعات شاه شجاع

دفتر اول، دوم : از شاه شجاع

دفتر سوم : از محمد حسین هراتی

PROPERTY OF
ACKU
5641

تعداد طبع : ۱۰۰۰ جلد

اسد ۱۳۳۳

مطبعهٔ عمومی کابل

جلد اول

تاریخ افغانستان

چون در اثر علاقمندی زیاد خوانندگان گرامی جلد اول تاریخ افغانستان در کتاب فروشی ها بفروش رسیده ونایاب شده بود انجمن تاریخ یك تعداد محدود دیگر را به معرض استفاده گذاشته است که فی جلد پنجاه افغانی در خود انجمن تاریخ بفروش میرسد .

❀ ❀ ❀

عروج بارك زائی

کتابیست که تازه از طرف انجمن تاریخ طبع شده و به معرض فروش گذاشته شده است و به قیمت پانزده افغانی از کتاب فروشی ها دستیاب میتوانند .

❀ ❀ ❀

تیمورشاه درانی

تالیف ښاغلی عزیزالدین فوفلزائی است . فی جلد بیست افغانی در پانوځای، کتابفروشی سهیمی، کتابفروشی دانش ودرخود انجمن تاریخ بفروش میرسد .

دفتر سوم که واقعه سی وپنجم را احتوا میکند دفتر یست علیحده واضافی که خلاصه چند سال اخیر حیات شاه شجاع را تا سنه کشته شدن او در ۱۲۵۸ و بعضی واقعات جدیدتری را که عبارت از جلوس پسران او فتح جنگ وشاه پور و تخلیه افغانستان از انگلیس ها باشد در بر میگیرد .

علاوه بر اینکه دفتر سوم من حیث سیاق عبارت با دو دفتر اولی فرق دارد بشهادت صفحه (۱۰۵) کتاب واضح می بینیم که این قسمت از خود نام ومؤلفی داشته. نام این مجموعه (افسوس ناظرین) وگرد آورنده ونویسنده آن یك نفر تاجر هراتی است مسمی به (محمد حسین) که قرار اظهار خودش قبل از ینکه سپاه انگلیس بمعیت شاه شجاع به (شکار پور) برسد درین شهر اقامت اختیار نموده بود و بعد با مقربان ومحرمان دربار شاهی معرفت پیدا میکند وبه معیت شاه وسپاه مهاجم اجنبی به کابل می آید ودر مدت سه سال سلطه فرنگی وسلطنت دوم شجاع در کابل میباشد ونهضت ملیون؛ وقتل شجاع واخراج انگلیسی ها همه را بچشم مشاهده میکند وقرار گفتار خودش چون در «واقعه نگاری دست داشت» دفتر سوم را علی العموم بعد از خروج سپاه فرنگی که او هم از مملکت خارج میشود یادر شکار پور یا به احتمال اقرب در لودیانه می نویسد وچون آهنگ عبارت او سراسر به طرفداری انگلیس ها ست و برای همکاری های شاه شجاع وانگلیس دلایل تراشی میکند احتمال بسیار میرود که از عمال تنخواه خور انگلیس بوده واحتمال بسیار میرود که به سفارش مقامات انگلیسی این دفتر را نوشته باشد.

بهر حال کسانیکه واقعات شاه شجاع را مطالعه میفرمایند ملتفت باشند که در تحلیل واقعات هرسه دفتر طرفداری از نظریات، مفاد ورفتار شاه شجاع وهمکاری شجاع وانگلیس بعمل آمده. دو دفتر اولی از جزئی تا کلی از عینك شجاع ، بقلم شاه یا تحت نظر شاه واز زبان شاه نوشته شده ودر دفتر سومی دائی مهربان تر از مادر نه تنها مفاد شاه را در نظر گرفته بلکه همکاری شجاع را با انگلیس ها ووفاداری اولی را به دومی لباس معقول پوشانیده است. حال آنکه ملت افغانستان اگر امروز شجاع را از خلال انعکاس حوادث تاریخی خوب تر میشناسد مجاهدینی که در روزهای سیاه سه سال تسلط اول فرنگی (لات) و (برنس) را به گناه تهاجم وتخطی و تخلف و عده نابود ساختند (لات کلان) راهم موقع ندادند که جان بسلامت برد . با صفحه اخیر این کتاب تومار سیاه واقعات بعد از مرگ شاه شجاع واولادهٔ او برچیده میشود . جنرال پالك وسپاه مهاجم معیتی او که برای خون خواهی لات های وطنی واجنبی آمده بود وآتش سوزی های چته کابل ودهکدهٔ زیبای استالف یادما نرفته بالاخره خاك افغانستان را ترك میگوید وپرچم اجانب از فراز کنگره تاریخی بالاحصار کابل پایان میشود .

مبرهن است که شاه شجاع الملك از نظر انشاد اشعار به شهادت غزلیات عشقی خود شاعر شیوا ونازك خیالی بوده ، این شاه شاعر شاید صفات دیگری هم داشته ودر استمداد از بیگانگان منظور اساسی او اشغال مجدد تخت وتاج بوده ولی هیچ سفسطه ئی ملت افغانستان را چه درعصر خودش وچه بعدازان قانع ساخته نتوانسته ونمیتوانند که از احساسات اجنبی پرستی اوچشم بپوشد واورا تبرئه کنند .

ناگفته نماند که کتاب واقعات شاه شجاع درسال ۱۲۷۸ به اهتمام سیداصغر حسین نام درمطبعهٔ مجمع البحرین لودیانه به چاپ رسیده وچون از تاریخ طبع آن درحدود (۹۵) سال سپری شده کتاب چاپی هم نایاب گردیده ودر افغانستان نسخ مذکور بسیار نادر است . لذا انجمن تاریخ به طبع مجدد آن اقدام کرده وعلاوه برمجلهٔ آریانا هزار نسخه علیحده هم ازان به طبع رسانید .

نسخه ئی که در طبع کتاب ازآن استفاده بعمل آمده است نسخه قلمی موزهٔ کابل است . حینی که طبع صفحات جریان داشت بناغلی عبد الرؤف بینوا اتاشهٔ مطبوعاتی افغانستان دردهلی جدید که یك تن از همکاران و اعضای افتخاری انجمن تاریخ افغانستان هستند ازنظر همکاری نسخهٔ مطبوعی فرستادند که بحیث نسخه بدل کمك بسیار نمود واز ایشان هم صمیمانه تشکر میکنم .

۳۰ سرطان ۱۳۳۳

« احمدعلی کهزاد »

فهرست مندرجات

عنوان	صفحه
تمهید	١
جنگ کردن زرداد خان محاربه	٣
عبدالواحد خان دعطاؤالله خان	
وبلوچ خان وعزیمت آنان	٤
جنگ بالشکر شاه محمود و شهزاده	
کامران	٤
محاربهٔ در سنکو با عبدالواحدخان	
وخواجه محمد خان	٦
وارد شدن درحدود غلزایی	
ووصلت با آنها	٧
جنگ بندگان ما در منزل کوچک	
باصالح محمد خان غلزایی	٨
جنگ مردم کابل باشاه محمود	٩
به جنگ آمدن فتح محمدخان از	
قندهار بجهة تخلیص شاه محمود	١٠
فرستادن شهزاده حیدر وسردار	
احمد خان نورزایی	١١
فرار کردن فتح خان از کابل	
به قندهار	١٣
آمدن ایلچیان از ترکستان	
ازنزد حیدر شاه والی بخارا	١٤
عزم سرکار بسمت قندهار و کناره	
کردن شهزاده قیصر	١٤
فرستادن عالیجاه مختارالدوله جهة	
تسخیر کشمیر	٢٠
آمدن شهزاده کامران به اغوای	
بعضی مفسدین	٢١
سرافراز فرمودن بندگان ما شهزاده	
قیصر را به نیابت امارت	٢٣
رسیدن رایات عالیات بکابل	٢٦
ارادهٔ شاه محمود بسمت کابل	٢٧

عنوان	صفحه
فرستادن شهزاده منصور بمعهٔ	
محمد اکرم به جنگ کشمیر	٢٩
محاربه نمودن شاه محمود	
درمنزل نمله	٣٢
عزیمت بندگان ما از پشاور بسمت	
احمد شاهی	٣٤
گریختن شهزاده ایوب واسدخان	٣٥
جنگ کردن بندگان ما	
باشاه محمود	٣٦
نهضت رایات عالیات بطرف الکای	
پشاور	٣٨
بجنگ آمدن محمد عظیم خان	٣٨
نهضت بندگان ما از راولپندی	٣٩
فرستادن شهزاده حیدر را بجهة	
تسخیر دیرهٔ غازی خان	٤٠
مخلص بندگان ما از شهر لاهور	٥١
عزیمت بندگان ما به تسخیر خطهٔ	
کشمیر	٥٧
فرستادن محمدعظیم خان عریضات	
مبنی بر عجز بخدمت بندگان ما	٦٢
نهضت رایات عالیات بسمت الکای	
پشاور	٦٤
عزیمت بندگان ما به سند	٦٧
مراجعت بندگان ما از سند	
به شکارپور	٦٩

شروع دفتر ثانی

عنوان	صفحه
عزیمت بندگان ما باردهٔ	
تسخیر ولایت قندهار	٧٥
تشریف بری بندگان ما بعزم	
تسخیر قندهار	٨٦

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیقیاس وسپاس بیحد وشکر بی‌انتها وستایش بیعدد درهرزمان و هرآوان از ازل تاابد ازهرجامدی وشاکری که جلوه صدور یافته باشد یاخواهد یافت مرخالق راست که عالم گوناگون را از نهانخانهٔ بطون ببهار گاه ظهور برآورده وصلواة زاکیات وتسلیمات بلانهایت برروح پرفتوح جناب مستطاب معلی القاب حضرت رسالت ماب سرور کاینات خلاصه موجودات افضل اکمل خاتم المرسل احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم که خلقت اولاك لماخلقة الافلاك پوشیده وبرفعت قاب‌قوسین او ادنی رسیده وتحیات زاکیات برآل واصحاب وتابعین واولیا اولین وآخرین و علمای متقدمین ومتاخرین که هادیان طریقت و شفیعان روز قیامت اند واصل باد اما بعد بردانشوران ذی بصیرت وتحقیق منکشف وهویداست که سلاطین باتمکین وپادشاهان نیك آئین پیوسته واقعات خودرا که دراحیان معرکه آرائی وزمان کشور کشائی صورت وقوع یافته بعضی بملکه کمالات صوری ومعنوی وقوت استعداد ذاتی و جبلی بذات خود در قید تحریر وترقیم آورده اند وجمعی بعلمای متبحرین وفضلای مؤرخین عصر خود را امر نموده که هریك دروار بسلك تالیف وتنظیم کشیده اند تابرصفحهٔ روزگار یادگاری وبدفتر لیل ونهار طوماری ثبت وبرقرار بوده هوش افزای دیده وران باشد لهذا برخاطر فیض مقاطر این نیازمند درگاه الله سلطان شجاع الملك شاه درانی نیز چنان ظهورنمود که تمامی محاربات وهمگی واقعات خود را از آغاز جلوس براورنگ فرمان روائی در سنه ۱۲۱۶ بعنفوان جوانی هفده سالگی الی یومنا که سال یکهزار ودوصدوچهل ویك سمت وقوع یافته درقید قلم درآورده تامؤرخان خراسان وتاریخ جویان آن اوطان را بواقعی حاصل شود. اهل دانش را موجب اکتساب عبرت وباعث و صول خبرت گردد. وقایع محاربات بندگان ما تاسی وپنج بظهور پیوسته چنانچه دربعضی فتح وفیروزی و در بعضی شکست وسرگردانی بوقوع آمده باوجود آنکه اموال وجواهرات ونقود ومبالغ کثیره در خزانهٔ عامره ما بود وبعضی ازان‌جهت‌تهیه وآراستگی سپاه وجان‌نثاران بارگاه بمصرف رسیده اکثری ازان بتاراج وفنا رفته لیکن بندگان‌ما درهمه‌حال مضمون صداقت مشحون لیس‌للانسان الاماسعی را باآنچه لازمه سعی و تدبیر بشری بوده درهر واقعه وهر محاربه هرگز اندیشه ازسر خود نکرده بلکه بنفس خود بعهٔ لشکر آراسته واسباب پیراسته با مخالفان مقابله ومجادله مینمودیم چون اعانت فتح وفیروزی واعطای سلطنت و سرداری بید قدرت ایزدیست نه بزورازمائی واساس شوکت وپادشاهی چنانچه براکثری از طبقات سلاطین سابقین وپادشاهان باتاج ونگین باارادات ازلی وتقدیرات لم یزلی فتح و شکست وبلکه تاراج وتخت بوقوع انجامیده ازانجمله از متأخرین یکی امیر تیمور کور گانیست که دوازده مراتبه ازسمرقند وخوارزم وبدخشان شکست یافته و از متقدمین افراسیاب که باکیخسرو هفتاد مراتبه مقابله نموده و ه ودست بردار نگشته و همایون شاه

نواسهٔ امیرتیمور کورگان باآنکه اکثر ولایت هندوستان در قبضهٔ تصرف در آمده بود ازشیرشاه وسلیمشاه قوم لودی شکست خورده وفرار کرده التجا و استمداد بایران نزد شاه‌عباس صفوی برده همایون شاه را در کتب خود تحریر نموده اند الحق تا مشیت ایزدی نباشد هیچ کاری صورت انتظام نمی‌پذیرد وچنانچه مضمون صدق مشحون قل لن یصیبنا الا ماکتب لنا وبه مصداق الامور مرهونة باوقاتها موید حال وگواه مقال است .

تا در نرسد وعدهٔ هر کار که هست　　　سودی نکند یاری هر یار که هست

چون وقت وصول آمال رسد وعنایات الهی شامل حال گردد البته مقصود خود بوقوع خواهد انجامید .

ثم رجعنا الی بیان ماقصدنا سنه یکهزار ودوصد وشانزده بود که ناگاه درالکای پشاور بسمع اشرف رسانیدند که بندگان سکندرشان شاه‌زمان که بعزم مقابلهٔ شاه‌محمود ازدارالسلطنهٔ کابل بسمت قندهار تشریف برده بودند واحمد خان نور زائی پیش قراول مقرر دومنزلی پیش‌فرستادند نامبرده بنابرخبث باطن بامخالفان ساخته هم ازآنجا روبفرار نهاده بامخالفان قرار نمود ازین معنی هزیمت فاحش در لشکر شاه ممدوح افتاد بندگان شاه موصوف دربنصورت ناچار وپریشان حال گشته از منزل مقر عنان عــزیمت را بسمت کابل معطوف فرمودند ازآنجا که مردم کابل‌را هراس شاه محمود در خواطر مستولی بود درخدمت بندگان سکندر شان اهمال ورزیدند لهذا صلاح دولت درقیام انجام ندیده همچنان ازشهر کابل عبور فرماشده عنان عزیمت رابسوی الکای پشاور معطوف ساخته بسبب‌ضرورت وافسردگی راه درقلعهٔ عاشق نام شنواری که قریب جلال آباد است باوزیر وفادار خان وزمانخان بامیزائی و پانزده سوار غلامان وارد گردیده نزول اجلال فرمودند عاشق‌نام نمک‌بحرام بدطینت بدسر انجام اول بندگان شاه‌را درقلعهٔ خود جاداده وبخدمت جانفشانی سربقدم ملازمان اقدس نهاده آخر به هنگام نصف شب قریب دو صــد نفر قوم شنواری را طلب نموده بمقتضای منافقت و خباثت باطنــی در وازهٔ قلعه را مسدود ساخته وجاه بجاه بنابراستحکام قلعه تفنگچیان نشانیده پسر بدگــهر خودرا در آن شب بجهة اطلاع بخدمت شاه محمود بسبیل استعجال بسمت کابل فرستاد هرگاه بندگان شاه‌زمان ازاین معنی اطلاع یافت هرچند سعی و تردد در تخلیص خود نمودند فایده پذیر نــگردید وبه آن سنگدل هیچ اثر نکرد چون این خبر و حشت اثر به بندگان ما رسید فی‌الفور صد سوار جرار بمعهٔ عبدالکریم خان اسحق زائی سردار جهة تخلیص بندگان شاه ممدوح بسرعت تمام از راه خیبر مرخص فرمودیم از آنطرف شاه محمود نیز جهة بردن بندگان شاه زمان بسمت کابل اسدخان برادر فتح‌خان بارکزائی‌را بمعهٔ بسیار سواران فرستاده بود ازآنجا که تدبیر معارض تقدیر حضرت قدیر نمیتواند شد در حالیکه عبدالکریم خان ازخیبر عبور مینمود باو خبررسید کــه اسد خان مذکور سبقت جسته بندگان دارا دربان شاه زمان را ازقلعهٔ عاشق برداشته به‌کابــل برد درین صورت عبدالکریم خان چاره را بعرض‌کردن منحصر دیده کیفیت حال بحضوراشرف‌مارسانیدناچارخان مذکوررا بمعهٔ‌سواران بحضور انور طلبانیده وچون در آنوقت عرصه روزگار ازغم و الم بسیار ونیرنگ زمانه

ناهنجار بر بندگان ما تنگ آمده بود وننگ وغیرت گریبان گیر حال شد دزاستدعای انتقام أعدا تائید وتقویت ازجناب ایزدی مسئلت نموده وامداد دعا ازبزرگان دین خواسته هم در بلده پشاور داعیه سلطنت فرمودیم دران حال همگی دوصد نفر برکاب نصرت انتساب ما حاضر بودند بعنایات صمدی والطاف سرمدی پیشنهاد خاطر همت گزین ونیت حق طویت معدلت آئین این نیازمند درگاه بی‌نیاز همین شد که از ابتدای جلوس بسراو رنگ جهانداری وشهنشاهی وآغاز تمتع نعمای الهی جمع شکسته ورعایا وسایر خلایق و برایا که بدایع و دایع خالق عالم ایجاد وتکوین اند در ظلال عدل و انصاف وسایه رأفت والطاف بندگان خود درآورده مرفه الحال وفارغ البال بوده پیوسته درادای وظایف شکرگذاری وستایش وثنای حضرت باری که موجب ازدیاد نعمت واستدامت سعادت است عذب البیان ورطب اللسان احسان ما باشند زیرا که مقصود ازسلطنت وحکمرانی پاسبانی خلایق ونجات مظلوم ازدست ظالم واجرای احکام شریعت نبوی وقلع و قمع اهل بدعت وتقویت واعانت علمای دین است ازآنجا که وصول این مطلب ارجمند وصول باین مناصب بلند بجز باعساکر نصرت اثر صورت پذیر نبود بنابران بندگان ما اول متوجه بجمع آوری لشکر شدند همدرین اثنا ناگاه بسمع همایون ما رسانیدند که زرداد خان درانی فوفلزائی که سابق ازین در عهد بندگان سکندرشان شاه زمان فراری شده درحدود یوسفزائی منزوی بود حالا ازاستماع خبرظهور سلطنت شاه محمود باچند افاغنهٔ یوسف زائی درقلعهٔ اتك آمده ازآنجا باتفاق چهارصد نفرسوار وپیاده قوم ختك جمعیت نموده باغوای شاه محمود در قریهٔ هده بیر که حد مهمند است وپنج کروهی شهر پشاور فرود آمده وسنگر زده با طراف خود مستعد جنگ میباشد ومطلب اوازین حرکت اینست که دامنگیر بندگان همایون شده خدمت خود را بشاه محمود هویدا سازد .

وقایع اول جنگ کردن زرداد خان وخراب شدن وشکست یافتن او

سوانح این وقایع چنان است که بندگان ما بعالیجاهان گل محمد خان وفیض طلب خان بامیزائی ویارمحمد خان نسقچی باشی امر نمودند که با دوصد نفرسوار مکمل یراق وچند صد نفر پیاده از حضور مرخص شده بمقابلهٔ زرداد خان پردازند اورا برهم زده ودستگیر نموده بحضور سعادت ظهور حاضرسازند بعدتعمیل امراشرف چون عالیجاهان مسطور در موضع مذکور رسیدند نامبرده تاب مقاومت نیاورده روبگریز نهاد وعالیجاهان بفتح و فیروزی مشرف حضور گشته کوایف بمعرض عرض رسانیدند بندگان اشرف ماهمچنان درفکر جمعیت لشکر بودند هرچند قوم درانی وغلامخانه از خوف شاه محمود که تازه کار سلطنت باوقرار یافته بود جرات برآمدن ازکابل نمینمود امابندگان اشرف ما بامداد نقود کثیره زر سرخ وسفید واعطای بخشش وخلعتهای فاخره اکثرآن مردم را ممنون ومرهون احسان بیکران ساخته بخود رجوع بندگان اشرف نمودند حتی که مهرعلیخان میرآخور باشی که ازرکاب بندگان شاه زمان فرارنموده درجلال آباد توقف داشت ازالتماس جلوس همایون باپنجاه شصت سوار باستان بوسی مشرف گردیده وعالیجاه محمد اکرم خان بامیزائی امین الملك

که‌در نزدشاه محمود بودنیز آنجا بمعه پنجاه شصت سوار برکاب خاقانی رسید بعد ازان عالیجاه خان‌محمد خان‌نساقچی باشی بحضوراشرف حاضر گشت علی هذالقیاس مردم درانی روزمره باسیار وپیاده حاضر شده جمع آوری نموده میشد وحرم خاص جناب اقدس ماکه صبیهٔ وفادار خان‌وزیر بود بمعه برادرش محمد صدیق خان از راه یوسف زائی بسمت لاهور پنڈی فرستاده شدتا ازحوادث مامون وازین معرکه بیرون باشند ، ونواب عفت ایات جناب والدهٔ ماجده مقدسهٔ مطهره بمعه اهالی حرم‌محترم‌شاه زمان باچندنفرازخواص وملازمان معتبر در پشاور گذاشتیم بجهة آنکه بندگان شاه زمان در کابل گرفتار است اگرحق تعالی فضل کرد وشاهد مقصود رخ نمود البته یکجا فراهم‌خواهدشد والی وابستگان اوشان باوشان خواهند رسیدچون خاطر بندگان ماازطرف اهالی حرم تسلی وتشفی کلی یافت‌در آن‌حال عنان را بات عالیات با لشکری فراهم آورده بسمت کابل معطوف داشته عالیجاه مهر علی خان میرا خور باشی را باپانصد سوار پیش قراول مقرر نموده مرخص فرموده شد .

وقایع دویم محاربه نمودن عبدالواحدخان وعطاؤالله‌خان وبلوچ‌خان

وعزیمت یافتن آنان

چون عنان عزیمت موکب‌نصرت آیات‌بسمت کابل معطوف گشت ومنزل بمنزل کوچیده درقریهٔ باسول‌نزول اجلال فرمودیم از طرف شاه محمود نیز عبدالواحد خان بارکزائی وعطاؤالله‌خان غلزائی‌وبلوچ‌خان اچکزائی پیش قراول مقررشده درجلال آباد رسیده بودند لهذادر موضع مذکور فی‌مابین‌قراولین جنگ برپاشد چنانکه قراولان‌مخالف تاب مقاومت نیاورده فراربسمت کابل‌اختیار کردند وبعضی‌ازآنهابه تقبیل‌رکاب‌نصرت انتساب بندگان همایون ماحاضر شدند عالیجاه مهرعلیخان میراخور باشی عریضهٔ محتوی برنوید فتح وظفر وبرهم‌خوردن لشکر مخالف بداختر بحضور لامع‌النور اظهر گذرانیده عرض‌نمود که‌حالا تعاقب مخالفان‌نموده‌اید یادر همین‌جا بانتظار قدوم تفاخر لزوم اقامت کرده شود. ازحضور لامع النور حکم‌صادر گردید که تاورود موکب دولت‌اجلال درآنجا توقف ورزد بعد ازان نواب همایون‌ما کوچ‌فرموده رونق‌افزای منزل‌مذکورشدند واز آنجا در منزل اشپان نزول اجلال فرمودند .

جنگ سوم بندگان همایون مابالشکر شاه‌محمود وشهزاده کامران

چون‌این نیازمند درگاه الهی‌در منزل اشپان تشریف فرماگردید مردم اردوی معلی بعضی در فکر برپاکردن خیمه‌ها وبعضی بفکر تدارک دانه وکاه وجاه بجاه متفرق وبیجا بودندکه ناگاه لشکرشاه محمود و شهزاده کامران و فتح خان بطور ایلغار نمودار شدند باوجود اینهمه پراکندگی سوار و پیاده لشکراین بنده درگاه‌الهی بجلدی صفها آراسته وعلمها برافراشته مستعد جنگ شدند و ازطرفین صدای توپ وشائین وضرب شمشیر وقوبین برخواست دران اثنا خوانین غلام خانه ودرانی که جان بسته رکاب اشرف بودند از

لشکر شاه محمود وشهزاده کامران گریخته باستعلام عتبه عالیهٔ خاقانی مشرف شدند وصالح محمد خان اسحق زائی میراخور باشی شاه محمود در حین گرمی جنگ برقع از روی ناموننگ کنده شکست یافت از رود سرخ آب گذشته روبکابل فرار نمود درین حال شهزاده کامران باتفاق فتحخان وخواجه محمدخان برپیادگان لشکر بندگان ما که ازقوم خلیل ومهمند بوده حمله آوردند چون اتفاق درمابین ماولشکر مذکور باغ اشپان حایل بوده وکومك بهآنها رسیده توانست در آنحال محمد خان هشنگری والهیار خان باجوری کهسرداران طایفهٔخلیل ومهمند بودند کشتهشدند ازوقوع این واقعه سائرآن دو طایفه تاباقامت نیاورده روبفرار نهادند واز فرار کردن آنها هزیمت در تمامی لشکر بندگان ماافتادحتی که لشکر مخالفان اطراف وجوانب این نیازمند درگاه الهی را چون دایره برکار محاصره کردند ازآنجا که جواهر خانه وصندوق خانه دررکاب حاضر بود لشکر مخالفانرا نظر براموال واسباب افتادهمتوجه غارتشدند وحقسبحانهٔ بندگان مارا بمصداق تلف المال خلف العمر ازان مهلکه نجات بخشید چنانچه باپنجاه سوار از میدان معرکه خودرا سالم کشیده بسمت سفیدکوه عازم شدیم وازآنجا تا دوروز سختی وتعب راه کشیده ونشیب وفراز کوه هاقطع نموده بروز سوم در میان درهٔ قوم توری وجاجی بوده رونق افروز گردیدیم از آنجا که مردمآنجا رعیتسرکاراشرف بودند ازین واقعه اطلاع یافته هر یك موافق استعداد خود مهمانی وجانفشانی بجاه آورده بکمال خدمتگذاری وهوشیاری ازحد خودها گذرانیده بمحال ترکه یکیاز موضع محکم خیبر است رسانیدند وقریب بیست اسپ درین سفراز صعوبت شوامخ جبال کهسیر ومرور برآنها نهایت دشوار وممرعبور نهایت دشوار گذار بود تاب نیاورده سقط شدندغرض که پای سوار باقی مانده بمحل مذکور رسیده بخانهٔ سیدمحمد رضاسکونت ورزیدیم نامبرده آنچه لازم خدمتگذاری ومهمانداری بودبجا می آورد بندگان اشرفما بعوض آن یکدست زین طلا بایراق مرصع باوعطافرمودیم بعدچند روز باغوای بعضی مفسدین میخواست که علم مخالفت ونفاق برافرازد وخودملحق باهلعداوت وشقاقسازد بندگان ماازمافیالضمیر مطلع شده متوجه بدفع آن عنادواصلاح آنفسادبودند کهناگاه عالیجاه محمدامیرخانخیبری ویارمحمدخان نساقچی باشی سرکار و دیگر اکابرو اصاغر خیبری ورود موکب بندگان مارا در خانهٔ سید مسطور دریافته باجمعیتخود ها هریك برکاب خاقانیحاضر شدند وآنچه لازم اخلاص وخدمتگاری ومتابعت وجان نثاری بودهبدل وجان وصدق و ایقان ظاهر ساختند سیدمذکور صورت حال صداقت اشتمال آنها را ملاحظه نموده آنخیالات فاسده که در باطن داشت ظاهر نساخت بعدها بندگان ما از آنجا کوچ نموده در درهٔ خیبرکه مکان خاص امیر محمد خان مذکور بوده تشریف فرما شدند چون خوانین خیبری کهدر جنگ اشپان برکاب والاحاضر بودند واز قدیمالایام نیزبکمال صدق خدمتگاری بندگان ما داشتند مطلع شدند

ورود موکب بندگان ما را شرف افتخار خود ها دانسته خورد و بزرگ وخوانین وثابعین امید خودرا از طرف شاه محمود منقطع ساخته در خدمت گذاری و جان نثاری بندگان ما حاضر بودند و بهمین وتیره چندمدت در خیبر گذشت ودران فرصت شهزاده کامران در پشاور روا ارد گر دیده وچند گاه در آنجا مانده بسمت کابل رفت و درحین مـــرا جعت عبدالواحدخان بارکزائی را بحکومت وخواجه محمد خان فوفل زائی را بسر داری پشاور مقرر فرموددران حال بندگان ما باخوانین خیبری مشورت و مصلحت فرموده بقدر چهار پنج هزار پیاده خیبری تدارك لشکر نموده عازم به تسخیر الکای پشاور شدند چنانچه منزل اول درقلعه جمروت ومنزل دویم درسنکو سرحد خلیلی نزول فرمودیم ۰

وقایع چهارم محاربه نمودن درسنکو باعبدالواحدخان وخواجه محمدخان

سوانح این وقایع چنان است که عبدالواحدخان بارکزائی وخواجه محمدخان فوفلزائی خبر ورود موکب همایون ما را شنیده بی توقف باجمعیت سواره لشکرخود مقابل شده ومجادله و مقاتله ازطرفین برپاشد بعدازجنگ وجدال بسیار چون مردم خیبری پیاده درمیدان تاب مقاومت بالشکر سواره توپ وشاتین روی هزیمت نها دند بندگان ما نا چار بی نیل مقصود و مراد مراجعت نموده بازبچوره خیبر نزول فرمودند اکثرمردم فراری سبب گرمی هوا وکمیابی آب درعرض راه هلاك شدند لیکن صد رحمت و آفرین بروفاداری مردم خیبر که بر کشتگان خود توجه نمیکردند و غم نمی خوردند بلکه استفسا راز سلامتی جسمانی بندگان ما می نمودند چون اطلاع یافتند که بندگان اشرف بسلامت بچوره رسیدند شکرانه بدرگاه کارساز بی نیاز بجاه آورده میگفتند که الحمد لله پادشاه مایان بسلامت وخیریت رونق افزا شدند مقتولان ماهمه تصدق قدم بندگان اشرف بادوهریك بزبان صدق ترجـــمان بعرض میرسانیدند که سرجناب اشرف بسلامت باشد هیچ کدورتی وملالتی را بخاطر مبارك راه ندهند صدبار اگر کشته شویم واگر هزار بارخسته شویم بازهم جنگ خواهیم نمودیم که بر رکاب اشرف حضرت ظل سبحانی کشته شدن خودرا حیات ابدی ودولت سرمدی می پنداریم ۰

تا ز میخانه و می نام ونشان خواهد بود　　　سرما در قدم پیرمغان خواهد بود

بندگان مااخلاص وخدمتگاری واختصاص وجان نثاری آنها را بصدق وصفا بی روی وریا ملاحظه فرموده عرصه یکسال درخیبر وباره استقامت ورزیدند درین عرصه عرایض خوانین درانی وغلامخانه وقزلباشیه متواتر بحضور سعادت ظهور رسیدند که هرگاه موکب دولت واقبال نصیب فرماید غلامان ونمك پروردگان سعادت ابدی خوددانسته ازدل وجان خدمتگاری بجا خواهیم آورد لهذا بخاطر همایون ما چنین مصلحت قراریافت که هرچند خوانین خیبر بخدمت بندگان مااخلاص تام دارند لیکن درینجا کاری دلخواه وحسب مدعا بر نمی آید ازین جهت که ممرسوار ولایت درینجا مسدود و تهیه سامان واسباب سلطنت معدوم الوجود است بالضرور عنان عزیمت قندهار معطوف باید فرمود چراکه مردم درانی والوس افغانی وبرایا همه هواخواه سرکار ما میباشند و باین دولت بیشتر رجوع دارند شاید بمشیت واراده صمدی شاهد مقصود بکام مراد بهبود حسب مرام بدست آید و در آنجا کار سلطنت بوجه

دلخواه پذیرا گردد بناءعلیه ازخیبر کوچ فرموده بادوصدنفر سوار وچند نفرپیاده کوه بکوه صعوبت صعود وهبوط مجال وشوامخ جبال قطع نموده بحدود وزیری رسیدیم و زیری اول بتصورمخالف وچپاول خایف گشته شمشیرها علم کرده ازقلعه های خود بمقابله بیرون شدند ثانیاً که بندگان همایون ما کلانهای آنهارا طلب فرموده بخشش زر سفید وسرخ بی نیاز نمودند بندگان اشرف مارا بواقعی شناختند ودرخدمتگاری و جو نفشانی حاضر شده دروازه‌قلعه‌جات خودهارا کشاده عفوتقصیرات‌خویش خواستند بندگان ماتقصیرات آنهارا عفوفرموده محمدخان سرکرده طایفه وزیری راباچند نفر کلان تران شان تا بحدمینه که سرحد ملك کاکر میباشد بطورراه‌بلدی حاضر رکاب والاداشته واز آنجا بخلاع فاخره وانعامات متکاثره سرافراز وممتاز ساخته‌مرخص فرمودیم ساده‌لوحی مردم کاکر بدرجه معلوم‌شد که‌اگر برای‌عمله سرکارواسپان جووکاه وغله خرج یومیه خواسته میشد اگرچه سه‌آثار خام آردرادریك یکروپیه میدادند مگردر آنوقت زرسفید بسرکار نمانده بود هرگاه درعوض یك کاسه آرد که سه‌آثارهند بوده باشد یکدانه مروارید که قیمت یکصد روپیه‌میداشت داده میشد از نادانی وساده لوحی منظور نمیکردند وروپیه سفید میخواستند غرض بهر نوع تامدت دو ماه در آنجا اقامت کرده اول جهة تفحص احوال آدمها باطراف و جوانب فرستاده بعد از راه غولیری بحدود غلزائی نزول دولت فرمودیم .

وقایع پنجم وارد شدن بندگان مادرحدود غلزائی ووصلت نمودن بانها

چون‌خوانین واراکین ورعیت غلزائی به‌سبب وقوع‌جنگهای متعدده که‌باسپاه شاه محمود نموده بودند واکثر آنها بقتل‌وتاراج رسیده وازآنطرف‌مایوس و آزرده خاطر میبودند ورود موکب دولت واقبال مارا سعادت خود ها دانسته درخدمتگذاری وجان نثاری خورد وبزرگ ازدل‌وجان حاضرشدند ومقارن اینحال عالیجاه شکرالله خان نواسهٔ اخلاص قلیخان هوتك و عالیجاه فتح خان بابکر زائی وشهاب الدینخان توخی بخدمت بندگان ماعرض نمودند که اگرصبیهٔ‌فتح خان مذکور را بندگان والا بکنیزی پذیرفته بدولت عقد ممتاز فرمایند البته‌موجب افتخار غلامان وباعث عزت واعتبار این خانه زادان خواهد بود ازینجا که عرض خوانین مذکور ازکمال اخلاص بود. در آنوقت بحصول مقصود نهایت اختصاص داشت بندگان ما منظور فرموده پذیرا فرمودند بعد ازوقوع‌مناکحت عنان عزیمت بادوصد سوار بطرف شال کوت و مشنگ که سرحد ملك بلوچ است معطوف فرمودیم چون ایام زمستان وکثرت برف و باران بشدت بود بخاطر مبارك چنان گذشت که موسم زمستان وبرف باران درهمین جاه گذرانیده رجوع بمقصد نمائیم مگر درآنوقت از وجوه نقدیه چیزی درسرکار وجود نداشت بحسب اتفاق قافله از شکارپور ورود یافته عازم قندهار میبودند بندگان اشرف مابقندهار مایحتاج از مردم تجار بطریقهٔ مساعده چیزی زر نقد

گرفته وعده فرمودیم که هرگاه عنایت ایزدی والطاف سرمدی شامل حال این نیازمند قادر ذالجلال شود و بر تخت سلطنت کامیاب گرداند ادای وجوه شمایان بوجه نیك کرده خواهد شد مردم تجار که همه وقت خوف زده وترسیده شهزاده کامران وفتح خان بودند که اکثراوقات تمام اموال قافله ها بتاخت وتاراج غارت مینمودند و چیزی در نزد ایشان نمیگذاشتند ازسلوك این مسلوك شکرانهٔ الهی بجا آوردند وهرقدر که بندگان ماخواستند بطوع ورضا وخوشدلی وثنا دادند المنة الله تقدس و تعالی که قرض مردم تجار را بعد از جلوس برآورنگ سلطنت وشهریاری مقدم برهمه اعمال مستحسنه رعیت پروری ودادگستری داشته ادا نموده علاوه بران مهربانی های گوناگون دربارهٔ او شان مبذول فرمودیم غرض که بعداز گرفتن وجه تاجران از شال و مشك عنان عزیمت معطوف ساخته بمحال کوزك نزول اجلال فرمودیم .

وقایع ششم جنگ نمودن بندگان مادرمنزل کوچك باصالح محمدخان غلزائی وغیره .

چون این نیازمند درگاه الهی در منزل کوچك بادوصد سوار نزول فرمودیم خوانین مذکور از طرف شاه محمود وشهزاده کامران باجمعیت هزار سوار بعزم محاربه ومجادله علمها افراخته وشاهین خانه بجلو انداخته وخودرا ساخته واسپان را تاخته رسیدند درآنوقت بندگان ما بحبل المتین توکل وعروة الوثقای امید مالك کل جنگ زده واتکاء بمضمونه آیهٔ کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله داشته بادوصد سوار حاضر رکاب مقابله نمودیم هرگاه عرصهٔ جنگ تنگ آمد این نیازمند درگاه الهی بیدرنگ دست بقبضهٔ شمشیر نصرت آهنگ آورده بریکسوار که مقابل بندگان همایون ماشده بود انداخته بند دست اورا منقطع ساخته وازان درگذشته مشغول بقتال آن کرده شده... بودیم که بتوفیق الهی شکست فاحش درلشکر مخالفان افتاد تاکه برهم خورده رخت ادبار بجانب قندهار کشیده ملحق بشهزاده کامران شدند و بندگان همایون ما با حصول فتح وفیروزی درارغستان که حدود درانی وفوفلزائی بود عطف عنان فرمودیم بناء برجمع آوری لشکر نزول اجلال فرمودیم چون لشکر شکست خورده در نزد شهزاده کامران رسید وشهزاده کامران قبل ازوقوع شکست بحاجی فیروزالدینخان عموی خود جانب هرات نوشته مشتمل براستدعای کومك فرستاده بود حاجی فیروزالدین شهزاده ملك قاسم پسر خود را بادوهزار سوار جرار فرستاده شهزاده کامران بعدکومك هرات وجمعیت لشکر قندهار که جمله پنجهزار بودند مجدداً بداعیه جنگ ناگاه بردو فرسخی ارغستان رسید دران فرصت جمعیت بندگان ماقریب پانصد سوار شده بود لیکن مردم ایلات روزمره می آمدند وقلم جاری بود دران اثنا از لشکر شهزاده کامران بعضی خیرخواهان و اخلاص مندان این سرکار عرض رسان شدند که لشکر مخالفان

کثیر و جمعیت بندگان اشرف والافلیل است مصلحت وقت وبهبود کار دران است که این وقت خودرا از لشکر مخالفان برکنار بکشند من بعد انشاء الله تعالی این خدمت غلامان ظاهر و باهر خواهدشد بندگان ما بآیه کریمه ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه اطاعت نموده وصلاح نیکخواهان راعین مصلحت دانسته خودرا بالضرور ازین معرکه بر کران کشیدند که بزرگان گفته‌اند. نه هرجای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن یعنی ازارغستان کوچ فرمودیم اگرچه درآنساعت شدت باران وسرما بحد کمال بود مگر شب همه شب رفته بعد از قطع مسافت بعیده وقت صبح بود بحدود غلزائیان رسیدیم که درآنجا دست رس مخالفان نبود چون که سبب باران وسرما مشقت بسیار بذات والارنج وتعب بیشمار بمردم سپاه رسیده بود لهذا بقدر یك پهره روزدر آنجا توقف نموده رخت وجامه خشك ساخته و اسپان را جو گیری کرده از آنجا بحد عبدالرحیم خان هوتکی نزول نموده شد ودرآنجا چندیوم توقف فرموده بودیم که ناگاه شهزاده قیصر ومدد خان که سابق شکست یافته بودند خبرورود بندگان ما را شنیده مشرف حضور ساطع النور شدند بعداز آنجا کوچ فرموده در بوری که مسکن مردم کاکر است تشریف فرما شدیم در آنجا بصواب امرای حضور مصلحت چنان قرار یافت که شهزاده قیصر ومددخان ومیراخور باشی وشادی‌خان اچکزائی و باقی خوانین مامور قندهار شوند بندگان ما عزیمت بسمت کابل معطوف فرمایند که تا شاهد مقصود بدست آید لیکن بندگان ما چندروز جهت تدارك خرج توقف نموده چنددانه جواهر منجمله جواهرات که همراه بود باملازمان معتبر داده امرفرمودیم که بطرف دیره جات رفته معامله کرده قیمت آن‌را بحضور برسانند وهم دران فرصت دستخط مبارك برای خوانین درانی و غلامخانه قزلباش شیعه وآغرهٔ کابل وکوهستانی درباب مخالف نمودن بشاه محمود صدوریافته متعاقب که معتمدان مامامور حضور وسرانجام خرج راه نموده مشرف حضور پرنور شدند بندگان ما از منزل بوری کوچ نموده بحدود زرمت که هم حدود طایفهٔ غلزائی است نزول اجلال ارزانی فرمودیم وخوانین غلزائی دانهٔ چند ازجواهر مرحمت شده که تا بعد تهیهٔ جمعیت خود فراهم آوری لشکر نمایند که عزم بندگان ما بتسخیر ولایت کابل بالجزم است.

وقایع هفتم جنگ مردم کابل باشاه محمود ومحصور ساختن او

صورت این وقایع چنانست که چون اعزه مردم کابل ورعیت وخوانین درانی و کوهستان همگی وتمامی شیوه الطاف و شفقت گستری وروش اعطاف وبنده‌پروری جبلی بندگان مارا نیك دریافتند واز ظلم وتعدی قزلباشیه واز عملهای بد وکردار های او باشیه خوانین وسپاه شاه محمود جان بلب رسیده بودند ناچار دعوی مذهب راوسیلهٔ مقصود نموده جنگ سنی وشیعه راپیش آورده چندین مجادله های خانه جنگی نمودند حتی که مردم بسیاراز طرفین کشته وخوار وخسته شدند تا آنکه شاه محمود ازشهر ونواحی کابل منسوخ نمودند در قلعهٔ بالاحصار محصورش کردند بندگان ما نیز درآن فرصت ازمحال زرمت کوچ کرده درالتمور که نزدیك محل لوگر است تشریف فرما شدیم اول حاجی رحمت‌الله خان فوفلزائی

بعد آن عالیجاهان گل محمدخان بامیزائی وعطا محمد خان بامیزائی ولد مختار الدوله برکاب اشرف مشرف شده عرض کردند که عالیجاه شیرمحمد خان مختار الدوله نیز قریب است که برکاب بوسی کامیاب گردد چنانچه درهمان اثناء مختارالدوله و بعضی خوانین واراکین دیگر ازشهر کابل ازنزد شاه محمود فراری شده برکاب حاضر شدند بعدازان مردم کابل بلوای عام کردند غرضکه رایات عالیات رونق افزای نزدیکی او گرد گردیده جمعیت سپاه بندگان ما تاسه هزار گردیده بود شکرانهٔ ایزدی بجا آورده شد درآنحال جمله خوانین بعرض رسانیدند که استماع رونق بخشی بندگان همایون اعلی درالتمور شاه محمود در اهراس دست داده بمشوره ومصلحت جماعهٔ عرب وسکنه قلعهٔ بالاحصار دروازهٔ قلعه را مسدود ساخته توپ وتفنگ از بروج وبارهٔ شهر می اندازند ازین معنی ساکنان شهر جان بلب اند ازبرای خدا پادشاه بزودی تشریف فرما ورونق افزای کابل شوند بندگان ما عرض آنهارا قبول فرموده بتوفیق الهی ازآنجا کوچ کرده بلوگرد رونق افزا شدیم شب در آنجا گذشتانده روز دویم باجاه وجلال ودولت واقبال سوار شده بزیارت بابر بادشاه که مقبره اش متصل شهر کابل است نزول فرموده فاتحه خوانده دورکعت نماز شکرانه اداساختیم البته در آنوقت جمعیت سپاه نصرت پناه تایکنیم لک سوار وپیاده برکاب ظفر انتساب حاضر بودند همانوقت سوار شده داخل کابل شده درباغ عالیجاه سردار مددخان نزول اجلال فرمودیم چون دولت خانهٔ بالاحصار مسدود ودروازه‌ها بدست جماعهٔ عرب وحبشی مضبوط بود و از بالاحصار هنوز توپ وتفنگ میزدند بنابران بندگان ما روزمره سوار شده باطراف و جوانب قلعه سیر کرده وپیاده‌های کوهستانی جابجا مقرر نموده برای نگهبانی ومحاصره قلعه می نشاندیم تااندرون قلعه احدی بیرون نشود وافسران سپاه سلامت کوچها هرروزه پیش میبردند تانقب بزیر شاه برج قلعه برده شد ازآنجا شاه محمود ازجماعهٔ عرب وحبشی امیدوار حمایت وآرزوی کومك وبرات نجات ومخلصی خودها ازطرف شهزادهٔ کامران و فتح خان داشتند بعد از چندروز بسمع اشرف رسید که فتحخان باجمعیت فراوان برای تخلیص شاه محمود بمحال میدان رسیده بندگان ما نیزاز شهر کابل بتوفیقات ایزدی باجاه وجلال عنان عزیمت را بسمت قلعهٔ قاضی بمقابلهٔ آنها معطوف فرمودند .

وقایع هشتم بجنگ آمدن فتح خان که از قندهار بجهت تخلیص شاه محمود آمده بودوواقع شدن محاربه در قلعهٔ قاضی و شکست خوردن فتح خان وفرار نمودنش بسمت قندهار و تسلط یافتن بندگان ما بشهر کابل باجاه و جلال

کیفیت این مقدمه چنانست که چون به یمن توکل برعنایت ایزدی وتوسل سرمدی نواب همایون ما بعز وجاه بقلعه قاضی رسیدند عساکر فیروزی ماثر از سواره وپیاده آراسته وعلمهای جنگی افراخته وطبلهای محاربه نواخته آمادهٔ جدال وقتال بودند که ازآنطرف علمهای سواران فتح خان نیز نمایان شده بمعرکه میدان رسید وبازار گیرو دار دلاوران جلادت شعار گرم گردید به تفضلات ایزدی وعنایات سرمدی اکثر مردمان کاری از مخالفان

مقتول تیغ یلان عسکر نصرت بنیان گشتند وهنگامهٔ زد وخورد وآورد وبرد از صبح تانمازعصر گرم ماند عاقبت الامر بوقت نمازعصر فتح خان شکست خورده روی فرار بدشت ادبار آواره گرای سمت قندهار گردید الحق درعالم اسباب سبب ظاهری دربرهمی سلطنت شاه محمود همین بودکه مردم قزلباش خمرخواری و بدکرداری وسب اصحاب وکارهای ناصواب برملامیکردند وطایفه علما وصلحا و اهل‌شریعت وطریقت رااحکام ذلیل وبیوقار میداشتند واهل بدعت‌طرار تیز گفتار شده بودند وشاه‌محمود بفحوا این امور نمیرسید وبه‌پرورش‌اهل‌علم وفضل نمی پرداخت (هیچ‌قومی راخدا رسوا نکرد تادل صاحب‌دلی نامدبدرد) پس بمصداق‌صداقت نطاق آیه کریمه ان‌الله لایغیروا بقوم حتی یغیروامابانفسکم بفحوای حدیث شریف اعمالکم عمالکم حق تعالی عزت ونعمت آن گروه مخذول را بذلت ونقمت تغییرداده عمل‌زشت آنهارا صورت عامل ساخته بر آنها مسلط گردانید تااهل دانش وبینش پند گیرند وبیدانشان وکوتاه‌نظران عبرت گیرند ثم رجعنا الی المقصد غرض‌نواب همایون باحصول فتح ونصرت وشمول بهجت داخل کابل شدند شاه‌محمود و جماعهٔ حبشی که مستحفظان دولت خانه بودند ازین‌حال مطلع گردیده بغایت مایوس گشته حضرت کلام الهی‌را شفیع و سیله عفو جرایم خودها نموده بعرض همایون رسانیدند که‌الحال بندگان ظل الهی از تقصیرات مادر گذرند وشکرانه دولت پادشاهی وموهبت نامنتهای کننده غلامان راعفو فرمایند چنانچه تقصیرات آنها را عفو فرموده مقربان حضور با دستجات خوانین مامور ساختیم که تادروازه های‌بالاحصار رابکشانید وشاه‌محمودرا بعزت‌واحترام تمام‌دربالاحصار بالا ببرند فی الفور تعمیل این امور بظهور پیوست روز دویم که آفتاب عالمتاب از افق شرق مساطع و لامع گردید بندگان همایون ما بدولت واقبال وحشمت واجلال داخل دولت خانه بالاحصار گشته درساعت سعد برتخت سلطنت وشهریاری وبر اورنگ خلافت وکامگاری رونق افزا گردید بیم عزه من قال (ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده العاقبة للمتقین) حمدالله علی نعمائه فی‌الجمله چون فتح خان‌شکست خورده وفرار کرده بنزد شهزاده کامران رفت بقندهار بخاطر رسیده است که شهزاده حیدررا بمعهٔ احمدخان نورزائی و شش هزار سوار رکابی مقرر ومامور قندهار نموده مرخص نمائیم تاشهزاده کامران را دلاسائی و دلجمعی داده امیدوار الطاف شاهنشاهی نموده بحضور آورند واگر سر کشی نموده مخالفت ورزد از قندهار خارج سازند.

وقایع نهم فرستادن شهزاده حیدر و سردار احمد خان نور زائی

در سمت قندهار

شرح این‌مقدمه‌چنانست که‌چون بعنایات‌سرمدی وتوفیقات ایزدی بعدازجلوس‌براورنگ سلطنت وشهریاری ارجمندی شهزاده حیدر و سردار احمد خان نور زائی وعطامحمد خان ولد مختارالدوله راوسیدالخان بخلعتهای فاخره و سامان متوافره سرافراز وممتاز فرموده مبلغی هم ازبرای مصارف انعام وبخشش از خزانهٔ عامره مرحمت نموده پنجهزار سوار رکابی از غلامخانهٔ درانی بدون‌ایلجاری باایشان‌ازحضور مقرر فرموده رخصت فرمودیم

نامبردگان بعد از قطع منازل وطی مراحل وعساکر فیروزی مآثر در منزل چکان که دومنزل ازقندهار فاصله دارد ورود نمودند شهزاده کامران بمجرد استماع ورود جنود مسعود تاب مقاومت نیاورده قندهاررا گذاشته رو بفرار نهاده دردارالرفاه فراه رفته استقرار نمود وفتح خان نیز زندگانی خود را غنیمت شمرده ازشهزاده کامران جداگشته بمحال معروف منزوی گردید وشهزاده حیدرداخل وقابض قندهار شد شهزاده قیصر برادر او که بجوانب و اطراف قندهار می بود ورود شهزاده حیدر بقندهار شده عریضه انکسار وافتقار بخدمت اشرف معروضداشته التماس نمود که غلام مدتیست که آواره و دربدرخانه بدوش میگردم امیدوارم به ذره پروری وعطوفت گستری ریاست وحکومت قندهار ارزانی شود بندگان اشرف عرض اورا مقرون به انجاح فرموده شهزاده حیدر را بحضور طلبداشته رقم نیابت آنجارا بنام شهزاده قیصرموصوف شرف اصدار یافت و چندی ازخوانین حضور جهة خدمات متعلقه آنجا سرافراز ساختیم درین اثنا مختارالدوله وجمله خوانین دربار جهانمدار از راه عجز وانکسار بعرض رسانیدند که فتح خان دربدر و آواره میگردد درحقیقت اوهم غلام وخانه زاد دولت ابدمدت خاقانی است اگر بتصدق فرق مبارك تقصیرات اورا عفو فرموده در حضور انور طلبداشته ازخوان احسان خداوندی پارهٔ نان در بارهٔ او عطا فرمایند موجب امیدوادی غلامان خواهد شد همدرین اثنا عریضهٔ نیاز فتح خان نیز بمضمون التماس مشحون فوق ازنظر انور گذشت لهذا عرض مختارالدوله و خوانین صداقت آئین را دربارهٔ فتح خان مقرون بانجام فرموده دراستحضار اوبعالیجاه گل محمدخان نظام الملك ازمصدر عزوجا امر وایما شد که نامبرده را بدربار معدلت دستور حاضر و مشرف وممتاز گردانند چنانچه از اشفاق والطاف خدیوانه بهره اندوز گردیده هریك بمناصب وخدمات آبائی خود سرافراز شدند درین اثنا نمك حرامی عاشق نام شنواری که نسبت بندگان سکندرشان حضرت شاه زمان نموده بود بخاطر مبارك رسیدسواران را جهة دستگیر نمودن عاشق شنواری وتنبیه وتعذیب اقوام آن بد سر انجام از پیشگاه جاه وجلال خاقانی مقرر ومامور فرمودیم چنانچه فرستادگان خونخوار هشیار وارد قلعجات او گردیده عاشق مذکور را دستگیر وباقی اقوام اورا اسیر ساخته وخانه واملاك وقلعه های آنهارا خراب وتراب ساخته ومال اموال نمك حرامان بتاخت وتاراج فتاده بدربار معدلت مدار خاقانی حاضر ساختند بندگان مابنابرسیاست وجزای عمل آن نمك حرام دغل امر نمودند که بدهن خمپاره نشانیده آتش دهند تاپارچهای بدنش منتشر گشته موجب عبرت خاص وعام گردد باقی اقوام آن کمنام را که درنمك حرامی معاون و مددگارش بوده اند بقدر تقصیرات آنها سزاداده محبوس دارند چون عزم رایات عالیات بجهة حفظ و حراست ولایت کشمیر ودیره جات منظور نظرخورشید اثربود بناء علیه بعد ازین مقدمات پیشخانه مبارکه را بطرف پشاور منصوب فرموده بعد از چند روز بندگان همایون مانیز کوچ کرده منزل اول درچمن بکرامی مقرر نموده نزول اجلال فرمودیم در آنجا عالیجاه فتح خان بعرض اشرف رسانید که غلام تدارك وتهیهٔ سفر و اسباب سفر را بواجبی نساخته بندگان پادشاه عزم پشاور دارند اگر چند یوم غلامرا مرخص فرمایند که درشهر مانده تدارك اسباب کرده بركاب نصرت انتساب حاضر شوم عین ذره پروری خواهد بود بندگان اشرف عرض اورا مقرون

اجابت نموده منظور داشته مرخص فرمودند بعد ازانکه موکب ظفر کوکب بمنزل چکدلك رونق افزاشد بعرض اشرف رسانیدند که فتح خان از خباثت فطرتی و بداندیشی بل از شومی طالع خود فراری شده رفت بندگان ما امر نمودند که دستخطهای مبارکه بجهة خوانین ولایت صادر شود که این ناکس را که بهر طرف بیاید دستگیر نموده بحضور لامع النور حاضر سازند بعد از منزل چکدلك کوچ فرموده منزل بمنزل پیش ازیکشب نیاسوده رونق افروز چهار باغ جلال آباد گردیده شد چند روز درآنجا مقام کرده بهآب وهوای خرم وخوش وسیرو شکار باغ وراغ دلکش تفریح مزاج باحسن وجه حاصل نموده کوچ فرمودیم بعدازطی مراحل رونق افزای پشاور شدیم اول بندگان همایون ما جمعی ازملازمان حضورجهة دریافت عبدالله خان ناظم کشمیر و تحصیل مالیات بنابر امتحان واستعلام صدق وایقان اوفرستادند ناظم مذکور بمجرد رسیدن ملازم حضور ومطالعه فرمان تفاخر دستور حلقهٔ غلامی درگوش وغاشیه عبودیت بردوش گذاشته مالیه واجبی سرکار را باپیشکشهای گوناگون ونذرانه های ازحد وعدد افزون وعریضه نیازو افتقار مضمون بحضورانور فرستادند چون عقیدت وپرستاری واطاعت وفرمان برداری اویقین ومبرهن خواطر اشرف شد نامبرده را مجدداً بدستور بـذریعه ... اصدار رقم جهانمطاع واعطای خلاع خورشید شعاع بحکومت و سرداری خطهٔ کشمیر سرافراز وممتاز فرمودیم هم دران ایام حکام دیره جات نیز آنچه مالیهٔ مقرری بود تمام وکمال بسرکار اشرف رسانیدند چون حکام مذکور ازغلامان قدیمی و خانه زاد صمیمی این دولت فلك احتشام بودند لهذا بحکومت وسرداری تعلقات خود بدستور سابق برقرار وبرحال گذاشتیم که بخدمت مرجوعه خودها مشغول باشند .

وقایع دهم فرار کردن فتح خان از کابل بقندهار نزد شهزاده قیصر و باغی ساختن او را .

سوانح این وقایع چنانست که درین اثنا بعرض اشرف رسید که فتح خان در حینیکه ازکابل فراری شده بود در قندهار نزد شهزاده قیصر رفته او را از جاده مستقیم اطاعت وفرمان برداری منحرف ساخته باغی نموده مستعد تسخیر کابل گردانیده است چون چند روز ازنوروز گذشته وآغاز فصل بهار بود لهذا بنده ما امر فرمودند که رایات عالیات وپیشخانه ظفر کاشانه را بطرف کابل بیرون نمایند بعد ازان بندگان همایون ما ازپشاور کوچ فرما گردیده منزل بمنزل بی توقف مقام کوچیده وارد دارالسلطنه کابل شده درشهر منزل واقامت نفرموده بده مزنگ که براه قندهار واقع است نزول اجلال نمودیم چراکه شهزاده قیصر وفتح خان قریب رسیده بودند ازین جهة بندگان ما رونق افزای شهر کابل نشده رجوع بمقصد فرمودیم ازانجاکه نواب همایون ماقبل الوقت درحین نهضت ازپشاور برای خوانین قندهار که باین دولت خداداد رجوع داشتند دستخطهای مبارك درباب اظهار خدمت وصداقت شرف اصدار یافته بود عرایض نیاز فرایض آنها بحضور انور رسیده بود که عندا لمقابله خدمتگاری ووفاداری غلامان بظهور خواهد پیوست هرگاه بندگان ما ازده مزنگ کوچ نموده درمنزل قلعه قاضی نزول فرمودند

وشهزاده قیصر وفتح خان نیز در منزل میدان رسیدند سه ساعت از شب گذشته بود که عالیجاه فیض الله خان فوفلزائی بادستهٔ سوار خودوسایر درانی دیگر ازطرف شهزاده قیصر وفتح خان فراری شده بناه باین بارگاه فلك اشتباه آورده باستان بوسی مشرف ازنوازش والطاف خسروی سرافراز ودربین الاقران مفتخر وممتاز گردید شهزاده قیصر وفتح خان از وقوع این واقعه مضطر گشته وطاقت مقاومت بخود ندیده رو بفرار نهاده بقندهار رفتند بندگان ما بحصول فتح و فیروزی وصول دولت و بهروزی از همانجا مراجعت نموده رونق افزای دار السلطنت کابل جنت تقابل شدیم .

وقایع یازدهم آمدن ایلچیان از ترکستان ازنزد حیدرشاه والی بخارا

ازنزد قلیچ والی خلم

سانحات این واقعه چنانست که درسنهٔ دویم جلوس بر آورنگ خلافت وشهریاری که سنهٔ هجریه نبویه علی صاحبها الف والف صلواة وتحیاة یکهزار دوصد وبیست بود ایلچی حیدر شاه والی بخارا وایلچی قلیچ خان والی خلم باهفت قطار شتران نرمایه و بیست راس اسپ بایراق طلاء ونقره بازرهای سفید شکاری واجناس واقمشه وچینی روسی وتاتاری واسپان یرغه یارکندی بیش قیمت وخرقه های سمور وغیره ها معه نامجات بیتی ازاظهار رابطه خلت وو داد واذکار شیوهٔ محبت والتماس واستدعای حیدر شاه مشعر بر قبول قرابت و وصلت همشیرهٔ دوشیزهٔ خود بنام نامی واسم گرامی بندگان ماه شرف حضور مباهات دستور گردیده هریك را ازنظر مبارك گذرانیده چون ملتمس همشیرهٔ او موجب استحکام ضوابط مواحدت ومثبت شرایط قرابت والفت بود بزیور قبول مجلی ساخته ایلچیان را با نعام تمام وبخشش خلاع مالا كلام سرافراز فرموده در جواب نامجات اتحاد آیا تشان ارقام مبارك با تحف و تحایف تفقدردایف شرف ارقام واصدار پذیرفته بامعتمدان حضور فیض گنجور رخصت انصراف ارزانی داشته شد بعد عزم نهضت رایات عالیات بسمت قندهار بالجزم مقرر گردید .

وقایع دوازدهم عزم سرکار بسمت قندهار و کنارهٔ کردن

شهزاده قیصر وفرار نمودن فتح خان

سوانح این واقعات چنانست که چون به تائیدات ایزدی وتوفیقات سرمدی نواب همایون ماهنان عزیمت بسمت قندهار معطوف فرمودند منزل بمنزل کوچیده رونق افزای منزل توت گردیدیم ازاستماع خبر ورود موکب دولت واقبال شهزاده قیصر متردد و مضطر گشته قندهار راگذاشته بسمت دهله فرارنمود و فتح خان نیز آواره دشت ادبار گردیده بسمت هرات وفراه نزد شهزاده کامران رفت باقی امراو خوانین و تابعین که فرمان گزین دولت ابد قرین بودنددرظلال اطاعت وانقیاد درآمده درانصرام اوامر ونواهی وانتظام خدمات سرکار خورشید اشتهار پادشاهی ساعی وسرگرم شدند لله الحمد که آنچه درپیشگاه ضمیر حق گزین

می تافت از تفضلات الهی بروجه اتم محترم گشته پرتوظهور میبافت لهذا پیوسته زبان وحی ترجمان باداء شکر نعمت باری جل ذکره عذب البیان می بود بالجمله چندمدت دایرهٔ دولت دراحمدشاهی ظلال اقامت بر مفارق خوانین ورعیت بکمال رفاه وامنیت ارزانی میداشت که بندگان شاه زمان باعث شده وعالیجاه شیرمحمد خان مختار الدوله متعهد گشت بعرض اشرف رسانیدند که شهزاده قیصر ازسبب خوردسالی وتقاضای نادانی خود واغوای فتح خان محرك فتنه وفساد ودامی غلغله بغی وعناد گردیده بودامید که پادشاه نظرشفقت وعنایت خود نموده تقصیرات وجرایم ماضیه اورا عفو نموده وغبار آنرا ازمرات ضمیر آفتاب نظر بصیقل مرحمت محو فرموده بحضور معدلت دستور خاقانی بطلبانند .

پیشانی عفو ترا پر چین نسازد جرم ما
آیینه کی برهم خورد از زشتی تمثال ها

علاوه ما دولت خواهان ذمه وار وضامنیم که من بعد تا دم حیات اینچنین حرکات ناشایسته وافعال ناباینسته ازشهزادهٔ مذکور بظهور نرسد هرگاه باردیگر مرتکب امری ناشایان شود حضور والا مالك ومختارند بهرسزا که مناسب دانند تنبیه فرمایند چون پاس خواطر بندگان سکندرشان شاه زمان برخاطرمبارك عزیز بود با لضرور عفو تقصیرات نامبرده منظور خاطر اشرف گشت لهذا ببندگان شاه زمان ومختار الدوله رفته مشارالیه راازمقام دهله بحضور انور حاضر کرده وبپابوس مشرف ومنور گردانیده مکرر التماس نمودند که تکمیل قبول شفاعت مایان اینست که ازراه عنایت و فیض گستری وشفقت ذره پروری شهزاده مذکور سرافراز فرموده نیابت قندهارا بناو ارزانی دارند .

باین امید های شاخ درشاخ کرم های ترامارا ساخت گستاخ

این معنی نیز بر عایات خواطر عزیزاخ گرامی ممدوح منظور نظر آفتاب منظر گشته بندگان شاه موصوف رانیز بقندهار برای نصیحت وفهمایش شهزاده مذکور مقرر فرموده عنان عزیمت رابسمت سند معطوف گردانیدیم زیراکه مالیات چندسال سرکار فیض مدار درنزد والیان آن ممالك باقیما نده بود باقتضاء آنکه مالیه و اجبی را تحصیل فرموده وسیرممالك سندراکرده تاانقضای ایام زمستان نواحی سیچی دیره جات راهم ازنظرفیض اثر گذرانیده دراوائل نوروز رونق افروز وارد الکای پشاور خواهیم شد لله الحمد که نحویکه قرارداد خاطر مبارك شده بود بعنایات ایزدی وتوفیقات سرمدی تمامی بوقوع انجامید هرگاه خبرنهضت رایات عالیات بدانسمت اشتهار یافت مصطفی خان ولد نصیرخان بلوچ وملافتح خان صاحبکار نامبرده را دراحمدشاهی باستان بوسی مشرف شده بعرض رسانیدند که موافق معمول قدیم خاقان فردوس آشیان سلطان خلد آرامگاه انارالله برهانهم غلام باجمعیت دوازده هزار سوار وپیاده دررکاب نصرت انتساب حاضر میباشیم وقرابت وصلت صبیه محمود خان برادر کلان غلام بنام نامی واسم سامی سلاله دودمان دولت و اقبال ولی نعمت وافرا اسرور شهزاده محمد تیمور نیز ملتمس غلام قدویت انتظام است اگربرراه لطف وکرم یادشاه جمجاه استدعای این غلام هواه خواه را قبول فرموده وغلام راسرفراز فرمایند موجب افتخارغلام وآبادی این عقیدت انجام

وانند بود چون عرض عالیجاه مذکور سراسر مملو از ارادت ومتضمن بر صداقت بود جناب همایون ما ملتمس آنهارا پذیرا فرموده بخلعتهای فاخره سرفراز و بین الاقران و ممتاز بین الامثال فرمودیم وچنانکه آئین درانیه ورسم بلوچیه بوده شیرینی خوری وفاتحه خوانی بظهور پیوست بعدها بجاه و جلال وحشمت واقبال روز اول درچمن شیر سرخ عنان نزول اجلال فرمودیم امانجباوو کلای میران سند بحضور انور رسیده عرض نمودند که مبلغ هشت لك روپیه بسرکار فیض مدار عوض مال واجبی داخل کرده میشود حضور اقدس عزم آنطرف نفرمایند چراکه ملك ومال غلامان پایمال لشکر ظفر اثر خواهد شد چون مالیه چندساله برذمه آنها بود این وجه قلیل مساوی ومعادل آن منظور نگشته عرض آنها پذیرا نفرموده ازمنزل شیرسرخ عنان عزیمت رابطرف سندو شکار پور معطوف داشته منزل بمنزل قطع مسافت فرموده در منزل کوچك نزول اجلال نمودیم و چون بمنزل شال ومشك رسیده شد ثانیاً وکلای میران سند بعذر والتماس حاضر شده عرض نمودند که الحال مبلغ دوازده لك روپیه بسرکار ذو الاقتدار رسانیده میشود امید که منظور نظر فیض اثر گردیده و عزیمت آنطرف موقوف کرده چراکه افواج بحرامواج وارد آنملك کرده البته تمام املاك پامال عساکر نصرت مآثر خواهد شد چونکه این مبالغ نیز مساوی مال واجبی چندین ساله نموده وعذرات آنها ازراه فریب وحیله می نمود لهذا درآنحال عرض آنها منظور خاطر اشرف نگردیده رایات عالیات همچنان منزل بمنزل کوچ فرماشده و رونق افزا گردیده زینت بخش کندا به که ملك نصیر خان بلوچ است گردیده عالیجاه محمود خان ولد نصیرخان سابق الذکر باجمله خوانین بلوچیه ودوازده هزار مقرریه وپیاده های نبردآزمای حاضر شده از نظر فیض مظهر گذشته داخل وشامل اردوی معلی گردیدند بوقت نماز عصر عالیجاه مذکور باتمامی خوانین ومعتبرین طایفه بلوچیه بدربار جها نمدار بعتبه بوسی مکرر شده شرف استعلام پایه سریر خلافت مصیر دریافته پیشکش های بسیار واسپان بمعه زین ویراق طلاء ونقره وشتران بادی بمعه هودج های عجیب واجناس زرین و پشمین وغیره حسب معمول آباء واجداد گرام والامقام خود از نظر کیمیا اثر گذرانیده استدعای مرخصی برای سه چهار یوم نمودند که تدارك سواره وپیاده خود هارا بتمام دیده بشرف رکاب نصرت انتساب خاقانی متفق وبه لشکر فیروزی اثر ملحق خواهیم شد عرض آنها بدروه قبول موصوف شده خلعت های فاخره بمعه یك زنجیر فیل با عماری زرین بعالیجاه محمود خان مرحمت گردیده وباقی خوانین بلوچیه را بخلعت های فاخره سرافراز فرموده مرخص ساختیم بعداز انجا کوچ نموده شد چنانچه بمنزل نزد یك دشت که قریب بیست وپنج کروهی آب وآبادی نداشت رسیده شد وعالیجاه محمودخان نیز باجمعیت سوار وپیاده معموله متعینهٔ خود رسیده ملحق بعساکر نصرت مآثر گردیده ازآنجاء وقت ظهر کوچ نموده تمام شب قطع دشت بی آب کرده وقت صبح بمنزلیکه آب داشت رسیده همچنان کوچ درکوچ بعد چهار یوم رایات عالیات رونق افزای الکای شکار پور گردید چنانچه بعد چهار روز وکلای میران سندو خوانین تالپور سادات و پیرزادگان را باحضرت کلام الله شریف شفیع ووسیله خودها ساخته التماس و عذر خوانی بسیار نمودند که ما غلامان رعیت سرکار

نهال پرورد وسبز گرده همین دولت ابد اقتدار میباشیم تصدق فرق مبارک قدری ازمالیه مقرری بصیغه خیرات دروجه غلامان بخشش فرمایند که مااز ملك خود بیجا بربادشویم ما بقی را بلاعذر وامهال بخزانه شاهی برسانیم بندگان مانظر بر کلام الهی وسادات عالی درجت شفیع آورده بودند مبلغ ده لك روپیه بصیغه بخشش بخشیده شده ومبلغ بیست لك روپیه باقی رانامبرده گان از سرخ وسفید بخزانه عامره رسانیدند وپیشکشهای موازی ده راس اسپان بازین ویراق طلاء ونقره وتفنگ های بند وبار طلا ومینا وشمشیر وتلوار های قبضه مرصع وقمشه زرین واجناس اعلی وشتران بادی باساز وغیر آن اسباب که معمول قدیم آنها بوده هم ازنظر کیمیا اثر گذرانیدند والبته بقدر شش لك روپیه بقربان وخادمان حضور مباهات دستور نیز بطور ضیافت خدمت نمودند همدر ان فرصت وکلای مرتبه باعر ایفه وپیشکش هاوسه زنجیرفیل بهمه اسباب واسپهای عربی بهمهٔ زین ویراق مرصع وآرهای مروارید وکمخواب وبادله ویکتاره زری ودوپته های دکنی وغیره اجناس واقمشه ابریشمی بحضور پرنور سعادت ظهور گذرانیدند بعدازمنظوری وکلای مذکور بخلعت های فاخره شرف نفاذ یافته رخصت انصراف برایشان ارزانی گردید بعد ازان عنان عزیمت بطرف دیره جات معطوف گشت هرگاه موکب دولت واقبال رونق افزای کوت ... شد عالیجاه بهاول خان عباسی ورود موکب دولت بادشاهی راروشنی بخش سعادت خود تصور نموده یك زنجیر فیل وچندراس اسپان بهمهٔ زین ویراق طلاونقره و مبلغی زر سفید وسره وچند دست بازوچندی شتران بادی واقمشه واجناس زری و ابریشمی که رویه ومستمری آباواجداد آن صداقت بنیاد بود بذریعه وکلای قاعده دان ومعتمدان عبودیت سامان بحضور لامع النور گذرانیدند بندگان همایون مانیزوکیلان را بخلعت های فاخره سرافراز فرموده رخصت انصراف ارزانی فرمودند دران اثنا بعرض اشرف اقدس رسانیدند که درمابین دوآب حدود ملك بهاولخان وکیچی ولیه قطاع الطریقان بسبب وفور راهزنی ونا پوردست درازی رعیت آن نواحی رابغایت متأذی میدارند فی الفور ازمصدر عزوجاه خاقانی امر صادرشد که عالیجاه هان سردار احمدخان نورزائی و غفورخان فوفلزائی بهمه نه هزار سوار جرارخونخوار جریده درمابین دوآب و ریگستان رفته مردم شرارت پیشه را تنبیه وتمدی نموده ازهمان راه خودرا بقلعه اتك رسا نیده آنچه در ثانی امرشود بعمل آرند بعدآنکه بندگان اشرف اعلی باسپاه نصرت پناه بدیره غازی نزول اجلال فرمودند عالیجاه بهاول خان بعرض اشرف رسانید که ازعبور لشکر فیروزی اثردرمابین دوآب خرابی بسیار واقع شده حتی که موطنان آنجا روبفرار نهادند وقوم شرارت پیشه وقطاع الطریق بالکل نابود ومعدوم شدندمن بعد ذمه بردار عدم وقوع رهزنی وظهورفتنه وفساد مفسدان این غلام میباشد اگر بندگان حضرت خاقان معدلت بنیان عفو جرایم آن مردم بشفاعت کمترین غلامان فرمایند موجب سربلندی فدوی خواهد بود چراکه رعیت سرکار فیض مدارند لهذا بنابرقبول التماس وعرض بهاول خان فرمان قضاجریان صادر گردید که سرداران مشارالیهم بهمه لشکرظفر پیکر ازدیره غازیخان عبورنموده مشرف حضور انور گردند وبندگان اشرف تا هفت روز برای ایام شریف عیدقربان توقف فرموده عنان عزیمت را

بسمت دیره اسمعیل خان معطوف فرمودند درآنجا وکلای عالیجاه محمد خان سدوزائی حاکم وسردار کیچی دلیه باستلام عتبه فلك رتبه خاقانی مشرف شده پیشکش هاوندرانه همه مالیات از نظر اشرف گذرانیدند وبخلعت های فاخره سرفراز وممتاز گردیدند وازآنجا نیز موکب دولت واقبال منزل بمنزل کوچ نموده رونق افزای کرك دلاچی شده سیادت پناه فضیلت دستگاه سید عطا قاضی دارالسلطنه کابل که برکاب نصرت مه آب اشرف حاضر بود برای سیر و تماشای کان نمك ازحضور انور رخصت خواسته دستوری یافت اتفاقا درآنجا طایفه قطاع الطریقان ملاقی شده آن نیکبخت را بشهادت رسانیدند چون بندگان اشرف ما بعد نماز ظهر بدیو انخانه مبارکه تشریف فرماشد ندواقعه شهادت قاضی موصوف را بسمع اشرف رسانیدند بندگان اشرف ما بلاتحمل فرمودند هرکه درکان نمك رفت نمك شد اخیر درهمانوقت بعالیجاه محمد شریف خان ضبط بیگی امرشد که یکهزار سوار همراه برده اطراف وجوانب دزدان رااحاطه نموده دزدان را واجب الاذعان تردد؟ واهتمام مالاکلام نمود باوجود آنکه طایفه وزیری نیز باقطاع الطریقان متفق شده آماده جنگ شدند مگرعالیجاه موصوف ازروی هشیاری وکاردانی اکثر قطاع الطریقان رابقتل رسانید وسرهای آنهارا بریده وبعضی را اسیر دستگیر کرده بحضور انور حاضر آورد ناگهان درسرهای مقتولان نظر بندگان اشرف مابرسر محمد خان نامی که سابق ازین چهته بلدی راه ازوزیری همرکاب بندگان ماشده بود افتاده شناخته تاسف بسیار نمودیم بقابران سراورا درشال پیچیده بمعه مبلغ زرسرخ بخانه او فرستاده وپسر اوراطلبانیده بعواطف جلیله خسروانی متماد ساخته خلعت وجایگیر مستمری عنایت کرده شد چون قطاع الطریقان که بانی مبانی شرو فساد بودند بسزای اعمال خودها رسیده باقی اسیران مرخص ومخلص فرموده کوکبهٔ دولت واقبال منزل بمنزل کوچ نموده رونق افزای پشاور شدیم مقارن آنحال عرایض مردمان خطهٔ کشمیر بحضور بندگان سکندرشان رسیده بیدادی وتعدی حاکم آنجا بسمع قدسیه رسانیدند ازآنجا که ازابتدای جلوس براورنگ جهان بانی وآغاز نشست برسریر کشور ستانی برمرآت ضمیر مهرنظیر انورو خواطر خطیر ضیاگستر انطباع پذیرائر افات عالم قدس واستفاضه کیرالهامات معالم انس است منطبع ومنقش است که مطلوب ازسلطنت وحکمرانی وابهت وکشورکشائی آنست که هیچوقت اغراض نفسانی خودرا منظور نداشته همواره درانتظام جهان والتیام جهانیان کوشند وپیوسته در تقدیم مراسم شبانی ولوازم پاسبانی پردازند زیرا که متفق علیه علما وحکماست که مقصود ازسلطنت پرورش رعیت ووصول رضای حضرت داور متعال است نه جمع آوری مال ومنال مراد ازریاست حراست خلق است وصول به دولت وعنایت ربانی نه تحصیل حظوظ فانی ولذات جسمانی .

سلطنت خیمه ایست بس موزون کش بود راستی وعدل ستون

گر نباشد ستون خیمه بجای چون بود خیمه بیستون برپای

یارب این خیمهٔ سعادت مند زین ستون تا بحشر باد بلند

فی الجمله چون عبدالله خان حاکم کشمیر شیوهٔ انصاف بازیردستان آن دیار مرعی نمیداشت ومالیات چندین ساله بسرکار اشرف نرسانده بود لهذا درمرات خواطر حق پسند چنان جلوه

ظهور نمود که نخستین رقم مبارك هوش افزا که محتوی برهدایت آن گمراه ومشتمل برنصیحت آن خود خواه باشد صورت اصدار وسمت انتشار پذیرد اگر برهنمونی عقل سلیم وبخت راستی تقویم آئین اطاعت وفرمان برداری را پیشنهاد همت خود ساخته ودست ظلم و جور ازرعایا وبرایا کوتاه نموده مالیه واجبی رابحضور سعادت ظهور رساند بهتر وموجب ابقای نیابت اوخواهد گردید واگر از نامساعدی بخت نافرجام گوش امرنیوش نداشت آن ولایت رابیکی ازغلامان فرمان پذیرعنایت خواهم فرمود غرض آنچه ازلطایف حقایق رحمانی وشرایف دقایق ریز دانی برخواطر عاطر بندگان ما پرتو ظهور یافته بود فرمان قضا جریان زیب پذیرفته بانضمام محصلان سرکارفیض مدار بنام حاکم مذکور شرف اصدار یافت ازآنجا که گوش راستی شنو وچشم حق بین اورا تقدیر کروکور گردانید ورود فرمان هدایت نشان وغلامان جلالت بنیان راسهل پنداشته وداستان مالیه را افسانه انگاشته ازشراب مستی خودکامی سرهوشمندی ازدست داده بدار ومدار ظاهری پرداخته دررساندن مالیه اهمال وتکاسل ورزید درآن حال عالیجاه مقرب الخاقان سرمحمد خان مختار الدوله بحضور انور عرض رسا گردید که اگرغلام را امر شود البته بتائیدات الهی واقبال عدومال پادشاهی ولایت کشمیر راباسهل الوجوه درحیطهٔ تصرف بندگان همایون آورده عبدالله خان بدگمان را دستگیر نموده بحضور پرنور خواهم آورد بنوعی که اقتضای خواطر اقدس باشد تجویز سزا درحق آن ناسزا بفرمایند تاعبرت دیگران ونصیحت پیر وجوان گردد بندگان اشرف معروضه اورا مقرون باجابت فرموده امرنمودیم که بعد از رونق بخشی دارالسلطنه کابل بندوبست این امر کرده خواهد شد چون از نوروز یك ماه گذشته بود وهوای پشاور روزبروزدر گرمی وترقی بود بنابران اراده کوچ نموده درساعت سعید بسمت دارالسلطنه کابل نهضت فرما گردیده منزل به منزل طی مراحل فرموده رونق افزای دارالسلطنه مذکورشدیم لشکر ایلات وطایفه درانی وغلزائی وهزاره که ازمدت یکسال تعب راه ورنج سفر کشیده برکاب تفاخرانتساب حاضر بودند همه را رخصت ارزانی شد که مدت دوسه ماه ایام بهار را بخانهای خود رفته آرام کرده بعد انقضای مدت مذکور بحضور پرنور حاضر کردند بندگان ما با جمعی ازمقربان بساط انبساط برای وصول تفریح مزاج و تقویت طبع راحت امتزاج که اندك ناخوشی همداشت بسیر شکر دره نزهت پرورده که باغهای خوب وآب وهوای مرغوب وکوه پایهای خوش هوا ومکان های دلکشا ونهرهای روان بهرطرف وهرجا جاری داشت تشریف فرماشده برمظاهرقدرت کاملهٔ ایزدی چشم عبرت بین و دیده دوربین می کشودیم غرضیکه ایام شدت گرما را آنجا بخوشی وخرمی گذرانیده شد الحمدالله ناخوشی وگرانی که درطبیعت بود بعنایات ایزدی زایل وصحت وعافیت مزاج بکمال حاصل شد بعد ازان عنان موکب دولت واقبال بفضل وافضال قادر ذوالجلال نهضت فرمای دارالخلافه کابل گردید چون مقدمه تسخیر کشمیر پیشنهاد خواطر بودلهذا بنسقچی باشی امر ومقرر شد که محصلان ونسقچیان بدستور ازحضور جهة جمع آوری لشکردرانی و غلزائی وایلات نواحی احمد شاهی وغلام خانه قندهاری مامور شده باستعجال بحضور اقدس حاضرسازند وبجهت لشکر پشاور وترکلانی وباجوری وختك وارباب پشاور نیز ارقام مبارك شرف نفاذ یافت که جمع آوری لشکرخودها نموده حاضر بحضور گردند .

وقایع سیزدهم فرستادن عالیجاه مختار الدوله جهة تسخیر خطه کشمیر از حضور پر نور

صورت این وقایع چنان است که عالیجاه شیرمحمد خان بامیزائی مختارالدوله راخلعت فاخره نیابت کشمیر مرحمت نموده سر افراز ساخته هشت هزار مردم ایلات نواحی‌را نیز با او مامور نموده بمهم کشمیر مرخص فرمودیم مقارن اینحال بخاطر مبارك مصمم شد که اگر موسم زمستانرا در پشاور گذرانیده شود از ورود موکب دولت واقبال دران ناحیه البته تقویت واعانت مختار الدوله نزدیکتر وآسانتر بوده کوایف و اخبارات کشمیر نیز بزودی بحضور سعادت ظهور خواهد رسید چنانچه بعنایات ایزدی آنچه پیشنهاد خواطر مبارك شده بی تفاوت بوقوع انجامید لهذا نواب همایون ما از کابل کوچ نموده و طی منازل وقطع مراحل نموده رونق افزای پشاور شدیم هرگاه مختار الدوله بمظفر آ باد رسید عبدالله خان حاکم کشمیر ازروی بغی وعناد سنگر ها درکنار دریای مظفرآباد وپیاده تفنگچی جابجا نشانیده بندوبست حفاظت وحراست چنان مستحکم نموده که ازدریای مذکور احدی‌را امکان عبورنگذاشته بود مختارالدوله بورود آنجا هیچ اندیشه ازتلاطم امواج دریانه‌نموده وباران گلوله راکه از سنگر ها می بارید همه‌را گلریزی ایام بهار تصور کرده دست بحبل المتین عنایت الهی زده باجملهٔ افواج ظفرامواج بدریادرآمده کسی‌را که اجل فرا رسیده بود کشته وخسته شده بدریا رفت وباقی بهمت وسلامت از دریا عبور نموده نجات یافته بفضل الهی واقبال عدو مال پادشاهی بسنگر های مخالفان رسیده دست بشمشیر کردند پیاده های سنگر از وقوع اینمقدمه چاره کار را برخود معدوم و منحصر دیده خودرا بکوهسار کشید ، فرار اختیار کردند و اکثری کشته وخسته شمشیردلاوران تهمتن توان ونبردآزمایان معرکه ناموشان گردیدند چنانچه بفضل داور بی‌مثال ویمن اقبال عدو مال مظفرآباد درتصرف اولیای دولت ابد اتصال درآمد عالیجاه مختارالدوله کوایف این فتح وفیروزی ولطایف این نصرت وبهروزی را بحضور اشرف معروض داشته خود جلو انداز ، روانه کشمیر شد ، اگرچه شدت سرمای زمستان وطغیان برف و باران بود از مظفر آباد تا کشمیر همه کریوه وکوه و راه های ناساخته وپر خلل مینمود اما آنهمه شداید وصعوبت را باوجود گرانی وکمیابی غله دیده وکشیده بکمال استقامت واستقلال داخل «پرکهنه سون پر» شده دو روز آنجا مقام نمودند عبدالله خان بالشکرسواره وپیاده خود آراسته وپیراسته گشته بمقابله رسید وفی مابین عسکری معرکه جنگ وجدال وقتل وقتال برپاشد حتی که غلامان جان نثار وسپاهیان نصرت شعار دست بشمشیر کرده دادمردانگی ودلاوری دادند چنانچه درلشکر عبدالله خان شکست فاحش افتاد درآنحال عبدالله خان افواج خودرا برهم وشکسته وبخت دژمرا برگشته یافت ازمیدان فرارنموده دربرکهنه دیگر که قلعه مستحکم برای چنین روز ساخته داخل شده محصور ساخت عالیجاه مختارالدوله بسامان استوار وانواب وخمپاره های آتشبار اطراف قلعه مذکوررا مانند انگشتری محاصره کرده مکانات وآبادی آنرا بضرب گلوله اندازی مسمار وقلعه گیان را ازتاب وطاقت ناچار کرد لهذا عبدالله خان درعرصه چند روز بعارضه درد کلو هلاك گردید مختارالدوله

عریضه بشارت ترجمه فتح کشمیر وهلاك عبدالله خان امیر سرپنجه تقدیر را مشروحاً بخدمت همایون ما عرضه داشت نموده که بندگان اقدس مالك ومختارند الحال ریاست وحکومت خطه کشمیر را بهریك از غلامان حضور که ارشاد شود تسلیم نموده غلام بقدمبوس مشرف میگردد بندگان همایون ما نظر بالطاف و اعطاف خدیوانه که (۰۰۰۰) خدمت فدویانه درباب مختار الدوله منظور نظر فیض اثر بود امر فرمودند که رقم نیابت مبارك بعمه خلعت سرافرازی بنام عطامحمد خان ولد مختار الدوله صادر گردد که نامبرده را بحکومت سرافراز نموده خود مختار الدوله برکاب نصرت انتساب حاضر شود که نهضت رایات بسمت قندهار جهة اندفاع وانهزام شهزاده کامران مصمم وبالجزم است .

وقایع چهاردهم آمدن شهزادهٔ کامران باغوای بعضی

مفسدین بمثل فتح خان ازفراه عازم قندهار گردیده و با شهزاده قیصر جنگ نمودن و شکست خوردن شهزاده قیصر

سوانح این وقایع چنانست که چون شهزاده کامران باغوای بعضی مفسدین مثل فتح خان وغیره خوانین درانی از فراه عزم تسخیر نموده عندالمقابله بر افواج شهزاده قیصر که متعین قندهار بود غالب ماده آنهارا شکست داده داخل قندهار گردید و این خبر بسمع همایون ما رسید لهذا از پشاور عنان رایات عالیات را بسمت دار السلطنهٔ کابل معطوف گردانید ، کوچ فرمودیم منزل اول در توپ نزول اجلال یافته چند یوم اقامت آن منزل اختیار فرموده برای مختارالدوله علی التواتر دستخطهای مبارك شرف صدور یافت که باستعجال بحضور پرنور مشرف گردد که عزم نهضت دارالقرار قندهار مصمم وبالجزم است بعدازآن منزل بمنزل کوچ نموده رونق افزای جلال آباد باغ نیمله شدیم ازآنجا که مختارالدوله بخیال باطله از شورش شهزاده کامران برهمی سلطنت خداداد را تصور نموده درین تساهل ابواب تمنای بقای ریاست کشمیر بروی خاطر خود می کشود که باوجود دستخط های مبارك ارقام متواتر درباب شرفیابی حضور تاخیر مینمود متحمل آن نشده صرف بامید خدا نصرت کوچ فرموده رونق افزای دارالسلطنه کابل گردیدند چندروز تحمل نموده وتوقف فرموده بلاتحمل بسمت قندهار کوچ فرما شدیم منزل اول درده مزنگ واقع شد چنانچه چندیوم درآنجا بجهة جمع آوری لشکر توقف اختیار فرموده هم ازآنجا سردار احمدخان درانی نورزائی را بخلعت فاخره سرافراز فرموده بادستجات سواره پیشقراول عساکر نصرت ماثر مقرر فرمودیم که پیوسته دومنزل از اردوی معلی پیش پیش برود بعدازآن بندگان ما ازده مزنگ کوچ کرده بعدازانقطاع منزل ومراحل وارد الکای غزنین شدند درآنجا هم برای حصول فیوض برکات زیارات متبرکه اولیای کرام واستمداد ازارواح کرامت انجام آن مقربان حضرت ذوالجلال والاکرام دهیوم دیگر اتفاق موکب سعادت کوکب انجام احتشام چون عالیجاه سردار احمدخان نیز درمنزل قره باغ متوقف بود لهذا برتقویت وکمك او عالیجاه محمداکرم خان امین الملك وسردار غفورخان فوفلزائی را ازحضور ساطع النور

باپنج هزار سوار دیگر مرخص ومامور فرمودیم هرگاه خوانین مذکور بسردار احمدخان ملحق شدند وخبر جمعیت اثــر این اجتماع بقندهار بشهزاده کامران تا بقندهار رسید شهزاده کامران تاب اقامت وتوانائی را بخود ندیده ناچار روبفرار بقلعه فراه قــرار اختیار کرد متصل ظهور اینحال خسته مال نصرت اتصال عرایض مقرب الخاقان ســردار احمدخان ومحمداکرم خان امین‌الملك را نیز بحضور پرنور گذرانیدند عرضه‌داشت نموده بودند بکه شهزاده کامران بمجرد استماع خبر نهضت رایات عالیات تاب اقامــت بمقابله سپاه نصرت پناه بخود ندیده وفــرار را رونق کار وغنیمت روزگار پنداشته گــریخته درفراه قرار گرفته است نواب همایون مابعد اشتهار این فتح وفیروزی چون منزل بمنزل کوچ فرموده داخل شهرصفا گــردیدند عریضه شهزاده قیصررا بحضور تفاخــر دستور بدینمضمون گذرانیدند که بتخویف بعضی مخالفین متوا هم شده بناه بمزار فیض آثار ملانورمحمد آورده امیدوار عفو گریست که بندگان اشرف از برای خدا وتصدق فرق مبارك تقصیر وخطیات غلام را عفو فرمایند بندگان ما بنده پروری وتــرحم گستری عالیجاهان محمداکرم خان وسردار احمدخان را فرستاده مقرر فرمودند که شهزاده قیصررا بحضور انور حاضر سازند چون بندگان اشرف ما رونق افزای قندهار شدند سرداربن مامورین شهزاده قیصررا بحضور باهرالنور حاضر آوردند بعدازعفو جرایم وتسلی وتشفی عنایت ضمائم مقرر شان شده که همیشه در رکاب نصرت انتساب حاضر بوده مورد تلطفات باشد اگرچه جناب عالیه نواب یعنی والده صاحبه وبرادر بجان برابر سکندر شان شاه زمان پیوسته باصرار التجا والتماس مینمودند که شهزاده مذکور را بحکومت قندهار سرافراز فرمایند بلکه بملاحظه آنکه قندهار ملك درانی است وشهزاده مذکور خوردسال میباشد مبادا بازاورا ازجاده صواب منحرف ساخته مستعد بغی وفساد ومرتکب سرکشی و عناد سازند لهذا درآنحال عذرات آنحضرات را منافی مصلحت وصواب دید مامور دارالسلطنه کابل فرموده شد درآن اثنا عالیجاه محمداکرم خان وغیره خوانین درانی بعرض اشرف رسانیدند که درهنگام که فتح‌خان ازکابل ازخدمت اشرف همایون باغوای سوء قسمت وشومی طالع روگردان گشته وفراری شده الحال ازشأمت افعال ونمکحرامی وخودکامی دربدر وآواره بحروبر میگردد و درمکافات تقصیرات وجرایم خود سرگشته بادیــهٔ غربت وکربت میباشد و نقوش ندامت این غرامت چون حروف سرنوشت وداغ مــلامت ازناصیه احوال وصورت حال او هویدا گشته لهذا التجاب عفو انعام عام اعتصام بعروة الوثقای بندگان فلك احتشام نموده امیدوار فضل واحسان بیگران میباشد چرا که درظل رافت پادشاهــی خاص وعام چه دشمن ناکام چه دوست خجسته انجام ماه وسال وصبــح وشام بهره اندوز وشادکامند.

ادیــم زمین سفره عام اوست درین خوان یغما چه دشمن چه دوست

هرگاه ازعنایت بیغایت شهنشاهی تقصیرات او صورت پذیرعفو باشد بندگان اشرف اورا بحضور حاضر میسازند عریضه فتح‌خان درآن اثنا متضمن باالوف افتقار وزاری ومشتمل برصنوف وانکسار وخاکساری بملاحظه اقدس اشرف درآورند که غلام خانه‌زاد دولت ابدمدت بندگان ظل الهی است اگر عفو تقصیرات کمترین منظور نظر تفقد اثــر

PROPERTY OF ACKU 5641

گشته طلب حضور شود من‌بعد حرکتی بیجا ازین روسیاه پرگناه بظهور نخواهد پیوست ودرصورت خلاف سرو ناموس واموال والوس غلام باختیار پادشاه است از آنجا که پاس خاطر امین‌الملك وخدمتهای اوبغایت منظور نظر سعادت ظهور بندگان ما بود بنابر وفور برالتماس اوعفو تقصیرات فتح‌خان نموده باختصار او امرشد چون نامبرده در حدود گرشك میبود لهذا امین‌الملك برای عرصه چند یوم شرف ترخیص حاصل نموده نامبرده را باستلام عتبه فلك‌رتبه خاقانی مشرف گردانید چنانچه نامبرده بعد وصول دولت خاکبوسی عتبه فلك دستور باعطای مناصب آباواجداد ازحضور مباهات ظهور مفتخر و مسرورگردید بعد بندگان اشرف مادیگری درقندهار اقامت داشته برای انتظام مالی و ملکی وبندوبست رعایای قوم درانی وغلزائی سلاله دودمان‌سعادت وخجسته اختری ار جمندی شهزاده محمد یونس را حاکم ومیرعلم خان نورزائی‌رابه‌نیابت آن سعادتمند در قندهار گذاشته عنان عزیمت را بسمت سندوشکاربور معطوف فرمودند درین اثنا قاصد از سمت کابل بحضور رسید عرایض خوانین آنجارا بدینمضمون ازنظر اشرف گذرانیدند که بندگان شاه محمود وباقی شهزادگان محبوسین قلعه بالاحصار جانفشان خان مستحفظ بالا حصار را باغوای میر واعظ بهانه کاری درنزد خود طلبانیده درحالت غفلت بقتل رسانیدند دروازه هارا کشوده هریك باطراف واکناف منتشر شدند بلکه مدت سه‌روز شاه محمود وسه‌شب درشهر کابل متواری بود آخرالامر بصواب دید بعضی ازراه هزاره جات بطرف دارلرفافرادفرار کرد مگر باقی شهزادگان را دولتخواهان سرکار فیضدار باحسن اطوار گرفتار نموده باز دربالا حصار محبوس نمودند بندگان اشرف مابعد از دریافت این سوانح اعظم خان پیشخدمت را ازحضور تفاخر ظهور بعهده مستحفظی شهزادگان وقلعه داری بالاحصار سرافراز ومامور کابل نموده عنان رایات عالیات را بطرف سندو شکاربور معطوف فرمودند هرگاه موکب دولت واقبال بحد بلوچستان رونق افروز شد عالیجاهان میر محمود خان ولدان میر نصیرخان مرحوم وعصمت پناهی ماهی بمعه افواج بلوچیه بدستور قدیم وآئین قویم ازسواره وپیاده جرار بهتقبال رکاب نصرت انتساب سرکار ذوالاقتدار حاضر شده پیش کشهای معموله مستمره خویش را از نظر مبارك گذرانیدند بندگان همایون مانیزالطاف واشفاق خسروانه درباره آنها مبذول داشته هریك را بخلعتهای فاخره وعنایات متوافره سرافراز وممتاز فرمودند الکای شکاربور مخیم بارگا سپهراشتباه گردید خوانین سندیه نیز بندوبست واداى مالیات مقرری بمعه پیشکشهای معموله وهدایات مستمری بحضور پرنوررسیده ومصروف ادای مالیات واجبی گردیدند .

وقایع پانزدهم سر افراز فرمودن بندگان همایون ماشهزاده قیصر را به‌نیابت دارالسلطنت کابل آمدن‌مختارالدوله از کشمیروشهزاده قیصر را باغی نمودن .

سوانح این وقایع چنان‌است که بندگان سکندر شان دارا دربان شاه زمان درحق شهزاده قیصر سابقا سفارش قندهار فرموده بودند بنابر مصلحت‌وقت امر بهمرکاب بودنش

نفاد یافته بود آخر بپاس خاطر بندگان موصوف شهزاده مذکوررا مشمول عواطف واشفاق فرموده درین سفر نصرت اثر اورا به نیابت دارالسلطنه کابل سر افراز نموده بدانسمت مرخص فرمودیم چون شهزاده مذکور وارد کابل گردید مختارالدوله عطا محمد خان ولد خودرا بحکومت کشمیر داشته خود عازم رکاب نصرت انتساب خاقانی گردیده نیزوارد کابل شده بنابر تخم حسدی که ازتقرب محمداکرم خان امین الملك درمزرعه دل میکاشت وهم بهوای نفس خسیس اغوای تبلیس ابلیس بصلاح بعضی فتنه جو یان عرصه سلطنت وبد خواهان دولت ابد مدت که هر یك بادعای باطل تمناهای لاطایل خویش را از ین حرکات معدوم البرکات عاید وحاصل میپنداشت شهزاده قیصر را باغی ساخته بنای مخالفت بر پانموده خواجه محمد خان درانی فوفل زائی را بابعضی خوانین ولشکر (...؟) سرکاری بنابر تصرف الکای پشاور روانه ساخت چون بندگان ما درهنگام نهضت دارالسلطنهٔ کابل حرم محترم را باچند نفر خواص معتبر درپشاور گذاشته وعالیجا گلستان خان اچکزائی را بحکومت ونیابت سرافراز فرموده بودیم لهذا هرگاه خبرعزیمت شهزاده قیصر وفساد مختارالدوله برگشته اختر وخواجه خان باخوانین دیگر بگلستان خان ودیگر خواهان دولت آبد مدت رسید مصلحت چنان دیدند که خوانین خیبری را که معتمد ودولت خواه سرکار پادشاهی میباشند طلب داشته بصواب دید واتفاق آنها اهالی حرم محترم را بچوره خیبر بفرستم بسیار بجا وبهتر است که ناموس پادشاه ازنشیب وفراز درامان باشد چنانچه موافق اندیشه صواب پیشهٔ خود سرانجام تمام مرام نموده کوایف آنجائی را مشروحاً بحضور اشرف اقدس عرضداشت نمودند درهنگام که بندگان اشرف ما ازشکارپور وسند مالیات واجبی را ازمیران تحصیل فرموده رونق افزای دیرهٔ غازی خان بودند ، قاصدی سرکاری معهٔ عرایض گلستان خان اچکزائی وباقی معتبرین بخدمت مبارك رسیده کوایف معروضه آنها مفصلاً حالی رای عالم آرای گردانید فتح خان بدنهاد به مجرد استماع اینواقعه بی بنیاد باز ازخباثت فطرتی ودیانت ذاتی بتقاضای بدکیشی و هوای کوته اندیشی خود باد ستهٔ بارکزائی از اردوی معلی گریخت باوجود اینهمه اشفاق والطاف که بندگان اشرف ما دربهره آن ناسزا منظور وگوارا داشتند یعنی باوجودیکه ازاحمدشاهی تا ورود دیرهٔ غازی خان مبلغ سه لك روپیه دروجه اوبطریق امداد عنایت وارزانی داشته بودند بعادت اصلی و صورت جبلی اوهیچ صورت صلاحی وسیرت فلاحی مترتب نگردید فرار نمود .

پرتو نیکان نگیرد آنکه بنیادش بد است

تربیت نااهل را چون گرد سان بر گنبد است

ازآنجا که تفضلات سرمدی پیوسته شامل حال وکافل احوال بندگان مابود دروقوع مکروهات هرگز غبار اندیشه پیرامون خاطر خطیر وضمیر آفتاب تنویر نگردید بلکه دومنزل را یك شمرده بعرصه قریب رونق افزای کوهات گردیده یکشب درآنجا اقامت ورزیده روز دوم بهنگام نماز ظهر بجاه وجلال وحشمت واقبال عدو مال در قریه متینی که دو کروهی پشاور حد طایفه مهمند است زینت افروز شدیم ازاستماع خبر نزول موکب

واقعات شاه شجاع (۱۰۰۰) جلد ۱ ب محمد احسان ح فربانقلی ر عبدالغنی ن رجبعلی ۲۴ / ۸ / ۱

شیر احمد شیرزاد

دولت واقبال خواجه‌محمد خان ویحیی‌خان بامیزائی و فیض‌الله خان که وارد الکای پشاور شده بودند تاب اقامت نیاورده چون ادبارنحوست بارخود روبفرار نهاده ملحق به مختار شدند نامبرده بهمرکاب شهزاده قیصر ازکابل بسرعت تام جلو انداز عزم تسخیر کابل بود درمنزل شب قدر که حدود دوآبه است رسیده میخواست که ازدوآبه عبور کرده داخل پشاور شوند لیکن بجلدی نتوانستند لهذا درشب قدر اقامت داشتند که خواجه‌محمد خان ویحیی خان و دیگر فراریان شاه چون فال زوال با ستقبال رسیدنــد علاوه برهمه بداقبالی‌شان بوقت پاس اخیر شب عالیجاه صحبت خان فوفلزائی باغلام‌خانه پشاور وارباباان خلیل ومهمند وغیره ازلشکر خواجه‌محمدخان مغرور جداشده باستان بوسی دربار فیضمدارخاقانی ملحق گردیده کیفیت فرارشدن خواجه‌محمد خان و باقی خوانین وروئیداد آمدن مختار الدوله ورسیدن بمنزل شب‌قدر مواد مشروحاً بعرض اشرف رسانیدند کـه‌ازپیش گاه دولت جاوید بنیان عالیجاه صحبت خان و همراهانش باالطاف واشفاق گوناگون سرافراز ساخته بنوازش وخلاع فاخره ممتاز گـر دیدند روز دوم بندگان مانماز بامداد را بدرگاه ایزدیکتا اداساخته وتوفیق واعانت از جناب قاضی الحاجات الحاح واستدعا نموده‌دیده رکاب‌رابنور اقدام نصرت‌انجام منورساخته بر تجمل تام وشکوه مالاکلام درهنگام نصف النهار داخل الکای پشاور گردیده و بر سواری ازشهر گذشته درکنار دریا برگذرشاه عالم کـه‌بفاصله سه‌چهار کروه از شهر واقع است نزول اجلال فرمودیم چون مابین‌عسکرین دو دریا حایل بودند ودریای دوآبه بباعث طغیان آب‌پایاب نداشت‌چراکه ازفصل نوروز یکماه گذشته بود لهذابندگان ماشش روز درآنجا توقف فرموده بجهة اینکه مختار الدوله غلام و خدمتگار سر کار است وخدمتهای اوپیوسته منظور نظرتفقد منظربندگان اشرف‌مابود ازانکه درینحال بوسوسه شیطانی ازشاه راه‌عقیدت منحرف گشته‌جاده بغاوت‌وگمراهی‌می‌پیمود اغماض نظر نموده وخواطر مبارك رنجه‌نفرموده درآنفرصت بوعظ‌ونصیحت وصلاح وهدایت مکرر پرداخته شد کـه شاید ازکردار ورفتار نابکارخود پشیمان ونادم شده‌بحضور لامع‌النوررجوع نماید مگــراز باعث کـم نصیبی‌کم شنیده بر کـج رفتاری بیشـتر افــزود اذاجاء القدرعمی‌البصر واذجاءالقضاء ضاق‌الفضاء چون‌حکم قضامبرم بوداعمی واصم گشت وفزای‌روح افزای عفووعنایت مابراوتنگ نموده روز جمعه بوقت عصر باگروه بدگهر وجماعه پرفتنه وشراز گذر شب‌قدرعبور نموده بحد طایفه خلــیل منزل گزید بندگان اشرف مانیز ازگذرشاه عالم کوچ نموده‌متصل کـوت جعفرخان نزول اجلال فرمودیم چون روزدوم آفتاب عالم تاب علم‌جهانگیری برافراخت صفوف جدال وقتال عسکرین از جانبین آراسته ودلاوران طرفــین بهادای خصم افگــنی ودشمن کشی پیراسته بمعرکه میدان رسیده هریك داددلیری ومراد جــوانمردی داده صفحه عرصهٔ کار زاررازضرب شمشیر آبداررشك‌تخته گلزار میساخت ازآنطرف خواجه‌محمدخان سردار لشکر مخالف باچند نفرخوانین یکدل وموافق بهرطرف که‌روی‌می آورد لشکررا متــلاشی ساخته از

کشته‌ها پشته هامی انداخت بعضی افواج بندگان ما از قوم خلیل ومهمند وغلامخانه پشاور بودند تاب مقابله آنها را نیاورده روبفرار نهادند حتی که درمیدان معرکه احدی نماند نمایان سواری مردم درانی مثل مددخان اسحق زائی ومحمد اعظم خان نسقچی باشی ومحمد اکرم خان امین الملك وغفورخان فوفلزائی که بدستها ونشانهای خود استوار وپایدار درر کاب اشرف حاضر بودند این نیازمند بارگاه الهی اتکا بعنایت ایزدی نموده باچند نفر پیشخدمت وغلامان صادق العقیدت بکمال استقامت درمقابله آن نمك حرامان ایستاده منتظر عنایت ایزدی میبودم که ناگاه خواجه محمدخان اجل گرفته نمکحرام بمقابل بندگان اشرف ما حمله نموده خواست تاپیش دستی نماید بندگان ما شبدیز دولت راچابك وتیزساختند وشمشیر تیز برفرق فتنه‌خیزش انداختند ازانجاکه آن نمکحرام برکینه زره وچهارآئینه دربرداشت ضربت شمشیر براواثرنکرده بار دیگر حمله آورد بمقابل تیراجل رسیده بندگان ماجان بسلامت برد مقارن آنحال بر پیشخدمتان خاص که منتظر حکم قدراختصاص بودند حکم شد که این نمکحرام بدفرجام رابزنید غلام عبودیت آهنگ بی تهاون ودرنگ آتش ماشه چندین تفنگ دادند ناگاه گلوله قهرالهی بسینه پرکینه اش رسیده همینکه چندقدم برگشته بود ازاشب زین برروی زمین افتاده هلاك شد عالیجاه نیکوخان خواجه‌سرای قولرآقاسی رفته اسپ ویراق اورا کشیده سربر شورش رابریده بحضور معدلت دستورآورده ازگوشه دیگر که مختار الدوله با برادران واقوام نافرجام خود مقابل بسردار مددخان واعظم خان نسقچی باشی شده بود نامبردگان بتوفیق الهی چارهٔ هریك راساخته وسر بریده بخاك مذلت انداختن وحاجی میر احمدخان برادر مختار الدوله اسیرگشته بزخم شمشیر مقتول گردید زهی کلام صدق انتظام یعنی حدیث شریف حضرت سید الانام علیه صلواة والسلام « من حفر بئرالاخیه فقد وقع فیه » لله الحمد که همگی نمکحرامان وجملگی مفسدان بعقوبت أعمال خود گرفتار شده هلاك گردیدند وبد خواهان دولت دران مدت از بغی ومخالفت جز ذخیرهٔ ذلت وخواری حاصل نبرده وجزمایهٔ ندامت وبی اعتباری چیزی نیفزودند فی الجمله شهزاده قیصر ازمشاهدهٔ کارزار ازتاب وقرار وطاقت نیافته بسمت کابل فرار نمودوبندگان اشرف ما بتائیدات الهی باوصول فتح وفیروزی ووصول انواع بهجت وپیروزی نموده داخل دولت سرای بالاحصار پشاورشدند چندیوم درآنجا اقامت فرموده اگرچه‌درخاطرخطیر مصلحت بند وبست کشمیرمقدم بود مگر بملاحظه آنکه شهزاده قیصر شکست خورده بسمت کابل رفته بود عنان عزیمت را بطرف کابل معطوف فرمائیم بنا بران مقدمه کشمیر را موقوف ساخته رایات عالیات را بسمت کابل معطوف فرمودیم .

وقایع شانزدهم رسیدن رایات عالیات بکابل وآوردن شهزادهٔ قیصر را

چون موکب دولت واقبال باجاه وجلال رونق افزای کابل شد بعرض اشرف رسانیدند که شهزاده قیصر ازو فورواهمه مواخذه بدکرداریهای خود یکشب در کابل مانده ومیر واعظ را دیده بمصلحت اوبسمت کرهستان فرار شده رفت بندگان اشرف ما بعضی خوانین را ازحضور مقرر فرمودند که شهزاده قیصررا دلاسانموده بحضورآرند

حاصل آنکه نامبرده را دلاسا نموده بحضور فیض گنجور حاضر کردند بندگان ما مکرر تقصیرات اورا معاف فرموده مقرر فرمودند که پیوسته بهمه اوقات شهزاده مذکور در رکاب نصرت انتساب حاضر باشد ومن بعد بحکومت ونیابت هیچکدام تنها باو سپرد وقرار نگیرد تاعبرت او ودیگر شهزادگان باشد شاه محمود که از بالا حصار کابل فراری شده ازراه هزاره جات بفراه رفته بود مدت یکسال درآنجا اقامت داشته وفتح خان که ازخدمت همایون ما ازدیره غازیخان فرار نموده در حدود قندهار رفت چون که نزدیك قندهار رسید میرعلم خان جهة خیر خواهی سرکار فیض مدار نامبرده را دلاسا نموده نزد خود نگاهداشت تابه اطراف واکناف ولایت وجوانب دیگر رفته موجب خلل وباعث فساد نباشد نامبرده چندروز بدینمنوال گذرانیده عاقبت الامر دربرده شهزاده یونس را بافسانه وافسون غلانیده ازمیر علمخان روگردان ساخته و محرمیت وصداقت خود ازراه خدیعت وحیله گستری بدرجهٔ بهشهزاده مذکور بثبوت رسانید که درخانه خود مخفیا شاه محمود را طلبداشت هرگاه میر علم خان این حال پراختلال را مطلع شد فرصت کار را معدوم وتدبیر خویش را ازمدافعه آزار آن محروم یافته لاچار باجمعیت سوار وپیاده خویشرا ازمدافعه بقلعه مالوف روانه گردید وفتح خان میدان را خالی از خلل دیده شاه محمود را داخل قندهار ساخته چندگاه بتاراج وغارت سوداگر شهرو سکنه کمر بسته ازان وجه چیزی جمع آوری وسامان بی سامان خود ساخته قصد کابل کرد ومیرعلم خان بهمه جمعیت خودنیز درکابل برکاب نصرت انتساب خاقانی مشرف گردید .

وقایع هفدهم از اراده شاه محمود بسمت کابل ونهضت فرمودن رایات بندگان همایون مابشاه محمود محاربه همایون وشکست یافتن او

چون خبراراده شاه محمود بسمت کابل بعرض اشرف نواب همایون رسید در ساعت سعد ازکابل کوچ نموده درده مزنگ نزول فرمودیم دویوم جهة فراهمی سپاه نصرت پناه درآنجا توقف ورزیده روز سوم کوچ فرما شده منزل بمنزل رونق افروز گردیده وارد الکای غزنین گردیدیم یکروز درآنجا بجهة استفاضه اززیارات بابرکات اولیای کرام وبرگزیدگان حضرت ملك علام مقام نموده استمداد ازارواح متبرکه ایشان خواسته کوچ فرما شدیم چون موکب دولت واقبال دربل سکین رسیده خوانین باتمکین بعرض رساندند که شاه محمود درباغ پیرفرود آمده فیمابین عسکرین صرف فاصله چند کروه میباشد دراین اثنا عالیجاه نور محمدخان بادو زائی بادسته وبیرق خود ودیگر خوانین درانی بادسته های خود ازطرف شاه محمود روگردان شده باردوی معلی باستان بوسی بندگان اشرف‌ما مشرف شدند شاه محمود وفتح خان بملاحظه این معامله تاب مقاومت ومقابله نیاورده چار ناچار روبفرار نهاده باز بطرف فراه رفتند بندگان ما بحصول فتح وفیروزی ونصرت پیروزی داخل قندهار شده چند مدت در آنجا اقامت فرموده بخاطرخطیروضمیر عالمگیرچنان خطورنمود که چون همیشه این فتنه وفساد از طرف هرات وفراه برپامی‌شود ومخالفان هروقت ازمقابلهٔ سپاه نصرت پناه شکست یافته فراه رامقر وماوای خودساخته بهمان سمت فرارمیکنند وقرارمیگیرند اولی وانسب آنست که

هرات وفراه درتصرف اولیای دولت ابد مدت درآورده شود تامالك شاهی ازفتنه وفساد وخلل وعناد صاف وپاك گردد چنانچه حکم نافذشدکه پیشخانه مبارکه را بطرف هرات بیرون کشند ازاستماع این خبر برادرعزیز گوشه نشین معتقدفرمان گزین شهزاده حاجی فیروزالدین که متصرف قلعهٔ هرات بود کلام شریف راباتحف وتحایف میف وعریضه نیازتصنیف ذریعهٔ عذر خودساخته بخدمت بندگان ما ارسال داشته باوف عجز وانکسار وصنوف عقیدت وانقیا ر اظهارنموده بودکه اگرمرضی مبارك قبلهٔ عالم به تسخیرهرات دربدروخاك بسر نمودن کمترین فدویت سمات میباشد قبل از نهضت رایات نصرت همت بملازمان سرکار فیض مدار پیشکش می نمایم وخودنیز بشرط ارشاد بقدمبوسی مشرف می گردم ودرعدم منظوری که شاه محمود برادرم پیوسته محرك فتنه وفساد است دربدروآوره خواهم شدلیکن چون شمارا حق تعالی پادشاه وقت ساخته وسایهٔ رحمت خاص خود را برفرق مبارك انداخته ظل الهی می باشید ودرزیرسایهٔ دولت عاطفت پادشاهی عوام وخاص آسوده حال وفارغ البال می باشند با لفرض اگر هرات درتصرف اولیای دولت ابد مدت درآید بیکی از غلامان خواهند بخشید پس این بنده را نیزاگربجای خدمتگاران حضور تصورفرموده بنیابت هرات سرافراز فرمایندچه عجب آنچه شاه جنت مکان خلدآشیان جهة مصارف بغلامان مقرر ومرحمت میفرمودند آنشاه والاجاه هم بمنزلهٔ پدراندا گرهمچنان نظرشفقت وعطوفت مبذول داشته این ملك را بصیغه مددخرچ بکمترین عنایت فرمایند این کمترین هرگز هوای بیجاه وخیال ناروا درسر نخواهد داشت بلکه پیوسته طریقهٔ خدمتگاری وشیوهٔ غلامی بجا خواهم آورد وازطرف شاه محمود که برادر حقیقی این کمترین می باشد نیز بنده درگاه ذمه واروضامن خواهم بود اگرمن بعد ازوحرکتی بیجا سرزند ازین غلام بازخواست فرمایند الحق که ازمطالعه این عذرات واز ملاحظهٔ این وجوهات عنایت وشفقت پادشاهی وصله رحم برادری بی اختیار بجوش آمد بناء علیه هرات را به برادر شیرین گفتار دوربین اعنی شهزاده فیروزالدین واگذار نمدیم ومبلغ الك روپیه جهت اخراجات معشیت آن ذی لیاقت باسعادت ازمالیات آنجا بسند سال بسال مستمر ومقرر فرمودیم بعدازان چون مقدمه انشراح کشمیر ازتصرف عطا محمد خان مخطورخاطر خطیر ومنظور ضمیر بیضا نظیر بود لهذا چندگاهی دراحمد شاهی اقامت فرموده وشهزاده یوسف را بنیابت آنجا بحال محمداعظم خان نساقچی باشی ومیرعلم خان درانی بمعاضدتش باستقلال مقرر ومعمورساخته عنان نهضت بانصرت رابسمت کابل معطوف فرمودیم آنجاکه مقدمهٔ کشمیر مدنظرانوربودهرگاه موکب دولت واقبال رونق افزای کابل گردیده چند یوم توقف فرموده رایات عالیات رابسمت پشاورمعطوف ساخته ارقام جهانمطاع عالم مطیع باسمار بابازطوایف خلیل ومهمند وباجوری وختك شرف اصداریافت که جمعیت های خودرا بطرزمعقول ورسم معمول ازسواره وپیاده آراسته وپیراسته باستقبال عطبه عالیه خاقانی درجلال آباد برکاب نصرت انتساب ملحق ومشرف شوندوقتی که موکب اقبال باجاه وجلال بچهار باغ نزول اجلال فرمود چندیوم جهت سیرباغ واستفادهٔ آب وهوای آن روضه وراغ اتفاق توقف افتاده بعد ازان منزل بمنزل کوچیده رونق افزای پشاور گردیده شد عندالورودسعادت وجودعرایض بهاول خان عباسی ازبهاولپور وعریضهٔ مظفرخان سدوزائی ازدارالامان ملتان بخدمت بندگان همایون مارسید وعرضداشت نموده بودند که عالیجاهان الفستن بهادر واسترچی بهادر وغیره سفیران

کمپنی انگریز بهادر وارد حدود غلامان شده اند وارادهٔ تحصیل آستان بوسی بارگاه فلك اشتباه را دارند آنچه ازمصدر جاه وجلال خاقانی امرصادر گردد ازان قرار بعمل آورده شود نواب همایون ما ارقام تفاخر نظام بسر افرازی هریك ازآنها بشرف اصدار فرمودند که هرگاه ایلچیان سرکار گردون وقار انگریزی اراده شرف یابی بحضور پرنور نمایند لازم که از حدود خود ها بکمال حفظ ونگاهبانی وادای انواع ضیافت ومهمانی بتوقیر واهتمام تام بذریعهٔ معتبران خدمت تمام گذرانیده شرف حضور ساطع النور گردانند .

وقایع هجدهم فرستادن شهزاده منصور را بمعهٔ محمد اکرم خان بجنگ کشمیر و آمدن ایلچیان صاحبان انگریز

این وقایع چنان است که در موسم زمستان چون اندکی پشاور مخیم خیام فلك احتشام گردید بعد از چندی بنابر تهیه وترتیب خوانین وافواج ماموره تسخیر کشمیر چون قریهٔ چمکنی که میدان وسیع وقریب شهر است منظور نظر اشرف گشته بعد ازانکه مضرب بارگاه سپهر اشتباه شد بندگان اشرف ما باجاه وجلال سوارشده رونق افزای آنجا گردیده عساکر نصرت ماثر را ملاحظه نموده شهزاده منصور را معه عالیجاهان محمد اکرم خان امین الملك وسردار مدد خان اسحق زائی وغیره هم خوانین واراکین درانی و غلامخانه قزلباشیه بادوازده هزارسوار جرار رکابی مامور مهم کشمیر ساخته خود بندگان همایون ما بدولتخانه بالاحصار پشاور مراجعت باسعادت فرمودند چند یوم گذشته بود که قاصد ازاحمدشاهی بحضور رسیده اظهار کرد کهمابین اعظم خان ومیر علم خان مغایرت و مخالفت ظهور یافته حتی که میرعلم خان بامخالفان بغی ارکان دولت شاه محمود و هوا خواهانش ساخته شاه محمود را بافتح خان بی خلل وزیان داخل قندهار گردانید شهزاده یوسف واعظم خان نسقچی باشی کهازظهور سانحه غریبه متوهم ومتلاشی شدند از احمدشاهی کوچ کرده بودند مقارن وصول این خبر نامبردگان هم باجمعیت خود از راه دیره جات درپشاور بحضوراشرف رسیدند همدرین اثنا خبرایلچیان کمپنی انگریز بهادر درمقام کوهات بسمع اقدس رسانیدند لهذا بعضی ازخدمتگاران سلیقه شعار را باستقبال و مهمانداری آنها مقرر فرموده فرستاده شد تا باحتیاط تمام واعزاز تمام بسلام مشرف ساختند چنانچه ایلچیان مذکور وقت شرفیابی حضور مباهات دستور پیشکشها وتحایف گوناگون و هدایا ونفائس عجیبه ربع مسکون مثل دو زنجیر فیل بمعهٔ عماری وهودج انگریزی طلائی ونقرئی وبالا پوشهای مقیش (؟) زردوزی بیش قیمت اعلی زمین نقرئی و گلهای طلائی وبعضی زمین طلائی وگلهای نقرئی وبناتها زردوزی وساده ورنگین وپالکی بمعه سایبان وبالاپوش بمعه اسباب زرین مرصع آئین وتفنگچه‌های قنداق طلاکار دانه‌نشان وتفنگهای دومیله وتفنگچه‌های دومیله وششمیله لاثانی بی‌نشان وساعت‌ها و دوربینهای اعلی وکلینهای بوقلمون ارژنك آسا وآئینه های بزرگ جهان واجناس نفیسه هندی و لندنی واقمشه پشمینه ابریشمی ومخملهای زری وظروف آلات بلوری وظروفات اداوی رومی

وچینی طلاکار چراغدانهای الماس تراش وجالهای درخت آثار و دیگر اسباب واشیای بیشمارکه تحریر ازتقریرش مقصوراست وتقریر ازرنگ نقوش بی نظیرش معذور است چون صندوقات سازنواز آواز که صداها ونواهای عجیبه وغریبه واصوات و مقامات دلپذیر ومطبوعه ازان بانواع نغمات واصناف اصوات برمی آمد ازجانب پادشاه کیوان بارگاه انگلستان ازنظر اشرف همایون ما گذرانیدند ازپیشگاه حضور ساطع النور هریك ازسفیران مذکور را بخلاع فاخره ونوازش متکاثره سر افراز وممتاز ساخته چند نفر ازاهلکاران معتبر بجهته خدمتگاری ومهمانداری آنها معین ومقرر فرموده شد ند که دقیقه ازدقایق خدمت وضیافت سفیران مذکور تعطیل وتاخیر جایز ندارند همدران فرصت عهدنامه موالفت‌شمامه‌مواحدت‌ختامه‌حسب‌ماءمول ومطلوب صاحبان عالیشان وسفیران خلوصیت بنیان یعنی عالیجاه مسترالفستن بهادر ومستر استرچی بهادر وغیرهماازجانبین بقید تحریر درآمده مواعد دولتین عالتین مزین ومثبت گردید که نقل عبارتش این است

نقل‌عهدنامه شاه‌شهید وانگریز بهادر ازآنجاکه بسبب‌ظهور تحریرات عنوان موافقت ومرافقت ازطرف قوم فرانسیس بسرکار پادشاه ایران باراده یورش آوری در ممالك سرکار عظمت مدار پادشاه دردران وبعدازان درممالك‌سرکار دولت‌مدار انگریز بهادر متعلقه کشور هند عالیجاه رفیع‌جایگاه شهامت و وصالت مرتبت‌وعیالت منزلت امیر الامراء العظام فراصت وکیاست ارتسام مستر الفستن‌بها دربجهته این‌معنی که باتفاق و استصواب کارگذاران‌حضورباهرالنوراعلیحضرت‌فلك‌رفعت‌قمرطلعت ناهید (۴۰.) عطارد‌فطنت خورشید مرتبت بهرام صولت بر جیس سعادت کیوان منزلت سکندر حشم جمشید خدم خاقان دربان قیصر پاسبان ظل‌ظلیل کردار جلیل محیی مراسم معدلت ماحی آثار بدعت المؤید بتائیدات الهیه پادشاه فلك بارگاه کابل طرح انداز سررشته حفظ وحراست ممالك هردوسرکار عالم مدار از آسیب یورش متخیله قوم فرانسیس‌وقاجار شوند از طرف جناب عظمت وجلالت واقبال مأب حشمت وفخامت واجلال نساب هریك آرامی قوت واقتدار اروساده پیرای قدرت واعتبار محرم حقایق ملت مسیحیه مشیرخاص دولت انگلیسه ر موزدان احکام سلطانی مقرب بارگاه جهان بانی اشرف الامرا لارد منطوگور نر جنرال بهادر ممالك ومختار جمیع امور مالی وملکی وعسکری متعلقه ممالك فسیح المسالك سرکار انگریز بهادر واقعه دیارهند بدربار فیض آثار پادشاه ممدوح تعیین ماموره بسعادت تلثیم عتبهٔ‌علیه فایزو مستعدشده مقصوددوستانه وافادت استمای تعیناتی خودرا بمعرض عرض‌واظهار حضور باهرالنور پادشاه ممدوح درآورند پادشاه ممدوح نیز فواید ومنافع سر رشته موافقت ومرافقت هردودولت دوران مدت را دربنباب بنظر حق بین دیده بوجه احسن وروشن مستحسن فهمیده بکارپردازان سرکارخود حکم اصدار فرمودند که با سفیر موصوف سوال وجواب نمایند ولحاظ برسود وبهبود هردو سرکار جهانمدار کرده عهد نامه دوستی شمامه ویکجهتی ختامه فی‌ما بین شوکتین عالیتین موثق گردانند در ینصورت بفضل‌وعنایت لم یزلی قطعه عهدنامه مشتمل برچند دفعات فی‌ما بین کارپردازان موصوف و سفیرسرکار انگریز بها درحسن انتساب وهمره خاص میمنت اختصاص پادشاه ممدوح درجه منظوری

یافت چنانچه سفیر موصوف نقل عهدنامه مزبور را بعالیخدمت فیض موهبت گورنر جنرل بهادر معزز بجهة مهر و دستخط ارسال داشته بودند شرایط مندرجه آن پیش نواب صاحب معزز بلا تغییر و تبدیل مقصد و معنی منظور شد بالفعل نقل دفعات عهد نامه مذکور بموجب تفضیل الذیل بمهر و دستخط نواب معزز و نیز دستخط امراء که در انتظام امور این ریاست شریک اند مرسل گشت و مستلزمات که ایفای آن چه در حال و چه در مال ابدالدهر بر ذمت همت اولیای هردو دولت ابد مدت واجب و لازم خواهد بود محض ازروی مضامین و فحوای کلام موانست آگین واقعات مذکور در ذیل تحریر یافت مشخص و مسبط خواهد گردید اولا آنکه چون طایفه فرانسیه و قاجاریه باهم درمخالفت دولت درانیه متفق شده اند هرگاه خواسته باشند که درممالک سلطانی عبور نمایند چاکران درگاه آسمان جاه پادشاه ممدوح سدراه آنها شده حتی المقدور در مجادلت و ممانعت آنها کوشیده نگذارند که عابر و قاصد هند متعلقه انگریز شوند ثانیا اینکه اگر فرانسیسیان و قاجاریه بمعاهده خودها عازم ملک پادشاهی شده لشکرکشی نمایند کارکنان دولت انگلیسیه بجهته مدافع آنها قصور نورزیده ازاخراجات جهته مهم مذکور خودرا معاف ندارند هرگاه قرار معاهده فرانسیس و قاجاره هم برقرار نباشد این دو مطلب که مرقوم خامه مشکین شمامه گردید برقرار بوده ازطرفین بوقوع رسد ثالثا آنکه فی مابین این دو دولت دوستی و یگانگی همیشه برقرار بوده حجاب بیگانگی از میان مرتفع بوده بملک یکدیگر بهیچ گونه مداخلت نه نمایند و پادشاه ممدوح از فرانسیسیان احدیرا در ملک خود راه ندهند چون خیرخواهان دولتین عهدنامه را باینوجه نمودند ازطرفین شرایط رسوخ و ثبات بعمل آمده مرافقهٔ هذا بمهر و دستخط نواب صاحب ممدوح و دستخط دیگر امرا شریک امور انتظام این ریاست و تاریخ هفدهم ماجون سنه ۱۸۰۷ عیسوی مطابق دوم شهر جمادی الاول سنه ۱۲۲٤ هجری سمت تحریر یافت.

زبده نویسان عظیم نشان

مشیر خاص

فیض معمور پادشاه کیوان بارگاه انگلستان اشرف الامرا

دونتو گورنر جنرل

ناظر ممالک محروسه سرکار کمپنی

انگریز متعلقه کشور هند

چون لشکر همایون ما از حضور مامور تسخیر خطه کشمیر شده بودند بکوشش و مردانگی ازدریای مظفرآباد عبور نموده در کوهستان صعب که سوای کریوه و نشیب و فراز چهار طرف حصار جبال صورتی راهی نبود الی حدود کتانی و بلیا سیه متصرف شده رسیده بودند و لشکر مخالف بالای کوه که محل عبور لشکر نصرت اثر نیز از همان ممر میشد سنگرهای محکم بسته مستعد جنگ بودند چنانچه بااین همه تدارک مخالفین مابین عسکرین جدال واقع گردید تا سه چهار سنگر آنها را نیز شکست داده متصرف شدند و از لشکر مخالف اکثری بقتل

رسیده و از سنگر ها فرار نمودند و سنگر های آنها همه در تصرف سپاه نصرت پناه در آمده بود که از تقدیرات ایزدی فیمابین اکرم خان ومدد خان به آزردگی خاطر بهم رسید وملالت باطنی پیدا شد لهذا مدد خان بامخالفان موافقت نموده در هنگام نصف شب از لشکر فرار کرد چون اکرم خان امین‌الملك ازین واقعه آگاه گشت باکسانیکه حاضر بودند بوقت صبح مراجعت نمود ومشقت بسیار کشیده از مظفر آباد عبور کرد با لشکر برهم خورده عریان وسپاه بی اسپ و اسلحه وسامان درپشاور رسیدند همدران حین بعرض اشرف رسید که شاه محمود داخل کابل شده اراده پشاور دارد لهذا بندگان ما بجهت مدافعه مقدمه شاه محمود تدارك اسباب لشکر که درکشمیر برهم شده بود نموده مبالغ کثیره جهت آراستگی وسامان لشکر واسلحه ومایحتاج دیگر ازخزانهٔعامره عنایت فرموده واسپ سواری بخوانین وسائر تابعین از اصطبل خاص مرحمت کرده بامید فضل و عنایت ایزدی کوچ نموده منزل اول در باغ علیمردان خان نزول اجلال واقع شد مقارن آنحال خبر نهضت شاه محمود را از کابل ورسیدن بمنزل جگدلك نیز بعرض اشرف رسانیدند غرض که از وقوع انواع حوادثات وصدور فتنه وفساد وفرصتی وفراغتی که از خاطردریا مقاطر برای ادای مراتب ضابط مواحدت ویکجهتی ورابطه دوستی ویکتا دلی لایق شان ومناسب حال خجسته عنوان صاحبان عالیشان میخواست میسر نگشت ناچار بملاحظه آنهمه تردد واضطرار مصلحت وقت آن دانسته شد که صاحبان انگریز بهادر مهمان عزیزند و بندگان اشرف ما بداعیه جنگ مستعد وآماده اولی وانسب آنست که اول ایشانرا مرخص فرموده بمحل احسن که دست رس مخالفان از اذیت ایشان کوتاه باشد برسانند ورسانیده شوند هرگاه حق تعالی برین مقدمه فتح و ظفر عطا فرمود البته آنچه پیشنهاد ومکنون خاطر مبارك بشرایط دوستی ویکدلی نوعیکه لایق شان صاحبان عالیشان باشد بظهور خواهد رسید در صورت عدم آن احسن واولی آنکه مهمان عزیز از دست‌مخالفان بدعهد وبی تمیز برکنار باشند لهذا سفیران مذکور را بعد از تشویق یکجهتی وثیقه جاوید بنیان واعطای خلاع فاخره وتحایف وسوغات آن‌اوطان بهمراهی معیت‌حرم محترم که ماموری آنها نیز بقلعه اتك منظور خاطر خطیر بود رخصت انصراف بجانب پنجاب ارزانی گشت چون خبر خیریت ایشان به بندگان مارسید خاطر دریا مقاطر جمع گردید.
بعد از آن از باغ علیمردان خان کوچ کرده در منزل نزول اجلال فرمودیم،

وقایع نزدهم محاربه نمودن شاه محمود درمنزل نمله و آمدن بندگان ما بابعضی خوانین در شهر پشاور .

چون رایات عالیات از تهکال باجاه وجلال در جمرود واز جمرود در منزل دکه رونق افزا شد عالیجاهان مدد خان و اعظم خان بمعه چهار هزار سوار پیش قراول مقرر شده امر شد که در عرصه چهار یوم باستعجال وارد نمله شوند تا برمدعی پیش دست

شده بمدافعهٔ او پرداخته شود تا گاه از منزل علی بغان اعظم خان نسقچی باشی بعرض
اشرف رسانید که مددخان از خیانات مقدمهٔ کشمیر هراس بسیار در دل دارد بلکه بغلام
اظهار نمود که هرگاه مقدمهٔ شاه محمود انفصال یابد ضرور پادشاه ازین غلام انتقام خواهد
گرفت هرچند اورا بعهد و پیمان دلاسا و مدارا نموده و مینمائیم هرگز فایده پذیر نمیگردد
بلکه از محرمان و مقربان او دریافته ام که درخفیه با مخالفان سازش نموده عهد و میثاق و عهد
نامهٔ نفاق را مستحکم ساخته بتاکید اکید مینویسد که هرجا هستید خودرا بزودی با محمودی
سپاه برسانید هرگاه مضمون عریضهٔ اعظم خان حالی رای انور گردید فلفور دستخط مبارک
بنام مددخان شرف اصدار یافت که درهر منزل که مقام دارید توقف کنید که در عرصهٔ دو
یوم رایات عالیات بمعه اتواب و شاهین خانه هرکاب سعادت انتساب ملحق ایشان خواهد
گردید بعد آنچه بیشنهاد خواطر اشرف خواهد بود و بصواب دید آن عالیجاه بعمل آورده
خواهد شد از آنجا که اصل فساد در بنیاد او استحکام تام پذیرفته بود صیقل حیل زنگ وهراس
ومغایرت اورا نزدود بلکه بمجرد استماع خبر عزیمت رایات عالیات که پس فردا نزول اجلال
خواهند فرمود در همانروز منزل را درمقام نمله برده از آنجا بخفیه معتمد خود را بحضور
شاه محمود فرستاد که خود را برسم یلغار تا فردا بنمله برسانید و هیچ خوف وخطر در دل
نیارید که لشکر پادشاهی تا پس فردا خواهد رسید شاه محمود که از باعث قلت لشکر و بی سامانی
وعدم بندوبست آن بکمال هراس بلکه تاب مقابله نداشت هردم ارادهٔ فرار اساس میداشت
از عرایض تسلی فرایض مددخان اطمینان تمام حاصل کرده سردار میر علم خان که در نزدش
دستگیر بود باحتیاط آنکه مبادا در وقت فرصت یعنی هنگام عزیمت خللی رساند اول بقتل
رسانیده بعده بدلجمعی تمام وارد منزل گندمك گردیده فردای آن مدد خان از نمله کوچ
نموده در گندمك که بفاصلهٔ سه کرور از نمله دارد رفته نزد شاه محمود ملاقات و بند و بست
نموده ظاهراً جنگ و گریز کرده باز در نمله منزل گاه خود آمده بحضور بندگان ما
پیاپی خبر فرستاد که جنگ فراولان در گندمك واقع شده مگر تاب ومقاومت به آنها صورت
نیست ناچار غلام جنگ و گریز کرده بنمله واپس رسیده مترصد ارشادم چون درین اثنا
بندگان از منزل علی بغان کوچ فرموده عازم منزل چهارباغ بودند بمجرد در یافت حال
خدیعت محال او عالیجاهان محمد اکرم خان امین الملك وغفور خان بمعه دستجات آنها مقرر
فرمودیم که به یلغار تمام خود را بیشتر بکومك مدد خان برسانند که خود سرکار اشرف
متعاقب بمعه توب خانه وشاهین خانه خواهند رسید چون امین الملك و غفور خان هنوز در
جنگ گاه نرسیده بودند که مددخان از آمدن آنها آگاه شده بمعه چهار هزار سوار
رو بهزیمت نهاده داخل لشکر شاه محمود گردیده بود بنابران عالیجاه محمد اکرم خان را از
مشاهدهٔ این تدویر ننگ وغیرت گریبان گیر شده باصرف پانصد سوار رکابی خود حمله
بر لشکر مخالفان آورده چند معتبر را بقتل رسانیده بود که از قضای الهی گولهٔ تفنگ بسینهٔ
آن نمك حلال صداقت وفدویت آهنگ رسیده از اسپ حیات بخاك افتاده بعد آن غفور خان
نیز دستگیر شده بقتل رسید چون بندگان اشرف رسیده مقابل بشهزادهٔ کامران وفتح خان

گردیدند کار از دست ودست از کار رفته بود یعنی مردم فوج اکثری از کشته شدن خوانین فوق الذکر فرار کرده پراکنده شده بودند دران حال عالیجاه اعظم خان نسقچی باشی بمشاهدهٔ این خرابی بعرض اشرف رسانید که الحال وقت توقف نیست بلکه مراجعت فرمایند که تقدیر ایزدی چنین رفته بود باوجود کثرت فوج که بصورت موج در موج میزد ازهر قسم اسباب وسامان شایان موجودات چه چاره وچه علاج که سردار احسان پرور ده وپرورش کرده خودا ینچنین نتیجهٔ نمکحرامی بعمل آمد الحق .

با قضا کار زار نتوان کرد	گله از روز گار نتوان کرد
کردگار آن کند که اوخواهد	حکم برکردگار نتوان کرد

آخرالامر بندگان ماچون چارهٔ کاررا ازهرطرف منحصر دیده ناچار عنان عزیمت ازان معرکهٔ بلامعطوف ساخته متوجه دامنهٔ سفید کوه گردیده درحدودطایفهٔ شینواری رسیده شب در آنجا گذرانیده روزدیگر بچوره که دارالامان کوهستان خیبر است نزول اجلال فرموده پنج یوم درآنجا اقامت ورزیده عازم الکای پشاور گردیده بباعث طغیان حرارت هواکه نهایت گرما بود توقف فرموده بعدازان بصلاح واتفاق خوانین عقدت آئین که در آنحال در خدمت حضورحاضر بودند عنان عزیمت بسمت قندهار معطوف فرمودیم .

وقایع بیستم عزیمت بندگان ماازپشاور بسمت احمد شاهی وتصرف قندهار

چون بندگان ماا ز نمله باچندین خوانین دولتخواه وارا کین فدویت دستگاه مراجعت فرموده داخل پشاورشدند اربابان طایفهٔ مهمندو خلیل وهشتنگر وختك بعرض اشرف رسانیدند که خوانین ورعیت خیبری درهٔ خیبررا وطوایف مهمند کرایه رامسدود نموده هریکی یرغمل خودرا بحضور پرنور بسپرد که از هرطرف خیانت واقع شد بندگان اشرف یرغمل آنها را بی تحمل ودرنگ بقتل رسانند که باقی افاغنه وملك پشاور سرهای خود را بکف دست گذاشته خدمت پادشاه رابدل وجان خواهند کرد اگرچه بندگان اشرف ماا ز عرصهٔ توقف دوسال سابق که در چوره خیبر اتفاق افتاده بود کیفیت صدق وامانت وحقیقت اخلاص فدویت صغیر وکبیر وجوان وپیر آنطایفه افاغنهٔ پشاور ذهن نشین و حالی خاطر حق بین آفتاب تمکین گردیده بود ولیکن نظردر پراکندگی وبی سامانی آنها فرموده مناسب و مستحسن وقت آن متصور گشت که عنان عزیمت را بسمت قندهار معطوف سازیم چراکه طوایف درانی الوس خاص اندبسر کار دون وقاربدل وجان رجوع دارند شایدعنان مقصود بطرز محمود بدست آیدوخوانین فدویت آئین که در رکاب والاحاضر بودند نیز از اندیشه صواب پیشه بندگان مااطلاع یافته همه تسلیم وتصدیق نمودند لهذا خوانین اخلاص آئین ساکنهٔ خیبر وپشاور وغیره را تحسین وآفرین فرمودند بامیدا کرام وافضال خالق زمان وزمین بروز جمعه بعد ادای نماز پیشین کوچ فرمای سمت دار القرار قندهار شدیم از اتفاقات زمان وتقدیرات آسمانی درآن روز ابروباران بنهایت کثرت وغایت طغیان و شدت بود حتی

نهریکه فیمابین قریه بده بیر بیرون قیزواقع است از بسیاری سیلاب کوهساری گذر نمیداد مگر بندگان ماتوکل بعنایات حافظ حقیقی کرده ازهمه پیشتر اسپ خودرا درنهر مذکور انداختند چون از نصف آن هنوز نگذشته بود یکایك طغیان نموده ازقاش زین برگذشت واسپ شناوری کوشید چنانچه بهزارشدت وصعوبت بلکه صرف بفضل وعنایت الهی الطاف وحفاظت حضرت کبریائی ازان طوفان برشر وشور عبور نموده بکنار رسیده حمد و سپاس حی لایموت اداکرده شد وبخوانین وسواران که برکاب حاضر بودند مانع فرمودیم تاطغیان آب روبزوال نیارد همانطرف باشند غرض که بندگان اشرف ما آنشب را به تنهائی گذرانیدند روزدویم کهسیلاب روبکمی آورد خوانین وسواران نیزعبور نموده بخدمت اشرف مشرف شدند وچندنفر یراکه اجل فرا رسیده بودغریق بحر رحمت ناپیدا کنار حضرت آفریدگار شدند بعداز آنجا کوچ فرموده بکوهات رسیدیم ویکشب درآنجا اقامت نموده از راه نبکش وهزار درخت بقریهٔ مقر رونق افزا شدیم ازآنجا عنان عزیمت رابسمت احمد شاهی معطوف ساختیم چون بندگان مادر منزل آب تازی رونق افزا وتشریف فرما شدند نور محمدخان که با اعظم خان نقاضت سابقه وعداوت باطنه داشت از خباثت فطرتی و تیره بختی در حین انقطاع منزل مذکور در هنگام تیرگی شب بعنوان دوستی وبنای سرگوشی نزدیك به اعظم خان رسیده واز عقب در مابین هردوشانهٔ اوزخم خنجرزده هلاکش ساخت وخود فرار کرده مخفی کوهسار گشت اگرچه از وقوع این واقعه تاسف بسیار رودادامّا ازآنجاکه نصیب اوازدیوان قضاچنین رفته بود چاره نبود ناچار انتقام اورا بروقت دیگر موقوف گذاشته فردای آن بردن نعش آن فدوی بی گناه را باهل و عیال بسمت غزنین تجویز نموده مبلغ چهار هزار روپیه جهت تجهیز وتکفین اونیز بانها عنایت کرد مرخص فرمودیم وخود این نیاز مند درگاه الله تکیه برفضل وعون اوسبحانه کرده روانه قندهار شدیم .

وقایع بیست ویکم گریختن شهزادهٔ ایوب واسد خان ازمقابله ودرآمدن بندگان اشرف مابدارالقرار قندهار .

صورت این وقایع چنانست کهدرحینیکه شاه محمود قندهار را متصرف شده اراده کابل داشت شهزاده ایوب رابمعه اسدخان بارکزائی بمحافظت ونیابت قندهار گذاشته بود هرگاه خبر ورود بندگان مابنواحی قندهار رسید اسد خان بمعه شهزاده ایوب وشهزاده یونس بداعیه جنگ بیرون شدند عندالمقابله شهزاده یونس از آنطرف فرارشده برکاب بوسی سرکار مشرف شد شهزاده ایوب واسدخان تاب مقاومت نیاورده فراردشت ادبار گردیدند لهذا بندگان مابتوفیق وعنایت الهی داخل قندهار شده درتهیه وجمع آوری لشکر پرداختند چنانچه چیزی نقد وجنس ازجماعه تجارهنودوغیره هم بطریق مساعده گرفته سامان سه هزار سوار نموده بودیم کهشاه محمود ازکابل کوچ کرده بافتح خان وجمعیت وسامان بیکران بمقابله این متوکل عنایت برور دگار عازم قندهار گردیدند .

وقایع بیست ودویم جنگ کردن بندگان ما باشاه محمود وفتح خان در منزل جکان وسوانح رویداد بعد آن

چون بحسب تقدیر قادرقدیر وتاثیرفلك غدار پرتذویر وگردش لیل ونهارشاه محمود وفتح خان باشش هزار سوار درمنزل جکان کهقریب دارالقرار قندهار است وارد شدند وبندگان مانیز نهضت فرموده باسپاه نو آراسته وخوانین صداقت پیراسته خود صفها آراسته بمقابلهٔ آنها در معرکه سرگرم جنگ وجدال گردیدندچنانچه دو دفعه لشکرشاه محمود ازجرئت نمائی وخصم افگنی دلاوران موکب مسعودر و بهزیمت نهاده متفرق شدند بلکه چندی ازخوانین معتبر مخالفین ازضرب تیغ وسنان دلاوران خسته وبیجان شدند وازطرف بندگان ما گلستانخان اچکزائی کشته شده وهنوز جنگ برقرار ونبردآزمائی جوانان عرصه کارزار پایداربود کهناگاه صالوخاناسحق زائی کهپناه بدولت ابد مدت ما آورده بود ازنوازش بندگان اشرف ماصاحب جاه وجلال ومالك منصب وکلاهشده وهفتصد سوار کهدرتحت خود میداشت وسرتفاخر بر اقران وامثال می افراشت درعین جنگ قصد نمکحرامی نموده ازمیدان معرکه بادسته و بیرق فرارشده بسمت مخالف پیوست ناگاه ازوقوع این حرکت بیجای آیت بر همی وهزیمت بلشکر بندگان ما افتاد لاجرم یکران نهضت راازمیدان معرکه بطرف ارغستان معطوف ساخته ویکشب درآنجا مقام نموده ازراه غواری وطایفه وزیری بحدود دیره جات رسیده ازدریای اتك عبورنموده بکچی شمالی ولیه کهحدودریاست محمدخان سدوزائی میباشد نزول فرمودیم چون عالیجاه مشارالیه وابسته وسبزکرده دستسرکار بود بمجرد اطلاع ورود قدوم سعادت لزوم یك زنجیر فیل بجهةسواری وخیمها بهمه فروش وظروف وغیر آن اسباب ضروری وزرسرخ وسفید واجناس زری وابریشمی باآنچه لازمهٔ خدمتگذاری وجان نثاری بود موجود ومهیا ساخته اول ازنظر همایون گذرانیده بعد خود باستان بوسی مشرف شده التماس نمود کهاگر مرضی مبارك بوده باشد دیره غازیخان راغلام خلاص ساخته بتحویل غلامان خاص سرکار اقدس نمایم چراکه بندگان اشرف ملك خود راگذاشته اهالی حرم محترم رادرملك سكها فرستاده اند این نهایت بدنامی وبی سعادتی غلام عقیدت التیام است بندگان اشرف ما از مشاهدهٔ انواع صداقت اوخورسند شده باقسام تفقد وتلطف تحسین وآفرین فرموده وفرمودیم کهالحال اهالی حرم محترم مقیم دراولپندی اندتاکهبندگان اشرف ماخود رونق افزای آنجا نشویم صورت طلبیدن آنها مصمم ومنظورنیست البته بورود آنجا نظر بارادت واخلاص وصدق آنعالیجاه نوعیکه اقامت آنها دراینباب منظور ومقتضای رای عالم آرای کرده بذریعه دستخط آفتاب طلعت ارشاد خواهیم فرمود بناء علیه بعد ازان چندگاهی متوقف آنجا شده بعدازقطع مسافتوتحمل تکالیف وکلفت بلطف کرامت حضرت واهب برحق در راولپندی واردشدیم هرگاه مدت پانزده یوماقامت فرمودیم ازوفور بیکاری وعدم اقبال بیقراری پیشنهاد خاطر خطیر چنان گردید کهاگر بتوفیق حضرت داور متعال تصرف دارالامان ملتان میسرگردد ازهمه بهتر وبجا خواهد بود لهذا متوجه تهیه سامان بودیم که ناگاه

از رنجت سنگه ازمقام سائی وال نوشته بدینموال ازنظر اشرف گذشت که اگر سرکار پادشاه ازین نواح منظور فرموده مخلص رامستفیض ملاقات نمایند بسیار بجا خواهد بود بلکه انواع خیراندیشی ومواحدت کیشی ازینجانب بحضور چهره ظهور خواهد کشود چون رای صواب اقتضای بندگان اشرف مانیز باوصف بی‌اوضاعی چندقطعه جواهر گران قیمت‌زیب پیرای سرو بر اوفرمودند ورنجیت سنگه در ادای شرایط ملاقات مظهر گشت که‌مخلص نیز باتفاق پادشاه بملتان میروم بلکه مسخرکرده وتصرف‌نموده تفویض قبله‌عالم خواهم کرد بندگان ما اندیشیدند که اگر باتفاق رنجیت سنگه عزم بملتان کرده شود ناظم ورعایای آنجا باستماع خبرنهضت بندگان مابلاعذر تحویل قلعهٔ شهر بملازمان حضور خواهد کرد واگر برتقدیر مشارکت رنجیت سنگه یااورا نوکر دانسته بااظهار مواد همت ومردانگی مستعد جنگ شوند ضرور تاب مقاومت نیاورده مغلوب خواهند شد ودر آنصورت که‌بقبضه رنجیت سنگه درآید بازبه بندگان مانخواهد داد بلکه خود متصرف خواهدشد بهتر آن‌است که‌ازین عزم بالفعل اباٰنموده براولپندی عنان عزیمت معطوف فرموده شود بنابران عندالملاقات درباب موقوفی عزیمت ملتان واسطهٔ چند درمیان آورده مراجعت فرمودیم مکرررونق افروز راولپندی شدیم چون مدتی قیام آنجا اتفاق افتاد بعضی خوانین که‌رجوع به بندگان ماداشتند وازشاه محمود وفتح خان آزرده خاطرشده میبودند هم یك‌یك بحضور اشرف مشرف شدند چنانچه بلوچ خان اچکزائی ویحیی‌خان بامیزائی ودلاساخان اسحق‌زائی وغیره هم خوانین متفرقه بهمه هزار سوار بعتبه فلك مرتبه حاضر گشتند درآنحال ملحوظ ومصمم خاطر دریا مقاطرآن شد که‌عنان‌عزیمت رابه‌سمت دیره‌جات معطوف فرمائیم درآن اثناء غلام احمد خان ولدمختار الدوله که‌ازعطا محمدخان ناظم کشمیر برادر حقیقی خود آزرده خاطر شده ازچندی‌درمحال یوسف زائی سکونت میداشت ازنهضت بندگان سرکار اشرف بطرف دیره جات اطلاع یافته بحضور اشرف مشرف شده سر بخاك عجز انکسار گذاشته عرض نمود که اگر ولد غلام نمکحرامی اختیار کرد نتیجه آن حاصل نموده بجزای عمل خودرسید کمترین فدویان غلام ونمك پرورده دولت ابدمدت است قبله عالم بکشتن وعفو مالك ومختار اند ازآنجاکه هرکس بگناه وطاعت خود ماخوذ وماجور میگردد .

ان لاتزر وازرة وزره اخری وان لیس للانسان الاماسعی غلام امیدوار عفو واحسان است الحق چون غلام‌احمدخان درانمقدمه بیگناه بوده وعذرهای اوهمه محقق ومعقول‌مینمود بندگان اشرف ما عفو جرایم اوفرموده واز اشفاق خسروانی سر افراز ساخته از رجوع نامبرده نهضت وتسخیرپشاورکه درآن وقت حاکم آنجامحمدعظیم خان برادر فتح‌محمدخان بوده‌اولی واقدم متصور گشت یعنی بعد ازتسخیرپشاور تسخیردیره جات وعزیمت آن صفحات بعمل خواهدآمد چون غلام احمدخان جمعیت سرکار را دیده بوفور ارادت وامیدواری هزار سوار چست وچیزی پیاده از نزد عطامحمدخان برادرخود طلبانیده همرکاب بندگان اقدس عازم پشاورشد .

وقایع بیست وسوم نهضت رایات عالیات بطرف الکای پشاور

ووقوع جنگ محمد عظیم خان وپردل خان

چون بتائیدات الهی بندگان ماازراولپندی بحیدر چچ رسیدند ارادهٔ عبور لشکر از دریای اتك بکشتی مقرر ومدنظر بود تا اه عنایت صمدی شامل حال گردیده چند نفراز گذربانان گذر بازارك بحضور حاضرشده عرض نمودند که اگر پادشاه غلامان را بعطای خلعت وانعام مفتخر بین العشائر والا قوام فرمایند غلامان بدرقه راه شده بپایاب راه می نمائیم که همهٔ لشکر ازسواره وپیاده بطرفة العین از دریا عبور کنند بندگان مافی الفور چیزی اززر سرخ باآنها عطا فرمودند وازگذریکه ببدرقه گی خود نمودند بتوکل ایزدی جلشانه ثناآورده سواره وپیاده وبونه داخل گشته بسهولت تمام ازدریاعبور کرده درملك ختك نزول اجلال فرمودیم ازاستماع این خبرورود شعشعه به وارق اقبال پادشاهی دران اطراف ونواحی عظیم خان وپردلخان بارکزائی اطلاع یافته بالاتفاق ازپشاور برآمده بحدود چمکنی مستعد جنگ شدند روز دویم که بندگان ماکوچ فرموده درنوشهره منزل فرموده محمدعظیم خان نیز باجمعیت خودوبرادران خود درقریه پیرپائی رسیده منزل گزیده فی مابین دولشکرمفاصله سه کرور واقع بود بندگان ما چند روز درآنجا توقف فرمودند هرکسیکه ازلشکر محمدعظیم خان فرار شده رجوع باین دولت خداداد قوی بنیاد می کرد بندگان ما بخلعت فاخره وعنایت متکاثره هریك را سربلند وبین الامثال ارجمند ساختیم از استماع این خبرتمامی لشکر محمد عظیمخان فرار شده ملحق وموکب سعادت کوکب گشتند لهذا نامبرده بمشاهدهٔ این حال تاب وتوان خودرا درمحل زوال دیده وقت شب فرصت راغنیمت یافته روبفرارنهاده بطرف کابل رفت ونواب همایون ما بدولت وفر واقبال وظفر رونق افزای الکای پشاور شدند .

وقایع بیست وچهارم بجنگ آمدن محمد عظیم خان برپشاور

هرگاه محمد عظیم خان شکست یافته فرارنموده بکابل رفت بندگان ماداخل الکای پشاورگردید مدتی چهار ماه بلکه تمامی ایام گرماراگذرانیده وموسم زمستان که محمد عظیم خان باز جمعیت خود راآراسته بمعیت خوانین وسائر غلام خانه کابل ازطرف شاه محمود بداعیه پشاور وارد جمرود گردید بندگان مانیز با جمعیت که فراهم آمده وحاضر بودند بمقابله دشمن رفته درتهکال نزول فرمودند روزدویم که محمد عظیم خان باسواره وپیاده خود صفها آراسته بمیدان معرکه رسید ازینطرف لشکر بندگان ما نیز صفوف آراسته بمدافعتش پرداختند ازآنجاکه بندگان ما اول وقت پیاده های خود را درمغاکها بکمین نشانیده بودند لهذا وقتیکه سواران مخالف حمله آوردندپیاده های مذکورازشلك تفنگ وزنبور قریب سه صدسوار مخالف مقهور را بخاك نیستی انداختند وهلاك ساختند ازآنجاکه جمعیت محمد عظیم خان بسیار بود باوجودآن پایه داری نموده

مکرر حمله آوردند درآنجا عالیجاه بهادرخان هشتنگری که ازجانب سرکار ما سپاه سالار پیاده‌های خلیل ومهمند بود دران حملهٔ مخالف کشته شده از شیوع اینواقعه هزیمت درتمامی لشکر پیاده ها افتاد وازهزیمت آنها شکست فاحش در تمامی لشکر این نیاز مند درگاه الهی رو داد ناچار رضا بقضا داده از میدان مراجعت نموده عنان عزیمت را بجانب اتک معطوف فرمودیم درآنجا عرصه چهار یوم توقف فرموده عازم راولپندی شدیم .

وقایع بیست و پنجم نهضت بندگان ما از راولپندی با لکای پشاور

نهضت بندگان ما از راولپندی باز بسمت پشاور صورت حال این معنی چنان است که درایام سلطنت شاه محمود برادران فتح خان جبر وتعدی برارباباان پشاور وغلامخانه ورعیت سکنه پشاور می کردند وارباباان مهمند وخلیل ورعایای سکنه مذکوره بخدمت بندگان ما استغاثه والحاح بسیار نمودند بندگان ما چندیوم درپندی آرام وقرار نفرموده با التماس مردم پشاور ودرثانی رسیدن لشکر کشمیر وجهانداد خان برادرعطا محمد خان حاکم کشمیر وسمندرخان بامیزائی وموسی‌خان الکوزائی از راولپندی کوچ فرما شده در منزل حسن ابدال رونق افزای شده هرگاه بندگان ما متوجه بجمع آوری لشکرشده جهانداد خان با میزائی بهمهٔ خوانین درانی بعرض اشرف رسانیدند که الحال غلامان تقریبا تا سه هزار سوار بجان فشانی برکاب ظفر انتساب حاضر هستند حاجت نگهداشت دیگر سپاه نیست بلکه امیدقویست بلکه بتوفیق ایزدی واقبال سرمدی برمدعی مظفر ومنصور گردیم بندگان ما نیز بمصداق آیه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله عرض خوانین بصواب قرین تصور فرموده بلااهمال بتوکل حضرت ذوالجلال عنان عزیمت را بسمت پشاور معطوف ساخته ازدریای اتک عبور نموده رونق افزای موضع هده بیرمحال هند گردیدند محمد عظیم خان وعطا محمد خان برادر او بالشکر سواره وپیاده آراستهٔ خود از پشاور بیرون شده بمعرکه جنگ رسیدند هرچند فیمابین عسکرین آب بردگی عمیق واقع بود باوجود تعذر عبور درکثرت جنگ وجدل معرکه بازاریوم النشور ظهوریافته حق که عطا محمد خان برادر محمد عظیم گولهٔ تفنگ اجل آهنگ بدهن خورده از اسپ نخوت بخاک مذلت افتاده روز دویم رخت حیات بدارالممات نهاد وازطرف بندگان ما نیز موسی‌خان نام که سپاه سالار لشکر بود بسینه صندوق گنجینهٔ فدویت آهنگ او گولهٔ تفنگ رسیده بمرحمت الهی پیوست غرض ازطلوع آفتاب جهان تاب تا نماز عصر بازار قتال وجدال گرم ماند ازطرفین سپاه کشته وزخمی بسیار رونق میدان کار زار گردیدند آخر کار چون که لشکر مخالفان ازتباهی حال عطامحمدخان بهادرتاب مقاومت نیاورده برگشته بطرف پشاور رفتند خوانین حضور آنحال بعرض رسانیدند که مقدمه فتح وشکست پیوسته بید قدرت الهی میباشد حیله ظاهری وسعت حوصله بشری همین قدربود که غلامان صرفه نکرده جانثاریها

کردیم ومیکنیم ومخالف همین‌است که بالشکر شکسته سر بداخنر خود بر گشته بسمت پشاور رفت

نماز شام قریب است ومنزل دور هر گاه مرضی مبارك باشد ز خمیان را از میدان برداشته شب را به آبادی رفته گذرانیده شود اگر فضل الهی شامل حال بوده و اقبال عدومال پادشاهی وقت دعوی ومعرکه آرائی هنوز بسیار است بندگان مابنا بر ملاحظه وصلاح وقت وعرض خوانین ناچار ازمیدان معرکه مراجعت فرموده هنگام نصف شب بزیارت شیخ رحمکار علیه الرحمه رسیده باقی شب‌را گذرانیده روز دو یم بقلعهٔ اتك نزول اجلال فرموده وچندیوم درآنجا توقف نموده عنان عزیمت رامکرر بسمت راولپندی معطوف‌فرموده ونظر الامر مرهونته باوقاتها سعی بشری وترددبی تائید تقدیر وارادهٔ ازلی خالی ازاثردیده متوکل بعنایات الهی ومتوسل بتفضلات حضرت کبریائی شده تامدت یکسال درراولپندی توقف فرمودیم چنانچه درین فرصت خوانین که ازشاه محمود وفتح خان آزرده ومنحرف میشدند وپناه بدولت حضورمی آوردند همه‌را مورد انعام و الطاف خسروی ساخته برکاب فیض انتساب مشرف میداشتیم حتی که‌رفته رفته قریب یکهزار سوارجمعیت بندگان ماشد وعطامحمدخان ناظم کشمیر نیز چیزی لشکر سوار وپیاده ازکشمیر بانند . رام معتمد خودبخدمت اشرف فرستاده چون همه گی جمعیت بقدر دونیم هزار سوار وپیاده بقلم درآمدبندگان ماباز بعنایت وتوفیق ایزدی دست توسل بدامان توکل‌زده‌عنان عزیمت رابسمت پشاورمعطوف فرمودیدغلام محمدخان برادر عطامحمد خان نیز برکاب نصرت انتساب حاضر بودند چون موکب دولت و اقبال رونق افزای میدان پخته شد محمدعظیم خان بالشکر خودکه آماده مقاتله میبود بعید ان جنگ ر سیده مصطفی نام‌ملازم خودرا که‌بچهار صدسوار جرار بعهده قراولی وپیش جنگی مقرر کرده بود هر گاه بمقابله سپاه نصرت‌پناه درآمد بحمله اول معهٔسوران خود کشته وخسته‌شد چنانچه غازیان نصرت نشان‌سپاه ظهورپناه سرهای هریك را بریده برسر نیزه ها کشیده بحضور انور آوردند محمدعظیم خان ازمشاهده این‌حال ستاره اقبال رادرعین زوال یافته زیاده تاب‌مقاومت نیاورده روبفرارنهاده وآوارهٔ دشت ادبار گردیده ازراه کوهات وبنگش باریك شدوبسمت کابل خزید بندگان مابنصرت واقبال وعظمت و جلال رونق افزای پشاور شد ند .

وقایع بیست وششم فرستادن شهزاده حیدررا بجهة تسخیر دیرهٔغازی خان‌وجنگ کردن باجبارخان وباز گشتن‌شهزادهٔ مذکور بی نیل مقصود

چون محمد عظیم خان از پشاور شکست یافته از راه کوهات و بنگش‌عنان‌عزیمت بکابل تافت بندگان ما مدت یکماه در پشاور توقف فرموده بخاطر خطیر مخطور ومنظور افتاده که‌شهزاده حیدررا باچیزی لشکر مامور دیره‌غازی‌خان فرمائیم‌تاجبار خان

را ازدیره خارج کرده تصرف اولیای دولت ابدمدت درآرد لهذا عطامحمدخان‌را باهزار سوار همرکاب شهزاده مذکور مقرر نموده ازحضور انور مرخص فرمودیم چون مامورین قطع منازل وطی مراحل کرده متصل دیرهٔ غازی خان رسیدند جبارخان نیز باجمعیت سواره وپیاده وتوپخانه خود بمقابل رسیده ازجانبین صفوف قتل و جدال آراسته شد هرچند که لشکرشهزاده تعب راه دیده وسختی سفر کشیده بودند لیکن بحملهٔ اول لشکر جبارخان را شکست دادند مگر بواسطه طاقت واستقامت مخالفین‌را ازباعث استراحت مدت ریاست آنجا بود باز متفق شده بجنگ شروع کردند ناگاه در لشکر شهزاده نفاق بهمرسیده حتی که چند صد کس سوار یک‌مراتبه ازمعرکه کارزار گریخته بطرف دشمن پیوستند شهزاده حیدرپس ازوقوع اینواقعه یعنی شکست لشکر خودوغداری ونفاق سواران خدیعت شعاران کیفیت‌حال مشروح وتفصیل‌وار بخدمت بندگان اشرف‌معروض داشت این نیازمنددرگاه الهی ازملاحظه این‌شعبده کاری فلک‌دوار وغداری نمک‌حرامان نابکارمراجعت مامورین‌را بمطابقهٔ فلک‌رتبه اولی واصلح تصورفرموده شهزادهٔ مذکوررا طاب‌حضور فرمودیم درانفرصت خوانین بعرض اشرف رسانیدند که اسپان‌لشکرلاغروکم طاقت اند هرگاه‌مرضی مبارك باشد بجهت تیاری وفربهی بمحله جات وقریه جات مرخص شده بعد تیاری حاضر گردند بهتر خواهد بود چرا که مهم کابل درپیش است ازآنجا که معمول آنولایت هم غالب اوقات بهمین و تیره بوده بنابران اسپان سپاه رکابی لشکریرا موافق تقسیم بقریه جات خلیل ومهمند ودوآبه وغیره تپه‌جات پشاور جهت چراءقرر نموده مرخص فرمودیم وبعدآن درباب اکثری ازخوانین وسپاه نیز بنابرملاقات وبندوبست امور عیال واطفال شان حکم ترخیص اجرا یافت هرگاه ازبد باطنی وخدیعت شعاری بعضی از آدمی صورتان دیو سیرت انتظام سوار وپیاده وخوانین سپاه باین وصیله وحیله منتشر وبیجا گردیده بود عطامحمد خان ناظم کشمیر درخفیه بذریعهٔ جهانداد خان برادر خود ونندہ رام دیوان وسمندر خان بامیزائی ونورمحمد خان وغیره منافقان شیطان سیرتان بااکثری ازسپاه ورعیت وعده و وعید بسیار نوشته متمنی آن شد که حضرت پادشاه بطریق که دانند وتوانند یعنی بهرخدیعت وفریبی که ممکن شود دستگیر ساخته بقلعه اتك برسانند چنانچه نمك حرامان بی‌سامان بموجب نوشته آن زشت بنیان بدگمان درتکمیل مادهٔ نفاق باهم اتفاق نموده مکرر بعرض اشرف میرسانیدند که بندگان اقدس ملاحظهٔ سامان سواران مامردم را بفرمایند زیرا که مقدمه تسخیر دارالسلطنه کابل درپیش است ازآنجا که بحسب ظاهر این‌معنی یعنی مقدمه کابل مدنظر وپیشنهاد خاطرانوربود بنابران درباب سامان سواران آنها امراشرف شرف نفاذ یافت چنانچه یومیه جهانداد خان وسمندرخان سان سواران خودرا کم کم بحضور ساطع‌النور میدادند بعد چندی عرض کردند که سان کل سپاه ملاحظه فرمایند هنوز حکم منظوری این عرض شرف صدور نیافته بود که دفعتاً و غفلتاً باتمامی لشکر بدگهر خود که مستعد نمك حرامی ومنتظر حصول بدسر انجامی بودند بدولت خانه بالاحصار به بهانه ادای سان پیاده وسوار داخل دربار شده دور وکنار این نیاز مند درگاه الهی‌را بمانند نگین

انگشتر محصور کرده بعد جهانداد خان بدپیمان بهمرکاب بندگان ما داده بودند و کسانیکه حاضر رکاب اقدس بودند بواسطه عدم وجود سواران و تابعین خود که در تیه جات پشاور تقسیم یافته بودند تنها وبیدست گاه میبودند لهذا ناگهان اینواقعه در پیش آمد ونمك حرامی آنها ظهوریافت القصه بعد آن بندگان مارا درقلعه اتك نیز کشیده درکشمیر برده درقلعه کوه ماران مقیم ساختند عطامحمد خان ناظم کشمیر بنا برزمانه سازی وتذویر گاه گاهی بخدمت بندگان ما حاضر شده عرض مینمود که اگرچه درین مقدمه نمك حرامی ازدست غلام بوقوع آمده که گرد این خجالت وداغ این ملامت تاظهور قیامت ازچهرهٔ ما برنخواهد خاست مگر درتلافی این نمك حرامی روزی خواهد بود که جانفشانی خواهیم کرد همدرین ضمن استدعای کوه نور از حضور پرنور میکرد که بغلام مرحمت شود وعنایت شود چون قضای جناب باری عزاسمه مقتضی انجام امری از امور بندگان خودمیشود وبمفاد (اذا اراد الله شیئاً فهی اسبابها) هرآئینه بتفضلات وعنایات خوداسباب اورا مهیا ساخته وسیله جمیله برانگیخته کار بنده خودرا بانجام وانصرام میرساندمصداق این مقال آنکه ازاستماع خبراین واقعههائله که عطامحمدخان وجهاندادخان وغیره بامیزائیان بخدمت بندگان ما بیادبیها ونمك حرامی نمودند شاه محمود را ننگ وغیرت جبلی ورحمت والفت رحمی برادری گریبان گیر شده درمحال دهله وغیره که طوایف بامیزائیها مسکن وماوا داشتند یکهزار سوار جراربطریق چپاول فرستاده صغیروکبیروجوان وپیر آنهارا قتل وتاراج واملاك ومکانات آنهارا مسمار وپایمال سم ستوران افواج ساخت بقیة السیف را اسیر ودستگیر نموده به کمال بیحرمتی وذلت وبی ستری بحضور خودطلبید چون ازتعذیب وتخریب آنطایفه مذکور خواطر شاه محمود مخلصی این نیازمند درگاه الهی بود این معنی بدون تسخیر وتصرف خطه کشمیر صورت پذیرنبود لهذا فتح خان را باجمعیت سی هزار لشکر مامور تسخیر کشمیر نموده مرخص ساخت چون راه مظفرآباد جای عبورنبود بنا بران ازراه پنجاب به گجرات رسیده بارنجیت سنگه اتفاق نموده ازراه بهیر وتوشه میدان عازم کشمیر گشته وارد شیپال که سرحد کشمیر است گردید عطامحمدخان نیز فوج خودرا آراسته به مقابل فتح خان درشیپال رفت چون فی مابین عسکرین جنگ واقع شد لشکر عطامحمد خان عزیمت خورده یك منزل واپس گردید بلکه روزمره دوصد سهصد سوار ازلشکر فرارشده درنزدفتح خان حاضر می گردیدند ازظهور این مقدمه عطامحمد خان زیاده تاب مقاومت نیاورده ازآنجا مراجعت بسمت شهر نموده درزیرقلعه شیرگر بمیدان تپه مالوسنگه مستحکم بسته منزل نمود با وجود این چون چاره کارخود مخلصی ازچنگ هلاك آهنگ فتح خان بدون ذریعه بندگان اشرف ماغیر ممکن یافت بنا برغلبه ضرورت بصواب دید خوانین بامیزائی بمصحف مجید وفرقان حمید را شفیع حال ساخته سر برهنه وطناب بگردن وشمشیر بکف گرفته بحضور فیض دستور حاضر گشته بعرض اقدس رسانیدند که بتصدق همین کلام الهی قبله عالم وعالمیان عذرخواهی اینخاطیرا منظورنظار فیض گستر فرموده تقصیرات غلامرا عفو فرمایند واگر بکشتن غلام امرمیشود شمشیر ورسن نیز حاضر است بندگان اشرف ما بمصداق آنکه درعفو لذتیست که درانتقام نیست بنا بروثوق عظمت وجلالت کلام شریف الهی واخلاق وعادات حنیف خویش که پیوسته

ازعقوبت وانتقام مایل ومتوجه بترحم وانعام خاص وعام بوده‌اند وبفحوای (الانسان مرکب من الخطاء والنسیان) عذرات اورا منظور نظر ترحم منظر فرموده تقصیرات اورا عفو فرمودیم تاشاید که آینده ازایشان کاری وامری ناروا سر برنزند چون خوانین درانی وغلام خانه شیعه خط کشمیر یعنی همراهیان عطامحمد خان ازآبا واجداد نمك پرورده بندگان اشفاق عنوان مابودند لهذا همه حاضر ومستعد خدمت شدند ازآنجا که مقدمات مقابله ومجادله افواج متخاصمین بانجام واختتام رسیده بود یعنی فتح خان داخل کشمیر شده متصرف گردیده بود ولشکر عطامحمد خان هرروز فرار شده نزد فتح خان میرفتند دراینحال عطامحمد خان وسمندر خان عرض نمودند که غلامان را حضور اقدس بدست مبارك بشمشیر هلاك سازند زیراکه گناه‌کار پادشاهی ونمك‌حرام ظل الهی هستیم تابسزای خود برسیم یاغلامانرا بخدمت خود نگاهدارند که مخلصی غلامان ازحضرت فتح خان حاصل گردد لهذا ازحضور اشرف ارشاد شد که الحال کار ازدست ودست ازکار رفته است بهتر آنست که شما درقلعه شیرکر متحصن گردیده چندروز خودرا نگهدارید تابندگان ما اصلاح طرفین بفرمایند بنابرامر سرکار عطامحمدخان درشیرکر رفته متحصن گردیده بعدچندیوم مصالحه نموده خود درنزد فتح خان رفته ملامت کرد بعد ازانعقاد صلح طرفین و اطمینان ازعدم اتصال حضرت جانبین فتح خان بمعه محکم چندسردار لشکر رنجیت سنگه که بطریق کومك بافتح خان آمده بود بسلام بندگان ما حاضر شدند چون درحین ملاقات فتح خان بارنجیت سنگه همین مقرر گردیده بود که هرگاه مخلص پادشاه بعدفتح کشمیر شود ازآنجا که وابستگان واهالی حرم پادشاه درلاهور میباشد بهتر آنست که حضرت پادشاه را تشریف فرمای لاهور سازند تاحصه نیکنامی درمقدمه مخلص پادشاه برای ما هم باشد لهذا فتح خان ومحکم چندهنگام شرفیابی حضورافدس مامولات رنجیت سنگه ومقبولات خودرا که قبل ازتسخیر کشمیر وقت ملاقات شان صورت توثیق پذیرفته بود مفصل عرض نموده ومدارج التماس را ازطرف رنجیت سنگه بدرجه اتم رسانیدند اگرچه فتح خان از وثوق اخلاص خویش نهایت ملتمس آن بود که بندگان پادشاه رونق افزای ملتان و دیره‌جات گشته ازطرف شاه‌محمود هیچ واهمه بخاطر اشرف نیارند وغلام را همه‌وقت نمك پرورده خود دانسته متوجه ومستعد غلامی وهوا خواهی حضور خاص خود تصور فرمایند لیکن ازآنجا که تمامی وابستگان درلاهور بودند نهضت ملتان ودیره‌جات منظور طبع اشرف نگشته چندروز متوقف کشمیر بوده بعدعنان عزیمت بسمت لاهور معطوف فرمودیم لهذا فتح خان بندوبست کشمیر نموده ونیابت ونظامت به‌محمد عظیم خان برادر حقیقی خود سپرده خود روانهٔ کابل بخدمت شاه‌محمود گردید بندگان ما باتفاق محکم چند وغیره سکان ازکشمیر کوچ کرده درمنزل باره‌موله نزول فرمودیم معتبران راجه غلام‌علیخان وراجه زبردست خان وراجه سربلندخان وغیره راجهای ککه ومعتمدان روح‌الله خان راجه پنوخ ودیوان ننده رام صاحبکار عطامحمد خان بخدمت اشرف حاضرشده بعرض رسانیدند که همگی ایشان درکچه‌هامه منتظر قدوم میمنت لزوم خاقانی میباشد هرگاه مرضی مبارك بوده باشد درینجا بسلام وتقبل عتبه فلك مقام بندگان اشرف مشرف شوند از پیشگاه حضور ارشاد شد که درهمانجا مقیم باشند عنقریب قدوم مباهات لزوم رونق افزای آنحدود

خواهد گردید بندگان مادویوم دیگر درباره مولہ توقف نموده روزسوم رونق افزای منزل کچهامه گردیدند راجههای مذکور بمعهنده رام حسب اقتدار خود پیشکشها گذرانیده بشرف سلام مشرف و بعرض اشرف رسانیدند الحال که ازخوبی طالع ومساعدت بخت غلامان قدم بندگان اقدس حضرت پادشاه مع الخیر درجا ومکان ما غلامان رونق پیرا گردید غلامان هم درجنس خود مالك الوس وصاحب غیرت وناموسیم وطایفه که وبمهه ازآباواجداد غلام سبز کرده دولت خداداد قوی بنیاد بندگان همایون هستند البته تامال و جان داریم فدای رکاب سرکار نموده بفضل الهی واقبال عدومال پادشاهی خطه کشمیر را بتصرف خدمتگاران سرکار درآورده خواهد شد واگر تماماً بقتل رسیم بعد ازآن پادشاه مالك ومختارند ماغلامان کمتر ازطایفه خیبری نیستیم آنها که بواسطه صداقت وخدمتگذاری بندگان اشرف اعلی نیکنام وخوش سرانجام عالم وعالمیان گردیدند غلامان نیزامیدوارند که ذخیره اندوز نیکنامیها گردیم اگرچه استدعا واظهار راجگان مذکور ازصدق باطن بود مگر بخواطر خطیر چنان رسید که شاه محمود ننگ وغیرت ظاهری و رحم والفت

برادری راحتی الامکان بجاه آورد یعنی خاص بجهة تخلیص بندگان ما فتح خان را بالشکر درانی وقزلباش برای عزل عطامحمد خان روانه نمود تامخلصی این نیازمند بعنایت الهی بظهور پیوست وفتح خان نیز درخدمت دقیقه از دقائق فرونگذاشته است الحق که درباب تسخیر وتصرف کشمیر شك نیست که ازین هم بسهولت وآسانتر مسخر تواند شد لیکن این معنی منافی شیوه سلاطین سابقین خصوصاً مغایر شیمه قومیه این نیازمند درگاه رب العالمین است که درعوض نیکی بدی بظهور آید لهذا براجهای مذکور امر فرمودیم که الحال عزم بندگان ما بسمت لاهور بجهت ملاقات وابستگان پرضروراست انشاءالله تعالی بعد ورود لاهور وبندوبست امور وابستگان و احالی حرم محترم باز عازم مهم کشمیر خواهم شد چون نامبردگان را از مضمون ارشاد حضور ساطع النور امیدواری حاصل شد بعدآن عنان عزیمت را بسمت لاهور معطوف فرموديم وازآنجا کوچ نموده بزیر کوتل پیرپنجال که کوتل پنوج مینامند نزول اجلال نمودیم و ازآنجا قبل از طلوع آفتاب عالمتاب کوچ نموده شد چراکه کوتل بسیار سخت وبلند وراه نهایت پربرف وتنگ بود حتی که بمشقت بسیار وتعب ورنج بیشمار به هنگام نماز عصر بسر کوتل رسیده بوقت نماز شام درنشیب آن منزل نموده شد روزدیگر که ازآنجا کوچ نموده وارد پنوج شدیم وزیرروح الله خان حاکم پنوج نیز پیشکشها و «سورسات» از نظر مبارك گذرانید از آنجا منزل بمنزل کوچ فرما گردیده بشاهدره لاهوررسیده شد رنجیت سنگه باستماع خبر قدوم بندگان ما کرك سنگه ولد اعظم وار شد خود را بمعه رام سنگه و دیگر معتبران خود درشاهدره باستقبال فرستاده ازآنجا داخل شهرلاهور نموده حویلی ساده سنگه نامرا جای سکونت سرکار ما مقرر کردند مگر وابستگان واهل حرمرا درحویلی دیگر جاداده بودند که رفتن وآمدن را مانع میشدند غرض فردای یوم ورود رام سنگه بحضور آمده ازجانب رنجیت سنگه خواهش کوه نور نمود بندگان ما فرمودند که بالفعل دراینجا حاضر نیست هرگاه رابطه دوستی ویکجهتی فیمابین اشرف ما ورنجیت سنگه استحکام ووثوق تمام یافت دردادن کوه نور دریغ نخواهدرفت چون چندیوم بتواتر استدعای کوه نور

نمودند بندگان ما همان جواب اول را تکرار فرمودند لهذا ازدون همتی و سختی در اتصال آب ونان مینمودند یعنی گاهی یکی را وگاهی دیگری را مانع میشدند بلکه ملازمان وخادمان را ازحویلی گاهی بشهر وبازار رفتن بیکاری میگذاشتند و گاهی نمیگذاشتند غرض قریب یکماه بهمین صورت باوجود مشاهده سختی گذاشت چون دیدند که باین خودنمائی وبدسلوکی مطلب بدست نمی آید بنابران رنجیت سنگه یکروز چندان از معتبران خودرا فرستاده اظهارنمود که آنچه وجه نقد ومکافات ومحالات که بکار بندگان پادشاه باشد ارشاد فرمایند که حاضر کرده تحویل شود بندگان ما فرمودند که اگربصورت انتظام پیماق دوستی وانعقاد عهد ویکجهتی فرستاده شود مضایقه نخواهدبود بعدازان بدفعات قریب چهل پنجاهزار روپیه رسانیده باز معتبرانش آمده استدعای کوه نور نمودند بازار شادشدکه تاوقتیکه عهدو میثاق اتفاق بوثوق نیانجامد دادن کوه نورظهور نخواهد یافت وبصورت وثوق واستحکام آن معنی دریغ داشته نخواهد شد غرض دو یوم بعدازین جواب رنجیت سنگه خودجهت ملاقات آمده وکلمات دوستی ویکرنگی بمیان آورده نامه مشتمل بروثوق اتحاد ویکجهتی واستحکام دوام الفت یکتا دلی آورده نوشته وپنجه خود را بحضور بندگان ما بزعفران آلوده برعهد نامه مذکور چسپانیده به بندگان ما سپرده وقسم باگرنت وبابانانك خود خورده ودست بقبضه تلوار خود گذاشته اقرارنمود که تمامی علاقه‌جات کوتچ کمالیه وختك وسیال وکلاور را بپادشاه دادم که مالا ومقالا همیشه باستمرار درتصرف وملازمان وکارگذاران سرکارپادشاه بوده باشدوهرقدر لشکر که بندگان پادشاه خواسته باشند جهت تسخیر ولایت افغانستان وتعذیر و هدایت مردم شریر بلا عذر اهمال همراه میکنم وبوجه من الوجوه ازین‌قرارداد انصراف وازین عهدوپیمان سرموئی انحراف نمیورزم وازبندگان ما نیز نوشته وبصیغه عهد نامه گرفت که هرگاه پادشاه متصرف ولایت خود شوند تا ما دام الحیات دردوستی ویکجهتی هیچ فرقی وتفاوتی بقدر یکسرمونباشد بعدازان رنجیت سنگه بنابرکمال مواخات و یکرنگی دستار بدلی نموده گفت کهالحال تمامی شرایط ورسوم الفت ویکرنگی ویك‌وجودی مستحکم گردیده ما سر خودرا بسر پادشاه بستیم لهذا درآنحال بندگان ما هم کوه نوررا باو عنایت نموده بعدازان پهره وچوکی‌را که باعث رنج رسانی و سختی آب‌ونان بودبرداشتند چنانچه بعد دویوم جهت ملاقات اهالی حرم محترم ووابستگان که در مکان دیگر بودند تشریف فرما گردیده بعدهرروز جهت استفاضه اززیارات اهل قبور واستفاده ازحضرات اهل حضور مثل شیخ علی بن‌عثمان هجویری ثم الغزنوی صاحب کتاب کشف المحجوب که برزبان عوام داتاگنج بخش لقب ایشان مشهور است قدس الله سره مشرف شده بعدفاتحه ودعای استمداد ازجناب هریك ازان مقربان بارگاه حضرت کبریا نموده میشد دربن اثنا یکروز خود رنجیت سنگه عرض نموده خواهش کرد که اگر پادشاه بسیر باغ‌شالامار تشریف‌فرما شوند بشرایط دعوات پردازم موجب خشنودی خواهدبود چون حسب آرزوی او رونق افزای باغ مذکور شدیم تمامی اهل طرب وارباب نشاط را درباغ فرستاده که هریك در زیر پای سروی مانند تذروی استاده نغمهای دلاویز وغزل های شوق انگیز فراق آمیز خوانده محفل دلربائی‌را رونق می‌افزودند وازنگاه جادوانه وچشم آهوانه

خویش دلهای نظاره گیان میربودند وفردای آنروز بوقت نماز ظهر آدم خودرا بحضور فرستاده که پادشاه بشهر تشریف فرما شوند که چیزی مصلحت دیده میشود که فردا بشهر تشریف خواهیم آورد چنانچه فرداحسب وعده روز گذشته از باغ سوارشده درنزد رنجیت سنگه تشریف بردیم عندالملاقات معلوم شد که هیچ مصلحت و سخنی نبود بلکه آوردن بندگان ما بقید شهر لاهور منظورش بود وهم مفهوم گشت که ازغایت بدعهدی درشکستن عهد وپیمان رجوع دارد مصداقش آنکه بعدازان هرگاه که برای تفریح مزاج بسیر باغات یا باستفاضه زیارات تشریف می بردیم خوب معلوم میشد که بطور اخفا ملازمان شادیخان متعاقب سواری شده دور دور همراه میبودند ومحافظت مینمودند مگر بندگان ما نظر براعمال واقوال آنجماعه جهال نکرده همچنان دل بسته عهد و پیمان خود بوده تخلفی وتوهمی بخاطرخود نمی آوردند وبجهت ضبط وتصرف مواضعات موثقه عهدنامه ملازمان معتبر بهمراه ماست وپروانهجات فرستاده بودیم بلکه بخاطراشرف منظور بود که برای ملاحظه مواضعات مزبوره خود نیز تشریف فرماشویم تاگاه عرایض ملازمان اقدس ازنظر اشرف گذشته که مواضعات را درتصرف مایان ندادند وعمل ودخل نگذاشتند باستماع این مقدمه هرچند که چند مراتبه برنجیت سنگه گفته شد کهملازمان مارا عمل ودخل ندادند بعد ازحیله وحواله گوناگون همین جواب دادکه امسال هم در اجاره ماباشد سال آینده درتصرف ملازمان پادشاه داده خواهدشد چونکه درحقیقت وفای عهد منظور آن بد عهد نبود لهذا دراین اثنا فضیلت پناه قاضی ملاشیرمحمد پیش‌نماز باهتمام این‌سخن که کاغذ های طلبی برای محمدعظیم خان ناظم کشمیر نوشته است متهم ساخته و کاغذی چند ساختگی وجعلی خودرا بحضور بندگان ما آوردند چون ازملا شیرمحمد استفسار کرده شد حاشا نمود که مانکرده ایم وهیچ خبر نداریم وسوگند میخوریم بدین وایمان خود که هرگز آگاه نیستم وصورت این واقعه بحقیقت این بود کهسه‌نفر ازمردم ولایتی که سابق درشهر لاهور سکونت داشتند ومتعلق سرکار مانبودند رنجیت آنهارا بصورت هرکاره ساخته وکاغذ ها برای محمدعظیم‌خان بصلاح ناصواب خود مرقوم نمود مخفیانه بدست آنها داده باز علانیتاً آنهارا گرفتار کرده وکاغذهارا حاصل کرده‌بود ازخباثت فطرتی که رنجیت سنگه دردل داشت بیچاره ملاشیر محمد رابه تهمت ناحق گرفته کاغذ هارا بخدمت بندگان ما فرستاد کهاین آدمان خودرا خود بسزا برسانید و یا درنزدما بفرستید بندگان ما ازصاف دلی ودرست عهدی بلاتامل ملاشیرمحمد را نزد او فرستادند آن بدعهد بی مروت فی‌الفور مقید ومحبوس ساخت هرچند سختی وعذاب کردند وجان آن عاجز بی‌جرم را باتش ستم عذاب بلطف وعتاب بیحد وحساب میگفتند کهاقرار بفرستادن کاغذ بکن تاترا خلاص کنیم بلکه بگو بگفته پادشاه نوشته‌ام چندان شخص دیانت دارابود انواع عذاب را برخود اختیار نمود لیکن باقرار دروغ‌اب نکشود ازآنجا که حقوق پیشنمازی اوبرذمه بندگان ما بسیار بود ناچار مبلغ بیست هزار روپیه در عوض جرم اوبرذمه خود گرفته اورا خلاص فرمودند آخر الامر معلوم نموده شد که ملاجعفرنام بدگهر بدباطن که باملاشیرمحمد عناد جبلی داشت وعداوت دلی این فتنه‌را بصلاح رنجیت سنگه برپا نموده آن بیگناه را ببلا گرفتار کرده بود مفصل این‌مجمل آنکه درحینیکه

بندگان ما ازجنگ اشپان برگشته درچوره خیبر رسیده بودند ملاجعفر مذکور بهمراهی ابوالحسن خان بر کاب والاحاضر شده درخدمت میبودند چون حق سبحانه و تعالی تخت سلطنت کابل را عنایت فرمود ابوالحسن را بحفاظت اسباب صندوقخانه وجواهر خانه وخزانه که آدم معتبر ومتدین بود سرافراز ساختیم که لوازمات این هر سه منصب مفوض ومحول بنامبرده میبود هرگاه بندگان ما بعد ازمرخص نمودن صاحبان اعنی سفیران انگریزبها دوفرستادن اهالی حرم محترم بطرف را ولپندی بعزم مقابله شاه محمود عازم نمله گردیدند اسباب صندوقخانه وغیره را نیز باخدام معتبر همراه ابوالحسن خان بسمت را ولپندی فرستادند ازاستماع خبر برهم خوردن لشکر بندگان مادرجنگ نمله ملا جعفر بدگهر کهنیز همرای ابوالحسن خان که مامورصندوقخانه ومتعلق خدمت این کارخانهمیبود فرصت یافته درمال سرکار که بتحویل او بود دست خیانت زده حیف ومیل بسیار نموده بود ازینجهت بارنجیت سنگه برای محافظت روزگار آینده خود سازش نموده سوای ایجاد وافترای این اتهام آنچه احوال ظاهری وباطنی بندگان مامیبود روزمره هم باومیگفت بلکه درگرفتن کوه نور وغیره آن هم آن بدسر انجام محرك رنجیت سنگه بد پیمان وکسان اومیبود چراکه یوماً فیوماً بملازمان وبندگان ماشد اید و سختیها میفرمودند بلکه هرقدر ارشاد میشد کهما ازمطالبات خود گذشتیم وامید امداد بی بنیادترراگذاشتیم الحال مارا مرخص کنید فائده پذیرنبود عاقبة الامر روزی بعدازگفت وشنید بسیاررخصت دادند که درباغ شالامار بروید چون ازشهرلاهور کوچ کرده درباغ مزبور تشریف بردیم چوکی وپهره شادیخان آمده دور بدر ما نشستند و مانع پیشرفتن شدند همدرین اثنا رنجیت سنگه ازلاهور کوچ کرده عازم را ولپندی گردید، ازمنزل روتاس سواران معتبر خودرا بحضور مافرستاد که پادشاه نیز بزودی تشریف فرماشوند که فتح خان وارد پشاور شده ومانیز اراده پشاور داریم اگرچهدران روزبندگان مابشدت آزار دردگلو مبتلا بودند لیکی ناچار اهالی حرمرا درباغ گذاشته همانحال کهتوقع حیات نبود روانه شده وطی مراحل کرده درمقام روتاس برنجیت سنگه ملحق گشتیم و ازآنجا بشمول همدیگر وارد پندی گردیدیم چندیوم در آنجا توقف نمود، بعد رنجیت سنگهمراجعت بلاهور نموده بندگان مارا همرای رام سنگه درپندی گذاشت کهدر پشاور خواهید رفت چون فتح خان ازپشاور عازم دیره جات گردید یکشب رام سنگه دزدان را متعهد ساخته بجهة سرقه مال ویابخیال قتال بمکانیکه سکونت سرکار مابود فرستاد چون بندگان مادر بستر خواب استراحت داشتند ناگاه دیده جهاندیده ازخواب غفلت بازگشت وبرخاسته مشاهده میشود کهسی چهلنفر دزدان بامشعلهای فروزان وتلوار های ازنیام عریان برسر استاده اند هرگاهدست بمتکای زیرسر دراز کردند بندگان ما اندیشه فرمودند که اینبدبختان گمراه وتاریك درونان روسیاه بهرصورت ازمال وجان دریغ نخواهند کرد لهذا توکل بذات پاك الهی کرده فی الفور بحمله شیرانه وهیبت خسروانه برجسته یکنفر دزد را که مشعلدردست داشت ازگلوگرفته بزیرقدم خوابانیده باوازبلندفرمودیم کهدزدان رابگیرید پهرهداران هندوستانی کهنوکرسرکاربودندوقت بیثی کرده ازخوف روپوش شدندمگرازملازمان ولایتی الله دادخان نام پیشخدمت سرکارخودراازهمهپیشتردرعقب دزدان انداخته یکنفردزدرا

را از گردن گرفته بزیر قدم خوا باینده باقی دزدان جهة مخلصی رفیق خود برگشته هرچند زخم کاری درسر و رو وپشت و پهلوی الهداد خان زدند کوششها کردند که رفیق خود را از چنگ شیر آهنگ او بازرهانند ممکن نگشت تا که خدمتگاران دیگر از مردم ولایتی رسیده دزد را محکم بستند و بحضور آوردند در حالیکه از دزد مذکور استفسار کرده شد بیان نمود که مایان ازرام سنگه فرستاده بود که سر پادشاه از ماو مال اوشان از شما از استماع ودریافت این لفظ و معنی بغایت حیرت از بیرحمی وبی حمیتی وبد عهدی وبد نیتی آن سکان جاهل حاصل گردید غرضکه همانوقت دزد را بمعهٔ پیشخدمت حضور نزدرام سنگه فرستادیم فردای آن رام سنگه سك آهنگ چیزی و جه بقدانعام پیشخدمت مذکور داده مبلغی افزون ترازان برای وجه خیرات فرستاده خودهم آمده عذر خواهی نموده سوگندها خورد که ماازین مقدمههیچ خبرنداریم ودزدان را ضرور بسزا میرسانیم اگرچهاز وفورو قاحت قبول خیانت و اعتراف آن قباحت نکرده بانواع الحیل خود را ازین ملامت بسلامت میداشتند لیکن از بقای دولت سلامتی ذات اشرف ماروسیاهی وندامت کمال از و جنات حال شناعت مال شان ظاهر وعیان وباهر و نمایان بود بندگان مابهر حال خود را بحفظ حضرت آفرید گار سپرده سکونت ورزیدند چون در حینیکه اهالی حرم محترم بسمت لاهور میرفتند و از قلت بار گیری چیزی اسباب فراشخانه را در همانجا گذاشته بودند بندگان ما ولاحظه نموده بعضیخیمههارا حکم برپا کردن دادند که درآناثنا کرك سنگه بحضور آمده و آن اثاث شاهانه وبارگاه خسروانه دیده انگشت تحیر بدندان تحسر گزیده از خدمت اشرف استدعا نموده که یك خیمه بکمترین عنایت شود بندگان ماخیمه کلا باتونی دو منزله مرصع کار را بمعه فروش ایرانی وکار چوبی وظروف و آلات و غیره اسباب که تعلق داشت مرحمت فرمودیم بعد از چند یوم را سنگه وکرك سنگه باتفاق بحضور انور حاضر شده عرض نمودند که مایانعازم لاهورمیشویم بندگان پادشاه هم تشریف فرماشوند که انشاء اللهتعالی بورود آنجا کاروبار پادشاه را مایان بانجام خواهیم رسانید هرگاه بندگان ما بموجب عرض آنها کوچ نمودههنوز در منزل شبندور نرسیده بودند که ناگاه در عرض راه یکهزار سوار آمده دور ملازمان سرکار را احاطه کردند گاه راست گاه چپ میگردیدند و بهمین دستور تا آخر منزل بودند وقت نماز شام که وارد منزل شبندور شدهیم خدمتگاران و محافظان و اسباب صندوقخانه وفراشخانه بحضور عرض کردند که سورانیکه در عرض راه دست اندازی نموده یخدانها و مفرشهارا بغلبه تاراج نموده بردند و مایان را نیز بیحرمت ... و عریان ساختند بندگان ما از مشاهده اینحال پرملال متحیر گشته جمیع ملازمان را در نزد رام سنگه و کرك سنگه فرستادیم کهاین چه معامله است که خفیه خفیه دست اندازی میکنند چرا ظاهراً هرامری که دلخواه شما باشد بجا نمی آرید چونرام سنگه بانتخاب و مشاهده اسباب یخدانها و مفرشها سرگرم غداری بود لهذا تا هنگام یکپهر شب متواری گشت بعداز شروشور بسیار یخدانها و مفرشهای خالي را بحضور آوردند طرفه اینکه آنچه

مال‌واموال ازقسم جواهر سواره وپیاده باصندوقهای پرازمروارید بیش بهای بی‌همتا بلکه لؤلؤی لالا رتفنگ های رومی وسندی بندوبار طلاوپیشقبضها وشمشیرهای جواهردار ایرانی‌اعلی وبراقهای مرصع بچندین قسم وزرسرخ وسفید ومیلهای طلاء واجناس زری وپشمینه وابریشمی که دریخدانها بود همه‌را برداشتند یخدانها ومفرشهای خالی را بامعهٔ چند عدد لباس پوشاکه که بکار آنها نبود وبه‌مصرف آنها نمیرسید بحضور آوردند و گفتند که بوسر اسباب شمادا که زده بود نهایت خدمت وهمت کردیم که ازنزد دزدان مال شما را خلاص کرده آوردیم الحال بندگان حضور ملاحظه فرمایند که اسباب درست است یا چیزی تلف شده عیاذاً بالله ازمکروبهانه وافسون وافسانه قوم گمراه دل سیاه که باینهمه غدر وجفا هنوز اظهار عدل ووفا میکردند .

عذر خواهی کندم بعد زقتل　　　عذر بدتر زگناهش بگرید

بندگان ما چون دانستند که این دست برد ازدزدان ورهزنان بعید وناممکن است بلکه همه‌باشارهٔ رنجیت سنگه بدعهد وسرداران نابکار اوست بناء علیه جواب وسوال را درین مقدمه باانجماعه جهال بیعناصر واعاده واسباب واموال مغروقه تخیل‌باطل تصور فرموده فرمودیم که شما خود ملاحظه کنید که یخدانها ومفرشهای خالی‌را کسی محمول بایابوها وقاطرها نکرده است چون ازآنجا کوچ کرده درمنزل دیگر رسیدیم رام‌سنگه بحضور آمده عرض کرد که راستی حال این است که مهاراجه‌سنگه بسیار چیزها برای‌ما نوشته‌اند یعنی از رنج‌دهی‌وتکلیف رسانی مال و جان د شمنان حضرت پادشاه لیکن بوثوق عقیدت وارادت یا بباعث ترحم ومروت یکی از ان هارا بعمل نیاورده ایم الحال بهتر آنست که بندگان اشرف بماراستی بکنند ونوشته بمهر خودبدهند که هرچه مال‌واموال درلاهور دارند ازروی راستی وقسم بالمناصفه خود برنجیت سنگه بدهند اینجانب ازروی دلرحمی ولحاظ چند صحبت که باشما کردیم پادشاه هستید درخفیه اطلاع ما فی‌الضمیر رنجیت سنگه را بشما ظاهر نمودم هرگاه برابر سرموئی ازمال‌خود پوشیده خواهید کرد جان شما از دست خواهد رفت ومال شما هم نیز باقی اختیار دارند پادشاه چون بواسطه پابندی عیال وناموس محل مجبوری وفسوس بود ناچار بندگان ما خواهش اورا از روی قسم قبول نموده ونوشته بمهر خود دادیم هرگاه وارد لاهور گردیده شد بعد دو یوم رام‌سنگه مذکور درخدمت آمده واهالی حرم را کناره نموده آنچه ازاسباب ازاهالی حرم ومال سرکار مابود تمام بنامبرده نموده شد همه آنرا درگادیها بار کرده درنزد رنجیت‌سنگه برد آنچه بکار رجیت‌سنگه بود ووابستگان وسرداران اوبکار داشتند منتخب کرده برداشتند باقی چیزیکه مالیت نبود وقیمت چندان نداشت وبه‌مصرف آنجماعه بدعهد بی‌انصاف دشمن نمی‌آمد برگادی ها بارکرده واپس آوردند چون ازظهور این حرکات بدعهدی ووقوع این مقدمات مال‌وجان تلفی که بکرات ومرات بامتحان رسید . باميد امداد ووفاق که این نیازمند حضرت خلاق ازین طایفه مجهول سراپا نفاق دردل بیغل داشت بالکل برداشته شد بنابران گفته فرستادیم که الحال چه‌مطلب دارید بهتر است که مرخص نمائید یادرشهر سکونت بدهید بعدآن مبارك حویلی را برای سکونت ما

درشهرلاهور خالی نموده دادند لهذا ازباغ شالامار کوچ کرده درحویلی مذکور تشریف برده شد اگرچه مدت پنج ماه اظهار مدعا کرده نشد لیکن ازنهایت سختی بهره وچوکی غایت خفگی ودل تنگی رخ نموده حتی که جامهٔ صبر برتن تاب وطاقت تنگ آمده رشتهٔ روح ازگرانی بار مصائب درگسستن آهنگ آورد بلکه هرروز ازوفت ملالات یك جامه ازبرچاك چاك وهردم پنجه ازخفگی بردل غمناك میزدیم هرگاه عرصهٔ روزگار ازگردش لیل ونهار وازستم وظلم فلك کجرفتار تنگ وپای قرار ورفتار ازهرطرف وهرجانب بسنگ آمد درینماده جز فرار هیچ مصالحه بخاطر خطیر اختیار نیفتاد که شاید باین وسیله ازدست این کفار شرار نابکار حق تعالی نجات نصیب کند والی دیگر بهیچ گونه صورت خلاصی ممکن نیست اگرچه رفتن بندگان ما درهمه حال ازقید آن گروه بی عهد دون درحالت تجرد وتنهائی هیچ اشکال نداشت لیکن اهالی حرم و ناموس محترم خودرا حبس اینچنین طایفهٔ زبون دژم دون باهم گذاشتن ووجود خودرا تنها از میان کشیدن منافی آئین غیرت و اموس عفت ماموس خویش ومخالف قوانین سلاطین همت کیش پنداشته این معنی هرگز مقبول طبع بندگان اشرف ما نمیگردید بلکه مخطور خاطر انور آن شد که اول صورت نجات اهالی حرم ساخته بعد آن درتهیه اسباب نجات خود پرداخته شود لهذا اندیشه وفکر بسیار باطراف ودیار ولایت سند و دیره جات نمودیم بهیچ طرف ازین اطراف فکر این نیازمند الهی نرسید واعتماد نه پسندید سوای قصبه لودیانه که خانهٔ دوستان وجای امن وامان وقریب المسافت وبعید از خوف آفت است لهذا بتقدیم نجات اهالی حرم وناموس محتشم ملازمان محرم و معتمدان فدوی شیم وفا توام را برای تهیه اسباب ارشاد شد چون اکثری از زنان مردم هنود که مردان آنها بعهده خدمتگاری وپهره داری دربیرون مقرر بودند خود آنها بباعث وفور اعتماد واعتقادی که درآنمدت ازآنها بوثوق پیوسته بود بحرم سرای برای خدمت اهالی حرم محترم مقرر بوده رفت وآمد داشتند بنا برادای حقوق نمك حلالی و اخلاص ازراه راستی وصداقت همیشه متعهد این خدمت میشدند مگر بندگان ما قبول نمیکردند آخرالامر درعالم لاچاری بصلاح وصوابدید آنها چند عراده گادی سواری خریده شد لیکن هرگاهی که اراده برآوردن اهالی حرم محترم میشد فی الفور رنجیت سنگه واقف میگردید وبنوعی از انواع مانع آن میشد غالب بخاطر اشرف میگذشت که شاید ازهمین مردم کسی بطمع نفس مخبری مینماید چون نیك تجسس وتفحص نموده شد محقق وواضح گردید که ملاجعفر مذکور مخبری نموده برنجیت سنگه اطلاع میرساند لهذا بنابردهن دوزی واطفای شعله افروزی آن بدسرشت موذی را درخلوت بحضور انور طلبیده و دلاسائی بسیار داده وامیدوار بالطاف بیشمار ساخته شد تامن بعد ازین حرکت بی برکت دست بردار شود ومیر ابوالحسن خان که درحقیقت کار متصدی اینمقدمات او بود ازساده دلی وراست نیتی ملاجعفر را از خود ومحرم سردانسته واقف اینحال وقال میگردانید هم بحضور طلبانیده فهمانیده شد که زنهار مقدمات این راز را بعد ازین از ملا جعفر مخفی دارد بعد از آن متعهدان این خدمت را طلبداشته ارشاد شد که چهار مرتبه اهل حرم را ده ده نفر بتغییر لباس و تبدیل اوضاع واساس بلکه مثل زنان هنود ساخته گاهی

بذریعهٔ سیر وصحرا وگاهی بوسیلهٔ آب بازی دریا که متعارف ومعمول یومیه آن طایفه بی ستر وحیاست ازشهر لاهور برآورده وازآنجا بگادی ها نشانیده . بلودیانه رسانیده اند یعنی هرگاه خبر رسید مرتبه اول میرسید مرتبه دویم روانه میشد علی هذاالقیاس بچهار مرتبه اهالی حرم‌را بلودیانه رسانیدند نوبت پنجم که نورچشم سعادت ظهور شهزاده محمدتیمور را با چند نفر خدمتگاران کشیده روانهٔ لودیانه میشد رنجیت سنگه اطلاع یافته شهزاده مذکور را درنزد خود برده استفسار حال کرده راست بگوئید که مادران وخواهران شما همه رفتند یاکسی درینجا باقی مانده است وبکدام طرف رفته اند چونکه نطفه خاص وسلیل سلاطین وفرزند ارشد ارجمند این نظر کرده رب‌العالمین بود باوجود خورد سالی ازباعث شکوه سعادت وبلند اقبالی ترس وتهدید رنجیت سنگه‌را هیچ بخیال نیاورده بلفظ فصیح جواب صاف داد که جمله مادران وخواهران ما رفته بجز سه چهار کنیزکان درینجا دیگر کسی نیست رنجیت سنگه از استماع این مقال گنگ ولال مانده بسیار متحیرشد که آیا اینقدر مستورات را باوجود این همه بیداری وهشیاری محافظان و پهره داران ومخبران از دروازهٔ لاهور چگونه برآورده باشند بلکه اعتماد نکرده و چند کس زنان معتبر وشناخته را فرستاد که تا اندرون حرم سرا رفته دیدند که بجز طعام پخته و نان های خشك روزینه دیگر هیچ چیزی نیست واحدی ازبیگم ها باقی نمانده تعجب نموده صورت حال بر رنجیت سنگه بدعهد اظهار کردند دست تحیر بدندان تحسر گزیده غرض هرجا خبر رسید که جملهٔ اهل حرم از اعزه وپرستاران وبیگم‌ها وخدمتگاران در بلده لودیانه رسیدند وبعدازتحقیقات دریافت رنجیت سنگه صورت مقدمه مفهوم و معلوم هر خاص و عام گردید که ناموس پادشاه ازچنگ ظالمان گمراه نجات یافته بندگان ما سجده شکرانه بتضرع ونیاز بجناب ایزد کارساز مودی ساختیم که بفضل وامتنان ولطف و احسان خود ناموس این نیاز مند خودرا درپرده عفت وستر وعصمت نگاه داشته از قید حبس کفار نابکار غدار بد کردار نجات داده بجای امان وبخانه دوستان رسانید . .

وقایع بیست و هفتم مخلص بندگان ما بفضل الهی والطاف نامتناهی ازشهرلاهور وآسودن بکشتوار بعدازقطع مسافتهای بسیار

چون رنجیت سنگه را با وجود این همه محکمی و قدغن در بانان ومخبری جاسوسان ازرفتن اهالی حرم محترم‌ومستورات دولتخانهٔ محتشم و رسیدن شان بسلامت وامانت در لودیانه امن‌خانه غایت تلهف ونهایت تاسف دست داده شگفت میداشت که ازکدام دروازه شهر چگونه بیرون شده‌اند لهذا ازخباثت باطنی و دنائت فطری بدون‌هیچ خفتی ومحبتی باوجود آن عهود ومواثق اتفاق واتحاد برای تدارك آینده در باب پهره وچوکی ونگهبانی بربندگان ماشدت تاکید ها نموده حتی که هفت گردش پاسبانان دو را دور پهره نشانیده بلکه بتعداد چهار هزار مردم را موکل ومتعهد این بدعت ومتعین این خدمت ساخت چنانچه را کوچهای شهر ودروازه ها وحولی مسکونه فراشخانه ومطبخ وبیت‌الخلا خصوصا درمکان خاص سکونت وخوابگاه بندگان ما برای هر ساعت بیست وهشت نفر

مقرر کردند وسوای آن چهار نفر مشعلدار مشعل ها بدست گرفته ازسرشب تادم صبح باتفاق سپاهیان پلتنی هشت نفر بطرف سر وهشت نفر دیگر بجانب پای ایستاده میماندند که چندین ماه بهمین شیوه وطریقه گذشت بلکه هرروز یك گرانی تمل را نیز زیر نظر باتش برای تخویف وتهدید گرم نموده موکلان حفاظت میگفتند که جواهرات بدهید والا باین روغن گرم آتش تاب عذاب کرده خواهدشد علاوه بران درخوردن و آشامیدن نیز تکالیف ورنج عنیف هرروزه میرسانیدند وخدمتکاران ولایتی را اکثر اوقات بخدمت حضور نمیگذاشتند وهمیشه سپاهیان فیما بینهم مکالمه میکردند بلکه بطرزی بندگان مارا میشنوانیدند که مهارا چه برای یك قفس آهنی حکم تیاری داده اند تاپادشاه را دران انداخته درهرسفر وحضر همراه بدارند چون ازاستماع اینمقال و مشاهده آن حال پرملال وتجربه اقوال آنفرقه سك خصال ومقایسه ارادت آن طایفه بد سگال جان بلب رسیده دایرهٔ دنیا وسعت ارض وسما بر بندگان مانهایت تنگ آمد لهذا ختم آیت مبارکه نجنی من القوم الظالمین را شروع کرده درسحر گاهان بجناب کار ساز بهزاران تضرع ونیاز مسئلت مینمودیم که یاغیاث المستغیثین اغثنا وخلصنا من ایدی الکافرین الفاجرین بحرمت سیدالمرسلین وآله الطاهرین چون حضرت مجیب الدعوات الطاف بی غایات داد نیم شبی ودعای سحری را پذیرا فرموده نیاز مند نوازی نموده اینچنین هدایت وکار سازی فرموده که درجائیکه بندگان مابشب استراحت مینمودند در زیر فراشخانه بندگان ما میبودند بذریعه دولتخواهان خاص وفدویان بااختصاص مثل میر ابوالحسن خان ودیگر پیشخدمتان صداقت بنیان وخدمتگاران جانفشان سقف آنرا شکافته و از دیوار فراشخانه تاهفت خانه دیگر جابجاه نقبها دوانیده وچندین جاه زمین و دیوار ها را سوراخ کرده تاراه برآمدن ازدار محن بوجه احسن آماده ومهیا ساخته شد بعد ازان درشب آمدن یکی از پیشخدمتان معتمد خود یعنی حاجی رجب قوم ریکا را که شخص با همت ومردی بادیانت است بخوابگاه خود مقرر نموده تعلیم وتفهیم فرمودیم که بطوریکه بندگان ما بهنگام خواب واستراحت همیشه برسر وروجامه انداخته واندام خود را بلباس ها پنهان میداشتند معمول داشته ازقواعد حرکات وسکنات معتاده ما سرموئی تجاوز نکند همچنان دونفر پیشخدمتان دیگر را فهمانیده شد که این شخص رابمثل بندگان مادانسته بوضع وآدابیکه خوانچهٔ طعام راصبح وشام بحضور آورده میگذاشتند. بدستورآورده گذاشته باشند وهمچنین آفتابه ولگن رابقاعده مستمره نیز هرصباح ومسا حاضرساخته بنوعی سرگرم کار وبارخود باشند که محافظان وکشکچیان هرگزاز عادات گذشته وحال فرق وانفصال نتوانند کرد هرگاه بیقین پیوست که خدمتگاران مذکور تعمیل حکم حضور بی خلل وقصور بمحل ظهور خواهند رسانید دلجمعی ودلبری کامل حاصل شد لهذا بعدآن بندگان ما تغییر لباس فرمودند یعنی بطرز وطور فقرا اول بدن همت وطن را بخاکستر ملون ساخته بعده ازموها دستاری ساخته وبرسر پیچیده مهرههای فقیرانه درگردن و تسبیح درویشانه حمایل شانه وعصای تکیه داردردست چون عصا گرفته ونعلین چوبی چون طایفهٔ جوگیه بپا پوشیده با دو نفر معتمدان یعنی میرابوالحسن خان ومیرابوطالب خان مشرف که آنها هم بصورت بالکه ها خود را تغیر لباس ووضع اصلی مشابهٔ پیرومرشد ساخته بودند ازنقبها بدرشده بکوچه وبازارشهر داخل شدند

حق سبحانه تعالی بفضل وعنایت خویش ومستحفظان بد اندیش وبهره داران کافر کیش را ودیگر ظالمان که درراه وبیراه پیش می آمدند همه را بنوعی اعمی واصم گردانید که احدی بران ماجرا پی نبرد وکسی بندگان اشرف ودو نفر همراه را نشناخت بلکه هر کسیکه برابر شد ازارادات حال واعتقاد وکمال دودولت فقر وشاهی درآن اقتران واتصال یافته بود بکورنش وتعظیم بصد عجز وتسلیم می پرداخت تااینکه رفته رفته متصل به آبرو قلعهٔ که درآن زمان ازآب وخلاب خشك وپاك بوده رسیده قصد برآمدن فرمودیم اگرچه آبرومذکور دراصل بنا تاریك وتنگ بود برآمدن ازآن محل نهایت سخت ودشوار می نمود امابندگان ما بهرصورت تن بتقدیر داده بکمال همت توکل بخالق یکتاوتوسل بجناب منجی بی همتا نموده داخل آبرو مذکورشده مشقت ومصیبت کش ومکش وخراش وخون آلودگی بدن را منظور فرموده بیرون شدیم کسانی راکه قبل ازین سامان بدادودهش بالبسهٔ شایان ملازم ساخته بدهن آبرو مقرر کرده شده بودند وهرشب متوجه ومتمنی خروج بندگان ما ازآنجا میبودند بکنار دریای راوی رسانیدند وملاحان را نیز که بیشتر ازین اراده بخشش وانعام مطیع ومنقاد فرموده بودیم برلب دریا بمعهٔ کشتی حاضر بودند فی الفور بکشتی نشسته از دریا عبور فرمودیم همهٔ آنان یعنی کشتی بانان بدرقهٔ راه شده پیش پیش میرفتند در آن حال بندگان ما رنج وصعوبات راه را هرگز معلوم نفرموده یعنی گاه سوار وگاه پیاده رفته رفته وهیچ خیال خور وخواب نیز بخاطر نیاورده بسختی تام ورنج تمام درسیال کوت رسیده واز آنجا نیز بلاتحمل طی منازل نموده وارد جمون شده گرمی نصف روزرا درخانه رنگریزی گذرانیده میشد که ناگاه شخصی حکیم متوطن آنجا که سابقا بخدمت وملازمت بندگان ما درلاهور شرفیاب میبود بقدمبوسی مشرف شده ازراه خیر خواهی خود که اینملك هم ازرنجیت سنگه است صلاح دولت این است که حضور والا درینجاه لحظهٔی نمانند هرقدر که ممکن ومقدور باشد بیشتر رفته داخل کوهستان شوند بهتر خواهد بود بندگان ماعرض نامبرده رابکمال دولتخواهی محسوب داشته فی الفور نماز ظهر را باستعجال اداکرده بلدهارا بجلو انداخته سوار شدند چونکه چهارطرف کوههای بلند بود و میدان هموار بنظر نمی آمد بنابران شب تمام شب دردرهٔ که آب وهوا وفضای خوش داشت رفته دوپهر روز بجای رسیدیم که در آنجا دریا چنان حائل بود باوجودیکه تعلق آنجا بدیوان سنگه نام پسر را جهجمون داشت ناچار دوسه روز درآنجا گذرانیده مبلغی بمعرفت بلدآن بملاحان عنایت شد که برای عبور جاله طیار کنند نامبردگان مبالغ گرفته بتهیه ساختن جاله مصروف گشته وعدهٔ فردا نمودند چنانچه فردای آنروز بوقت نماز عصر بعنایات الهی بسواری جاله ازدریا عبور فرما گشته چون بقدر یکفرسخ راه رفته شده بود که قلعه بنظر درآمد که آنهم ازرنجیت سنگه بود وسکان بی عهد وپیمان بدبنیان حاکم وناظم آنجا بودند هرچند که این نیازمند درگاه الله

ملازمان هوا خواه خود را بنوعی نگاه نداشته بودند که کسی واقف وشناسای حال شود مگر ازوفور احتیاط توهم وتردد پیرامون خاطر اقدس میبود که عندالاستفسار مردم آنجا اظهار نمودند که این قلعه را ابتدا ازراجه بنیر بود وسکان غصباً متصرف شده بودند الحال لشکر مسلمانان ازراجه بنیر باز آمده دورا دور قلعه افتاده محاصره کرده مشغول مجادله اند ازاستماع اینخبر بندگان اشرف ما معطل نشده باطمینان تمام عبور فرموده شب را بقریه دیگر منزل نموده روز دیگر ازآنجا بیشتر روانه شدند خلاصه اینکه ازمقام لاهور که بندگان ما بتوفیق الهی بیرون شدند باوجود قطع مراحل ومنازل راه پیچاپیچ ودو رود راز روز هفتم رونق افروز راجوبر گردیدند راجه اغرخان رئیس آنجا از استماع خبر تشریف فرماهی بندگان اشرف نهایت خورسند گشته بسلام حاضر شده پس از تاسف بسیار از گردش روزگار خدمت وجان نثاری بیشمار که لازمهٔ حال عقیدت سگال او بوده بیك ظاهر ساخت آنچه اسباب بکار بود همه را حاضر وموجود نموده خدمتگاری خود را بجا آورده وفردای آن معه برادران وکل اقوام ازخورد وکلان مکرر بشرف استلام وتکمیل مراتب بتقبیل عتبهٔ فلک مقام بسلام حاضر شده پیشکشها معه اقمشه واسپ از نظر حضور گذرانیده شب وروز درخدمت گذاری وجانفشانی ساعی وسرگرم میبود درین فرصت خدمتگران وملازمان سرکار ما که در لاهور بودند استماع خبر نجات وورود بخیروعافیت بندگان اشرف را در مقام راجوبر نموده چند فرسوار وپیاده بهمهٔ ریدان سنگه که از رجت سنگه دل آزرده شده بود بعد یکماه برکاب سعادت انتساب مشرف گردیدند وهمچنین آمد آمد جمع گردیدند در آنحال بخاطر اشرف رسید که ازینجا ملك کشمیر قریب است اگر راجه اغرخان ازروی صدق وایقان متفق و متحد بندگان سکندر شان ما گردد حمله بر ناظم کشمیر کرده شود که حضرت پروردگار شاهد مراد رادر کنار وخطرا بقبضه اختیار اولیای دولت ابد افتدار درآورد بنابران هر چند در باب انتظام وسرانجام این مرام ازحضور ساطع النور نسبت براجهٔ مسطور مصلحت و مذکور بظهور پیوست ازباطن او جز عذر عدم وجود سامان وصرف خرج دیگر بوقوع نیامد بلکه ظاهرا بعرض اشرف رسانید که اگر چیزی حضرت پادشاه عنایت سازند چیزی کمترین سرانجام خواهد کرد بندگان ما که از لاهور جریده وبیسامان هیچ نقد وجنس و صرف وجود واحد خودرا ازان مهلکه برآورده درآنجا رسیده بودند باستماع این معنی بهتر ددو تفکر ماندند علاوه برهمه ناظم کشمیر شرف قدوم بندگان اقدس را در ملك وعلاقهٔ مذکور باعث زوال طالع نحوست مطالع خود روزمره بنابر ترغیب انحراف نکرده وانصرام از جادهٔ صداقت وخدمت مراسلت ومداهنت بکمال میداشت مگر راجهٔ مسطور از راه ظاهر بینی ودور اندیشی اظهار این بدکیشی بحضور اشرف نکرده وسر رشتهٔ زمانه‌سازی و اطاعت مجازی را از دست نداده بکمال ارادت وعقیدت اوقات گذاری نموده وخدمتگاری میکرد که ناگاه ازلطف وعنایت حضرت پروردگار معتبران راجه تیغ سنگه و راجه کشتوار بحضور

اشرف مشرف گردیده بعرض اشرف رسانیدند که جناب مهاراجه زمین خدمت را بلب ادب
بوسیده وجبین نیاز رابخاک عتبهٔ علیه نورآگین ساخته بعرض اشرف میرسانند که اگر بندگان
قبلهٔ عالم بقدوم تفاخر لزوم غریب خانهٔ فدوی رارشک بهرای هفت اقلیم فرمایند البته آنچه
لازمهٔ خدمتگذاری وجان نثاری وحوصلهٔ فدویت وهواداری باشد فخرخود دانسته دراداى
آن از روی صدق ویقین سرموئی دریغ وصرفه نخواهد ورزید بندگان اشرف ما بمجرد
استماع این مقدمه را از مواهب غیبی وتفضلات لاریبی تصور کرده فی الفور عنان عزیمت را
ازراجوری بسمت کشتوار معطوف فرمودیم وبدونام دیوان راجه چون درعرض راه بر رکاب
والاحاضر شده تاحدود خود خدمتگاری کرده مرخص شد بعد طی منازل بهرداه رسیده
یکروز درآنجا مقام فرموده روز دیگر کوچ نموده بچند مرحله بکنار دریا که موسوم
بگندرجکه است واز چوب گز بافته اند وسرحد کشتوار میباشد نزول فرمودیم راجه کشتوار
چندروز پیشتر وزیر ومعتمدان خودرا باجهان سواری واخراجات واسباب ضروری اینطرف
دریا فرستاده منتظر قدوم میمنت لزوم میبودند لهذا بندگان ما بجکهٔ مزبوره از دریا عبور
نموده شب را در کنار دریا منزل فرموده علی الصباح کوچ فرماشده روز سوم رونق افزای
کشتوار شدند راجه کشتوار راجه تیغ سنگه بهمراه تمامی معتبران خود استقبال نموده
بسلام مشرف شدند نثارها وخیراتها بیشمار نموده پالکی سواری بندگان اشرف ما بدوش
اخلاص کوش خود بنابرافتخار برداشته الی مکان سکونت خاص خود راجهٔ موصوف که برای
آرام رونق افزای صباح وشام بندگان اشرف ما پرداخته بودند رسانیدند وهر شی که از
جنس بکار آمدنی بود همه را مهیا وموجود ساخته روز وشب خود راجه مانند خدمتگاران
بحضور اشرف حاضر ومشرف بود پیشکشهای گوناگون از قبیل اسپ و شمشیر واسلحهٔ
جواهر دار واجناس زرینه وپشمینه وچین وتاتار از نظر والا گذرانید هر چند که بندگان
مانظر برسوخ ارادت راجهٔ موصوف روادار اسراف بسیار وبار بار او میبودند مگر
ازملاحظه نهایت معذرت وعاجزی بکثرت او که اکثر درحال عدم قبول آثار آزردگی
ونا امیدی ازصفحهٔ احوالش ملحوظ میگردید بندگان ما ناچار شده قبول میفرمودند غرض
ازبیان صداقتها وخدمتگذاری واخلاص وجان نثاری او چه گفته اید که مرکب قلم از اندراج
عشرعشیر آن لنگ است وصفحهٔ کتاب از احتمال اندک آن قاصر و تنگ است همه وقت
مترصد وممتنی آن بوده بچیزی که خورسندی خواطر بندگان ما شود بجا آورده شود
غرض که تاعرصهٔ سه ماه بدین عنوان گذشت آخرالامر بخواطر خطیر خطور نمود که بیکار
نشستن فایدهٔ نمی بخشد اولی وانسب آنکه عزیمت رابسمت کشمیر صرف نمائیم لهذا درین
باره باراجهٔ موصوف مصلحت نموده شد نامبرده بمجرد استماع این عزم مانند گل شگفته
وشاداب شده باتفاق اعیان وارکان معتبران ووابستگان خود تسلیم بجا آورده بعرض

رسانیدند که‌درین مقدمه خیردولت واقبال عدومال حضرت پادشاه دیگر هیچ وجهی وامداد خرچی بکارما نیست بلکه آنچه غلام‌خود وازعیال ووابستگان واقوام‌خود داشته باشم تمام راجمع نموده بخدمت‌اشرف همایون حاضرسازیم بندگان ماازاستماع این‌استقرار وصداقت وجوانمردی همت‌راجهٔ موصوف وارکان باارادت اوکمال دلجمعی حاصل ساخته شکر انهٔ لطف الهی بجاء آوردند وچون‌در ایام‌قیام بشهرلاهور بندگان اشرف‌ما بتعداد مبلغ یك لك وپنجاه هزار درنزد ساهوان شکار پوری امانت گذاشته بودند بعد از رسوخ نیت ووثوق همت راجه موصوف بصواب دید او معتمدی را بطرف پنجاب برای آوردن مبلغ پنجاه هزار روپیه نقد وارجاع سوار وپیاده سپاهی مامور لاهور فرمودیم که بطریق که دانید وتوانید درپرده مبلغ مذکور رابحضور انور رساند غرض عرصهٔ یکماه نگذشته بود که مردم سپاهی رجوع کرده هر روز بیست نفر بحضورمیرسیدند وبندگان ماملاحظه فرموده مقرری تنخواه بهریك میرسانید تااینکه قریب هزار نفرفراهم گردید ناگاه درین بین عرض معتمد مذکور ازنظر اشرف گذشت که مبلغ پنجاه هزار روپیه را در گادیها بارکرده از شهرلاهور بیرون کرده بودند که رنجیت سنگه اطلاع یافته همه راقبض وضبط نمود. داخل خزانه نمود از آنجا که بندگان اشرف‌ماپیوسته تفویض وتحویل امور خود رابجناب ایزدی داشته اند از اتلاف آنمبالغ مترددٌومتاسف شده معتمد دیگر برای آوردن مابقی مبالغ مذکوره که مراداز لك روپیه باشدفرستاده کمال تقید در اخفاء واحتیاط آن نموده شد هرگاه‌معتمد مذکوربذریعهٔ‌دسخط آفتاب‌طلعت وچیتهای تمسکی ساهوان مذکور وارد لاهور گردید ساهوان مبلغ لك روپیه ما بقی را بلاعذر چتیهاب تمسکی خود راگرفته دلجمعی حاصل‌کرده سپردند‌مگر یکی ازآنجماعه‌حفاله که ظاهراً بامانت معروف وباطناً همه بکمال خیانت موصوف اند بنابرطمع نفسی خبراین مقدمه برنجیت سنگه رسانید که‌آن بدعهد پیمان شکن هم درخانه ساهوان مبالغ الك روپیه ضبط نموده بقبض خود در آورد هرگاه اینخبر به بندگان ماوراجه رسید قدری تردد پیرامون خاطر گردید زیراکه درآنحال تعداد مردمان نو ملازم هم قریب دو هزار کس رسیده بود غرض راجه موصوف بهمت وجوانمردی خود همچنان پایدار وبرقرار‌مانده آنچه زیور ازقسم طلاء ونقره چه ازخود وواب‌ستگان خود داشت همه راگداختند ومسکوك بنام نامی واسم گرامی بندگان اشرف ماساختند وبه تمامی سپاه مردم هندوستانی و پنجابی نوملازم بندگان‌اشرف که‌بتعداد دوهزارنفر بودندوبملازمان ملکی خودکه‌بتعداد یکنیم هزار کس بودند موجودات گرفته تنخواه دادند بعدازان‌بهمه حال متوکل‌بحضرت‌ذوالجلال گشته عزیمت فرمای تسخیر کشمیر گردیدیم.

وقایع بیست وهشتم عزیمت بندگان همایون ما بتسخیر خطهٔ کشمیر همرای دولتخوائی راجه تیغ سنگه راجهٔ کشتوار

هرگاه عالیجاه رفیعجایگاه مخلص بار شد ووفا محب باصدق وصفا ارادت آهنگ بیریو ورنگ راجه تیغ سنگه کشتواری ازادای تنخواه نومـلازم خواص کوهستانی خود فراغت یافته بپاس قلت آبادی زراعت کوهستان آذوقـهٔ ضروریه برحسب امکان وکفایت برای سپاه مذکور سرانجام ساخت بندگان اشرف ماعنان عزیمت را بسمت کشمیر معطوف فرمودیم چنانچه بپنج یا شش منزل نموده بسرحد کشمیر نـزول فرمودیم که سنگرهای سپاه محمدعظیم خان ناظم کشمیر که جابجا برای انسداد دخول غازیان نصرت بنیان مقرر نموده بود یك بیك بنظر اشرف درآمدند بندگان اشرف ما متوکل بامداد غیبی ومتوسل بتائیدحضرت لاریبی بوده‌اند بمجرد ورودحکم یرش‌دادیم غازیان جان‌نشان و دلاوران تهور بنیان حسب فرمان واجب‌الاذعان سنگر اول که در زیر کوتل بود تعداد یکهزار نفر جزایر اندازان که متعین بودند هم بفضل و عنایت ایزدی بحملهٔ ثانی درقید تسخیر آورده بل اکثری ازجزایرچیان را سربریده واسیر گـرفته بحضور انور حاضر ساختند مابقی آنها چون تاب‌اقامت نداشتند سنگررا گذاشته وزندگی را غنیمت انگاشته فرار اختیار نمودند چون محمدعظیم خان ازمقدمات این شکست فاحش وتصرف سنگرها ومنکوبی جزایرچیان متعینه خود خبر یافت ازغایت تحیر بیخود وسراسیمه گشت ازشهر کشمیر باسپاه سوار وپیادهٔ خود برآمده درساکام که مفاصلهٔ ما مقابل شش کروه داشت فرودآمد بندگان مابعدتسخیر سنگرهای مذکور کوچ فرموده باوجودکثرت بارش‌وبرف که نهایت نداشت برسرکوتل رسیده نـزول فرمودند سنگر دیگر که درپیش آن بود وهزارنفر متعین آن بود خبر نزول بندگان اشرف مارا اصغاء نموده‌خودبخود فرار کرده رفتند غرض درآن حال مفاصله سپاه غازیان نصرت بنیان بندگان‌ما وجمعیت محمدعظیم‌خان بقدر سه‌کروه میبود شهر کشمیر تمام خانه بخانه بنظر درمی‌آمد ازقضای الهی و مقدرات سماوی دوروز ودوشب آنچنان شدت برف وباران پایدار وبرقرارماند‌که مردم هندوستانی بیطاقت شدند وآذوقهٔ که هرروز ازعقب می‌آوردند بباعث انسداد راه نرسید کـه مردم سپاه تمامی بفاقه گذرانیدند بلکه ازسختی وگرسنگی وشدت سردی‌اکثر سپاه هندوستانی هلاك شدند چرا که نه‌راه رفتن ونه جای ماندن بود چون شداید برف وباران وعدم وجود نان ومکان ازحد گذشت وبسیاری ازخدمتکاران حضور را نیز دست‌وپا ازبرودت برف و باران ریخته وبیجان شدند بندگان اشرف مازیاده اقامت آنجارا خالی ازمهلکه و مملو ازهزار نقصان تصور فرموده ناچار باالوف کلفت ومشقت وصنوف رنـج‌وزحمت برگشتند اما صدهزار آفرین برجوانمردی واستقامت وهمت‌وشهامت راجهٔ موصوف که بوقوع آنچنان شداید وصعوبات ، برف‌برآفت و گرسنگی وبی‌آرامی ونحافت بنفسه وذاته کمرجوانمردی وهمت را برمیان جان‌بسته و پای پیاده همچنان وقتیکه طاقت رفتن بکسی باقی نمانده‌بود

مانند پیشخدمتان سراپا عقیدت وخدمتگاران سراسر فدویت درجان‌نثاری وخدمتگذاری حاضر وناظر بودند لحظه ولمحه قرار وآرام‌نداشت وبیکاری‌را بخودروا وگوارانداشت وسولات و خراجات جهة ملازمان سرکار و مردم خود شکست خورده هندوستانی بدوش وسرو آدمان خود بار کرده منزل بمنزل میرساند الحق کـه چنین صاحب مروت و فتوت وجوانمردی ذیجودت وهمت در صناف مردم این روزگار دیده نشده کـه خامهٔ تحریر اززبان تقریر ازادای عشر عشیر خدمات و جانفشانی وهمت وجوانمردی وقدردانـی راجهٔ موصوف بریده زبان وقاصر البیان است . حق سبحانه تعالی بفضل و کـرم خود بندگان اقدس‌مارا بمقصداصلی برساند که تـلافی آن‌کرده شود آمین ثم آمین غرض بعدازمشاهدهٔ چندین زحمت چون واردکشتوار گردیده شد راجهٔ موصوف همچنان درلوازم خدمتگاری ومراسم اخلاص شعاری خود ثابت قدم وراسخ دم بوده بلکه بار بار بعرض‌اشرف میرسانید که آنچه نقدوجنس دیگر درخاندان خود دارم نیز تصدق خاکپای جواهر آسای مبارك میکنم بلکه تاجان دارم بخدمت و خدمتگاران پادشاه میسپارم مـگر بندگان اقدس غمگین‌نشوند که کمترین حیات خودرا وتمامی خاندان‌خودرا پیوسته بخشنودی خاطروالا میداند . غرض بعد آنمقدمه بندگان‌ما عرصهٔ ۹ ماه دیگر درکشتوار بخانهٔ راجهٔ موصوف رونق افزا بودند مگر نامبرده ازقابلیت جوهری ونجابت فطرتی روز بروز درحسن خدمت وجان نثاری واظهار صداقت و خدمتگاری می‌افزود بلکه پیوسته درسعی آن میبود که بنوعی ازانواع تحصیل دولت خشنودی وخورسندی خاطر اشرف نموده باشد درآن حال بخاطر اشرف چنان رسید کـه هرچند که بندگان اشرف در ملك وخانه راجهٔ موصوف تشریف داشته باشند مقصداصلی که مراد از ان تسخیر ارثی واجتماعی قوم والوس درانی است درین کوهستان صورت نخواهـد گرفت و راجهٔ موصوف باداى خدمات این نیازمند بارگاه الهی مال و اموال خود را صرف خـواهـد نمود مگر بعد ازین ممر مداخل نباشد واندوخته همه به مصرف درآید ضرور فسرده حال و پریشان احوال خواهد گردید بنابران درین‌مقدمه صلاح براجهٔ موصوف کرده‌شد که شما درمداخلت بندگان ماخودرا خراب وبی‌سرمایه وبی‌اسباب ساختید وآنچه لازمه خدمتگاری وجوانمردی که درحوصلهٔ مردان عالم نگنجیده بود بتنهائی بجاآوردید چون مشیت ایزدی وتقدیرات سرمدی برنیل مرام وحصول کام نرفته بود ازسعی وکوشش بنده چه بظهور آید . خـدا کشتی آنجا که خواهد برد اگرناخدا جامه برتن درد . تدبیر کند بنده تقدیر کند خنده گفته وراضی بودن بقضای الهی نیز اهم است . خداوند ازان بنده خورسند نیست کـه‌راضـی بقسم خداوند نیست وچون وابستگان واهالی حرم محترم بندگان اشرف ما در لودیانه منتظر وخواطر پریشان‌میباشند بهترآنست که بالفعل‌جهة ملاقات وابستگان عازم لودیانه گردیده وچندگاهی آرام فرموده بعدآن بنوعیکه مشورت وصلاح واندیشه باقلاح صاحبان انگریز بهادر که دوستان قدرشناس ووالیان سلطنت اساس اند انعقاد خواهد یافت عنان عزیمت‌را بطرف ولایت کابل معطوف خواهیم فرمود شاید بتوفیق ایزدی و تفضلات سرمدی گوهر مقصود بقبضهٔ اقتدار درآید راجهٔ موصوف به مجرد استماع این سخنان بـی‌اختیار بـگریه وزاری وتضرع و بیقراری در آمده عرض نمود که بندگان اشرف سایهٔ عاطفت را ازسر

فدوی دریغ نفرمایند بلکه دریندولت ارزانی دارند که هرگاه وسعت فدوی رو بتنگی آورد کمترین بدل وجان وصدق، ملك واملاك وخانه واثاث البیت خودراهم فروخته بخرج ملازمان سرکار والا میرسانم سعادت وافتخار خود میدانم زیرا که قدوم تفاخر لزوم قبلهٔ عالم اعتباریست که اجداد من باوجود آرزوی سالهای سال نیافته دریتوقت که ازحسن نصیب بکمترین این دولت بی‌زوال رسیده چگونه تاجان و توان باشد ازدست بدهم خصوصاً دریتوقت که راه رفتن بلودیانه از هیچ طرفی ممکن نیست یعنی آنچه راه میدان وهمواریست همه بتصرف رنجیت سنگه است وراه کوهستان وتبت نهایت سخت و مسافت بعید وغیر آبادیست که هیچ کس در قرنی ازقرون بدانطرف گاهی نشده بندگان اقدس اشرف ازکدام راه عازم لودیانه خواهندشد احسن واسعد آنست که بندگان اشرف چندگاه دیگر هم دریتجا سایه هما پایه‌را بمفارق دولتخواهان این کوهستان ارزانی دارند تادیده شود که ازپردهٔ غیب چه بظهور می‌انجامد چون عندالاستفسار والاستخبار متوطنان آنجا بندگان ما را ازکیفیت و کمیت راه چین وتبت واقف نموده بودند که البته زحمت ومشقت بسیار داردلیکن دست مخالفان ازایصال زیان ونقصان ازآن راه کوتاه است بنابرآن راجه موصوف بعد ازتسلی وتشفی بسیار ودلاساو دلداری بیشمار امر شد که از راه تبت اراده وعزیمت سرکار بلودیانه مصمم ومقرر است که دست تصرف مخالفان در آنجا کوتاه است لازم که تدارك این راه بوجه احسن دیده شود انشاءالله بزودی عزم ماجزم خواهد شد هرچند راجه موصوف ازمفارقت وعزیمت بندگان اشرف مانم والم بسیار وسوز وماتم بیحدوبی شمار بخاطر اعتقاد ذخایر داشت که بژمردگی ظاهر وافسردگی باطن او آناً فاناً گواه حال صداقت مالش میبود مگر ازو فور پاس ادب وحسن انضباطه ارادت عرض کرده نمیتوانست که مبادا بخاطر مبارك سرکار رنجی رسد لهذا چار وناچار برضای بندگان مارضا داده آنچه آذوقه وبار برداری وغیره لوازمات سفری که بکار بود همه‌را مهیا کرده باصدنفر ازآدمان ملکیه بحضور انور حاضر ساخت هرگاه بندگان اشرف از کشتوار کوچ فرمودند راجه موصوف نیز دو منزل بهمراهی سرکار برکاب حاضر ماند مگر هنگام وداع ازگریه های زار زار وتضرع بسیار که راجه موصوف کرد حیرت و رقت بخاطر اشرف بندگان ما وتمامی ملازمان که باهریك چون عزیز وبرادر سلوك نموده بود رخداد که بتحریر وتقریر نمیگنجد آخرالامر ناچار راجه موصوف بادیدهٔ گریان وسینهٔ بریان مرخص گردید در آن هنگام چیزیکه لایق شان صداقت بنیان او میبایست حاضر نبود مگر حق سبحانه تعالی بفضل وکرم خویش بندگان مارا بمطالب دلی ومقاصد اصلی برساند که درعوض خدمتهای لاتعد ولاتحصای راجه موصوف احسانات گوناگون و اکرامات ازحد حوصله افزون باولاداو کرده شود افسوس صد افسوس که بخواطر بندگان همایون ما این آرزو باقیست فی‌الجمله راجه موصوف وزیر خودرا بایکصد نفر فوق الذکر برکاب سعادت انتساب برده تقید بلیغ نمود که تاهرمنزلیکه مرضی مبارك باشد حاضر باشد چنانچه وزیر مذکور تاشش منزل برکاب اشرف حاضر داشته بعده خلعت داده ازحضور اشرف مرخص فرمودیم یکنفر معتبر دیگر که بهمراهی آدمان باربردار مقرر نموده بود که آذوقه‌را منزل بمنزل برساند باونیز تقید نموده بود که ازهرمنزل وهرجائی که بندگان

اشرف مرخص فرمایند مرخص شوند والا بر کاب والاحاضر باشند چنانچه بقدر پانزده منزل درآن کوهسار بروی برف ویخ که اصلاً گیاهی درآن سرزمین نروئیده بود منزل کرده میشد ازغرائب آنکه بعضی جاها یخ از صدمت وشدت برودت ترکیده وانتهای آن معلوم نمیشد و از زیرآن آب بمثل دریاجاری بود بلکه این دریاها که بحدود پنجاب جاریست ازسرچشمهٔ آنها عبور نموده شد هریك نهایت ناپیدا پایاب آبداشت غرض بتوفیق عنایت الهی ازآن کوتلهای سخت وبرف ومغاکها که بچندین لون برف بنظر درمی آمد صحیح وسالم عبور فرموده وارد تبت شدیم ازآنجا حالان راجه موصوفرا خلعت وانعام داده مرخص فرمودیم ازآنجا مردمان تبت آذوقه واسباب بندگان مارا زن ومرد بردوش های ارادت نیوش خود برداشته منزل بمنزل بکمال عقیدت واخلاص میرسانیدند چون بسرحد کلو رسیده شد مردمان تبترا خلعت وانعام داده مرخص ساختیم از آنجا کهاکثر ملازمان سرکارما سرخپوش بودند موظفین لادل که سرحد کلو میباشد متوهم گردیده قیاس بمردم کورکی نموده صغیر وکبیر مسلح و مجتمع شده ومستعد بجنگ گشته سدراه گردیدند علاوه برآن عدم ادراك محاوره وزبان یکدیگر کههرچند ملازمان اشرف بدلاسا واشارات میفهمانیدند ازغایت جهالت راه بازگشتن نیز نمیدادند چونکه بعلت نادانی وناشناسی وواهمه ومضرت طوایف گورکی کهقبل ازآن یکدفعهٔ آنجا رسیده بود معذور بودند هیچ محل جدال وقتال نبود لهذا چندیوم بهمین عنوان گذشت عاقبت الامر دراتمام آذوقه کهصورت وقوع مخمصه بود بنابرحصول صلح وصلاح فیمابین بهمین قراردادشد کهاگرشما مردمرا بگمان مخالف خوف بسیاراست پس بعضی ازاسلحه سپاهیان سرکاررا برای تسلی خودها گرفته نزدخود محفوظ دارید وبهمرای یکی از ملازمان سرکار والا در نزد راجه خودها رفته بیان حال بکنید آنچه راجه بگوید عمل کرده خواهدشد مگر تامراجعت ملازم سرکار والا غله ودانه وگوسفند قیمت گرفته حاضر کنید از استماع این قرارداد خشنود شده رضامند گشتند وبعد از ایفای شروط قرارداد غله وگوسفند ودیگر لوازمات ، اطعمه واشربه حاضر ساخته قیمت گرفته میدادند چون خبر نزول بندگانما براجه آنها رسید پس از افسوس بسیار برآدمان خود حکم داد که بعداز تنبیه وسر زنش واجبی کسانیکه مرتکب بی ادبی ومانع نزول و دخول ملا زمان حضرت پادشاه شده اند همه را زیر بار آذوقه واسباب ملازمان حضرت پادشاه نموده منزل بمنزل کوچیده بکلو برسانند چنانچه موکلان راجه مذکور بدستور عمل آورده درعرض شش یوم بکلو رسانیدند . راجه کلو بمجرد اطلاع باستقبالقدوم مباهات لزوم بسلام حاضر شد بپشکشهای موازی پنج راس اسپ ومبلغ پنجهزار روپیه نقد وصد اشرفی نذرانه وچند تا نافه مشك وچند تان چرم بلغار ودیگر اجناس واقمشه از نظر گذرانید وچند روزیکه درآنجا توقف نموده شد آنچه لازم خدمتگاری بوده هم بجا آورده عرض نمود که غلامزاده ار سرکار است ومردم اینملك اورا توره نمیدانند اگر بندگان اقدس پادشاه دامه ظله امبرده را ازربان الهام ترجمان مخاطب بخطاب مستطاب راجگی فرموده بحضور پرنور خود قایم مقام این غلام فرمایند البته موجب حصول افتخار این سراپا افتقار بوده باعث قبول بعد الیوم درخواص وعوام اهالی اینمدیار واقوام این قدویت

انجام خواهد بود بندگان اشرف ما نظر بحسن ارادت و انواع خدمات و فدویت که آنوقت صورت یافته بود التماس راجه مذکور منظور نظر اشرف فرموده پسر او را به خلعت یك زوج شال کشمیری ویك قبضه شمشیر جوا هر دار ایرانی سر افـراز فرموده بذریعه رقم آفتاب مزین بمهر خاص بخطاب راجگی ممتاز فرمودیم ارکان و اعیان راجه مذکور باسپاه ورعیت که درانحال حاضر بودند دسته بدسته سجده شکرانه بجا آورده بکمال شگفتگی راجگی او را قبول نموده هم بحضور انور نذرانه های معمولی را گذرانیدند چنانچه بعد وفات پدر پسر راجه مذکـور بجای پدر خجسته سیر خویش تا حال بر قرار واستقلال است بعدازان راجه مذکور وزیر وآدمان خودرا که معتمد بودند همراه نموده که جا بجا تا حـدود خود خرج واخراجات سرکار را آماده و مهیا سازند و آنچه لازمـه خدمتگذاری باشد بجا آوردند . غرض تاجای که حدود ملك آنها بـود بخدمت حاضر ماندند چو ن ازدریا عبور کرده شد آنهارا خلعت عنایت فرموده مرخص فرمودیم درجای که آنروز منزل بود چو ن برای کسب هوا بر پشتهٔ که متصل آن منزل بود برآمده شد در بغل کوه آبادی به نظر آمد هرگاه استفسار کرده شد که این خانهای سرخ چیست بعرض رسانیدند کـه این حد بشیراست ودر اینجا چونی صاحبان انگریز بهادر میبا شد از استماع این خبر فرحت اثربندگان ما وخدمتگاران را چنان فرحت وخوشدلی رخداد که گویا بخانهٔ خود رسیدند بلـکه آنچه تعب و رنج سفر و خوف و واهمه سفر که در ان دوسه ماه کشیده بودیم بلـکل ر فع شد یعنی حق سبحانه تعالی ازان همه نجات بخشید الحق که درآن شب بـکمال خوشی وخرمی آرام نمودیم فردا ازآنجا کوچ نموده چون بدامنه کوهی رفته میشد ناگاه راه هموار چون خیابان وچمنستان شاهی بنظر د ر آمد گـفتیم که اینرا سرك گویند وساخته صاحبان انگریز بهادراست از بسکه درطی منازل کوهستانهای تبت وغیره زمین همواری کمتر بملاحظه درآمده بلـکه از قطع مرا حل سنگستان نهایت بخاطراشرف رنج وکلفت رسیده بود از مشاهده صفائی وهمواری ووسعت وخوش‌هنجاری سرك خورسندی دیـگری رخنمود بلـکه بصداقت شکرانه تفضلات حضرت حق سبحانه تعالی مودی گشت که بار براه راست برابر گردانید غرض منزل بمنزل کو چ فـرموده تا در حدود را پتها رسیده شد آنها نیز هریك موا فق استعداد خود خدمت بجا آوردند چون قریب بسپاتو نزول فرمودیم آدمان راست بهادر حاضر شده تالودیانه مشرف رکـاب والا ماندنـد چون بفضل عمیم یزدانی وبلطف قدیم حضرت سبحانی وارد لودیانه گـردیده شد فرزندان ووابستـگان و خورد وکـلان اگرچه از رنج وتعب حبس لاهور نجات یافته در دارالامان خانه دوستان برفاهیت گذرانیده بودند مگر در مفارقت بـندگان شب و روز بیقرار وپریشان روزگار میبودند بزیارت بندگان اشرف ما مشرف شده شکرانه الهی را بجا آوردند که الحمد لله والمنه که بندگان اقدس ما بصحت وعافیت باجمیع هوا خواهان وخدمتگـاران بجای امن و امان بخانه دوستان رسیدند .

چه خوش باشد که بعداز غم کشیدن　　　بـه فـرحتها و را حـتها رسیدن

عالیجـاه جرنـیل‌اونی اختر بهادر بمجرد اطلاع ورود بندگان اشرف عریضه برانواع تعظیم وتـکریم واظهارحصول اقسام خوشدلی خویش از نزول وقدوم تفاخر لزوم بندگان

اشرف مابحضور اشرف گذرانید واختصاص وقت شرفیابی خودرا بحضور انور بعرض رسانید بعدتعیین وقت چون بحضور اشرف مشرف شدمکرر شرایط آداب واظهار خشنودی خود سرکار عالم‌مدار خویش‌را بسمع‌رسانید حقا که دوستی بامردم دانا بسیار نیکوست بعد ازانقضاء دوماه عالیجاه مری‌صاحب بهادر وغیره بخدمت اشرف رسیده آنچه لازمه‌خدمت ومهمانداری وایصال اخراجات سرکاری بودبجا آورده درهر هفته دو مرتبه بلااناغه بسلام نیز حاضر می‌شدند چنانچه رضامندی سرکارما درهرباب ازایشان حاصل بود چنانچه قریب دو سال بخرمی وآرامی گذشته بودکه عریضهٔ محمد عظیم خان‌از خطه کشمیر بحضور انوررسید .

وقایع بیست ونهم فرستادن محمد عظیم خان عریضات مبنی برعجز ونیاز موکد بقسم وپیمان بخدمت بندگان ماوعزیمت نمودن سرکار ما بسمت پشاور از راه بهاول پور و دیره جات

سوانح این وقایع چنان است که چون فتح خان وزیر شاه محمود بعد از مقابله ومقاتله باافواج حسین‌علی‌خان میرزا پسر بزرگ فتح علی شاه قاجاروالی ایران در کافر قلعه واقع‌خراسان یعنی مابین مشهد مقدس ناظم دیره گردیده بود چون بندگان ماازدریاعبور نموده بحدود دیره‌نزول فرمودند سمندرخان مذکور بلا تحمل بهمه لشکر خود بمقابلهٔ‌جنگ حاضرشد . هنوز سپاه نصرت پناه‌ما خیمه وخرگاه برپا ننموده بودند بتواتر صدای تفنگ قراولان طرفین بلندشد فی‌الفور بندگان ماپادر رکاب نهاده وارد میدان جنگ گردیدند ناگاه ازطرف مخالفان دوگلولهٔ توپ سرشد بلا تحاشا لشکر صادق محمدخان بامحمد یعقوب خان ومردم دهود بوتره دلاوران رکاب ظفر انتساب بمقابل درآمده بخصم افگنی و اظهار تهمتنی مشغول گردیده وچندین سران سپاه مخالف برگشته اختر را بریده از حضور انور گذرانیده باالوف آخرین وانعام منسوب ومفتخر میگردیدند مقارن آنحال پیاده جزایرچی سرکاری را مادهٔ دلیری بطغیان و جوهر مردانگی بهیجان در آمده من حیث المجموع حمله برتوپخانهٔ مخالفین برده گلوله اندازان راکشته وپراگنده‌ساخته توپهارا متصرف شدند باوجود این‌سانحه سمندر خان بافوج خود بمقابل بندگان‌ما ومحمد یعقوب خان دررسیدچون قریب‌هزار سوار بر کاب نصرت انتساب بندگان ما حاضر ومنتظر فرمان بودند بمجرد اشاره دفع مخالفین حمله نموده چندین سواره و پیاده آنها را بقتل رسانیدند . سمندر خان از مشاهدهٔ این حال تاب‌مقاومت واستقلال نیاورده فرار اختیار کرده نزد حافظ محمد خان حاکم لیه رفت چون شب سردست رسیده بود لهذا زخمیهای سپاه راجمع آوری نموده و در شهر فرستاده بعد بندگان ما بعنایات الهی بافتح وفیروزی ازمیدان مراجعت فرموده رونق افزای دیره گردیدند . بعداز چندیوم خلعت وانعام برای صادق محمد خان وحسب لیاقت بسرکردگان لشکر او که خدمت وجانفشانی بصداقت نموده بودند عنایت ومرحمت فرموده مرخص فرمودیم بعدازان‌خاطر خطیر متوجه فراهمی لشکر و سوارهٔ وپیاده وسر انجام اسباب

توپخانه میبود وروزمره قلم جاری بود که منهیان صداقت اثر و مخبر معتبر بعرض اشرف انور رسانیدند که مگر سمندرخان جمع آوری کرده از راه واجل عزم مقابله وتسخیر دیره دارد . چون عرصهٔ چهل یوم از توقف دیره منقضی شده بوددرین عرصهٔ قریب دوهزار سوار وپیاده وچهار ضرب توپ سرانجام وانتظام یافته بود بنابران هرگاه سمندر خان بمفاصلهٔ یکمنزلی دیره رسید بندگان اشرف مابعمه توپخانه وسپاه نوآراسته ایلغارفرمود وارد میدان معرکه گردید سمندر خان نیز بتقلید سپاه نصرت پناه و جزائر چیان تهور دستگاه کهدر مقدمه گذشته که جرأت وسبقت شان دیده شده بود بر آمدن از جنگل حمله برسر توپهای شاهی وپیاده سپاهی آورده خواست که توپها را متصرف شود بندگان مابمجرد اطلاع .

نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند نه هرکه آئینه سازد سکندری داند

خوانده امرفرمودند تادو مراتبه چرهٔ توپ زنند و پیاده های تفنگچی شلك تفنگ نمایند وهمچنین از طرف دیگر برادر اوحمله آور گردید . هم در باب سرداران چره وتفنگ بلانهایت ارشاد شد کهناگاه بعنایت الهی وبیمن اقبال عدوممال پادشاهی درهر دوطرف چره های توپ وشلك های تفنگ دشمن کارگر شده کههر چند از خیره سری وبد اختری اظهار شجاعت ودلاوری میکردند جز آنکه صف برسر صف فرش میدان هلاك وتلف شوندقدم گریز ونجات نصیبشان نگردید غرض که دران معرکه تمامی سواره وپیاده آنطرف مقتول ومجروح گردیدند بعدازان سمندر خان خائب و خاسر گشته تاب مقاومت نیاورده هزیمت خورده بطرف واجل از قید اجل گریخت هرگاه بندگان ماتعقیب فرموده بپایی مانند پیك اجل داخل و اجل گردیدند ورود موکب خاقانی را در یافته بامعدودی سوار از آنجا نیزفرار نموده بطرف قندهار قدم گذار گردید باقی همراهانش ازسوار وپیاده ایستاده وافتادهعذر جرایم خواستهبرکاب انتساب حاضر شدند لهذا بندگان مابعد فراغ کلی ازواجل عنان عزیمت بطرف دیره معطوف ساخته بعرصهٔ دوسه یوم داخل دیره گردیدند بعد ازان همیشه اوقات بتدارك سامان لشکر بسر برده میشد چون مژده رفعت رایات عالیات بمردم هوا خواه درانی قندهار رسید فوراً ر جوع باستان بوسی بندگان مانموده روز مره برکاب اشرف حاضر میشدند چنانچه سردار مددخان وسردار پردل خان وسردار سربلندخان ولدفتح خان از قندهار بمعه نهصد سوار آمده باستان بوسی مشرف شدند وعرایض محمد عظیم خان هم متواتر بحضور انور میرسید که غلام ازکشمیر بیرون شده عنقریب در پشاور برکاب اشرف مشرف خواهدشد درآنحال خوانین مذکور برکاب حضور حاضر گردیدند مکرر بعرض اشرف رسانیدند که بالفعل صلاح دولتدر این است کـه بندگان اشرف اقدس بدولت واقبال بزودی رونق افزای پشاور شوند چراکه مهم کابل در پیش است لهذا بندگان مامحمد زمان نام برادر زادهٔ محمد عظیم خان راکهحاکم سابق دیره بودباز بنوابی مخاطب ومقرر نمود و بتحصیل مال واجبی آن اضلاع نامبرده را بذریعهٔ رقم آفتاب شیم سر افراز ساخته خود با قبال ودولت عنان عزیمت بطرف پشاور معطوف فرمودند .

وقایع سی‌ام نهضت رایات عالیات بسمت الکای پشاور و آنچه بعد از ان روی داده

در حین که بندگان اشرف ما محمد زمان خان را به نظامت دیره معزز و ممتاز فرموده حکم نصب خیمه پیش خانهٔ مبارکه بسمت پشاور فرمودند عرایض میران حیدر آبادی ومیر سهراب خان تالپوری والی خیرپور را ملتمس براین مراد از حضور انور گذرانیدند که ملک شکارپور ملك پادشاهی است ترصد که یکنفر از خدمتگاران سرکار بجهت تصرف وتحصیل مال واجبی شکارپور و مضافات آن از پیشگاه خاقانی مقرر شود بناء علیه اول بندگان ما بملاحظه وفور خلوص و ارادت میران مذکور وصول امنیت وافتخار آن دیار فرزند ارجمند وافر السرور شهزاده محمد تیمور را با پانصد سوار جرار جهت الکای شکارپور فرستاده بعد ازان عنان عزیمت را بسمت پشاور معطوف فرمودند چون از آنجا منزل بمنزل کوچیده رونق افزای دیرهٔ اسمعیل خان گردیدند حافظ احمد خان سدوزائی والی لیه عریضه نیاز فریضه مشعر باظهار انواع اطاعت و اخلاص کیشی بمعرفت و کیل خود با اقسام پیشکشی وتحائف گوناگون چون اسپان ترکی واشتران باد رفتار بلوچی واجناس متعدد ابریشمی وزری از نظر مبارك گذرانیدند بخلعت فاخره ودستخط آفتاب طلعت مطاع عز امتیاز یافته رخصت انصراف یافت بعد ازان بندگان ما از آنجا منزل بمنزل کوچ فرما شده رونق افزای پشاور شدند در آنحال محمد عظیم خان در حدود جج و پکهلی رسیده بود قبل از رونق افزائی بندگان اشرف ما شهزاده ایوب را برادران محمد عظیم خان مذکور در پشاور اسم پادشاهی نهاده برتخت نشانده بودند بمجرد ورود بندگان ما باین نشان ونام موقع قیام واستحکام خود درآنجا ندیده وناچار ازپشاور فرار نموده در محال یوسف زائی رفت هرگاه محمد عظیم خان نیز وارد آنجا گردید شهزاده موصوف درنزد او رفته عذر و فروتنی نهایت نموده که چون اینجانب را خود جمعیت برادران خود درپشاور پادشاه نموده روکش شاه محمود گردید حالا چه باعث که نقشه دیگر بسته صورت دیگر اختیار گردید نوعیکه اینجانب طرق سلوك را مسلوك داشته که صرف باسم خالی پادشاهی ازشما راضی باشم دیگر نخواهد بود وان شخص‌را یعنی بندگان اقدس رادماغی وخیالی دیگر است فی‌الجمله محمد عظیم‌خان شهزاده ایوب را دلاسا ومدارا نموده بهمراه خود برداشته عازم پشاور گردید چون در منزل شاه آباد که بفاصله پنج کروهی پشاور دور است ورود یافت سه نفر از معتمدان خود را بحضور اشرف فرستاده معروض داشت که بندگان اشرف لشکر وملازمان خاص خود را از حضور انور بیکطرف فرمایند که غلام بشرف استلام‌عتبه فلك رتبه حاضر میگردد چرا که در حالت حاضر بودن سپاه خاص وملازمان با اختصاص غلامان را وهم می آید بلکه مایان جمع برادران همه پیش خدمت و فراش سرکار و خدمتگار حضور پادشاه هستیم بایـن مـردم چـه حاجت است

الحق که از استماع این کلمات بخاطر خطیر این نیازمند درگاه الهی نیز توهمی چند خطور یافت یعنی بندگان اشرف مابچه خیال واین مردم جهال بچه فکر ضلال اتصال دارند هم درآنجا بخاطر اشرف رسید که اگر نظر بر بدی دیانت و حق ناشناسی این جماعت بی امانت که دردل خیال فاسد دارند سبقت فرموده تقدیم سزا از ینجانب باین گروه ناسزا بعمل آید البته در عوام کل انام مشهور خواهد شد که اینمردم همه اراده خدمتگاری وجان نثاری داشتند مگر پادشاه درحق ایشان بدون تحقیق و امتحان بدی ادا فرموده بنابران در همانشب امتحاناً از پشاور عزم کوچ فرموده نزول اجلال در محال تهکال مقرر فرمودیم یعنی اگر درحقیقت محمدعظیم خان درمقام صداقت ونیکدیانتی بوده در خدمتگزاری وجان نثاری راسخ باشد اولی وانسب والا درمیدان صاف مقابله آن غلط باف پرگزاف خواهد شد. تا یارکرا خواهد ومیلش بکه باشد بلکه نیز از کوچ فرمائی برای اتمام حجت و برای ذمت دستخط آفتاب طلعت رانیز بسرا فرازی محمدعظیم خان بدینمضمون شرف صدوریافت که بندگان اقدس مارا از آغاز جلوس براورنگ فرمان روائی تازمان حال همگی نیت حق اساس مصروف آنست که درحقیقت هیچ وقت اغراض نفسانی خود را منظور نداشته بلکه همواره در التیام وانتظام امور صلاح و صواب خاص وعام کوشیده بقدر درجه و مرتبه هرکه چه ازسپاه ورعیت را بعواطف خسروانی وتلطفات سلطانی سرافراز وممتاز داشته باحدی ازافراد بندگان وهواخواهان نوعی عتاب وعقاب بی وجه وحساب روا نداریم بمصداق آنکه .

ادیم زمین سفره عام اوست　　　بدین خوان یغما چه دشمن چه دوست

اگر ایشان بدون هیچ واهمه و وسوسه - صدق ارادت بشرف سلام مشرف میگردند بهتر والا بندگان اشرف مارا خلاف عادت وترك حسن ارادت هرگز منظورو مقبول نخواهد گشت چونکه نامبرده درحقیقت سر صداقت و ایفــای معاهدت نداشت سراز اجابت بازرده بجواب پرداخت بوقت صباح که بندگان ماازعقیدت آن بی حمیت مایوس شدند ناچار از بالاحصار پشاور کوچ فرموده روانه تهکال گردیدند محمدعظیم خان هم اطلاع یافته متعاقب سوار شده «ولی» نام میراخور خود را که مردجرار بوده بمعه چند بیرق سوار پیشتر فرستاده هرگــاه سوار بندگان مادرباغ علیمردان خان که مابین پشاور است وتهکال رسید آفتاب عالمتاب طالع گردید می بینند که از عقب پیاده وسوار وعلمهای فوج محمدعظیم خان نمودارشده وقتیکه قریب پیاده های فوج سرکار رسیدند بلاتحاشا بنای دست اندازی نمودند بیقین پیوست که آن بدعهد سر اطاعت نداشته بلکه کمر مخالفت استوار دارددر انحال قریب چهارصد سوارودوضرب توپ برکاب والا حاضر بود غرض سر پل تهکال وباغ علیمردان خان است محاربه طرفین برپا شد چون از همه پیشتر ولی نام میراخور مذکور با سواره خود حمله آورد لهذا بمجردملاحظه ازحضوراشرف بزدن گولهها حکم رفت ازتقدیرات ایزدی میراخور

مذکور را گوله توپ بکمر خورده از اسپ نخوت بر خاك مذلت افتاد چون گوله و باروت جهة پیادگان فوج هنوز تقسیم نیافته بود که اینواقعه رویداد لهذا دبهای باروت را در میدان خالی مینمودند وسپاهیان بحرص وشوق تمام هر یك برای حصه گرفتن باروت بردیگری تقدم میجست بتلاش آنکه سواران دشمن شکست یافته اند هر گاه زودتر بمعرکه کارزار رسیده سرکوبی آنها نمائیم البته از همراهان پیشتر دولت نیکنامی فتح حاصل کنیم ناگاه از تقدیرات الهی فتیله سرخ کدام سپاهی بتوده باروت رسیده بیکبار آتش در گرفت چنانچه موازی دوصد نفر بصدمه آتش باروت مانند دود بهوا پریدند وبعضی مجروح وبی دست پا افتادند سواران محمدعظیم خان بمشاهده اینحال پر اختلال وقت راغنیمت یافته جملهگی حمله آوردند لهذا از وقوع این حال پرملال و سنوح اینواقعه محشر مثال تمامی فوج بندگان ما بدل شده پس پا شدند و بندگان ما نیز از انتظام واهتمام متعذر گشته رضا بقضا داده ناچار جنگ وگریز فرموده خود را با نواع الحیل تا بدامنه کوه خیبر رسانیدند مگر بونه واسباب رامخالفین بالکل تاراج کرده باز طرف پشاور برگشتند وبندگان ما داخل درهٔ خیبر گردیدند بعد چند یوم که پیاده های هندوستانی ملازم سرکار قریب چهارصد نفر برهنه ومضطر درخیبر رسیدنـــد وبعضـــی از خواص فرصت یافته مشرف حضور میگردیدند محمدعظیم خان مکرر کلام الله بعهدو قسم مهر کرده بصحابت معتبران خودفرستادکه برادران ومردمان بی ایمان علامرا بدراه وگمراه کرده این بدنامی بنام من حاصل کردندوالاغلام بهمان ارادت وصداقت استحکام دارد اگرمرضی مبارك بوده باشد وارشادشودغلام خود تنها بقدمبوسی مشرف میگردد بعد آن بهر نوعیکه تسلی ورضامندی خواطر سرکار اشرف بوده باشد ازروی عهدوقسم بعمل خواهدآورد واگراین نوع هم منظور وپسند خاطر مبارك نباشد امیدوارم که اقامت خیبر را که کوهستان ولایق رونق بخشی بندگان والا شان نیست گذاشته بسمت دیره وشکارپور تشریف فرما شوند بعد از آنجا آنچه مرضی مبارك باشد عـــز ارشاد پذیرداز جانب غلام بی کم و کاست بجا آورده خواهدشد چونکه از وفورنفاق وبد عهدیها سخن آنها همه خلاف ومملو از کذب و لاف متصور بود لهذا جواب داده نشد البته تازمانی که بندگان ما رونق بخشای دره خیبر بودند خلل کلی در امورات آنها واقع بود بلکه از پشاور حرکت بجای کرده نمیتوانستند فی الجمله قریب دوماه بندگان اشرف ما در چورهٔ خیبر گذرانیدند چون همه آنجا کوه بندو مردم پیاده تمام بی اسباب وبی اوضاع میبودند وقدری مبالغ نقدینه که بحضور بوده هم با تمام رسید و عرایض فرزند ارجمندوافرالسرور شهزاده محمد تیمور که درحین عزیمت پشاور او را بنظامت وتصرف شکارپور مامور فرموده بودیم مکرر ومتواتر بحضور ساطع النور میرسید لهذا باوجود شدت گـــرما وصعوبت راه بندگان اشرف ما ازخیبر کـــوچ فـــرما شده بعرصه سه روز وارد کوهات وازآنجا از راه بنگش وزور وبتو منزل بمنزل طی مراحل فرموده رونق افزای دیره اسمعیل خان گردیدیم عالیجـــاه حافظ احمد خان سدو زائی والی لیه بکوایف حال ونزول اجلال اطلاع یافته فی الفور بسامان هر چه تمام تر خیمه وغیره اسباب با تمامی لوازم و پیشکشهای معموله متعارفه بمعه وکیلا ن معتبر بحضو ر

اشرف انور فرستاد چنانچه بورود دیره مذکور چندیوم توقف فرموده بعدازانجا کوچ نموده منزل بمنزل بعدقطع وطی منازل داخل واجل شده ودرآنجا بباعث تمام شدن جمع سپاهیان چنددست یراق طلاء که همراه بود فروخته و تدارك سامان مصارف ضروریه همراهان فرموده ازراه مزار باوجود شدت حرارت گرما وخرابی وبی آبی راه وصحرا طی منازل ومراحل فرموده رونق افزای شکارپور گردیدیم بعدازوصول امنیت و وصول راحت و ارتفاع آثار رنج و مشقت مسافرت بخاطر اشرف رسید که در صورت قیام وانتظام شکارپور تابامیران سندی ملاقات نفرموده آنهارا بواقعی از خود کرده نشود انجام کار اینملك وولایت صورت انصرام نخواهد گرفت .

و قایع سی و یکم عزیمت بندگان ما بسند و حیدرآباد جهت تدبیر و مشورت و صلاح و مصلحت امور چند بامیران که امیران آنملك اند .

چون بخاطر بندگان ما ملاقات میران حیدر آباد ومیرسهراب خان والی خیرپور مصمم گشت که هرگاه بصداقت وارادت کامل کمر همت و خدمتکاری بمیان جان بسته بخدمات و دولتخواهی سرکار اشرف یکجهت و یکرنگ باشند البته بعد ازان تسخیر افغانستان بوجه آسان صورت امکان خواهد پذیرفت لهذا بندگان ما باپنجاه نفر ازخواص درناله سند که متصل شکارپور واقع است ومعروف بناله سند است درکشتیها نشسته قریب قلعه بهکر رسیده داخل دریای سند شدند وازآنجا سطح دریارا طی نموده متصل ترنده میرسهراب خان که واقع خیرپور است ازدریا بیرون شده نزول اجلال فرمودند میرسهراب خان ازقدوم و نزول مباهات اصول اطلاع یافته فی الفور انواع سورسات بمعه معتبران خود بحضور فیض گنجور فرستاده فردای آن یوم میرمذکور نیز بمعه فرزندان و وابستگان خود بسلام حاضرشده پیشکشی ونذرانه یکصد اشرفی زر سرخ وچهار هزار روپیه نقد واسپ های ترکی وایرانی بمعه زین و یراق طلا و تفنگهای سندی باربند مرصع اعلی وغیره اجناس زری وپشمینه و ابریشمی ودیگر تحایف متنوعه رومی و هندی وظروف وآلات چینی وبلوری ویکباب کشتی بنگله دار دومنزله طلاکار از نظرپرنور گذرانیده والتماس نمود که غلامان از مال وجان بخدمت والا حاضر میباشیم بلکه آنچه میران حیدرآبادی فدویت وجانفشانی بنا نمایند بنای غلامان هم همان میباشد سرموئی از خدمت وجان نثاری سرکار عدول نخواهم کرد بندگان اشرف ما هریك رابتحسین امیدوار ساخته میرسهراب خان را بمعه فرزندان ووابستگان بخلعت فاخره واسپهای ولایتی وشمشیر های ایرانی بتفضلات متواخره سرافراز و ممتاز نموده مرخص فرمودند و از آنجا باوجود تلاطم دریا بواسطهٔ شیوع بارش ایام برسات که درکمال طغیان بود باز درکشتی بنگله دار مذکور سوارشده عازم حیدرآباد گردیدند بعداز انقطاع منازل دریا داخل ناله تی لیلی که قریب بحیدر آباد میباشد شده از دریا برآمده نزول اجلال فرمودند چون میران حیدرآباد از عزم بندگان ما اطلاع نداشتند از رسیدن یکایك بندگان ما بحوالی حیدرآباد وقوف یافته درورطه تحیر مانده بلاتحمل معتبران باوقار و صاحبکاران سلیقه شعار خودرا بجهة ایصال انواع سورسات واداء اقسام خدمات تعیین ساخته پسر غلامعلی

که صاحب دستار بود خود بسلام حاضر شده عرض نمود که میر کرم علیخان و میر مراد علیخان
در تدارك خدمتگزاری مصروف اند و اگر ارشاد شود فردا بسلام حاضر شوند و برای
نزول تفاخر شمول حضرت خاقانی اندرون قلعه مکانات ترتیب یافته ولیکن در بیرون قلعه
نیز بر بلندی هوادار خیمه و خرگاه منصوب باشد که هر جا مرضی مبارك اقتضا فرماید
قدوم میمنت لزوم را ارزانی فرمایند چون هوای صحرا فرحت افزا و دلکشا بود
بندگان ما بسمت خیمه تشریف فرما شده نزول اجلال فرموده در باب شرفیابی میران
مذکور یوم فردا مقرر فرمودند چنانچه روز دیگر بوقت نماز ظهر میران مذکور بسلام
مشرف شده سلامانه پانصد اشرفی زرسرخ و بیست هزار روپیه نقد از نظر والا گذرانیدند
و بتضرع تام شکرانه الهی را بجا آوردند که این سعادت از فیوضات الهی است که زیارت
با برکات بندگان اشرف نصیب غلامان گردید بلا واسطه دولت سلام و سرافرازی
قدمبوسی ملازمان اقدس دستداد چون توقف بندگان ما چند یوم مد نظر آفتاب منظر
بوده بنابران میران مذکور را بخلاع فاخره و دلاسائی متواتره مفتخر و ممتاز ساخته
مرخص نمودیم بعد آن عوض سورسات روز مره خوانچهای طعام پخته بانواع تکلیف
صبح و شام علی الدوام میرسانند یوم دیگر که باز میران مذکور مشرف عتبه بوسی گردیدند
زبان صدق بیان بمعذرت کشودند که غلامان از تشریف فرمائی بندگان اقدس غرق لجه
خجالت می باشند زیرا که خدمت که شایسته ملازمان اقدس بوده باشد از دست غلامان
بعمل نمی آید که باعث افتخار و موجب اعتبار ما گردد بناءً علیه امیدواریم که آنچه پیشنهاد
خاطر عاطر ازین رونق افزائی باشد بفدویان امر وارشاد فرمایند تا بجا آورده
سرخروئی حاصل کرده شود چون از اصرار معروضات ظاهریه آنها استقرار رسوخ عقیدت
باطنیه آنها خوب بوثوق پیوست آنروز مرخص فرمودیم که فردا شمارا بمرکوزات خاطر
ومافی الضمیر اطلاع داده خواهد شد روز دیگر که باز شرفیاب حضور انور شدند ارشاد شد
که بندگان ما که درین طغیان آبهاو تراکم نایره گرما در ینولا تشریف فرمای اینجا
شدند مقصود اصلی و مطلوب دلی آنست که شما همه بالاتفاق بعهد و پیمان درست و صدق
وراستی و خدمتگاری بندگان مارا قبول و ابقای امور سلطنت ما را برهمت اخلاص طینت
خود موکول داشته از طرف شاه محمود و محمد عظیم خان امید خود هارا بالکل منقطع
ساخته ظاهراً و باطناً با بندگان اشرف ما یکدل و یکرو باشند هرگاه از زبان وحی توامان
این نکات صورت بیان یافت عرض نمودند که غلامان در غریب خانه رفته صلاح و مصلحت
باخوانین بلوچیه کرده آنچه قرارداد تمام قوم کرده حاضر شده بعرض اشرف میرسانیم
چنانچه یوم دیگر بشرف سلام مشرف شده بالاتفاق عرض نمودند که از شرف تشریف ادای
خود بندگان سکندرشان ما غلامان و تمامی قوم بلوچی را مادام القیام حلقه بگوش و غلام
ساختند که از حق این احسان مادام الحیات بیرون شدن نتوانیم لهذا همگی بدل و جان
و صدق و ایقان مطیع و منقاد فرمان واجب الاذعان گردیده سر و مال و جان خود را نثار
رکاب اشرف می نمائیم بعد از آن عهد نامه بقسم کلام الله و ضمانت حضرت رسول مقبول
احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و جناب مرتضی علی و حضرت عباس علی و دوازده

امام رضوان الله علیهم والسلام باین مضمون نوشته که مایان بدل و جان و مال بخدمتگذاری سرکار اشرف ثابت قدم و راسخ دم بوده هرگاه کسی ازطرف شاه محمود و محمد عظیم خان وغیره بعزم تسخیر وضبط الکای شکارپور بیاید اول ما غلامان با جمعیت بلوچیه خود بمدافعه بسر و مال پردازیم واگر بندگان اشرف تشریف فرمای قندهار و کابل گردند حتی الوسع بزر و لشکر معاونت می نمایم و ملك شکارپور که سابق و حال در تصرف مایان و میر سهراب خان بوده است با تمامی متعلقان آن بدل و جان بعوض اخراجات بندگان اقدس اشرف والا گذاشتیم علاوه برین دیرهٔ غازیخان را بتصرف آورده و بقبضهٔ ملازمان اشرف تفویض نمائیم هرگاه اهالی حرم محترم درینجا تشریف فرما شوند از ملك ما غلامان هرجا که پسند مبارك باشد بلاعذر پیشکش مینمایم و کفی بالله شهیدا فقط و همه میران مذکور مهرهای خود را بر کاغذ وثیقه مذکور ثبت نمودند سپرد سرکار اشرف نمودند بعد آن التماس کردند که هرگاه حق تعالی سرکار اشرف را مع الخیر والعافیه بر تخت سلطنت و کامرانی مشرف گرداند تمنای ما غلامان آنست که مبادله اینخدمات مالیات مقرره سند و شکارپور را که از قدیم الایام ادای آن بر ذمهٔ ابا واجداد غلامان مقرر و مستمر پست نظر به ذره پروری والطاف گستری قبلهٔ عالم که باینخدم مخصوص بحال غلامان گردیده از ذمهٔ غلامان معاف و مرفوع القلم گردد بندگان اشرف ما بشرط وثوق و رسوخ مراتب مضمون فوق الذکر عهدنامه این معنی را نیز قبول و منظور فرموده حسب استدعای میران مذکور رقم مبارك محتوی بر معافی مالیات مذکوره با آنها عنایت فرمودند چون مراتب معاهده ازطرفین انعقاد یافت دو سه یوم دیگر بندگان ما رونق افزای حیدر آباد بوده بعد بسمت شکارپور معطوف فرمودند .

وقایع سی و دویم مراجعت بندگان ما ازسند بشکارپور وقصد تسخیر ولایت افغانستان نمودن وآنچه بعد رویداد .

چون تشفی خاطر اشرف بقسم کلام الهی و عهد و پیمان بضامن دادن نام مبارك حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم واهل بیت اطهار واصحاب اخیار رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ازجانب میران سندیه حاصل گردید و میران مذکور این پیشکشهای زر سرخ وسفید و کمخابها و پشمینه و زربفت ولنگیهای زری سندی وابریشمی ملتانی واقمشه ونفائس نادرهٔ بندرات ازاقسام دوربین وساعات وظروف چینی وبلوری وشمشیر های ایرانی بند و بار مینای مرصع و کاردها وسپرهای دانه نشان وتفنگهای بند و بار طلا و مصحف و کتابها و بیاضهای تحفه واعلی ودو زنجیر فیل دکنی بمعهٔ عماری طلائی وخیمهای بزرگ دیوانی بمعهٔ فروش ایرانی ودو ضرب توپ جلوی وغیره اشیای زیاد ازنظر والا گذرانیده بملازمان رکاب سعادت انتساب نیز مناسب حال هریك تعارف و مهمانی نمودند وصاحبکاران معتبر خود را بمعهٔ سعادت پناه میر اسمعیل شاه جهة خدمتگاری بحضور اشرف الی ورود شکارپور مقرر ساختند بندگان همایون ما به کمال دلجمعی عازم شکارپور گردیدند وهرگاه بحد میر سهراب خان نزول میمنت شمول وقوع یافت میر مذکور نیز بسلام حاضر شده بطور سابق آداب خاکساری مودی نموده انواع خدمتگاری بجا آورده عهدنامه

بشرح عهدنامهٔ میران حیدرآباد نوشته و مهر کرده بحضور پرنور گذرانیده‌اند که غلامان بسر و مال بطور میران حیدرآباد بخدمت سرکار حاضر هستیم بعد ازان قطع مراحل وطی منازل فرموده رونق افزای شکارپور گردیده پیوسته خاطر اشرف در ترقی آبادی و سرپرستی رعایا و برایا و جمع‌آوری لشکر و تدارك توپ و شاهین و تفنگ و جزاهیر مصروف میبود و بکرات معتبران و وکلای میران موصوف نیز بمعه تحایف و عرایض اخلاص فرایض بحضور اشرف مشرف گشته بتجدید اذکار صداقت میپرداختند از حضور اشرف نیز متواتر ارقام استمالت نظام بذریعه وکلای معتبرین مذکور شرف اصدار میافت چنانچه عرصه یك سال باین وتیره و منوال صورت امضا پذیرفت بعد از عرصه مذکوره بندگان ما سان لشکر را ملاحضه فرمودند قریب پنجهزار سوار و چیزی پیاده کامل و مسلح بتمام یراق و ده ضرب توپ بمعه اسپ و اسباب و سامان و ذخیره گلوله و باروت از نظر اشرف گذشته لهذا مکتفی مقابله مدعی تصور نموده عنان عزیمت را بسمت ولایت کابل معطوف نموده مصمم فرمودند چنانچه بمجرد انتشار جبر نهضت سواران درانیه و قزلباشیه از طرف ولایت بحضور اشرف مشرف میگردیدند اگرچه در آغاز عزیمت بندگان اشرف ما بقصد تسخیر ملك ولایت میران مذکور شریك صلاح و تجویز صواب و فلاح بودند مگر در ثانی که همدران اثنا مقدمه کج میخ برپا کردند از آنطرف مستر الفنستن صاحب بهادر جهت تنبیه دزدان آمدند و ازینطرف میران مذکور بوقوع آنمقدمه هراسان شده لشکرهای بلوچی خود را بدانطرف فرستاده از وفور تردد و تشویش و ظهور توهم بیش از پیش میر اسمعیل شاه را وکیل نموده تیز بنزد الفنستن بهادر فرستاده بودند بعضی از شیاطین الانس خناس جنس خواه از بیدانشی و خواه از بدخواهی و غلط اندیشی و خباثت کیشی که شیوه این گروه بی‌شکوه است فرصت یافته دروغها بر بافته وسوسه در صدور میران مذکور انداخته و آنها را بدگمان ساخته از بندگان ما متوحش و متوهم گردانیدند که ملك شکارپور اینقدر حاصل و این مایه مداخل ندارد که پادشاه بموجب سامان سپاه خرج بکنید مبلغ یك لك و سی هزار روپیه بمصرف میرسانند یقین و ابستگان ایشان در لودیانه امداد خرج از کار انگریز بهادر میشود حتی که روزی ولی‌محمدخان صاحبکار میران مذکور که بنفس خود کمال صداقت و اخلاص و ارادت خاص بخدمت بندگان اشرف ما داشته باظهار صداقت بعرض اشرف رسانید که میران سند باین وسوسه خاطر نژند و اندیشمند میباشند اینجانب هرچند بدلائل صحیحه تسلی میدهم هرگز فریه شان ازین اندیشه خطا و واهمه بیجاست ایشان که کمر همت بخدمتگاری بندگان ما بسته‌اند در حقیقت همچو بندگان ما خود را منسوب و محفوظ بدولت ابدمدت صاحبان انگریز بهادر نموده اند لازم که اوشان را ازینمعنی تسلی تمام نمایند که ملك و مال شما پیوسته از صدمه آفت و زوال مامون و مصون خواهد بود باوجودیکه ولی‌محمدخان مذکور حسب ارشاد حضور معمول داشت لیکن زنك باطن میران مذکور بدستور باقی ماند چنانچه بار دیگر بعرض رسانید که میران مذکور از پادشاه هراس بیقیاس برداشته الحال وکیلان خود را در نزد محمد عظم خان باینمراد فرستاده اند که آنچه خراجات لشکر و تدارك سفر شما خواهد شد ما یان همه آن میدهیم لیکن خود را

بزودی باسامان شایان خود برسانید که وقت از دست خواهد رفت یعنی ملک سند بساختگی بندگان پادشاه بتصرف مردمان نصاری خواهد در آمد محمد عظیم خان اگرچه اینمقدمه را فوز عظیم میدانست مگر داعیه و اراده بر آنطرف نمیکرد بلکه حوصله آمدن بالکل نداشت با اینکه انجماعه پرفسوس بانواع تملق وچاپلوس بوفور ارسال رسل ورسایل محمد عظیم خان را تا احمدشاهی آوردند چون طاقت استطاعت نداشت عرصه سه ماه در احمدشاهی اقامت نموده قدم جرئت پیش نمیتوانست گذاشت تا اینجماعه بی همت بدعهد جبن پیشه بوعده و وعید بسیار خواه مخواه بحدود بلوچستان رسانیدند در آن حال میران مذکور نیز از حیدر آباد با لشکر بلوچیه وافواج قلمیه خود از دریای سند عبور نموده بقصبه لارخانه رسیده توقف نمودند ومیر سهراب خان نیز از خیرپور با جمعیت الوسیه نزدیک و دور که داشت متحرک گردید واز دریای سند عبور نموده با میران ملحق گردید طرفه اینکه بظاهر اینهمه عزم وسامان وجمعیت برای بندگان اشرف ما مینمودند ودر باطن کمر بمنافقت استوار داشته مکرر ومتواتر برای تسلی خاطر محمد عظیم خان ملازمان به خفا میفرستادند لهذا محمد عظیم خان بعد از اطلاع اینمقدمه از دره بولان عبور نموده داخل محال کچی گردید دران وقت بندگان ما با جمعیت وسامان خود از شکارپور بداعیه جنگ با جماعه بیعهد وننگ یعنی وکلای میران سندی کوچ فرموده در بیرون شهر نزول فرمودند از استماع خبر نزول بندگان اشرف ما سپاه محمد عظیم خان که اکثر آرزوی عتبه بوسی درگاه فلک ارتفاع داشتند واینچنین روز فیروز را بدعا والتجا درصباح ورواح از درگاه حضرت ذوالکبریا میخواستند روزمره پنج سوارده سوار فرار نموده بر کاب اشرف میرسید بمشاهده اینصورت ومعاینهٔ این جمعیت اندیشیده اگر برابر بطرف شکارپور مرحله پیما خواهیم گردید البته تمام لشکر بیکمراتبه برگشته بحضور بندگان پادشاه والا شرف خواهد شد بنابران بصوابدید بعضی ارکان وایمای خفیه میران ظاهر صدق باطن خذلان راه راست راچپ وبرکران گذاشته بسمت لارکانه بطرف لشکر میران رفت بندگان ما نیز بدریافت این روپوشی وگریز از انجا اشهب عزیمت را بمقابل محمد عظیم خان ولشکر سندیان سمت پیمان مهمیز نموده بفاصله بیست کرو نزول اجلال فرمودند در آنجا نیز علی الدوام صبح تا شام از لشکر محمد عظیم خان سی چهل سوار گریخته باردوی معلی پیوستند چون وعدهای متعدده وقرارهای مکذبه بعادات مستمره مستقره که میران سند به محمد عظیم خان نموده اورا طلبیده بودند بنابر اختلاف آراء در اداء وایفای آن تفاوت وتقاصر افتاده بناء علیه میران مذکور باستغناء از دست آنمغرور آدمان معتبر ومقربان معتمد ذی شعور خود را بمهر انگشتری های دستخط خودها بحضور پرنور فرستاده عرض نمودند که فرصت تحریر عرایض بغایت تنگ وپای غلامان از حضور پرنور در ینوقت نهایت لنگ است درینصورت امید از پیشگاه تفقد پایگاه خاقانی آنکه سرکار اشرف اعلی بزودی از منزلگاه

واقعات شاه شجاع / ۱۰۰۰ جلد ۱ ب محمد صادق ح سید محمد عمر ور / حمد علی ن / حبیب علی ۳۲ / ۳ / ۱۲

کوچ فرما شده تا فردا سایه قدوم عاطفت لزوم را بفرق فد و یان ارزانی فرمایند
علی الصباح با محمد عظیم خان خدیعت آهنگ سامان تقرر جنگ است واگر بهر تقدیر
بواسطه کم طالعی ما هوا خواهان بندگان والا شان مسئوله ما غلامان را منظور
خاطر اقدس نفرموده بشرف قدوم میمنت لزوم اردوی غلامان خاص رارشك صفحه گلزار
نسازند یعنی نوعی اغراض واغماض را منظور نظر اشرف فرمایند در آنحال گله بندگان
اشرف ازطرف غلامان بالکل بر طرف خواهد بود وما غلامان بد نام جهان نباشیم چرا
که ارتکاب کم التفاتی از حضور ساطع النور خواهد بود بندگان ما که تشنه خون
اعداو متمنی التجای میران بیوفا بودند بمجرد استماع شباشب کوچ فرما شده علی الصباح
رونق افزای لشکر بلوچیه گردیدند محمد عظیم خان بمجرد شنیدن رونق افزای
رایات بندگان ما به لشکر سندیان بیوفا به توهم ترك عهد ومیثاق آنطایفه پر نفایق بغایت
بید ست پا و سراسیمه و بیجا شده مجبوراً حبیب الله خان پسر خود را بمعهٔ
جبار خان برادر خود بطریق الحاح واخلاص شعاری بل بصد عجز وخاکساری در خیمه میران
مذکور فرستاده ملتمس وملتجی گردید که الحال نوعیکه مقتضای خاطر و مرضی ایشان
باشد مرا بسر وچشم قبول ومنظور خواهد بود لیکن شما خوب میدانید که از پشاور تا اینجا
لکها روپیه بصرف رسانیده صرف باستدعا والتجای شما قطع مسافت بعیده نموده در ینجا
رسیدو الاخود هرگز سر این عزم نداشتم اگر بندگان پادشاه قصد ولایت مینمودند البته در همان
ولایت حوصله خود را آزموده میشد تا بهر کسی خدا ازروی فضل وعطا میداد مگر الحال
اختیار دارید که مارا دست بسته بجناب پادشاه میبرید یا ملاحظه عهد خود نموده آبروی
مارا نگاه میدارید چون در حقیقت میران مذکور با محمد عظیم خان عهدها بسته بودند وخود
اورا طلبیده بودند بلکه اینهمه نیرنگ سازی وروباه بازی هم ساخته وپرداخته آنها بود
بنابران روزدیگر بوقت صبح ولی محمد خان نام وکیل خود را بخدمت سرکار فرستاده
عرض نمودند که الحال که پسر محمد عظیم خان وبرادراو بخیمه مایان بعذر والتجا آمده
اند مرضی مبارك سرکار چیست بندگان ما بوکیل مذکور ارشاد فرمودند که اول
با بندگان ما چه عهد ها کردند ودر ثانی از باعث بدگمانی چه بظهور رسانیدند بالفعل
چگونه وبکدام روی وخوی عرض مینمائید ومصلحت میخواهید آیا موجب اینهمه زمانه سازی
چه باشد وکیل مذکور بصداقتی که بحضور فیض گنجور داشت بعرض رسانید که قبلهٔ عالم
وعالمیان اینهمه مکر وفریب وزرق وریب این طایفه است بلکه بدانست این عقیدت کیش
هرگاه محمد عظیم خان بمعه یکنفر شاطر خویش ازولایت قصد اینملك میکرد هم این گروه
بی پیمان او را برهم نمیزدند زیرا که طلبیده وآوردهٔ خود شان بوده

درین امر سرکار اقدس عقل عالمند ونسبت بغلام بهتر دانسته و میدانند بعد این سوال وجواب وکیل مذکور مرخص شده روزدیگر باز بحضور رسیده عرض نمود که میران عرض مینمایند نظر بننگ بلوچی که گریبانگیر غلامان شده اگر بندگان اقدس چندروز درموضع درازه بکنار دریای سند سکونت فرمایند کهما عذر محمدعظیم‌خان را ادا نموده مرخص فرمائیم تابولایت مراجعت نماید وباز بندگان پادشاه درشکارپور تشریف شریف ارزانی فرمایند ونوعیکه دران حال مرضی مبارک باشد ازینطرف بجا آورده شود البته اولی واحسن خواهد بود ازاستماع این سخنان واهی حالی رای اشرف گردید که اوام سندیان بدگمان دروغ ایقان ضرور بامحمدعظیم خان اتفاق نموده عهدومیثاق کرده‌اند وآنچه بدنهادی وکج‌نهادی در باطن خودها تاحال مستتر ومضمر داشتند اکنون علانیه ظاهر وباهر ساختند درآنحال بخاطر رسید که اگر تنها لشکر محمدعظیم خان میبود ازفتح وشکست احدالطرفین ظهور میپیوست اما چه علاج که لوس سندیان قریب یک لک سوار وپیاده ازلوچان وغیره هم مجتمع گردیده‌اند وازهر طرف گذرهای دریای سند هم بدست وتصرف آن مردم است اگر باینهمه صرف توکل وقصد محاربه و مجادله کرده شود سودمند نخواهد بود چرا که مردم ملکی درکمال مخالفت وبد باطنی نشسته وکمر بسته اند وهم دران اثنا بعضی اهواخواهان وجمعی از غلامان که ربقهٔ اطاعت را چون رشتهٔ جان پیوسته بگردن قویت وایقان استوار میداشتند عرض نمودند که میران سند کمر به مخالفت مستحکم دارند نشود که ازمنافقت نقصان دیگر بذات اقدس برسانند یادستگیر دست مخالفان دگرسازند درینصورت خودرا ازین معرکه نفاق کشیدن وبالفعل تدارک این مفادرت را موقوف بربان فرصت پسندیدن وجان خویشرا ازین مهلکه بسلامت و امانت برآوردن اولی وانسب است لهذا سخن میران را که قابل قبول خاطر حق پیوند بندگان‌ما نبود هیچ منظور نفرموده وبصلاح وقت ازدریای سند عبور فرمودند هرگاه میران مذکور ازین واقعه خبر یافتند ازآنجا که این معنی عین مامول آنجماعهٔ فضول بود فی‌الفور برای زمانه سازی مبالغ چندهزار روپیه نقد بمعهٔ آدم معتبر خود بحضور انور فرستاده عرض‌نمودند کوت مول نیز قریب یک‌لک روپیه انیه دارد پیشکش بندگان‌والا نمودیم سرکار والا در آنجا نزول جلال فرموده توقف فرمایند که آنهم ملک خود سرکار اشرف میباشد محمدعظیم خان عنقریب ازشکارپور مراجعت بولایت خود خواهد کرد سرکار عالی بلاخدشه باز تشریف افزای شکارپور شوند ازآنجا که ازابتدا تاانتها راستی ودرستی موافق عهد ومیثاق واقوال وفعل آن گروه پرنفاق ندیده بلکه پیوسته عهد شکنی وبیوفائی بملاحظهٔ اشرف ما رسیده بود لهذا اعتماد واعتبار را ازقول واقرار آن گروی فجار ساقط وبرکنار دانسته وجواب صاف مشعر بعدم‌قبول مسئول آن گروه بوالفضول سراسر کذب وکذاف داده اولی واحسن چنان نمود که خود را باغلامان فدویت بنیان و ملازمان سراسر عبودیت ایقان ازین مجمع منافقان کشیده

به ملك دوستان یعنی لودیانه امنیت کاشانه رسانیده شود واین عقده سربسته را در صدق معمول قول هذاست .

ای که درحفظ عهد پابندی　　مار بگذارو قتل کن سندی

در صندوق ضمیر توکل تصویر داشتند کشودش بزمان دیگر موعود گذاشته اید زیراکه «یار زنده وصحبت باقی» گفته اند امید بجناب حق سبحان جلشانه آنست که قبل ازانکه رشته حیات مستعار بمقراض اجل مقدر آفریدکار منقطع گردد حضرت ملك علام انتقام این اشام اران گروه گمنام زشت انجام بخواسته تام وتمام هم از دست حق پرست این مهتام با نجام رساند تا ازروی دلکشید وروی شاهد مقصود بحسب دلخواه دیده شود انه علی کل شی قدیر بعد ازان بندگان ما از آنجا کوچ در کوچ فرموده رونق افزای چشلیمر شدند راجه چشلیمر ضیافتها وپیشکشها و تحایف متنوعه از نظر مبارك گذراینده سرکار اشرف ما نیز خلعت فاخره بمعهٔ یك زنجیر فیل باومهربانی ومرحمت فرمودند و بلدراه از آنجا همراه گرفته رونق افزای پوکران گردیدند جهت نعلبندی اسپان ورسیدن بعضی اسباب وسامان که پس مانده بوددو یوم توقف آنجا اتفاق افتاد مگر راجه پوکران هیچ انسانیت ولیاقت نداشت خدمت وصداقت واظهار آدمیت برطرف که از دنائت و دون فطرتی بوقت شب دزدان درطویله سرکار فرستاده دوراس اسپ را دزدی کرده بردند چون براجه مذکور اطلاع نموده شد اول عذر وحیله نموده بعد عهده تلاش دزدان گرفته چون بندگان ما از آنجا کوچ فرماشدند درآنحال تحفه جات چند بذریعه معتبران خود بحضور انور فرستاد چونکه بی لیاقت بود لهذا منظور نظر انور نگشته واپس رد کرده شد مگر بعد از چند روز اسپان مسروقه رابدست نوکران خود از عقب بحضور فرستاد چون قدوم میمنت منظوم رونق افزای جودپور گردید راجه جود پور پیشکشها و نذرانه از نظر گذرانیده التماس کرد که چندگاه حضور والا بنده خانه را بوجود سعادت نمود رونق وبها افزایند تا کلالت وکسالت اندکی مرتفع کرده وکمترین بجان نثاری و خدمتکاری خود رابین الاقران والا مثال سرافراز میگرداند چون ورود لودیانه بزودی مصمم خاطر دریا مقاطر بوده لهذا یك یوم مقام فرموده عنان عزیمت باستدراك زیارت بابرکت حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس الله سره و افاض علینا بره بجانب اجمیر شریف معطوف فرمودیم بورود آنجا شرف زیارت مشرفه را دریافته مبلغ هزار روپیه برای خادم وخرج شمع وچراغ آن خیر البقاع داده وازآنجا کوچ فرماشده وارد جنکیر گردیدیم راجه جنکیر نیز پیشکشها وسلامانه ها از نظر گذرانیده وشب روز حاضر حضور پرنور بوده حسن سلوك بوجه احسن ادانموده از آنجا قطع منازل و مراحل فرموده بفاصله شش کروهی شاه جهان آباد نزول اجلال فرمودیم چند یوم که دران سر زمین اتفاق توقف جهت بار برداری وتدارك بعضی سامان سواری افتادشاه والاجاه دهلی یعنی اکبر پادشاه نهایت بیحد وغایت مهمانداری وقدرو منزلت شناسی بندگان اشراف مارا بجا آوردند بلکه خاطر مواحدت مناظر بندگان مارا از خود باحسن الوجود رضامند وخشنود گردانیدند بعده از آنجا منزل منزل طی مراحل فرموده مع الخیر والعافیه وارد لودیانه گردیدیم خاتمه بردانایان دیانت شعار و بینایان صفحه

لیل و نهار مستور نتواند بود که جهد و تکاپوئی که میزان حوصله بشریت نسنجد و تردد جستجوئی که به پلهٔ قوت و همت هیچ صاحب دولت وشوکت فی زماننا درنگنجد این محتاج مراهم حضرت یزدان ازابتدای جلوس براورنگ شهریاری و کشور کشاهی وشمه ارشرایط زرپاشی و لشکر آرائی فرو نگذاشته بلکه ازجان ومال درهیچ وقت وهیچ حال هرگز صرفه نداشته وزحمت وخواری ورنج وصحرا نوردی رابامید سرانجام کام عیش مدام وراحت تمام تصور داشته وعلی الدوام درعالم تحصیل گوهرمرام غم والم سرمایه گنج ونعم انگاشت لیکن چه توان کرد که کلید گوهر اعمال در حقیقت درقبضه اختیار ید قدرت وارادت حضرت داور بی مثال است نه موقوف بصرف وصرفه سر ومال یاموکول بهمت وکثرت مال ورجال باوصف این همه مرآت ازآنجا که فضل وعنایت اوتعالی جل شانه عام لطف وکرمش بحال خاص وعام است وتمام بناء علی هذا هنوز آرزوی کام در کام مرام این مهتام باستحکام وشیشهٔ دل ارادت منزل را بادهٔ شوق وتمنا مدام درجان تاجان.

تاجان سوار اسپ تن است ای شه شجاع — هرگز مکن عنان امید از کف رها

صدبار اگر دلت شکند چرخ دون پرست — بازش به بند از کرم و یاری خدا

ازما لکک ملوک وملا لکک بعید نیست — گر آرزوی بنده سازی کند عطا

تمام گشت بعون خدای عزوجل — زکوشش قلم ضعیف دفتر اول

شروع دفتر ثانی

وقایع سی وسوم عزیمت بندگان ما بارادهٔ تسخیر ولایت قندهار و کابل وغیره بطرف شکارپور و سند از لودیانه .

ازآنجا که ازبد ودور چرخ دوار وبدایت گردش لیل ونهار سلاطین باتاج ونگین پیوسته بارادهٔ خالق ماه وطین قضا وار کمان سعی وتردد دردست داشته در اسعاف حصول مارب کیش عزم وحرکت را ازسیر توکل انباشته اند اگر فتوری ازگردش سال وماه ودهور برخلاف مرکوز ومنظور صورت ظهور نماید چه نقصان واگر سنوحی ازسفله پروری روز کارهای زودکار دروزگار شان ره یابد چه زیان زیرا که مراح راح کامیابی مصطبه دهر دون پرور را درخمار ناکامی مدام درتفاست ورواح رنج ومحنت دارسپنج راصبح راحت و مسرت درپی هویدا شرح اینمقال وبیان این اجمال آنکه چون بعدازمراجعت بهندوستان که بواسطه بیوفائی سندیان سست پیمان صورت اعلان یافته بود سالی چند بندگان همایون ما بفحوای قیدوالماء اشد من قیدالحدید سایه افگن سواکن قصبه لودیانه مانند شهبازهمت والا که ازآغاز فطرت دست نشین طبیعت معلی بود باز بقصد صیدافگنی طاهر وجود مخالفین درطپیدن . وپرواز کشودن آمد بناءً علی هذا عندالظهور این منظور استدراک علی وثوق الاعتقاد ارشاد قوی بنیاد بنابر تعهد وتعجیل امر جلیل خدمتکاری بعالیجاه نظام الملک میرمرادعلیخان والی حیدرآباد سند که ابا عن جد محکوم ومنقاد فرمان قضا

جریان اینـدولت ابد بنیـاد میمود بذریعهٔ دستخط آفتاب شوکت شرف صدور و عز نفاذ یافت عالیجاه معظم الیه بدریافت مضمون مثال قضا تمثال بندگان ظل سبحانی معروض مقتبسان انوار جلال خاقانی نمود .

برین مژده گرجان فشانم رواست　　　که این مژده آسایش جان ماست

هرگاه فی واقع حرکت موکب گردون مراکب بندگان خداوند خدایگان بعزم تسخیر ممالک خراسان دهد البته هنگام نزول اجلال اراکین دولت قاهره بممالک شکارپور سر و برگی که فدوی عبودیت دستور را باشد بلا ریب وقصورنثار بارگاه فلک پایگاه حضور مینمایم هرگاه اقرار صداقت و خدمتگاری و آثار اطاعت و فدویت شعاری از فحوای معروضه عالیجاه مزاور رسید بندگان همایون ما نیز حکم تهیه سامان سفر ونگهداشت سوار و پیاده لشکرفرموده باسترضای صاحبان عالیشان انگریز بهادر در تاریخ ششم شهر رمضان المبارك سنه ۱۲٤۷ هجریه ازمقام خیریت انجام لودیانه امنیت کاشانه بساعت اسعد و افرالبهجة تحرك رایات ظفر آیات فرموده موضع جودی من علاقه لودیانه را مخیم سرادقات عظمت و اجلال و مضرب خیام سپهر مثال گردانیدند باوجود دست خالی وکیسه تهی عقل اولوالالباب را ملاحظه آن دست تحیر زیر زنخ گذارد جمع آوری لشکر و اسباب وفراهمی سامان جزائر و اتواب ارتکاب فرمودند . آوازه عزیمت بندگان گیتی ستان چون بگوش جهانیان رسید رنجیت سنگه بهادر والی لاهور بنابر تلافی و تدارك مافات سلسله جنبان اتحاد و مقتضی بتجدید آیات ارتباط گردیده قاضی ملا محمد حسن خان علمارا که ازوفورعلم و آداب و ظهور انواع فضل و حسب مقرب حضور و برتبه پیش نمازی مشرف ومنظور است طلبداشته تا صفحه محبت وو داد را که درصندوق خاطر داشت بلا کثر و نقصان لساناً بمعرض اعلان درآورده خلاصة الکلام آنکه والی مذکور بذریعه سفیرمذکور بعد از استکشاف کوائف الفت ردایف نزدیك و دور کلمات رنگین و عبارت دلنشین به آن نهج و آئین برلوح خواطر دریا بمقاطر آسمان تمکین ثبت نمود که اگر وثیقهٔ مؤتفه موافق مرضی سرکارین از طرفین بقلم مواحدت رقم در آید این محبت آیت بر سبیل یگانگی مبلغ یك لك و بیست هزار روپیه بصیغه معاضدت و مددگاری با علیحضرت خاقانی دست یاری مینمایم از انجا که مرات ضمیر بندگان ما از غبار کدورت ونفاق صاف ، آوازهٔ اتفاق همایون ماقاف تاقاف است بنابر مصلحت وقت و حصول کام و انجام مطالب و مرام و انصرام این کار درکارشدند بعد ازان میان جو عبدالصمد کشمیری را که در فن دلالی در وجواهر بحر وکان شهرهٔ آفاق و در چرب زبانی و کاردانی بحضور ارکان و اعیان این اوطان یگانه آفاق و طاق است باتفاق عالیجاه محمد شریف خان ضبط بیگی سرکار ما که بنابر انصرام بعضی امر ضرور بجانب امرتسر ولاهور مقرر و مامور بود بطریق وکالت بحضور فیض گنجور ما فرستاده وکیل مذکور هرگاه بعتبه علیه جبهه سا گردیده خاك آستان فیض نشان را چون کحل جواهر در دیدهٔ صدق کشیده طلسم سر بسته رنجیت

سنگه‌راخزانن بوددویگانگی رابوضع‌شایسته‌ونهج بایسته کشاد چنانچه درهنگام ترخیص
ازپیشگه‌مباهات تخصیص عالیجاه عبدالشکور خان درانی اسحق زائی مختار کار
سرکار والارا بنده مانیز بحسب تمنای اوباتفاق بنابر ارتباط مراتب یکجهتی ووفاق
وانضباط شرایط عهود ومیثاق هم‌سیاق ساختند راجهای اینملك نیز هر یك بحسب لیاقت
واستطاعت وخدمتگذاری واخلاص شماری هر یك منقوش صفحه خاطر انور و مطموع لوحه
ضمیر منیرخورشید منظر است غرض بعداز قطع چند منزل که آفتاب دولت قدوم میمنت
لزوم مادر مالیر کوتله نورافشان گردید نوابان ورؤسای آنمکان که ازقوم افغان
وپرورش یافته شاه درانند بحسب طاقت ووسع استطاعت بتمام حسن ارادت و خدمت
گذاری بیکپا استادند چون موکب فیروزی کوکب درمقام فیروز پورقدم ظهور نهاد
میان عبدالصمد جومذکور ورای کشنچند وکیل جلیل والی لاهور اتحفه و تحایف اخلاص
ردایف باتفاق عالیجاه ملاعبدالشکور خان حضوراشرف مشرف گردیده پرده از روی
شاهد مدعا کشودند یعنی که مبلغ موعود بعد عبور دریای سندرسیده موجود داندمگردر
وثیقه مطلبی که مقتضای خواطر ماست داخل و مبلغ را کارکنان سرکار همایون
مابلاقصورواصل نمایند ازانجا که انصراع مطلب مذکور بنابرتحقیق دران مضیق بتعویق ماند
لهذا نامبردگان حسب ترخیص حضورمراجع بجانب لاهورواراکین دولت وجاه صحرای
موضع ممروت رافاخر بیرای عالم خود گردانیدند نواب جمال الدین خان قصوری وپیر
ابراهیم خان در خدمتگاری بنظر سلیمانی مور مثال حاضر واستوار مانده ازعنایات
شاهنشهی بخلعت ومثال خورشید تمثال مفتخر و مستمال گردیدند کپتان کلاد مارتن
وید صاحب بهادر پلیتکل اجنت لودیانه وکپتان میکشن صاحب بهادر که ازسفر بهاولپور
مراجعت نموده دران موضع شرف اندوز حضور فیض گنجور گردیدند ازملاحظه
اراستگی پلاتن نوساخته وجمعیت و پیراستگی باقی سامانه زبان تحسین کشوده ازنهایت
انشراح کپتان کلاد مارتین موصوف بهریك خدمتگار را و ارکان سرکار اشرف
بطرز خوش پیش آمده بعدچون برادر و خویش تسلی و دلجوئی پیش ازپیش میداد
ملا عبدالشکور خان نیزاز دریای لاهور بکشتی نشسته درموضع راداد تو بحضور فیض
ظهور مشرف شده درهای اسرار بادشاهی راآویزهٔ گوش اخلاص نیوش ساخته و باراوامر
و نواهی خاص شاهنشهی را بر دوش ارادت کوش انداخته موافق حکم قضا توام
راه لودیانه پیش گرفت هرگاه عسکر ظفر پیکر ازانجا حرکت نموده بعد از قطع منازل
لوای میمنت ظهور دربلده بهاولپور افراخت بهاولخان ازبیخبری آنزمان اگرچه بعادات
مستقیمه سنوات سابقه بساط خدمتگاری مستمره رامنبسط ساخت لکین باوجود بحر والطاف
ومهربانی بندگان سپهر مکان بحال عبودیت امتثال موج خیز بود مگر نامبرده بارزوی
ارشاد حصول شرف اندوزی حضور پور نور بمکان خالی از غیرو تشویش بوفور
احتیاط بیگانه وخویش نهایت جاهد وعرق ریز چون که ظهور این اکراه بلا ریب واشتباه
بخاطر اقدس والا محض ازتقاضای خورد سالی اومتصور وهویدا بوده لهذا بندگان ما بحسب
تمنای خان مذکورخارج ازشهر ولشکرگاه بل بفاصله دوسه کروه دورجریده آسارونق افزا
گردیده خان مذکوررا باانبوه سوار ووفور پیاده حکم حاضر شدن بحضور تفقدستور

فرمودند خان مذکور بگرداب ادب شناسان وطریق خردمندان حاضر درجنب مقربان پایه سریر گردون نظیر استاده مستفیض اکتساب سعادت احراز دولت بامفاخرت گردیده سلامانه وپیشکش خودرا از اسپ واشتر باساز طلا ونقره وزر نقدیه و اجناس نفیسه ویکضرب توب بحضورانور گذرانیده بخلعت فاخره سرافراز وازتلطفات خسروانه مفتخروممتاز گردید تازمانیکه عساکر منصوره درمتعلقه اوسبك عنان وگران رکاب بودند منزل بمنزل سورسات مستمره وآلات واشیای ضروریه مطلوبه را وکلای او که دررکاب خورشید نصاب فیض یاب بودند دستیاب میرسانندچون ازنزول سرادق جاه وجلال خاقانی سرزمین موضع امنزل کوت زینت وآراستگی دید سرهمسری ارم برکشیده ازآنجا که مواضع مذکور بریاست میران سندیه وخیرپور مشترك ست اهذ وکلای ایشان درآنجا حاضر گشته هریك مترصد فرمان قضا جریان شدنداما از روی عجز وانکسار بعرض اظهار آوردند که زمانیکه گلبانگ تهنیت حرکت موکب همایون اثار از انجمن آرایان فلك نیلگون حصار بگوش صغار وکبار این دیار رسید نزدیك بود که آقایان فدویان گوهر جان برقدم مژده رسان نثار کنند لیکن درین نزدیکی لشکرفیروزی اثر تشویر صد نیزه ازسر برنا وپیر ایشان گذشته ومحمل امید بر ناقه یأس وتقصیر بسته عرض رسا میکردند که ملك شکارپور قابل طرح اقامت لشکر منصور نیست ومردم بلوچیه ازخوف باطنیه وبیم ملاحظه شکوه عالم ستوه ظاهر بحضرت خاقانی خود را از خدمتگاری واطاعت فدویان معذور ساخته بلکه پای ازدایره ادب بیرون نهاده درمقام قتال وجدال استاده اند تمنای هوا خواهان عبودیت بنیان آنکه اگر لطف پادشاهی واشفاق شاهنشاهی شامل حال وکافل احوال این فدویان ذره مثال باشد ایام توقف اراکین دولت رادرشکارپور تفویض باختیارما ومبلغی که از راه خدمتگاری بنظرخودمنظور بگذرانیم هم بدون تصدیع تقاضا باشد ازفحوای کلمات مبادرت انگیز ومعروضات جسارت آمیز ایشان به بندگان ماظاهر وروشن گردید که این دلیری ودلاوری ازاشاره کیست وعاقبت اندیشی ازبهرچیست باوجود آن بندگان ما بایمای عقل مصلحت شناس که چراغ راه مقصود را فروغ است بحسب ضرورت نقش اجابت برصفحه وقت مرتسم فرمودندچنانچه وکلای مذکور وثیقه مشتمل براینکه موکب فیروزی کوکب در شکارپور زیاده ازپانزده یوم رونق افروز نباشند واراکین دولت زیاده ازچهل وهشت هزار روپیه عوض خدمتگاری ما که ادای آن بدوقسط یعنی درحین سکون وحرکت واجب است تمنا نکنند وملك سند وشکارپور پیوسته تیول وجایگیرما نسلا بعدنسل مقرر باشدمشروط باین شروط که اگربفضل حضرت واهب بی منت باغ همیشه بهار سلطنت ازبانك زاغ مخالف زغن سیرت پرداخته و هزاردستان شاخسار خلافت رااز باغ گلهای مدام مرام مستدام ترد ماغ یافته شده تکلیف مالیه فدویان گاهی نباشد فقط نوشته گرفته حرزبازوی اعتبارخود نمودند بعدازانجا فوج دریاموج کوچ کرده دویم روزبرلب دریای سند زینت افروز شدند چونکه دران موسم ازباعث طغیان آب وسعت دریای سند چون کف ارباب کرم ودل اصحاب همم حکم خیمه سحاب است بلکه آنقدر بود که کنارش نمینمود یعنی ازتلاطم امواجش کشتی فلك واژگون وازتراکم آوازش دل ملاح ناخدا ترس پرخون غرض دران اماکن غیرمعمور وکلای مذکور سفائن

موفور جمع حاضر حضور پرنور کرده افواج بحر امواج را از شیله آب که دران هم کشتی
دل آشنایان و عالم چون کاسه حباب از خوف شکست پیچ و تاب داشت لنگر انداخته درمیان
دو دریا منزل نشین ساختند بندگان ما بتصور اینکه اگر ذات اقدس از ریزش نیسان داجمعی
با انضمام امواج بحر افواج گوهر صدف آن دردریا شوند مبادا از دلتنگی وکلای گمراه
غواص اراده دلارا دربحر فکر واندیشه تباه غوطه پیر اگر دانند بناء علی هذا تو کلت
علی الله گفته و آیه کریمه بسم الله مجریها و مرساها — بر زبان صدق ترجمان آورده نوح
کردار قدم در کشتی گذاشته وچند ضرب توپ و دیك نام فرنگی را با سپاهیانش که معدودی
چند بودند نیز همراه برداشتند وکلای سندیان هنوز درین منزل میان دو دریا بندگان
ما زینت بخش ورونق افزا خواهند شد بندگان ما در حالیکه قریب بدریای عظیم رسیدند
بملاح ارشاد فرمودند که اگر لمحه درنگ و توقف خواهی ورزید رخت حیات ازار
خواهی کشید و لقمه آهنگ بحر غضب شاهی گردید ملاح با فلاح چندانکه طناب عذر والحاح
رادر آب اضطراب کشید صورت نجات جز عاری کشتی درقعر آب ندیده نا علاج کشتی
رادر دریای اعظم سر داد وبیقین دل برمرگ نهاد هر گاه چهره شاهد عالمتاب آفتاب زرین
نقاب در پرده ظلام شام متواری گردید وزنگی شب از روسیائی دست سیاه بر سفیدی
صفحه روی آفاق کشید از تموج دریای خونخوار وازانجا غبار بخار ذخار حواس خمسه
ملاح مسلوب نمیدانند نشان راه مطلوب غرض که خیلی از شب کشتی بی اختیار بسوی مخالف
کنار اصرار داشت چون بندگان ما بغور توجه فرمودند دیدند که ملاح از عقل بیگانه بهر
طرف چون دیوانه نظاره دارد «چشم بستاره آشنائی رویش بکناره راستانی» نزدیك
بود که کشتی با همه کس غرق وروی بندگان ما از سوی مقصد هزار فرسخ فرق شود
فی الفور بندگان ما طرف مقصود را بدیك نام فرنگی نمودند نامبرده چونکه از ملاحی
اندك سر رشته داشت لهذا کشتی را بسوی مطلب با هزار رنج وتعب برد علی الصباح
بلطف وعنایت حضرت خالق الا صباح کشتی بساحل مراد رسید وکلای مذکور چون
سنوح این واقعه شنیدند انگشت تحیر بدندان تفکر گزیدند بعد ازان چابکی بکار برده
لشکر واتواب وبونه واسباب را درعرصه دو سه روز عبور ساختند غرض از آنجا آفتاب
دولت واقبال طالع شده درسمت الراس شکار پور نور افشان گردید اعنی اولا باغ شاهی
وچونکه در آنجا از تراکم اشجار فضائی نبود ثانیا باغ شهزاده سلیمان متصل دروازه
مشرقی شکارپور از نزول اجلال مواکب انجم مثال رشك فردوس و جنان شده اگر
چه وکلای بدشعار درمقابل دشمن ناپایدار اعنی دریای بی کنا را بروی خود را
از سخت گیری اب کردار ریختند اما کار بندگان ما که ساخته کارساز بی انباز
بود بر همه کس روشن و بر عالمی عیان و مبرهن شد که چگونه خاك خرابی عاقبت برسر
خود بیختند راست گفته است هر کس گفته است «سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت گیر»
غرض چندی که ایام موعود گذشت بندگان ما بو کلای مذکور ارشاد نمودند که از مبلغ
منعینه شما که قسط اول باید در حین ورود ادا مینمودید تا بحال قریب است ایام موعود
منقضی گردد باوجود این در خواب غفلت مانده اید چه جای قسط ثانی که در رسانیدن
قسط اول هم نپرداختید تا که کلمات سخت ودرشت استماع گردید عالیجاه نظام الملك

میرمرادعلیخان که ملاحظ آداب پادشاهی میداشت وعلم مفاخرت در میدان خدمتگاری اینپدولت ابدمدت شمرده عندالملاقات بفضلیت پناه قاضی ملاه محمدحسن خانعلما که از رسم سفارت مامور گشته بود گفت که ززبان عقیدت بیان فدوی عبودیت دستور بحضور فیض گنجور معروض دارید که این موسم موسم گرماست که از تابش آفتاب دل سنگ آب میشود عزیمت قندهار درموسم تیره ماه وآغاز فصل سرما مناسب و بجاست اینملك در حقیقت ملك خاص پادشاهی است فدوی بموجب معروضه اعتقادمفروضه خویش خودرا از خدمتگاری وجان نثاری ذره معاف نمیدارم اینقدر شناب بعزیمت افغانستان حضرت خدیو جهان را چه ضرور اگر میران خیرپور از تقاضای خورد سالی هنوز بوی شیراز دهن ایشان نرفته ودست تربیت دایه از سر ایشان دور نشده در عزم موکب همایون جلدی نمایند وبا ایام موعود بی ثبات را وکلای ناسزا بنابر گرمی بازار خود ها درین راه بیغمی گرم رو ساخته اند برزبان آوردند اراکین دولت درجواب ارشادفرمایند که قطع نظر از آنکه اینملك ملك پادشاهیست وتسلیماً علی هذا که بندگان همایون ماعوض جاگیر بشما عنایت کرده اند الحال بالفرض حد متعلقه فدوی اخلاص بنیان میر مرادعلیخان رونق پذیر دانید ملحد متعلقه شما چه زیان اضی مسند کور کیفیات مذکوره را اظهارمخلص اخلاص شعار میر مرادعلیخان اشرف عرض وسمت بیان رسانید بندگان مادر مقابل او زبان تحسین کشودند ولطف ومحبت بندگان ما درحق آن عقیدت بنیان نهایت فرود ایام موعود نیز گذشت وقسط ثانی نیز نرسید علاوه بران تپاهداران وستاجران میران خیرپورمراتب بدرفتاری و ناخوش سلوکی را بحدی رسانیدند که اشتران بارکش برسبیل کرایه بدست نمی آمد واهل کسب از ممانت آن بدکیشان در کوچه وبازار نمی آمدند بوکلای ایشان ارشاد میرفت که این چه سلوك تا سلوك پیش گرفته اید از روی مکر وتزویز گاهی در مدح خوانی وگاهی در عاجزی میپرداختند غرض بعد تقید و تقاضای خطی وزمانی قسط ثانی را رسانیدند اما از کردار زشت آثار خود دست نکشیدند بندگان ما بملاحظهٔ آنکه خلف وعده اگر ازایشان بظهور آید که اقساط را بزمان موعود نرسانیدند ورواه سلوك را برکنار داشتند چه مضایقه اما الحمدلله که از بندگان ما خلاف میثاق نیفتاد اگر موکب همایون متوقف میباشد در حد نظام الملك هم با قتضای خواهش او ست نه نیروی بازوست واز فتوحات یزدانی درآن زمان یوماً فیوماً سپاهیان رو هیله و هندوستانی وتاجیك ودرانی از اطاضی ودانی غیر محصور بحضور فیض گنجور میرسیدند حتی که بندگان ما ازامتیاز سپاهی که ازصبح وتاشام درین انتظام الزام داشتند بتنگی ولشکر نویسان عساکر منصوره ازنوشتن چهره ونام دلتنگی گردیدند چنانچه دران ایام مواجب لشکر ظفر احتشام فی ماه قریب لك روپیه بقلم در می آمد آنچه مبالغ بخزانه عامره بود وقد زیکه میران مذکور اقساط دادند همه بخرج رسید بعدبر هندوستانی عالیجاه سردارسمندر خان درانی بامیزائی وعالیجاه محمد شریف خان ضبط بیگی مبلغ نود هزار روپیه از ساهوان شکارپور بموجب تفریق بطریق مساعده بشرط آنکه درحینیکه از رائج اینددولت بهروز از زر آفتاب عالم افروز

شبیر احمد شیرزاد

در بوته روزگار کامل عیار تر کرده عنان دارا الضرب سلطنت و ولایت بقبضه اقتدار این نیاز مند حضرت کردگار در آید عنایت کرده اید گرفته شود و مبلغ نود هزار روپیه منجمله مبلغی که والی لاهور اقرار نموده بود ارسال نمود باوجود اینهمه بنده ثریا مکان را رعایت و پاس عهد و پیمان خود بهمه حال مرکوز خواطر و منظور ناظر بود اگر وکلای بی شعور و کارکنان میران خیرپور پای نخوت و غرور ازدائره آدابی که ازحد حال ارادت مال آقایان ایشان بمراتب و مراحل دور و مهجور بود کشیدند مگر بندگان ما بملاحظه اخلاص دلی و راستی قلبی عالیجاه نظام الملك میر مرادعلی خان و سابقه خدمتگاری آبا و اجداد ایشان پای جرئت ایشان بزنجیر غضب نکشیدند تارفته رفته درصدد آن شدند که لشکر فیروزی اثر بواسطه زر نفاق انداخته هر کسی که ازنطفهٔ حرام بعمل آمده باشد وحقوق ولینعمت نشناسد باو میثاق نمایند چنانچه اول افسون ایشان بحال دیك نام فرنگی کارگر آمده خلعت این توصیف را بقامت پرملامت او آراستند دیك مذکور خواست که با کمپل فرنگی افسر پلتن ثانی نیز نبرد بدنامی بیازد او را هم ردیف بدسر انجام خود سازد چون دید که نامبرده درششدر قناعت مستحکم نشسته است لهذا قطع امید ازو کرده درتختهٔ ضمیر چوته صاحب فرنگی که ازباولپور آواره گردیده ملازمت حضور سعادت موفور را حاصل کرده بود نقش دلخواه آورد الحق که آنچه عالیجاه کپتان کلداد مارتن ویدصاحب بهادر پلیتیکل اجنت اودیانه بحین شرفیابی حضور ساطع النور بمعرض عرض رسانیده بود که ازایشان یعنی دور لسان بدرگ بدون کاربد و کارهای ناشایسته اطوار نخواهد آمد بحق و بجا بود خیر هرکس بموجب افعال خود جزا مییابد .

در اثنای این مقدمات و بنای این حرکات خبر رسید که عالیجاه نظام الملك میر مرادعلی خان نقد حیات را بذیل متقاضی اجل شمرده مفتاح خزائن زندگانی امانی را بدست خازن ارواح سپرد ازمفهوم شدن این واقعه غم افزا و معلوم گشتن این کلمه جان گداز چندان تحسر و تأسف وحزن وتلهف قرین حال این نیازمند حضرت ذوالجلال گردید که ازاندازهٔ بیان دور است چرا که دراکثر زمان واغلب احیان نقد اخلاصش برمحك امتحان بالغ عیار آمده و گوهر اختصاصش درنظر جواهر شناسان عالم معنی باحسن وجه آبدار رسیده ازقضا دران وقت طبیعت بندگان ما نیز ازصواب اعتدال انتقام داشت میر کاظم شاه وکیل عالیجاه نظام الملك که درخدمتگاری نظام الملك مرحوم ورضاجوئی بندگان ما واسطه کامل بود هم سر مخالفت برداشت غرض نظام الملك مرحوم ازمیان رفت بوی خلوصیت وخدمتگاری و کلای بدهوای خیرپوریان تباه رای بالکل ازمیان برخواست بل مغایرت ومباینت بحدی رسید که هرگاه مردم روهیله وهندوستانی به جهة نوکری می آمدند دراثنای راه اکثری را عریان وبعضی را ازجان بیجان میساختند ودر شهر شکارپور نیز مردم لشکری ازآمد و رفت گریان می کردند آخر الامر عقل مصلحت شناس چاره اساس یاد که ناسپاسی که آنقدر پا از گلیم ناشناسی

بیرون کشد و اندیشه دور ننماید و نفهمد که ما لك ملك در ملك متمکن، اینقدر بدرفتاری و بدسلوکی نمودن و راه گستاخی پیمودن چه واجب و چه مناسب، درینصورت سزادادن و چشم نمائی کردن این متمردان بی‌ادب لازم و واجب است لهذا مقارن آن حکم واجب الاذعان و فرمان قضا سامان شرف جریان یافت که اگر در شکارپور و نواحی آن از سندیان خدیعت بنیان متنفسی ماند در دارالسیاست حاضر سازند و کار گذاران پادشاهی در شهر و نواحی رفته بضبط و ربط آن قلم جاری نمایند از استماع این احکام و کلای بد سرانجام ترسان و چون بید لرزان بل مستعد مرگ ناگهان شدند لیکن بندگان ما آب رحم برحال ایشان ریخته سالماً از حدود شکارپور حکم خارج کردن داده الهداد خان پیشخدمت سرکار خاصه شریفه خود را بمعهٔ دسته دوصد سوار جرار به محافظت موضع کوسرجی که قریب قلعهٔ بکهر است مقرر شد و بحسب استدعای او حاجی هدایت الله خان کابلی لوگردی پیشخدمت سرکار اشرف را که در دلاوری و جدال رستم زمان را چون زال میپنداشت بمعهٔ پانصد سوار و گل خان رساله‌دار را بمعهٔ یکهزار پیاده جرار مامور ساختیم اتفاقاً همان روز که نامبردگان ثانی بر سند سندیان نیز جمعی کثیر فراهم ساخته قدم جرأت درمهٔ پل گذارند چونکه آن سرزمین زمینیست که از تراکم اشجار و جنگل بیشمار طاهر هوش بال و پر ریخته و شاهین تیزبال خرد را از گذشتن ناخن تدبیر از چنگل شکسته سندیان مانند لشکر جن و شیطان در بیشه خاربنان جابجا نشسته درآنجا صد سوار کار یك پیاده تواند کرد حاجی هدایت الله خان در دلجوئی سوار و پیاده خود بظاهر پوشیده کوشیده خود را از همه پیشتر بشعلهٔ شمشیر آتشبار در اشجار قامت آن گروه خذلان شعار بیشتر زد چنانچه جمعی از سرکردگان و اکثری از سایر ایشان خاکستر راه فنا کرده مابقی دل ریش و خواطر پریش راه خویش پیش گرفتند چون جام حیات حاجی هدایت الله خان لبریز بادهٔ اجل شده بود تنها مانند مستان ازخود بیخبر خود را در آن جمع تنها انداخته دست جلادت از آستین همت کشیده تا بمقتضای آیه کریمه اذاجاء اجلهم لایستاخرون ساعةً ولا یستقدمون شربت شهادت از دست ساقی اجل نوشید انا لله و انا الیه راجعون چون خبر این مقدمه بمسامع خاقانی رسید نایرهٔ غضب سلطانی بلند گردیده حکم قضا توامان چون آب در شریان اعیان و ارکان هزبرسامان یافت تا که عالیجاه سردار سمندرخان درانی بامیزائی بمعهٔ دسته هزار سوار خود و چند رساله و پیادگان نجیب و روهیله که هریك در میدان نبرد و نامداری پوردستان را که خداوند سیف و سنان است کم از خویش شمردی با چندضرب توپ آتش بار دشمن کوب برای تنبیه و تادیب آن گروه بی‌شکوه رفته گوشمالی دهد، سردار مذکور که بحسب حکم قضا نشور باسپاه مظفر و منصور عازم و مامور سمت مذکور شد آن طایفه ازاله که گاهی سیلی روزگار بر رو و رخسار نخورده و همیشه عنان توسن سرکش زمان را بدست خود دیده بودند از بدنامی و سبکی نیندیشیده بلکه از خودبینی و خودفروشی در فراهمی لشکر و جمع آوری سپاه بی‌حد و مر کوشیده بلی آنقدر که مقتضای خاطر فاتر ایشان بود مجتمع ساختند با وجود اینهمه مکان مستحکم قریب بهکهر نیز در اختیار و بدور خود سنگر حصار ساخته قدم بیرون نمی گذاشتند سردار مذکور هر چند از روی اقتدار در مقام اصطبار نشست

که اگرچه بالفعل ایشان که از بادهٔ خودبینی سرمست وازشراب خودکامی خودپرست اند باشد که دردخمار ازسر ایشان رفته بهوش باز آیند ودست معذرت بسوی ذیل عفو دراز نمایند ازین امور هیچ بظهور نیامد بلکه براهنمونی کاظم شاه در راه مکر وفریب که لشکر حیدرآبادی نیز قریب رسد نشسته بودند چونکه ضمیر منیر بندگان ما چون جام جهانماست لهذا بسردار مذکور بتاکید موفور ارقام قضا نشور شرف صدور ریافت که اگرچه آن گروه ضلالت شعار درتمهید آمال کار خوداند اما جنود عنایت الهی ممد اقبال ومؤید جاه وجلال ماست بسخنان ابله فریب کاظم شاه دست از کارزار برندارند چنانچه بمجرد ارشاد فیض بنیاد سردار عقیدت نهاد لشکر فیروزی اثررا برسرسنگر آن جماعت بدگهر برگشته اختر ترغیب وتحریص حمله داده ازهرطرف صدای گیرودار بلند گردید تاجنگ طرفین استحکام تام ومقابله جانبین انتظام تمام پذیرفت واتواب صاعقه با ثعبان آثار آنچنان سرشد که گوش زمین وزمان کرشد دلیران را ازبسیاری خروش خون دل بجوش آمد آخرالامر سپاه هردو طرف دامان شجاعت درکمر همت زده ومیدان رزم را چون بستان بزم پنداشتند و غازه روی شاهد تیغ وسنان خود ازخون یکدیگر ساختند ازآنجا که یاری باری و اقبال عد و مال شهریاری باری ممد معاون لشکر پادشاهی بود باوجود که لشکر فیروزی اثر درمقابله حریف بطالت سیر چون نمك وآرد مینمود مگر سپاه این محتاج حضرت بی نیاز چون شهباز فلك پرواز درصید افگنی طیور وجود آن جماعت ضلالت سازبال جدال کشود ومانند گرگ دررمه حمله وقتال مینمود تاکه جمعی کثیر ازسائر ایشان لقمه نهنگ شمشیر آبدار و لذت بخش زبان اتواب ثعبان شعار و تفنگهای آتشبار گردیدند مابقی راه فرار اختیار نمودند برخی غرق دریای خونخوار واکثری شرق تیغ وسنان شرربار دلاوران عرصه کارزار شدند کاظم شاه که چون پرکار گرد نقطه کار آن گروه نابکار میگردید ناچار پای بند کمند اجل معجل بیمدار گشت وچهار ضرب توپ که ازبندگان ما نیز درنزد ایشان امانت بود ونمیدادند بلکه آورده کار میفرمودند دران گیر ودار بتصرف دلیران تهمتن شعار واسلحه ویراق مکلل بطلاء ونقره واسپ واسباب وغیره بیرون ازحدوشمار بدست مجاهدان خنجر گذار آمد شرط محبت واتحاد نگر که باوجود اینکه تفنگ ازهمدوشی آن طایفه بی نام و ننگ دلتنگ میبود یعنی همیشه ازسخن گفتن خاموش وحرف ایشانرا مانند سرسوزنك هم درگوش نمی نمود دران دهر که جانگدازرستخیز انجام ازآغاز تاانجام بسبب آرایش نام که ازایشان درشام وبام میبافت آه آتشبار ازدل پرحرمان کشیده درشیوهٔ کجروی پیوسته باشمشیر دریك غلاف بودند اما شمشیر ازدست ایشان همیشه خودرا برکنار میداشت مگر درآن مصاف بلاعذر واستنکاف بل ازراه انصاف وکمال استلاف درروز کار ایشان جگر خون وسینه شکاف گردید باسعاف کار آن گروه سراسر لاف وگزاف آبروی خود را باسراف برباد داد تائید الهی باینگونه ظاهر که ازلشکر ظفر پیکر معدودی چند مقتول ومجروح شده که عند الله درجات موفوره علیه حاصل کردند وازان طایفه ضاله ازهزار کس بیشتر که اقلی مجروح واکثری مقتول آلات مصقوله که بسیات نامحصوره اخروی واصل شدند فی الجمله ازبسکه

نامداران ایشان را خداوند عزوجل اسیر سرپنجه اجل معجل ساخت تمامی خیرپور وایلات تا بسر گـلیم ماتم انداخته بمصیبت وغم پرداختند چون لشکر فیروزی با فتح وبهروزی مراجعت نموده بعدادای مراتب حق گذاری زبان تهنیت ومبارکبادی کشودند بندگان ما سران سپاه نصرت نشانرا بقدر مراتب بخلاع فاخره سرافراز و سائر ایشان را درازدیاد موجب و مراتب بی نیاز گردانیدند بعد اطمینان خواطر انور این مقدمه فتح وظفر بندگان ما توجهات اتم بحال ولدان نظام الملك مرحوم مبذول ومقرر داشته از جملهٔ وصایای که ارشاد فرمودیم . یکی اینست

دولت همه زاتفاق خیزد بی دولتی از نفاق خیزد

با وجود این چندی بمسامع مقتبسان انوار جلال رسانیدند که ولدان نظام الملك مرحوم موجب رای جهان ارای سلطانی عمل نموده مگر بعدایجاد اتفاق بران نمودند که لشکر الوسیه پسندیه مجتمع ساخته با لشکر بادشاهی درمقام محاربه و کـینه خواهی بایستند درهمانفرصت در قرب اعیان ولدان نظام الملك مرحوم وغیره ناظمان جدید حیدرآباد با لشکر بیرون ازحد وحساب بمعه اسباب واتواب درلارکانه رسیده منزل گزین شدند عساکر نصرت ماثر پادشاهی آمدن ایشانرا بهبودی کاروخشنودی روزگار پنداشته ازغایت خوشی ونهایت فرخی دستك زنان وپای کوبان میگر دیدند و باین ترانه مترنم می بودند «صیدرا چون اجل آید سوی صیاد رود» غرض بندگان ما بساعت نوروز فیروز که واقع چهار دهم شهر رمضان المبارك سنه ۱۲٤۹ هجریه بود بجانب لارکانه حرکت فرموده بیك منزلی رونق افروز شدند میرنور محمد خان و میر محمد نصیر خان ولدان نظام الملك مرحوم که بندگان مادرحین حیات پدرنهایت اخلاص ومحبت داشتند اگرچه ابتداء خودرا ازطریق صواب پدرظاهرا بدر کردند اماحرف ملامتی برایشان نیست چراکه بقرابت وعزیزداری حق بجانب ایشان بود که زیاده ازین نمك پاش جراحت جروح پرکینه خیرپوریان میشدند مگر بازدرآن کار اندیشیده وبوصایای پدرعمل نموده پای از دائرهٔ ادب بیرون ننهادند و خودرا ازکوی خرد دور نینداختند یعنی صاحبزادگان سرهندی را که تعظیم و تکریم و احترام ایشان بر که و مه لازم است بر سبیل وکالت بحضور فیض گنجور ارسال داشتند صاحبزادگان مذکور بروقت باریابی حضور ساطع النور زبان عذر خواهی بانواع عجز وقصور کشوده ودست ضراعت وعاجزی بسته روی بزرگان دین وپیشوایان اهل یقین را شفیع آوردند که ولدان نظام الملك مرحوم بعرض اشرف میرسانند که ما یان اباعن جداً دامن گرفته این دولت ودست نشانده این خداوند مملکت میبا شیم ونهال قامت ما از جویبار این سرچشمه شوکت وحشمت سرسبز ودرخدمتگاری چون سرو آزاد کاشانهٔ ثروت ما از تعمیر این معمار خلافت مرتفع ودرراه خلوصیت قوی بنیاد نظام الملك میرمراد علیخان که درتحریك موکب همایون باختصاص اخلاص خود ازپرده بیرون شد بهمین تمنا وامید بود که خس وخاشاك وجود مخالفین را از گلزار مملکت پردازند نه اینکه نهال ذات موافقین را ازبیخ وبن براندازد بندگان ما ایشانرا جواب باصواب فرمودند که حدنهایت ومهربانی این نبود که بندگان ما مبذول داشته چنانچه انوار صدقش اطراف جهان را گرفته قطع نظر

از همه هیچ کس از سلاطین با تاج و نگین آیا این آئین معمول و منظور کرده است که در مملکت خویش با وجود قدرت پیش از بیش دست تصرف پیش نکنند یا لازمه رعیت گری و خدمتگاری چنین بود که ایشان بجا آوردند که انقراض لیل و نهار داغ ملایمی و کلفت بدنامی از روی کار و پیشانی روزگار ایشان نمیرود الحال که قدر این دولت و حق این نعمت نداشتند بندگان ما را نیز از این ملک عزم نهضت جزم نیست بلکه سامان کار سازی و خرج افواج منصوره بجهت تسخیر ولایت هم از اینجا متصور و منظور است صاحبزادگان چون دانستند که بحیه در کار نمی‌خورد لهذا استدعای عالیجاه محمد شریف خان ضبط بیگی نمودند که از حضور مقرر و مامور شود البته نامبرده که خیرخواه و خدمتگار با صداقت و بی اشتباه این دولت ابدمدت است کار خواهد ساخت که هم لعل بدست آید و هم یار نرنجد صاحبزادگان این معنی را طالب و سردار سمندر خان نیز راغب لهذا عالیجاه محمد شریف خان از حضور مقرر و مرسول داشته شد چون از آنجا مراجعت نموده باتفاق صاحبزادگان و نواب بهادر خان کهوگر که او نیز در نزد میران حیدر آباد نهایت خواطر خواه و با اعتبار و جاه است و در مردم بلوچ بغایت ذی عزت و با وقار بی اشتباه شرف اندوز حضور شدند به همدستی سردار مذکور تمهید مقدماتی چند کردند که در آتش افروخته آبی و در بحر مواج سرابی نمایند لهذا بندگان ما را اولاً بسبب ملاحظه منظوری ارادت و اخلاص گوناگون عالیجاه میر مراد علی خان نظام الملک که تا دم واپسین با شعار عبودیت و دولتخواهی اظهار خلوصیت بحضرت شاهی خود را پیوسته مورد تحسین و آفرین این نیازمند حضرت جهان آفرین داشت و ثانیاً از جهت تهی شدن کیسه از وجه سیم و زر ضرورت ادای ماهوار لشکر تمنای ایشان بمقابله مبلغ چهار لک روپیه بعز اجابت مقرون و جیوش بحر خروش بعزم قندهار بیرون شد اما لشکر ظفر پیکر چون انصرام این مقدمه شنیدند دست تغابن بر دست مالیدند که اقبال در ما نبود افسوس که فلک واژگون این شکار از دست ما ربود و رعیت که چیدن اسباب امید خود بااین تهیج دیدند گریبان جان بدست ارمان دریدند که بخت بر ما نیک روی نموده بود حیف که روزگار ناساز کار چشم ما از روش بپست بندگان ما چونکه جزع و فزع سپاهی و آه و ناله رعیت آن نواحی را ملاحظه فرمودند بخواطر خطیر خطور نمود که یقین نیست که از دل شکستگی این کافه سپاه و عامه خلق الله کار آینده رو بدرستی آرد الحق عاقبت الامر همان شد که شد یعنی اول مردم روهیله نشان شرارت و فساد برپا کردند و مردم هندوستانی نیز بقول او که خربوزه خربوزه را دیده رنگ میگیرد بنیاد همدستی بنا کردند بندگان ما بعد اطفای نائرهٔ شرارت ایشان منقوش لوحه خواطر خطیر و مطبوع صفحه طبع رفیع عالمگیر فرمودند که اگر بفضل مالک الملک حقیقی عنان مملکت موروثی بقبضهٔ اقتدار و دست اختیار در آید تاکید و قدغن رود که احدی از مردم روهیله و هندوستانی بی آئین بقلمرو در نیاید از فتنه گری و فساد و خودسری آن طایفه بی اعتماد اقلیم خورشید منزل آنچنان زیر و زبر شد که شاهد دلخواه مملکت را جای نشستن نماند بلکه شوق ترتیب و انتظام از خیره سری این بهایم بی لجام از خواطر خطیر برخاست و هموم و ملال صبر آمیز و خیال کج دار و مریز بجایش نشست .

وقایع سی وچهارم تشریف بری بندگان ما بعزم تسخیر دار القرار قندهار بی نظیر

هرگاه آرای ارکان فدویت بنیان والحاج صاحبزادگان کامل الایقان محور مصالح وایثار احسان وپرورش پسران نظام الملك مرحوم میرمراد علیخان گردید لهذا ناچار بندگان ما بموجب اقرار و تکرار در آغاز شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۴۹ هجریه عنان عزیمت بسوی قندهار معطوف فرمودند چون سرزمین متعلقه محراب خان بلوچ چهره حال خود را در آئینه نعال مراکب لشکر ظفر تمثال تماشا نمود و موضع بناك که نصیب سر ادقات جاه وجلال وضرب خیام سپهر سرانجام منظور بود در ساعت مسعود آرایش تام وزینت لا کلام یافت بازای این اجسام وحذای این امتنان از کو تادامنی خود دامان همجنسان خود هم پیش کشیده برگ سبزی که داشت پیشکش موکب نصرت نشان ساخت ومحرابخان نیز سورسات لشکر پادشاهی بقدر توانائی یومیه جاری داشت خبر پرچم کشایی ولوای عزیمت قندهار که در هر دیار وامصار انتشار یافت دوستان را باده مراد در جام ودشمنان را زهر ناکامی در کام، موافقان را شاهد مطلب در آغوش منافقان را دماغ جان مدهوش مخلصان را خواطر مسرت انگیز و معاندان را دل مشوش در گریز از همه اطراف ونواحی مردم بلوچ ودرانی مانند ملخ ومور رجوع بحضور پر نور نمودند واز چندین سال که روزگار بیمروت عقده نخوت فلك در کار ایشان افکنده بود زبان عرض کشودند بندگان ما هریك گروهی را که بتقبل پیشگاه فلك پایگاه مشرف میگشتند بقدر درجات مشمول عنایات وتلطفات میفرمودند رفته رفته کار بجایی رسید که قریب قندهار لشکر قلمی ومواجبخوار سراز گوشهٔ میکشید که در هنگام حرکت وسکون چشم همان کوه وهامون روی آسمان نمیدید واگر میاه عیون وآبار و کاریز ورودبار در اثنای راه پیش میرسید بطرفة العین از عمق آن لب تر نمیگردید بندگان ما چون در ان افواج دریا امواج نظر میفرمودند بخواطر می آوردند که کدام صاحب افسر وتاج این بحر مواج زیر حکم داشته باشد در مقابلش استاده شود لیکن افسوس صد افسوس که این لشکر از نهج انتظام دور واز طریق آئین ونظام مهجور است وفرصت اجرای آئین وانتظام در کوچ ومقام میسر نیست معلوم شد که از غرور خطور این سخن وظهور سرور این گفتن پادشاه پادشاهان را غیرت آمد که فتح وظفر به بسیاری لشکر است ویا بعنایت حضرت داور ازینجهت در قندهار باخر کاری بازی برده از دست رفت ودست قوی خود بخود شکست اعنی کار برعکس تصور روی داد وعنان مراد بدست تصرف ناکس افتاد،

مراو را رسد کبریا ومنی   که ملکش قدیم استوذاتش غنی

الحق فتح وفیروزی بتائیدات اوست نه کثرت سپاه وما نصر الا من عندالله فی الجمله محراب خان بلوچ که ازقدیم الایام خدمتگار ایندولت بود یعنی اباء عن جدٍ همیشه بتقبیل رکاب سلاطین باعزوشان این دودمان انار الله برهانهم مستعدومستسعد میبود محرمان و نزدیکان خودرا بدربار شوکت مدار فرستاده استدعای آن نمود که سرکردگان بلوچ ازفتنه و فساد باز نیامده در ینوقت بلشکر ظفر پیکر ملتصق گشته ازآنجا همگی معاندان دشمن این فدوی ازسرقدم ساخته شرف اندوزحضور ساطع النور میشوم چونکه درکنار کشتزار گلزار بهار خلافت گرگ بامیش درچریدن است ودر کوهسار مینو آثار سلطنت چرخ باکبك قهقهه زن ونیزاین معنی ازروش وداب سلاطین ذوالحشمت دوراست واز طریق راه صواب خواقین صاحب شوکت بغایت مهجور لهذا ازپیشگاه حضور ساطع النور چنان شرف صدور یافت که طایفه بلوچ ازقدیم الایام دردائرهٔ اجداد ایشان مانند دف حلقه بگوش بوده وازضرب قفای حکم پادشاهی درخروش الحال اگر ازسلوك نامسلوك ایشان دل آنطایفه شکسته وخواطرشان مجروح گردیده هیچ نرفته مرهم زخم دل شکستگان حکم محکم وامرمبرم ایندولت است هرگاه مانند اجدادخویش در خدمتگاری پیش آیند همگی پای اندرشته سلوك ایشان خواهند بود محراب خان که از بیخردی دل بسته فریب داد محمد غلزائی مختار کار نابکار خودبود واو ازجهة اینکه باغاصبان قندهار نسبت قرابت میداشت بسخنان باطله و کلمات عاطله محرابخان رامخوف ساخته که بدربار جهانمدار شرف اندوز شوی نزداوس سربر نخواهی داشت بندگان ما باوجود اینکه درحد شال مشنك بنابر آمدن محراب خان که فیمابین اووالوس اومخالفت رادورو موافقت رانزدیك سازیم چندیوم سبك رکاب درنك شده جنود نامور و د را بهمرکابی فرزندارشد سعادت ظهور شهزاده محمدتیمور گران رکاب نمودیم چون دانسته شد که محرابخان ازراه صواب منحرف شده یعنی تاداد محمد باشد باالوس نخواهد ساخت هم درآنحال بدل الهام منزل رسید که آمدن او بحضور چه ضرورواز نیامدنش چه قصور الهذا توقف که صورت ظهور پذیرفته بود خلاف منظور انگاشتیم چون از آنجا قدوم میمنت لزوم دردیده رکاب گذاشتیم دراثنای راه خبرفرزند سعادت پیوند رسید که باز ظلمت فتنه وفساد شهربند وجودروهیله وهندوستانی نژادرا گرفته اگر آفتاب جهانتاب شهریاری طالع ونورافشان نگردد یحتمل که ازظلمت جهانی خراب وبرباد شود همینکه روشنی آفتاب عالم افروز سلطانی ازمشرق آرزوی ایشان دمید ظلمت فتنه ونفاق آنطایفهٔ بی میثاق برطرف گردید راست گفته اند .

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند   نه هر که آئینه سازد سکندری داند

و بر مرآت خواطر خطیر پیدا و هویدا شده بود که جهانداد خان درانی بامیزائی برشك اینکه سردار سمندر خان درانی بامیزائی چرا اینقدر محرم اسرار پادشاهی ومشمول عنایات عالمپناهی گشته لهذا مخفیا پیوسته بساط شطرنج منافقت گسترانیده وازراست روی رخ برتافته فیل مانند درراه کجروی استاده ازحسرت بی بنیاد خاك فتنه وفساد بر سر میزد باوجود اینکه یقینش بود که سردار مذکور مانند رخ درخدمتگاری راست رفتار است ازحسن رفتار است که عنایات سلطانی شامل وبامورات خاقانی کافل گردیده فرزین وار مطلوب هر طالب شده بخانه دل موافق ومخالف راه برده و دلارام مرا در آنچنان رام ساخته که پیشش بی عنان تکاپو مینماید و فساد پیشه گان را چنان مدام لطف وانعام بسته که مدام چون بیرق پیش رو میدوانند وفیل از صد ور مات میشود با اینهمه ازراه منافقت خود را نمیکشد وبعضی اوقات ازجوش دیك شیطنت وفساد خود پوشیده نمکی میچشید اگرچه بندگان ما بحسب رفق ومدارا میفرمودند اما هیبت سلطانی وسطوت خسروانی هریك بجایش میداشت و هیچکس سرخود را بر نمیداشت مگر احیانا کسی ظاهر آحکم پادشاهی وملاحظه ادب درگاه والا جائی نمیکرد وباحسن وجه سزای خود میافت چنانچه پیش ازین چندیوم پاینده خان ولد سردار مددخان درانی اسحق زائی مرحوم را که در دلاوری وخودبینی سرخود را بر آسمان میدید قریب بسرا پرده عظمت و جلال با کسی ازخوانین عندالمکالمه درشتی وجدال آغاز کرده بلاتحاشا دست بقایمهٔ شمشیر برد فی الفور غضب پادشاهی درالتهاب آمده نزدیك بود که جلادا جل مرغ روحش را بشعلهٔ شمشیر کباب سازد اما امرای درانی وعظمای بلوچی ازبسکه آب روی خود را بشفاعت دربدل خونش بحضور ریختند آخر الامر لگدکوب وقفا خور عوام گردیده در حبس افتاد بهرچندی غضب سلطانی ندای اخراجش درداد کسی که حق نشناسد بر وامید مبر القصه در آخر شهر ذی حجة الحرام سنه ۱۲۴۹ هجریه جیوش بحر خروش که در بند ذاکر رسید که تا قندهار دو کروه فاصله دارد هنگام پیشین جمع کثیر ازپیش تازان قندهاری قریب به بند مذکور آمده سیاهی روی خود را نموده خودنمائی کردن گرفتند بندگان ما بتصور آنکه شاید قندهاریان مقابله پیش آمده باشند صفوف لشکر را آراسته بکمال ترتیب وآراستگی

واقعات شاه شجاع (۱۰۰ جلد) ب محمد صادق ح سید سرور نماینده مذکور محمد علی محمد هاشم ز جبعلی ۸/۱۲/۳۲

اندك اندك قدم پیش گذاشتند سواران مخالف از ملاحظهٔ این بحر مواج خود را در کنار کشیده چون باد درگریز شدند علی الصباح که خسرو کامگار زرین کلاه مهر بعزم تسخیر حصار نیلگون سپهر توسن عنان آسمانرا در مهمیز آورد وسپاه انجم واختر ازنوك رمح شعاعش روبگریز، بندگان ما در ترتیب ونظام ودرستی وانتظام لشکر کوشیده وباسباب وبونه ازبند ذاکر کوچیده متصل قلعهٔ نادری عنان دولت کشیدند که شاید فتنه جویان عرصه مملکت قدم جرأت بمیدان نهند. اما آن دون همتان را آنقدر پای حرکت وتوانائی دربند حیرت ونامرادی مانده بود که گویا مانند نقش دیوار متصل شهر قندهار ظاهر میگردیدند تا اینکه قریب رسید که رایت زرین مهر ازنصف النهار عرصه سپهر فروسو شود لهذا بندگان ما ازقلعهٔ نادری باحسن وجه که جیوش بحر خروش عنان برعنان وسنان برسنان میداشتند و قدم ازقدم یکدیگر پیش نمی گذاشتند پیشتر بموقع که گلهٔ اتواب همدیگر میرسید حرکت فرمودند دلیران هز برتوان را طاقت طاق وهمگی باتفاق زبان جرأت کشودند که نمکحرامان بی سامان را قالب تهی گردیده حتی که یارای پیش آمدن ندارند چه شود اگر حکم سلطانی شرف نفاذ یابد که رفته کالبد بیجان ایشان را ازآب شمشیر بران شست وشو داده خاك حصار قندهار را از ناخن شیرکار برسر این گروه نابکار بریزیم غرض آنقدر طالب این معنی شدند که سلسله منع را بکلمات ناملایم سوهان کردن گرفتند بندگان ما بملاحظه آنکه این مردم جهال دویدن یاد دارند نه آفتادن آنطایفه ضاله که پشت بدیوار قلعه داده اند توپ وشهنگی و جزائر و تنفکی که دارند در برج و بارو نهاده اند هرگاه لشکر پادشاهی بتعجیل بدون تدارك رفته زیر قلعه باایشان بیاویزند وبستیزند اکثر مردم با آلات آتشبار ایشان تلف میگردند و اگر به میانجی گیری صبر وتحمل پردازند تا که مخالفان نکوهیده اثر قدم جرات پیشتر گذارند عین مراداست والا بزودی سنگ تفرقه برسر ایشان خواهد افتاد. ازبسکه بندگان ما چوب منع پیشروی لشکر جنگجوی گذاشتند همگنان را از دلشکستگی سر بر زانو شد. باوجود این منع هم ازگوشه واطراف یکان یکان درمیدان مصاف رفته تا قریب عصر بسیاری ازآدم واسپ ایشان را بعدم فرستادند وخود هم از خود سری درکوی نامرادی می افتادند آنطایفه ضاله که با لشکر خود مهتر وخرکار ورعیت وپیشه کار بازار را استاده کرده بودند قریب عصر بود که ازدو طرف جمعی کثیر از ایشان اسپتاز میدان نبرد شدند جنود نامعدود پادشاهی که عقاب وار سر بزیر بال ملال میداشتند همگی بیکبار سر کشیده جناح خوشحالی افشاندن گرفتند بندگان ما برفق و مدارا پیش آمده وهر طایفه را بجایش قرار دادند خانزادگان درانی را از طرف میمنه و سردار سمندر خان را به جانب میسره مقرر فرمودند که تا دست بهمنی از آستین شجاعت رستمی بر کشند و پنجه شیر افگنی گریبان جرات شان بردرند غرض آنکه چنان ازطرفین حمله قتال ومقابله جدال زور آورد که ازخون یلان تهمتن توان آنسر زمین غرق خون ودامان

فلك لاله گون شد و خورشید خاوری دل پرخون در حصار مغرب رفته بماتم نشست
وگلیم سیاه شب را بر آفاق گسترانیده راه شور وفغان راازریختن اشك انجم بست الله الحمد
که بهر حمله سواران خصم بداختر راشکست وهزیمت ودلیران لشکر ظفر پیکر را فتح
ونصرت روی نموده بسیاری از ایشان بضرب سیف و سنان مصقول زخمی و کشته که
از انده ایشان همگی گریان و کمی از دلیران نصرت عنان مجروح و مقتول گشته
که ازبسیار کشتن مخالفان تمامی خنده کنان همینکه روی هوا چون بخت مخالفان
تاریك گشت مجموع سوار وپیاده ایشان باریك شده درقلعه متواری شدند بندگان ما
چون دیدند که مخالفین پهلوتهی کرده درقلعه رفته تحصن جستند لهذا بلشکر فیروزی
اثر حکم شد که رفته درقلعه نادری سوار رکاب شوند جرأت وحوصله مخالفان همین بود
که روز اول ظاهر وآشکار کردند وبس بعدازان که قریب دوماه محصور بودند بر
سبیل آشکار درکارزار نیامدند که بایستند غرض قلعه نادری که مخیم سرادقات جاه
وجلال گردید هرصباح ومساعلی سبیل الاستمرار بندگان مادر چمن که قریب شهر
قندهار بود تشریف برده نورافزای دیده نادیده مرد وزن میشدند تاکه از هر طرف
لشکر نصرت اثر سلامت کوچها کشیده سنگرها پیش بردند آنقدر بقلعه قریب شدند
که بیکدیگر سخنان فریب میگفتند مخالفان که راه گریز بسته دیدند دروازه های شهر را
خاکریز کردند تنگی اوقات ایشان بدرجه رسید که چهارپایان ایشان ازبی چرائی
کاه دیوار خانه میخوردند الغیاث الغیاث میکردند وخود ایشان بهوس خوشه
انگور چشم بخوشه ثریا میدوختند وازعدم قرص نان اکثری بقرص آفتاب دل کباب
میساختند واز محرومی سبزه وریاحین بریاحین کواکب و سبزه زار سپهر برین نظر
میداشتند کار ایشان بجائی کشید که رعایای بینوارا ازشهر خارج ودست ظلم درکیسهٔ
اغنیاداخل کردند مدام درکمین میبودند که کدام وقت لشکریان فیروزی نشان در
سنگرها غفلت ورزند که ما ملخ وار حاصل امید برچینیم از آنجا که ساری یاری حضرت
باری درطیران بود اگر احیانا این معنی صورت وقوع مییافت اکثر از ایشان فرار
واقلی طعمه شمشیر خونخوار میشدند چنانچه یکروز طاس فریب ایشان نقش مراد آورده
اعنی بعدزوال آفتاب دیدند که در سنگر شریف خان مهمند معدودی چند نشسته اندوچشم
شان بخواب بسته وقت راغنیمت شمرده همگی سوار وپیاده جنگجو و جرار خود رامجتمع
ساخته ازدروازه هرات مانند تیر که ازشست رها شده بر هدف مراد نشیند بیرون شده
درحین غفلت برسنگر نامبرده خودرا رسانیدند نامبرده دست از پا خطا نکرده با چندنفری
که در آنجا بودند استقامت وهمت ورزیده بسیاری ازایشان رابضرب گلوله ازپادر انداخت
آن فرصت بیننان ازبرج وباره آنطرفی قلعه بتوپ وشهنگ وجزایر وتفنگ آن چند نفر
رستم سیررا نشان ساخته دادمردی ومردانگی دادن گرفتند بمجرد اینکه بگوش الهام
نیوش استماع افتاد بحسب حکم اشرف بندی ندادرداد که همگی لشکر مستعد و هوشیار و
چندرساله ودسته بکومك شریف خان مهمند روانه کارزار شوند خود بندگان مانیز
عنان اشهب مرا پیش کشیده دیده هر کاب را ازغبار قدوم میمنت لزوم روشن ساخته

ودرچمن قریب سنگرها چون آفتاب عالمتاب نورافشان شده ارباب حاجت و اصحاب همت
را خالی از بخشش نگذاشتیم نظر آن گوزباطنان چون برایت آسمانسا که همچون یدبیضا
متجلی بود افتاد چشم ایشان خیره وازرسیدن جنود نصرت آمود نیز تیره گردیده جمعی
برهمونی بخت بعنایات سلطانی مشحون وبرخی ازضرب تیغ وسنان یلان تهمتن نشان در
خاك وخون وبعضی ازجهت اعمال شنیعه خود با ایشان در گریز وچیزی بسبب قرابت وگرفتاری
بسوی شهردر خیز شدند بعد ظهور این فتح عظیم که البته انوار شاهد صدقش کاشانه
خاطر حق بین را نورآگین ساخته باشد بندگان همایون سواران سعادتمند را که ازان
طایفه خذلان نمون که رجوع باین دولت ابدمقرون آوردند بخلاع گوناگون وبانعامات
واکرامات که ازقیاس ایشان بیرون بود سرافراز وشریف خان مهمند رابخطاب نامی نصرت
جنگ خان ممتاز واستقامت ورزان رزمگاه راخرم وشاد واقربای سینه ریش کشتگان را
بانی مقصود آباد ومقتولان جنت آرامگاه رابعد تجهیز وتکفین مدفون و مجروحان
لشکرگاه را بمرهم تلطف از دردوالم بیرون کردند بسبب مجروحی و مقتولی چندنفر
دلیران هنر پرتوان که خاطر خطیرملول شدفرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که دو
مکان درخارج شهریکی روضه حضرت جی ویکی باغ رحمدل خان بارکزائی که بتصرف
مخالفان میباشد ازدست ایشان خارج سازند آنچنان دومکان که در تماشای متانت
واستحکام آن قلعه قندهار تمام بدن خودرا چشم ساخته وآن از کمال قوی پشتی تکیه
بریهلویش زده دلاوران عساکر سلطانی ویکه تازان لشکر خسروانی که همیشه از ینع
درمنزل داغ بدل میخوردند خلیل آسا درمنجنیق توکل نشسته قدم درآتش رزم گذاشتند
وداغ گله راچون گلهای لاله درباغ جان میبوئیدند تا که بنیروی بازوی رستمی آن
هردو مکان راخالی ودل خودرا ازایمنی آمدورفت پر کردند هر چند آن گروه نابکار
ازبرج وباره حصار باندا ختن گلههای آتشبار جد وجهد بسیار بکار بردند ودرخارج
قلعه هم پیاده وسوار ایشان دلخود را از کارزار افگار کردند آخر الامر منزل
مقصود نشیمن جنود نامعدود گردید وجزائریان وتفنگچیان ایشان که دران دومکان
حصین منزل گزین میبودند جمعی فرار حصار وبرخی گرفتار سرپنجه دلیران تهمتن شعار
وگروهی از روی شوق که طوق بندگی درگردن جان میداشتند جبهه سای
زمین افتخار شده وانبوهی از سواران ایشان نیز پای تعلق
از رشته تملق ایشان کشیده بر سبیل آشکار بتقبیل رکاب هلال آثار سر بفلك
اقتدار رسانیدند بندگان ما هم ابواب حصول مدعای هریك رابرروی آرزوی ایشان کشودند
که همگنان شادان وفرحان میبودند چونکه این دو مکان حصین ازدست آن گروه
شقاوت آئین بیرون شد ازنهایت تنگی جان شان بلب رسیده غمگین وحزین میبودند وشام غم
را باین گفتگو بصبح ماتم می آوردند که ای گردون دون پرور وای زمانه سفله دوست بی
پا وسر آنرا که بدست لطف برداشته بنواز وبیکبار بیفکن درخاك اگرچه اینمعنی
شب وروز ورد زبان ایشان بود اما نمیدانستند که بیقین چرخ سفله پرور گرد سر
ایشان چرخ میزند وزمانه با ایشان بیگانه روی ایشان را ازین راه تا ابد سیاه میسازد
لهذا در تمهید مکروفریب شدند وبفضائل آگاه قاضی ملا محمدحسن خان علما که معرفت

آشنائی سالفه و یا واسطه استادی وشاگردی سابقه باو داشتند بنای ارسال رسل ورسائل گذاشته که سخنان دروغ ایشان در گفتن ونوشتن فروغی ندارد غرض مردم غلجائی ودرانی وروهیله وهندوستانی بشرف عرض رسانیدند که مدبر ومقدر لیل ونهار شب تار ما را از طلوع آفتاب عنایت بروز آورده و روز روزگار ما را تا شب قیامت همچون نوروز فیروز ساخته هرگاه خورشید سپهر خلافت از افق مصلحت خاص و عام پرتو افگن گردد البته باعث اتمام کار وسرانجام مرام خواهد شد یعنی که در یلدای شب بدون سختی وتعب آب رفتار خودرا در کنار حصار رسانیده قدم مردی ومردانگی برنردبان همت گذاشته ازمدتی که چشمهای کنگرهٔ حصار درراه انتظار اشك آتشین میریزد لازم که بار سرش را بدستیاری بیل وعمود برداریم واگر از گریه وآه بار نیاید ناچار سر بکنار پایش نهیم بندگان ما که چهرهٔ استقبال را در آئینهٔ ماضی وحال مشاهده کرده اند ارشاد فرمودند که بدون تدارك وسامان وغافل ساختن قلعه‌گیان بذریعهٔ سلم ونردبان خود را درقلعه رسانیدن وبالای دیوار رسانیدن عروج نمودن ازطریق عقل سلیم دور وازراه رای صواب مهجور است زیراکه تاحصول وصول کامل ضرب شما درگل وزدن ایشان دردل واقع خواهدشد چون مردم دلاور وجنگجو ازآلات آتشبار ایشان بمعرض تلف ونقصان در آیند فردا در بازار هیجا متاع مطلب وهوا رابدلال بیدلان بدخو چگونه بچنگ آرزو آورده شود چندانکه بندگان مادرهای نصیحت از صدف خاطر حق طویت در انجمن بیان ریختند یکی از اعیان قابل استعداد گرفتن آن نشد بلکه همچنان درگفتار خود اصرار نمودند ودراظهار خود استوار بودند که تدبیر پیش تقدیر عاجز آمد وتقدیر بر تدبیر خنده زد بناءً علی هذا چون طلیعهٔ جنود کواکب وانجم ازساحت نیلگون طارم دردائرهٔ مغرب فرو نشست ومتاع هوشیاری مردمان دیده جهانیان ازدست برد اعادی ظلمت ونوم بغارت رفت مردم سپاه صغیر وکبیر برنا وپیر بچهار طرف قلعه رفته منتظر ماندند تاکدام وقت توپ دومین که علامت اول یورش بود سر شود باوجود اینکه توپ اول ودوم بقاعدهٔ مقرره سر شد ازآنجا که هرگروهی بجانبی گوش میداشت مدتی نه از لشکر پادشاهی صدائی ونه از صدای توپ قلعهٔ گیان ندائی گویا که اسرافیل بنفخ صور روح ازبدن همگی کشیده بود ویا طائر روح نفسانی جملگی ازقفس عنصری پریده خاموشی قلعه‌گیان بهر آنکه منافقان اینـدولت که رخت حیات شان بمقراض اجل بریده اند اطلاع یورش داده بودند وسکوت لشکریان بسبب تحیر وحماقت شان که نتیجهٔ آن بایشان روی نمود غرض بعد ازسه ساعت نجومی لشکر پادشاهی خصوصاً مردم درانی خود را درپای قلعه رسانید بعضی قدم درنردبان گذاشته بدست خود گریبان اجل میکشیدند وجمعی بسیف وخنجر ناخن گیر پای شده از غیرت سرخودبرسنگ میزدند وگروهی ازروی سعی وتلاش درمیدان یورش دامان مرگ‌راازدست نمیگذاشتند وانبوهی در گرداب خندق باراده داور مطلق باغواص موت شناوری میداشتند وفریقی از کشیدن نردبانهای سنگین ازنردبان حیات افتاده سبك جان میشدند باوجود اینچنین واقعه هم پای مردی ومردانگی پس نکشیدند همینکه خود را در کنار

حصارمی رسانیدند شاهد مطلب را در کنار میدیدند گله های توپ وتفنگ آتشبار و
وریختن آتشهای هیزم واشجار وانداختن سنگ و کلوخ گران مقدار وآبهای جوشدادهٔ
آتش آثار را چون نثار برسر خود تصور میکردند بلکه میدانستند که درخت تمنا گل
مراد میریزد وبا شاخ امید حاصل مقصود می افکند وسحاب آرزو باران عنایت می بارد
اگر چه ازآگهانیدن منافقان این دولت که روی شان در دوجهان سیاه باد قلعه گیان
در دفع این واقعه تدارك بسیار هو شیاری بیشمار بکار برده بودند اما از دلاوری
دلاوران لشکر پادشاهی دست برسرمیزدند ومانند دیوانگان بهرسو میدویدند کار
ایشان بجائی رسید که بعضی دست بگیسو و زناموسان خود انداخته تابخنجردوتاسازند
وبرخی دست از جان شسته که خود رابشمشیر خود فنا گردانند چیزی نمانده بود که
کار ایشان بانتها نرسد ودست قضا سر ودست ایشان را بسته در بازار جزا نکشد
روی سحر سیاه باد از این ماجرا که رنگ ازرویش پریده نسیم سحری آشفته دماغ
وشاهد فلك هرجائی زلف مشکین شب را بپنجهٔ روزازروی کنده چهرهٔ خود نیلگون
ساخت و صبح صادق که رویش همیشه سفید می بود از نهایت غم مانند افق لاله گون
وآفتاب ازواژون حالی این فرقه لرزه باعضایش افتاد از سیاری قهر وغصه رخت نور
کهدربرداشت ازحصار مشرق بیرون انداخت غرض چون سفیدهٔ صبح دمید ورو شنی روز
چهره کشید لشکر که در ناخن زنی دل حصار بودقدم پس کشیده ودرسنگر های خود رسیده
وسران سپاه ازنهایت خجلت عرق ریز وازغایت شرمندگی گوشه خیز چرا که بندگان
مادر رشتهٔ این آرزوی خام شان ازروی پختگی خردگره تمام میزدند وایشان بناخن
شجاعت و جهالت میکشادند غرض بهر طریقی که بودند بحضور رسیدند اگر چه خوانین
درانی وسائر سپاهیان ازتلف شدن خویش واولاد والوس واحفاد دل شکسته وزرد
چهره نشدند چنانکه عزا پرسی وفاتحه خوانی را بر خودعیب ونامردی میشمردند اما
بندگان مارا بسبب ضائع شدن مردم کار آزمود عاقبت محمود که گوهر حیات هریك
قیمت ملکی بود خصوصاً محمدرضاخان نام برادر زادهٔ سردار سمندر خان وباقی
جوانانی که هنوز از بهار شباب تمتع حاصل نکرده بودند افسوس ودریغ بسیار روی
نمود اما چه سود .

با قضا بر نمی توان آمد   با قدر در نمیتوان آویخت

اگرچه ازینواقعه مصیبتی عظمی بر خاص وعام واقع شد باری مردم جهال را در تنبیه
دستور العملی بود که بدست آمد ظاهر ازمردم آن ولایت گناهی عظیم سرزده شد که
ازشهامت آن حق تعالی وجل شانه پادشاه محسن را برآنملك ظفرنداد وهمان حاکمان
ظالم را برایشان مسلطداشت چنانچه آنطائفهٔ بی‌عاقبت برسبیل آشکارا اظهار میکردند
ودر هنگامیکه موکب انجم کوکب عنان عزیمت بدان سمت معطوف نمود بسیار مضطر
و پریشان و ابتر و حیران بودیم همین که استماع نمودیم که راه و رسم
بندگان همایون عدل و داد و احسان و سداداست از ینمعنی نهایت دل شاد شده
بودیم گفتیم که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمه از ظلم ماست که

ما برین مردم حاکم و کامگاریم والا تا این زمان کجا مستقیم و پا یدار میبودیم غرضکه ظلم وبیداد وستم وعناد آن طائفه بی بنیاد بدانجا رسید که رعیت و بازاری سوار زین و نوکر پیشه وسپاهی خانه نشین ودهقان وزمیندار مانند دانه گندم سینه چاك واعیان وارکان ذی اعتبار ازبیچارگی سر بزیر خاك وسوداگر وتجار دربدر که از خانه وعیال گذشته وسفله ومال مردم خوار معتبر که برمسند اجلال نشسته بعهود ومواثیق خون همگی ریخته بمکر ونفاق با همه کس آمیخته هیچکس از ایشان وفا ووفاق ندیده ازمیثاق ایشان کیست ستمها نکشیده غرضکه اگر قلم درشرح ذمائم آن جماعه علم گردد ازغم ماندنی خواهد نالید وهمچو نال خواهد کاهید لله الحمد که ذات اشرف بندگان ما ازین عیوب آنچنان مبراست که انوار راستیش چون آفتاب عالمتاب جهان را گرفته صبا را حوصله آن نبود که گریبان گل بیجا درد وعندلیب را توانائی نه که بی آنکه گلچهره نماید قدم درباغ نهد آنقدر کثرت اهل بازار ازمردم هرنواحی وهر دیار در لشکر ظفر آثار شد که خریدار راه خانه کم میکرد باوجود آشوب وجنگ قافلها در لشکر گاه آمده بدامان تلطف چنگ میزدند که قافله سالار ازشوق سوق خویش را گم میکرد کار کنان سرکار پادشاهی دراخذ محصول تا افتتاح دروب حصار انتظار میداشتند که ازسفله پروری روزگار ایشان نشود کار و ا نبا ن در ادای خراج موافق معمو ل دست برنمیدا شتند که مال ما کثیر النفع ترمیگردد گروه سپاهی را عنان مراد دردست وطائفه کسبی را ظلمت افلاس درنشست مردم صحرا را چشمه امیدجاری ورعایای گردو نواح را ازمین آرزو درزراعت کاری غنچه مطالب هرکس ازنسیم مرحمت ما در شگفتن وخانه هریك از تعمیر شفقت مادر ساختن بندگان ما که ابواب عدل وانصاف کشودند عامه رعایا و برایا عمر خود برعمر اقدس ما فزودند فوائد عدل ودادو عوائد احسان ووداد که بظاهر بروز گار فرخنده آثار ما نرسید ومردم آنملك ازدست بردظالمان نجات ندیدند شاید که معاندان کاذب درآن قول صادق باشند بلکه (یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید) غرض چندیوم که ازمقدمه یورش گذشت خوانین غلجائی بشرف عرض رسانیدند که دربدایت طلوع آفتاب جهانتاب سلطانی دوست محمدخان را چشم بینائیش زایل که دوست ازدشمن فرق نمیکرد وازمشورت وراه جوئیش همگی باطل که هریك بمصلحتش فرق میکرد و چون دید که این رشته خام حکومت که قوت کشیدن ندارد بدست دارم مبادا که گسسته شود ازروی بخنگی فرقان حمید بسر برداشته درخانه اکابر کابلی وخوانین قزلباش ومجمع هریك سفله واوباش رفته همگی را بخود گروانده عقد عهود بسته بعزم قندهار از کابل بیرون شد باندك روزی خواهد رسید مردم غلجائی از که تا مه گردن بسته حکم همایون اندهرگاه قبل ازانکه عبور دوست محمدخان درحدود آنطایفه واقع شود ازپیشگاه مقرالسعادة کدام شهزاده مقرر فرستاده شود البته بتوقع شیرینی الطاف بندگان همایون ما نند مورگرد خواهند آمد اماخرج یومیه چیزی بکاراست درآنصورت دوست محمدخان ازخوف آنکه مبادا در رفتن قندهار کابل ازدست برود حرکت نخواهد کرد بندگان ما که در مآل کار اندیشیدند که اگر چه خوانین مذکور راست میگویند ودر کمال درستی بطریقه صداقت

میپویند اما کیسه تهی گردیده و دست خالی گشته چگونه دوجا مقدمه انداخته شود بلکه اگرچند روزی دیگر مقدمه انفصال نیابد درهمین جا از بیمایگی نهایت خرابی و رسوائی روی خواهد نمود مصلحت همین است که دوست محمدخان نیز با مخالفان قندهار و بندیان حصار ملحق گردد . «تا یار کرا خواهد ومیلش بکه باشد» برصاحبان عقل وخرد روشن است که ادر کسی خواهد که باوجود امکان تدبیر کار خودرا برتقدیر حواله کند ازراه ناچاریست که عنان تدبیر ازدست میرود القصه بعدچند روز بمسامع جلال خاقانی رسانیدند که دوست محمد خان قریب بقندهار رسیده امروز وفردا بمقابله میرسد بندگان ما خوانین در انی راطلب حضور داشته بمقتضای وشاورهم فی الامر بساط مشورت وصلاح مقابله را گسترانیدند که هرکسیکه در کیسه خرد و صواب اندیشی چیزی دارد نثار محفل مشاورت نماید جمعی زرهوشیاری بدست خود گرفته بشرف عرض رسانیدند که بندگان همایون معه لشکر واسباب درمواضع کرز وغیره دهات فوفلزائیان که مقابل حریف اند نهضت فرماشوند چراکه رزم میدان را انجامش قریب است ومیرسد آنچه نصیب است گروهی کثیر متاع عاقبت اندیشی پیش کشیده عرض نمودند که ایشان رانگهداشت خانه وعیال منظور را گر بندگان همایون در آنجا تشریف فرما شوند بدوطرف تدارک مقابله کردن ضرور خواهد افتاد بهتر آنست که بندگان همایون باجمعیت وسامانه درباغ عباس آباد رونق افروز گردند چراکه وفور آب ودانه واقسام میوه وفواکه بیرون از شمار است اگرمدت معرکه آرائی بطول انجامد هم مردم سپاه مضطر وملول نخواهند شد وبعضی شهر کهنه شاه حسینی را اختیار نموده اعتبار دادند که جای مرتفع وباوسعت ومتانت است بونه واسباب بخوبتر وجه محفوظ میماند ملخص که هرکس موافق رای خود سخنی درمیان آورد چونکه درمنزل گزینی باغ عباس آباد جمع کثیر متفق وصلاح پذیر شدند بندگان ما اجابت فرمودند بحسب امر اشرف منادی ندای کوچ کردن رسالها از سنگرها در داد بندگان ما چون شبانیکه نگاهدار رمه بود معه یکرساله ومحدودی چند از پلتن ودو ضرب توپ صف شکن درچمن قریب شهر مسکن فرموده هنگام عصر که لشکر و بونه واسباب واثاث قشونیه درباغ عباس آباد رسید بندگان ما نیز شبدیز عزیمت را زیرران کشیدند فرصت بینان قندهار چون دیدند که درر کاب نصرت انتساب ازمعدودی چند بیش نیند . از بلهوسی ورزالت خوهر که از سواران دلاور وجنگجو داشتند بانسداد جلو حضور سکندر خوبگماشته پیش رو فرستادند بندگان ما چون ملاحظه فرمودند که جمی غفیر مانند سیلاب جهانگیر رسیده بلکه نزدیک شد که عنان برعنان بل دست بگریبان شوند لهذا ضرورة عنان توکل

کشیده و پای توقف در چشم رکاب گذاشتیم وصف آرای همان رساله و همان معدودی چند
بلتغی گردید بضرب توب خصم کوب قلعه بدن بسیاری را از ایشان زیروز بر کردیم چون
دیدند که اکثر اسپ و آدم لقمه آن دو توب اژدر در آزردم شدند زیاده از ین جرأت
گزین نشده پای همت پس کشیده طائروار در قفس حصار خزیدند چون این خبر در
بنگاه رسید لشکر معرکه طلب مانند تیر برهدف مطلب اعنی بحضور ظفر کوکب
آمده گفتند که حیف خوب آمده بودند ولی بدجستند غرض که بندگان ما تا بوقت مغرب
در آن سرزمین زینت گزین اجلال بوده بعده عنان توقف از کف گذاشته آهسته آهسته
رونق افروزد ائره دولت و اقبال شدند چون دوست محمدخان آمده متصل باغ رحمدل خان
فروکش شد یکدو روز مورچال جنگی درمیان بود یعنی از طرفین کسی را که
پیمانه عمرش لبریز باده اجل شده بود ندای از جعی بگوش جان میشنود مگر سران
غلامخانه کابلی متواتر مخفیا عرض رسا میشدند که هرگاه بندگان همایون چنگ
از گریبان جنگ بکشند البته درعرصه نزدیک روز این طائفه را شب تاریک نموده دولت
حضور آفتاب نشو ر بدست می آوریم داغ دیدگان قندهار بدوست محمد خان اظهار
نمودند که خویش اقربا هم از ما نیست بیگانه و آشنا چه اعتبار اگر بشتاب کاری نکنی
همه مردم کابل را رفته گرور رشته عهود را گسسته دوست محمد خان اگرچه از مردم کابل طما نینت
نداشت اما بعهود ایشان اندکی تیقن و اطمینان میداشت چون دید که لشکر پادشاهی بیغم بکنار نشسته
قدم تعجیل پیش نمیگذارند و یکان و یکان از سپاه ما گریخته میروند یقین شد که البته زیر کاسه نیم
کاسه باشد لهذا مردم را فرصت نداده و مصحف شریف را مکر رشفیع ساخته و بدست
گرفته هریکی را بتجدید قسم میداد خلاصه اینکه در مقابله اول که بهنگام عصر از دو طرف
جنگ پیش آورد از نوك شمشیر و رمح یلان هژبر توان و آتش فشانی اتواب و زنبورك
آتش فشان نیشهای دلریش خورده راه خویش بمعاودت پیش گرفت بلکه از آمدن
بقندهار پشیمان گردید چنانکه از ملاحظهٔ پشیمانیش قندهاریان دست از خان و مان کشیدند
عساکر پادشاهی از چیرهٔ دستی خود دران مقابله شادان و شکر گویان اما از شکستن
و ترقیدن یکضرب توب که در آن مقدمه از ناقابلی و گرم روی توپچی بی وقوف بظهور
پیوست نهایت دل شکسته و خاطر آشوب شدند که فال بد آمد عاقبت چه حال نتیجه دهد چون پنجه
آفتاب عالمتاب و آستین ظلام متواری شد بندگان ما در خیمه اقبال چون ماه جها نتاب
که در خیمه زمردین سیمین طناب نشیند تکیه گزین سریر اجلال شدند خوانین غلجائی
و درانی بلوچ و سیستانی مانند انجم حلقه زدند بندگان ما فرمودند که این منزل مقابله
نیست لشکر پادشاهی که همه جا چون عقد ثریا مجتمع می بودند الحال مانند بنات النعش
متفرق اند از یك گوشه لشکر تا گوشه دیگر یکفرسخ فرق است آیا کدام میدان
وسیع که نامرد از نامرد فرق شود . درین گوشه و کنار است یا اینکه پیشکاران

معاندین لباس صلاح وخیرسگالی عاریه پوشیده لشکر پادشاهی را در ین منزل سنگر نشین خواهند ساخت ازینمعنی همگی صلاح اینان سر بپیش انداختند بندگان مافرمودند خیر قضا کار خود کرد وقدر خواهشی که داشت آشکار نمود. اکنون بباید که امشب بنای شبخون گذارند که این هم دلیل کامیابیست سردار سمندر خان واکثر نامداران لب بپاسخ کشودند که تاامروز باقبال عدومال پادشاهی ازضرب شمشیر ماست که قامت ایشان ازبارغم دوتا گردیده اگر شب شبخون بر ایشان زنیم روشنیچراغ همت دلیران لشکر ظفرپیکر درروز پیش فروغ آفتاب عالمتاب سلطانی پرتو نخواهد داشت فردا که شاهد هرجائی فلك جام بی ثبات جهان راپر ازباده اجل کرده درگردش آورد هر کس را کهجرأت وحوصله اش دران مجلس کشد خواهد نوشید القصه مقابلهٔ دوم یوم سه شنبه بیست و دوم شهر صفر المظفر ۱۲۴۵ هجری واقع شد آنروز را بندگان مانحس اکبر میشمردند کار بقتال وجدال کشید بندگان مامتحیر که لشکری که اینچنین پراگنده ازحد شهر کهنهشاه حسینی وچهل زینه تا کوتلمورچه افتاده واتواب هرکدام بیکجا مانده باشد چگونه پیشرفت کار شود و بندگان م بکدام حدماننه آیت الهی حرزبازوی استقامت اقاصی وادانی گردد آخر الامر همین اختیار فرمودند که خیرالامور اوسطها درمیانه حد رونق افروز باشندتا که بهر طرف طمانیت حاصل و کومك واعانت واصل گردد باوجود اینچنین پراکندگی لشکر و اتواب گروهی از فوج کابلی که تشنه این کار زار بودند بجنگ برآمده جمعی کثیر ازان خیره سران بیتدبیر اسیر واز آب شمشیر یلان لشکر پادشاهی سیرگر دید ند که درقیامت هم ازدست ساقي کوثر آب نخواهند نوشید وجمعی غفیر را سر گوی چوگان شمشیر شیردلان معسکر سلطانی آمده کههر کسکه دید زبان طعن بر ایشان کشید غرض درآنروز هرحمله که سپاه کابلی وقندهاری می آورد بسیاری از ایشان را پنجه قدر بیدست وسرودست قضا رخت حیات ازسر ایشان بدر میکرد وبقیة السیف منهزم گردیده خودرا بکنار قلعه که پایداری ایشان بیشتر ازینجهت بود میرسانیدند و الا در هزیمت اول میدان را چون دل خود ازامید خالی ودل خود از خون چون روی میدان پرمیکردند غرض درحمله اخیر آنچنان هزیمت برایشان واقع شدکه سپاه ایشان ازشهر قندهار ومنزل باغ گذشت دوست محمد خان همچو برادرانش سراسیمه ازین حادثه داغ میگشت وقران بدستپیش هریك زبان معذرت میگشود که ساعتی بایستید هیچ کس سخن ایشان نمیشنود کلانان پلتن ایندولت بهین برخلاف قاعده وآیئین کههرچند ترمتمکین دارباد میذوا ختند قدم اقامت برزمین نمیگذاشتند تا که رفته رفته خود را قریب قلعهرسانیدند وچهارضرب توپ مخالفان رادلیران عساکر پادشاهی بدستتصرف آوردند وچند مهار اشتر شهنگی باشهکچیان زنده وسربریده بحضور کشیدند و چند سر بیتنه ازسرکردگان ایشان نیز گویمثال آورده زیرسم ستور حضور انداختند ومنادی غیب ندای فتح وفیروزی بگوش جهانیان میرسانید وجهانیان لب ازتبسم پیش نمیکشیدند

وهرگروه درتلاش قدم زن طریق بود که پیش از رفیق ادای تهنیت بجا آورند مردم آنسرزمین که برشوامخ کوهها وارتفاع بلندیها تماشا کنان بودندازخوشی صدای الله الله بگوش حاملان عرش معلی میرسانیدند دوست محمد خان خودرا از کنار قلعه با ریك وفند هاریان روز خود چون شب تاریك دیده ناموسان خود راسو از اسپان نمودند که بکشند ویا همگی رابشمشیر جهالت بکشند ناگاه ازسفله پروری روزگار چشم زخم در روزگار لشکر غضنفر فر شجاعت آثار رسید که خود بخود هزیمت افتاد وهر یك ازتماشائیان که بیك سوی نشسته بودند پا بگریز نهادند چون بندگان ما اینمعنی را مشاهده نمودند که فلك شعبده باز باری دیگر در روی کار آوردو خنیاگر آسمان چنگ مراد معاندان درچنگ گرفت آتش غم از کانون سینه علم زد وطایر هوش درقفس بدن بال وپرشکست وشاهد خردرا رنگ ازرو پرید کدشمن بجائی نه اینمعنی صورت

از کجا نمود تااین زمان زمانه پرخط وخال سریع الزوال درادای تهنیت میبود الا آن چگونه راه مخالفت کشود غرض کهبندگان ماهر چند چوب منع پیش روی مردم سپاه بطوع واکراه گذاشتند فایده پذیر نشد تا که جمعیت مخالفان رسید و پنجه افسوس رخت حیات منهزمان رامیکشید همان تماشائیان که از هزیمت مخالفان دستگ زنان وپای کوبان بودند دشمن جان این خدا زدگان گردیدند بندگان ما دیدند که کار ازدست ودست از کار رفت بخاطر رسید که درانجا ایستادن وسینه چاك کردن چه نتیجه دهد گویا خود رابدست خودهلاك کردن است بهتر آنکه عنان عزیمت رابسمت هرات گذاریم تااز سرنو کاری ساخته این بارغم را ازشانه آرزو برداریم لهذا متوکل علی الله شده بجانب هرات عطف عنان فرمودیم آنروز چهروز که ازیکطرف غربال فلك آتش بیز وازیکطرف فلام وخدمتگار پراگنده درگریز واز یکطرف غم مردم سپاه در ضمیر

واز یکطرف اندوه این واقعه جانگاه گلوگیر آن منزل که صحرایش ازنهایت وسعت دامن بدامن صحرای قیامت بسته وهوایش ازغایت حرقت آب ازچشم زمین وزمان گرفته واز صخره های شوار عش هیون فلك ازنعل ماه میخ شهاب می افکند واز ناهمواری جبالش دلسنگ آب میگردید القصه آنروز وآنشب تخمیناً باصد سوار ازمقرب ودوره نورد منزل مزاور گردیده علی الصباح از دریای هیرمند عبور فرموده درنصف النهار بکاریز اسحاق زائیان بیرون ازده درنخلستانی عنان عزیت کشیدیم همینکه مردم یعنی ملازمان غم رفیق قدری ازفکر آب ونان وعلیق فارغ گشتند بازعنان از کف گذاشته فردایش

درموضع دوسنگ یعنی قلعه مددخان درانی اسحاق زائی عنان عزیمت گرفتیم مردم آنجا طریق خدمتگاری بکمال عبودیت واخلاص شعاری پیموده هنگام شام از آنجا نیز کوچ فرموده بهمین منزال درمنازلیکه طائفه درانی نشیمن داشتند رهنورد میبودیم تا که راه مقصد برناوپیر برقلعه واشیر که تهنه کبیر قندها ریان شریر بود افتاد کمی ازشب گذشت که ماه جهانتاب سلطانی کهدرمحاق غم بوده درآن منزل رسیدچون بموجب استدعای مردم همراه بنابر اخذ زاد راه قدری مکث کرده شد حاکم آنجا بمحض آگاهی دست برزسرنان واشك حسرت ازدیده ریزان بحضور سکندر شان مشرف گشت سیورسات

شایان بهریك از خرد و کلان رسانیده خود مانند کالبد بیجان درحیرت فرومانده میگفت «اینکه می بینم ببیداریست یارب یا بخواب» .

قطع نظر از آن بهر راهی که عبور می افتاد و در هر خیل بهر مکانی که منزل منظور می گردید مردم صغیر و کبیر از تاسف و تحسر ناله و نفیر بکره اثیر میرسانیدند و از جزع و فزع دل کرو بیان را بدرد می آوردند و زار زار گریسته این نوحه ادا میکردند دردا که بیخ گلبن شادی بریده شد ، واحسرتا که شاخ طرب بارور نماند : چونکه بملك متعلقه علیخان بلوچ یعنی سرحد سیستان بادیه پیمای عزیمت شدیم ارباب و سر کرده هر منزل الی قلعه خاش که چهار پنج یوم در آنجا توقف روی نمود احدی سر از خدمتگاری و اطاعت پذیری نپیچید از آنجا که قلعه لاش و قلعه جوین تا آن سرزمین قریب الحد بودند هرگاه بندگان ما از قلعه خاش حرکت فرمودند در اثنای راه علیخان بلوچ والی سیستان و غلام رسول خان ولد بزرگ صالو خان اسحاق زائی والی قلعه لاش وجوین به تقبیل رکاب همایون شرف اندوز شده تا موضع کده که یکی از قصبات عمده سیستان است بخدمتگاری حاضر و بجان سپاری فاخر علیخان مذکور ورود بندگان همایون را فتوح کار و بهبودی روزگار خود دانسته چون گل در شگفتن آمد و هزار دستان اخلاصش در سرائیدن بعد سه چهار روز خود صالو خان اسحاق زائی نیز سعادت اندوز حضور شده زبان عرض کشود که لاش وجوین مکانیست خالی از خلل هرگاه بندگان همایون در تمکن آنجا چندروز غمهای گذشته را بتدبیر آینده بدل سازند چشم معاندان کور و وجود نابود شان زنده در گور خواهد شد علیخان و باقی سرداران بلوچ و سیستان جملگی محکوم حکم اعلیحضرت خاقان انار الله برهانه علیخان متوقع فرمان که در رکاب سعادت ممون حاضر بود و یا در مکان خود بر گشته مترصد امر همایونی باشد بندگان ما بتصور آنکه در مآل گفتن ایشان اولاً اندیشه کردن لازم لهذا علیخان را بخلعت فاخره سرافراز ساخته شرف ارتخاص ارزانی فرمودیم و بندگان ما باراده خالق شب و روز بعد از طی منازل در قلعه جوین رونق افروز شدند و هنداور ود الهداد خان پیشخدمت سرکار اشرف را بدربعه نامه مخبر بر آگاهی سوانحات درهرات ارسال فرمودند فرزند ارشد اشجع اعز کامکار سعادت نشان شاه کامران از وقوف این واقعه هائله نهایت حزین و از تشریف آوری بندگان ما بغایت بهجت آئین شده از غایت سرور محرم اسرار حضور حاجی فیروز خان خواجه سرا را که از بسیاری محرمیت بر جمیع امرایش فوقیت داشت با تحفه و تحائف موفور بحضور پرنور ارسال داشته تمنای آن نمود که فیما بین دولتین هیچگونه جدائی و دوجائی منظور نیست هرات خانه خود آن معمار کارخانه پادشاهیست و دربند اوامر و نواهی آن عم معظم تمامی رعیت و سپاهی ترصد که بندگان همایون از راه تفقدات گوناگون تشریف فرمای دارالرفاه فراه شوند اگر حرکت این محبت آیت مقتضای خاطر خطیر باشد اقبال آن بالراس والعین است و اگر بنهج دیگر بود هم با آنجام و انصرامش سرتفاخر بفرقدین غرض قریب دوماه که بندگان ما در جوین رونق بخش بودند بمتوطنان آنجا شب و روز چون عید میگذشت و بصالو خان و گلزار خان عم او مانند نوروز بلا مزید توقف بندگان ما در جوین که گوش زد نزدیك

ودورشد خانزادگان درانی چون محمد حلیم خان ولد میرعلم خان نورزائی معه عم وبرادران وفرزندان ونزدیکان و محمد عظیم خان ولد زر محمد خان فوفلزائی وسیف الدین خان ولد یحیی خان بامیزائی وآقا جان خان ولد مهر علیخان مهر آخور اسحاق زائی وغلام نبی خان ولدعلم خان علیزائی وغیره ازخرد وبزرك هرطائفه که شرح آن موردرد سر است بحضور حاضر وبدرگاه ایزدی شاکر شدند بعده چون نوشتجات سماحت سمات ازهرات بکرات ومرات رسید بندگان همایون زمام مقصد بسوی فراه کشیدند بندگان مادر تلاش وتمهید آن که جمعیتی بهم رسد تا که این غم جانگداز واقعه قندهار رابشادی نغمه ساز ازخاطر افگار بکشند مردم بدسگال در فکر وخیال محال آنکه بندگان همایون اولاً هرات راازدست فرزند سعادت نشان شاه کامران وثانیاً انتقام ازمعاندان بکشند ونوشتجات قائم مقام از مشهد مقدس هم بتمنای خسرو میرزا ولد نائب السلطنه ایران عباس میرزا بجهة صالو خان میرسید که بهر صورت که توانند مهمان خودرا اعنی بندگان همایون رادرمشهدمقدس بیاورند که آنچه مقتضای خاطر خطیر باشد بعمل خواهد آمد صالو خان دریندمعنی نهایت شائق ومکرر میگفت که رفتن آنطرف بسیار مناسب ولائق است بندگان ماچون ملاحظه فرمودند کا خوانین درانی وایماق اتفاق آن دارند کههرات ازدست فرزند معظم الیه بر ود وعرائض خوانین وامرای هرات پنهانی وگفتگوی اکثری بقسمهای لسانی نیز میرسد کهبندگان همایون تسخیر هرات رامرکوز خاطر خطیر نمایند ماهمگی درخدمتگاری استوار وپایداریم وفرزند سعادت نشان شاه کامران ازجهة عدم وجود اعتبار باکسی دریمقد مه معاضد نمیتواند شدونوشته وپیغام ازمشهد مقدس علی مشرفها التحیة والسلام بدین نمط میرسد مبادا خوانین درانی وهراتی بساطی دیگر بگسترانند کهموجب خرابی بنیان ارکان دولت فرزند سعادت نشان شودعلاوه برآن اینمعنی نهایت بر ضمیر رافت پذیر بندگان ما گران آمد کهجهانیان چه خواهند گفت که کمند تسلط بندگان همایون بگردن دشمن طناب نگردید بلکه ازدست خود خانهٔ دوست را خراب ساخت دست قوت بندگان همایون درگرفتن ملك ازبیگانه نرسید علم سطوت در گرفتن ملك خود از خود افراشت فرزند سعادت نشان موصوف کهآنقدر طمانینت و خاطر جمعی از ملك ولشکر خود ندارد بهتروصلاح وقت آنست کهبندگان ماسهام مطالب را در کیش ضمیرا نباشته بسان کمان هلال ازراه ریگستان سیستان از گوشه کچهی وبلوچستان سر کشیده مردم آنجا ولشکریان وغیره را کهدرمیدان اطاعت وخدمتگاری سروجان راقربان میدارند اجتماع ساخته سینه معاندان را هدف ناوك مراد سازیم والاضرور دراینجا کمان کوشش درچله بدنامی وتیر مراد بهدف ناکامی وبدسر انجامی خواهد افتاد لهذافی الفور عنان عزیمت را بسوی دشت بکوا معطوف و قوای جسمانی رادرتعب وسختی قطع راه سیاه کلاه مصروف فرمودیم نعوذبالله منه آن راه چه راه کهبدرقه توکل دررفتن راهش اندیشه ناك ورهبرخرداز شنیدن نامش سینه چاك دروسعت بیابانش ازچشمه خورشید تف آتشین میخیزد و پشتهای ریگ جبال مانندش شاید از غربال فلك ملائکهٔ اولین وآخرین میریز دازچه روست که فیاض ازل نظر

احسان ازرویش گرفته که گیاهی نمیرویدو بآب سحاب لطف بدنش ارریگی نمیشوید منزلش آنقدر دور که منزل قیامت درپیشش یکقدم است آبهایش آنچنان تلخ و شور که آب جحیم درنظر رهنوردش دمبدم غرض تا که ببدرقه عنایت ایزد پاك بعرصه چهارده یوم ازان منازل و مهالك گذشته دراول موضع منکوچر من مضافات بلوچستان نزدیک بکلات نصیر خان متعلقه محراب خان بلوچ منزل گزین شدیم و فردای آن ازآنجا حرکت فرموده دراخیر موضع مذکور گرمی روز گذرانیده هنگام شام از آنجا طبل رحیل کوفته تمام شب رهنوردی نموده فرداچاشت در نخلستانی که کلات نصیر تخمیناً ازآنجا بقدر یك میل فرق است زینت بخش گردیدیم فی الفور عالیجاه محراب خان ازفروغ انوار حضور دیده خودرانورآگین ساخته بقاعده ادب شناسان زبان نیاز میگشود که کلبهٔ ویرانه بلوچ ازمرحمت معمور کاخ این دولت عمارت یافته واساس نام ونشان ماطایفه بطراز عنایت خداوند این شوکت دوخته شده اگر از انقلاب فلکی ودور چرخ چنبری کهنه وفرسوده شد الله الحمد که باز بنزول اجلال همایون ازنو نوی یافت ودل برامید درمیدان این نوید علم مباهجت وخوشی افراخت مترصد که بندگان همایون ازین مکان اکنون انتقال فرموده منزل کلات را بوی منصه زینت اجلال نمایند چرا که چون دائره دولت واقبال قریب غریبخانه فدویت سگال بوده هر لحظه مقتبس انوار جلال خاقانی میگردم بندگان ما اجابت فرموده بمکانیکه تمنای او بود رونق افروز شدیم درین اثنا بمسامع جلال رسانیدند که رحمدل خان بارگرانی ازبیخردی و بوالهوسی معه پانصد سوار تعاقب بندگان همایون نموده بخیال باطله اینکه ملازمان رکابی بندگان همایون سختی وتعب این منازل بعیده بسیار کشیده که اسپ ازرفتار و آدم از گفتار مانده شاید دست بردی کرده باشم درمنزل یوم گذشته فروکش است بندگان ما از استماع این معنی مانند سیماب بیقرار گردیده فرمودند که نظر به آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون عمر زیاد و کم شدنی نیست همگی سوار وپیاده مستعد وآماده شوند تا آنچه خواست خدا باشد خواهدشد شاید که محراب خان رادیروز بوی فتیله بدماغ رسیده بود که بندگان مارا تکلیف کوچید از آنطرف باینطرف نمود همین که محرابخان شنید که اراده بندگان همایون چنین است سراسیمه دویده زبان معذرت کشود که ما فدویان هنوز هلاك نشدیم که بندگان همایون با این نمکحرام بدسر انجام مقابل شوند اگر مراعات عهدوپیمان که فیمابین این اخلاص نشان وآن نمکحرامان سراسر بحسب تقدیر و اتفاق رو داده نمیبود ازین آمدن متنفسی جان بسلامت نمیبرد اگر فردا چون بخت برگشته خود برگشته رفت بهتر والا ما طائفه بلوچ تا همگی ازسر نشویم بندگان همایون راکسی نخواهدگذاشت که روی سیاه وتباه آن نمکحرام نظر فرمایند اگر بسبب خدمتگاری بندگان همایون بمارنجی رسد بهتر از گنجی شمریم که بما رسد ناچار بندگان ماعنان ازدست کشیده درجاده صبراستادند واز بیمهری فلك خیره چهر متحیر گردیده خیالات چند بخاطر میگذشت خیر .

زمانه بنیك وبد آبستن است ستاره گهی دوست گه دشمن است

یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ملخص که آن نمکحرام خائب و خاسر برگشته رفت

ومحراب خان شرف عرض رسانید که شهنواز خان وفتح خان از وابستگان فدوی که تااین زمان نزد فدوی محبوس بودند گریخته در کچهی رفته با اتفاق سمندر خان آتش فتنه وفساد روشن ساخته اند وتمام الوس را بخود گروانده انطفای آن ازفدوی بسی مشکل هرگاه ازسحاب عنایت واحسان بندگان همایون ترشحی شود البته اطفای آن بوجه کامل خواهد شد بندگان ما مشار الیه را مطمئن ساخته بعد از چند یوم ازآنجا نهضت فرموده از راه دره موله منزل فرسا شده عجب دره ایکه تنگی راهش چون دل بخیلان تنگ ودرنشیب وفرازش فرس طاقت وتوانائی لنگ وارتفاع کوهای طرفینش سربابرج افلاك کشیده بل چشم مهر وماه عمقش ندیده با وجود یکه از سرش گذشته واز گرانی سنگهای جانبینش سینه گاوزمین چاك گردیده آنکه درراهش افتاده شاید دربر داشتن آن کمر کوه شکسته غرض بعد قطع منازل نه گاهچون در موضع کوترو بندگان مازینت بخش شدند ملاحظه فرمودند که شهنوازخان وفتح خان بدستیاری سردار سمندر خان نهایت کاروا مور محراب خان را خراب کرده اند بلکه نزدیکست که شهر بهاك را برابر بخاك نمایند لهذا فرمان همایون شرف صدور یافت که سردار سمندر خان احرام بند کعبه حضور شده شهنواز خان وفتح خان تا ورود مسعود بندگان همایون دربهکاك مقدمه رابتعویق گذارند چون سردار مسطور بموجب امر حضور شرف اندوز شد بندگان مابعد قطع منازل زینت افروز موضع بهاك شدند شهنواز خان وفتح خان باطائفه بلوچ که قریب بهاك هنگامه شور و شر بافلاك افراشته بودند بندگان ماپاس خاطر محرابخان آنهارا ازآنجا وابس کرده نایره شرارت وجمعیت ایشانرا باب تدبیر وموعظت منطفی ساختند بعده بندگان ما درتمهید جمع آوری لشکر ودر فکر آنکه آلات حرب واسباب ضرب چگونه بدست آید شدن سردار سمندر خان که سراغ بکوی مطلب برد بشرف عرض رسانید که اجتماع لشکر واسباب پادشاهی بدون فرصت درین ملك ونواحی غیر ممکن الوسات اینجا طریقه دارند که امروز انبوهی آمدند فردا گروهی رفتند درینصورت مبالغ کثیره باید تا بمصارف ایشان برسد وبا وجود آن ایشان غم شریك کس نشوند ومخالفان در کمین پس لاچار ماکوه نشین باشیم آنقدر فرصت دست نمیدهد که خبر باطراف وجوانب انتشار یافته لشکر قلمی مجتمع گردد پس بامردم الوس بی ساختگی چگونه جواب دشمن آراسته داده شود همدر انفرصت سردار مذکور نیزنهایت علیل که از شدت مرض بربستر ناتوانی ذلیل افتاده بود بندگان مافرمودند که شما در محال سیوی نزد عیال واطفال خود بروید شاید کهبسبب آرامی چند روز صحت یابید انشاء الله تعالی بعد ازعافیت عقده خاطر بناخن تدبیر کشوده خواهدشد چون سردار مسطور ازحضور شرف ارتخاص یافت باول منزل بندای ارجعی الی ربك راضیة مرضیه روح روحانی راازکالبد جسمانی بسپهر ملك جاودانی پرواز داد وچون این خبر بمسامع جلال خاقانی رسید ازنهایت افسوس بسی شربت غم نوشیدند چرا که سردار مغفور درین سفر گوی سبقت در میدان خدمتگاری از همه مقربان حضور ربوده ودر جانفشانی سرکار فیضمدار ورضا جوئی صغار وکبار اهالی دربار عقده ازدل هرکس میکشود زهی

استقامت وبردلی که برادر وبرادرزادگانش در فندهار نقدجان را نثار بندگان همایون آثار نمودند و آهی از دل نکشیدو خودرا بهمین منوال میدید امّا افسوس که طغرا نویس دیوان ازل نامه حیات از دستش برده دریده بندگان همایون مابعد از افسوس فراوان معتبران را فرستاده که آن گنج اخلاص نمون را در کنج زمین مدفون ساخته عیال و وابستگان اورا بی رنج ربهاکك سکون دهند بعد اینواقعه بخاطر خطیر خطور نمود که بدست خالی وکیسه تهی بنای هنگامه وفراهمی لشکر وسامانه اگر بالفرض گذاشته شوده پیشرفت کار چگونه خواهد شد لازم که باز بلو دیانه رفته بمرهم رای دوستان اند مال جروح سینه افگار نمائیم لهذا ازبهکك قطع منازل مقصود نموده اولا بخاطر خطیر رسید که ازحدود مزاری اگر چه راهیست غیرآباد که ازعدم آبادی وو فور زحمت وخواری مرکب آوای انسانی باوجود بامدی طویله هستی ازشمیدن بوی هوایش بافسار نفس ره نورد منزل نیستی میگردد چون قریب المسافه است بهتر که مرحله پیمای منزل مقصود شویم ثم باقل مصلحت سنج چنین رهنمون شد که ع ره بروی ره مرو هر چند ره پیچان بود فلاجرم نهضت فرما سوی لارکاه توابع شکار پورشدیم چون در لارکانه که بدخل وتصرف حیدر آباد یانست رونق بخش گردیده چندیوم بسبب ماندگی وتعب راه اقامت پذیرفتیم میران خیرپور بشرف عرض رسانیدند که هرگاه آفتاب عالمتاب سلطانی ازطرف خیرپور نورافشان منزل مقصود میگردد مادر خدمتگاری قامت خود را چون رایت مهرخواهیم افراشت مقارن آن میران حیدر آبادنیز معروض داشتند که طی منازل مقصوده ازهرراهی که خاطر بیضا مظاهر اقتضا نماید درجا نفشانی خود را چون ماه انگشت نمای جهانیان خواهیم ساخت بندگان مارا که طائرشوق و نیاز بطوف زیارت لعل شهباز درپرواز بود عنان مقصد بجانب حیدر آباد معطوف فرموده بعد نیل مقصود درحیدرآباد بر کنار رودخانه در باغ میرزین العابدین متصل ترنده میراسماعیل شاه ر۲۹ شهررمضان المبارك سنه ۱۲۵۰ نزول اجلال فرمودیم میران مذکور خودرا درخدمتگاری معاف نداشته همگی بحسب و ت سلامانه وپیشکش ازنظر فیض اثرمکرر گذرانیده چند روز که بدلان مارونق افروز بودند در استحصال دولت حضور ذخیره اندوز تمنای خود گردیدند وبندگان مانیز بتلطفات شاهانه مطمئن وبخلاع خسروانه بهجت آگین ساخته بنابر مصلحت وقت ازراه جیلمیر وبیکانیر عزیمت نمای مقصد گردیده بتاریخ هفدهم شهرذی قعدة الحرام سنه یکهزار ودو صد وپنجاه هجری درلودیانه سایه افگن گردیدیم برضمائر اصحاب دانش وارباب بینش روشن وظاهر ومبرهن وباهراست که سلاطین باتاج ونگین را ازینگونه واقعات بسی رو داده وایشان از سفله پروری روزگار سختی وتعب نهایت کشیده قطع نظر ازسابقین نظر درلاحقین باید نمود ودرصفحه احوال ایشان مطالعه باید فرمود که فرمانفرمای ایران فتحعلیشاه قاجار با وجود شوکت و اقتدار درگرفتن هرات چه هزیمتها که ندیده چه مشقتها که نکشیده

فلك درجام عام وخاص این باده پر کرده گهی پر کرده خالی گاه خالی داده پر کرده

بندگان مارا ازهزیمت لشکر وسفله پروری سپهر اخضر وسختی وتعب سفر چندان باك وخطر نبوده ونیست امّا ازینجهت غمناك دل سینه چاکیم که ازنهایت اهتمام گلبن

امیدرا زینت افروز گلستان شاجهان ساختیم وتمایش نکردیم ونشوونمایش ندیدیم ونخل مقصود را حلاوت بخش ناظران زمان ونادران دوران گردانیدیم وشیرهٔ ازبرش نمکیدیم وحاصلش نچیدیم اعنی آنقدر که زحمت ومشقت ومحنت ومؤنت درجمع آوری لشکروفر اهمی سامانه جنگ وسفر بکار بردیم که در وقت کار وهنگام کار زار بکار آید هیچ بکار نیامد هرگاه درحین کار این روزگار درروز کار مردان زور کا رمی افتاد عین مرادبود خیرباز هم ابواب فیوضات وعنایات الهی بازود ستا مید این نیازمند بجناب کبریائی درازاست چون کار برعنایت باریست منحصر ایدل نیم هنوز ببینم چها کند

دست ازطلب ندارم تاکام من برآید یا تن رسد بجانان یاجان زتن برآید

تمام شد .

نقش بست از سر زبانداني قلم سیف، دفتر ثانی

آغاز دفتر سوم

وقایع سی و پنجم عزیمت نمودن بندگان سکندر شان دارا دربان چراغ دودمان شاه دران شاه شجاع الملک کشور ستان بهمراهی و مدد دهی صاحبان عالیشان بادر ملکه انگلستان بجهت تسخیر ملک افغانستان وگوشمالی جماعه سرکشان .

برضمائر ارباب بصائر ونظائر مخفی نماناد که چون کوکبه شاهی وطلیعه رفیعه کشور کشای شهنشاهی بتجمل وسامان نامحصور درملک شکارپور رسید ولوای ظفرالتوای افواج بحر امواج جهان پیمای انگلیسی رونق پیرای آنسرزمین نزهت قرین گردید راقم این اخبار صحت اشعار المسمی بمحمد حسین تجار که ازساکنان دارالنزهات هرات است قبل ازنزول طلیعه منصوره دربلده مذکور بار اقامت انداخته بودم ازقضا وحسن اقتضا عندالورود جنود مسعود با جمعی از سران سپاه وبعضی از مقربان ومحرمان بارگاه فلک اشتباه پادشاه والاجاه طرح موافقت ورسم مجاورت افتاد و شیوه محبت ومجالست وشیمه اخوت ومواسات فیمابین بی شبهه وشین دست داد حتی که ایمن ازخطر وخالی اززیان همسفر باایشان شده درقندهار وازآنجا درکابل رسیدم بلکه تازمان اختتام فتنه وبلوا وبرهمی خاندان رفیع الشان شاه والاجاه ازکابل وجلال آباد راقم رااتفاق سفر بجائی نیفتاد از آنجا که ازشیوه وقائع نگاری دست رسی کمابینبغی داشتم بنا بران همگی روداد وباعث ایجاد صلاح وفساد که درنزول اجلال شاه شجاع الملک پادشاه افغانستان وافواج پادشاه بحر امواج پادشاه انگلستان دران نزدیك ودورصورت بروزوظهور نموده بود همه رادر صفحه خاطر مرتسم میداشتم درزمانیکه امیردوست محمد خان برخصت ورعایت صاحبان انگلستان ازکشور هندوستان اسپ انگیز کابل فتنه خیزشد وغربال فلك برساکنان کابل ازتنور شرار انگیز مکر ونفاق آتش بیز گردید چندی ازمردم تجار ایران که هریك اظهار اخبار بلاخلاف ازاحوال صلح ومصاف انگیزی وشاهی حسن گفتار ولطف اشعر بلتحفه استوار رای شائقین وروسای دیار خویش میدانستند هرچند که ازروی

واقعات شاه شجاع (۱۰۰۰ جلد) ب محمد صادق ح نماینده مذکور ر پاینده محمد ن رجب علی ۴ ر ۷ ر ۳۲

طبع گستاخ بنابر جستجو قد مزن هر کوچه و کاخ شدند پای خود را جز درسنگلاخ ترهات شاخ درشاخ ندیدند عاقبة الامر بماخن اظهار راقم عقده خاطر صدق ماثر را کشودند وچهرهٔ رعنای صحت این اخبار از آئینه یقین بهریك اظهار نمودند وبالهام طبع انصاف گزین این مجموعه را افسوس ناظرین نام نهادند الحق این احوالیست که راقم بچشم خود دیده واین مقالیست که از محرمان پادشاه جمجاه بگوش خویش شنیده ارباب غرض را درین کلمات صدق آیات داخل کردن جز داغ فضولی بر ناصیه حال خود نهادن دیگر حاصلی نیست.

آغاز حال حرکت بابرکت پادشاه جمجاه ازهندوستان بولایت افغانستان :

چون بعد از تفویض وتصدیق عهد نامجات یکجهتی آیات منبته ۲۳ شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۵٤ هجری که تمامی مضامین فلاحت تضمینش اتحاد ویگانگی دوام سرکارات ثلاثه یعنی سرکار جهانمدار انگلیسی وسرکار گردون اقتدار حضرت شاهنشاهی وسرکار تهور شعار مهاراجه رنجیت سنگه بهادر درامور خیر و شر ونفع وضرر وسلوك دوست ودشمن وغیره مطالبات صلاحیت سمات که باستصواب نواب والا جناب لارد اکلند بهادر بذریعه وواسطه عالیجاه معلی جایگاه سفیر با تدبیر مستر جی ولیم میکناتن صاحب بهادر صورت ترتیب وزیب توثیق یافته که صورت عبارتش این است :

نقل دفعات عهدنامه که صاحب والا مناقب مستر ولیم جی میگناتن صاحب بهادر ازمهاراجه رنجیت سنگه محررهٔ ۲۳ شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۵٤ هجریه نوشته آورده

از آنجا که سابق ازین فیمابین سرکارین یعنی سرکار والا مقدار خالصه جی و سرکار گردون اقتدار شاه شجاع الملك عهدنامه مشتمل برچهارده دفعه سوای تمهید و خاتمه مقرر شده بود وبسببی ازاسباب ملتوی مانده اکنون که صاحب والامناقب مستر ولیم جی میگناتن صاحب بهادر که بایمای نواب مستطاب معلی القاب جارج لارد اکلند گورنر جنرال صاحب بهادر باختیار کل جهت توثیق وتکمیل عهدنامه مسطور، ازراه دوستی موثقه قدیمه معهوده هردو سرکار عالیمقدار اعنی خالصه جی و کمپنی انگریز بهادر درحضور انور خالصه جی تشریف آوردند عهدنامه مذکور ازسرنو باضافه چند فقره دوستی آیات وچهارده دفعه شرائط جدیده که جمله هژده دفعه باشد باتفاق و صلاح دوستانه سرکار یکرنگی آثار کمپنی انگریز بهادر مقرر ومسند گردید که بموجب دفعات وشرائط مرقومة الذیل فیمابین مغایرت وجدایی متصور نیست ونخواهد شد فقط ؛ اول آنچه ممالك متعلقه این روی آب سند وآن روی آب سند که در تحت تصرف ودرعلاقه سرکار خالصه جی داخل است صوبه کشمیر معه حدود شرقی و غربی وجنوبی وشمالی اتك چهچه وهزاره و کهبل وانب وغیره توابع آن پشاور معه یوسف زائی وغیره وخطك و هشنگر و مچهنی و کوهات وهنکو وسائر توابع پشاور تاحد خیبر وبنوو دوروو زیری وتانك وگرانگ و کالاباغ وخوشحال گده وغیره توابع آن دیره اسمعیل خان معه توابع آن دیره غازیخان

وکوت متهن وعمرکوت وغیره معه جمیع توابع آن وسنگهر وارهند اجل وحاجی پور و راجن پور وهرسه کچهی ملك منکیره باتمام حدود آن صوبه ملتان باتمام ملك آن سرکار شاه موصوف وسائر خاندان سدوزائی رادرممالك مرفومة الصدرهیچ دعوی وسروکار نسلابعد نسل وبطنا بعد بطن نیست ونخواهد شدهمین عنوان مدام ملك مذکور ملك ومال خالصه جی نسلا بعدنسل وبطنا بعدبطن هست وخواهدبود .

دوم- شاه موصوف ازآطرف خیبراحدی رامرتکب دزدی ورهزنی ودنگه وشور وفساد باینطرف خیبرشدن هرگزنخواهدداد واگراحیانا کارداران سرکارین که معامله خوردوبرد نموده وروبفرارنهاده غیرحاضرباشند ازجانبین واپس شوند وآنچه آب ناله کوه خیبر برای مصارف قلعه فتحکده وغیره بموجب قدیم میرسد احدی مسدود نسازد فقط .

سوم- عبور کسانیکه مطابق آئین موثقه دوستی سرکارین عالیین خالصه جی وصاحبان کمپنی انگریز بهادر ازدریای ستلج متعلق چتهی و اجازت سرکار خالصه است همان قسم از دریای سند که دریای ستلج به آن آمیخته عبور اقوام معطل برچتهی واجازت سرکار خالصه خواهدبود وشاه موصوف بغیر اجازت وچتهی سرکار خالصه جی عبور شدن نخواهد داد .

چهارم - درمقدمه شکارپور وملك سند این روی دریای ستلج باسند آمیخته فیمابین سرکار خالصه جی وسرکار شاه موصوف مطابق رویه بهیه دوستی ویکرنگی قدیمه وآیین موثقه سرکارین عالیین یعنی سرکار خالصه جی وسرکار کمپنی انگریز بهادر آنچه معرفت کپتان کلاد مارتین وید صاحب بها درپلتیکل اجنت بهادر دوست صمیمی وجواهر سنج میزان دوستی سرکارین عالیین بموجب آیین موثقه معهوده قرار خواهد یافت بسرکار ذوی الاقتدار شاه موصوف منظور خواهدبود فقط .

پنجم - شاه موصوف بظهور انتظام کابل و قندهار اسپان نوعمر عمده واعلی وخوش رنگ وخوشخرام پنجاه وپنج راس ویازده قبضه شمشیر اصیل ایرانی عمده وهفت قبضه پیشقبض اصیل ایرانی وبیست وپنجراس قاطران عمده بالاقد ومیوه ولایت چه خشك وچه تروسردهای عمده شیرین درتمام موسم ازراه جالها وغیره در الکای پشاور وانگور وانار بیدانه وناك وسیب وبهی وبادام وکشمش بمقدار وافر سال بسال میرسانیده باشند و نیز اجناس اطلس هررنگ وپکرس وچوخهای سمور وکمخاب زربفتی وقالین ایرانی جمله یکصد ویکپارچه سال بسال علی الدوام بسرکار خالصه جی میرسانیده باشند فقط .

ششم - القاب مراسلات موجب مراتب مساوات فیمابین سرکارین عالیین ممدوحین جاری خواهد ماند فقط .

هفتم - آنچه سوداگران اسپان وغیره بیوپاریان طرف ولایت عازم سری امرتسر جیو ولاهور وتمام ممالك محروسة سرکار خالصه جی خواهند بود از طرف شاه موصوف ممانعت نخواهد شد بلکه تاکید وتائید بعمل خواهدآمد وازجانب سرکار خالصه جی هم همین نهج درینباب بظهور خواهد رسید فقط .

هشتم - سرکار خالصه‌جی تحایف بطریق دوستی ازقسم پشمینه وغیره بموجب تفصیل ذیل سال بسال بیاد شاه موصوف خواهد فرستاد .

ازقسم پشمینه	ململ	کمخاب	دوپته بنارسی
۵۵ پارچه	۲۵ تان	۵ تان	۲۱ تان

کیش بسیار سنوری ملتانی	دستار سفید	برنج باره .	
۵ تان	۵ تان	۵۵ آثار	

نهم - آنچه معتبران سرکار خالصه‌جی بجهت خریدن اسپان وغیره ویا برای کاری دیگر بطرف ولایت ویا ازطرف شاه موصوف بملک پنجاب وغیره ممالک محروسه برای خرید وفروش بقدر یازده هزار روپیه ازقسم سفیدی وپشمینه وغیره اجناس مامور شوند سرکار خالصه‌جی وسرکار شاه موصوف درنوازش به آنها وسرانجامی کار آنها متوجه خواهند بود فقط .

دهم - هرگاه فوج سرکار خالصه جی وفوج شاه موصوف باتفاق حسنه یکجا شوند شاه موصوف کار بد در حق گاوان هرگز هرگز اصلاً مطلقاً شدن نخواهد داد فقط .

یازدهم - هرگاه سرکار شاه موصوف فوج سرکار خالصه جی را بنابر امداد همراه برد آنچه از خاندان بارکزائی وغیره مال واسباب وجواهر واسپان واسلحه واضراب خورد وکلان وغیره بدست شاه موصوف آید نصف آن ازسرکار خالصه‌جی ونصف آن از سرکار شاه موصوف باشد واگرسوای فوج خالصه‌جی بدست شاه موصوف آید شاه موصوف اسپان عمده واشیاء زبده از اسلحه خورد وکلان وجواهرات وغیره بطریق تحفه مصحوب وکیل معتبر بسرکار خالصه‌جی ارسال دارند فقط .

دوازدهم - مدام معتبران شاه موصوف وسرکار خالصه‌جی معهٔ رسائل وتحائف بحضور جانبین جریده طور حاضر ومامور خواهند بود فقط .

سیزدهم - هرگاه سرکار خالصه‌جی طلب فوج سرکار شاه موصوف بمدنظر تکمیل مرکوزات عهدنامه هذا نماید شاه موصوف فوج با سرداران کلان ارسال دارند وسرکار خالصه‌جی نیز حسب الضرورت شاه موصوف بمدنظر تکمیل مرکوزات عهدنامه هذا فوج مسلمان معهٔ سرداران کلان تا کابل مامور خواهد نمود هنگامیکه سرکار خالصه‌جی رونق افزای پشاور شود ازطرف شاه موصوف یکشهزاده بجهت ملاقات سرکار خالصه جی بیاید تعظیم وتکریم او بوجه احسن از سرکار خالصه جی بظهور خواهد رسید فقط .

چهاردهم - دوست ودشمن هرسه سرکارات ممدوحین یعنی سرکار خالصه‌جی وسرکار کمپنی انگریز بهادر وشاه موصوف واحد است فقط .

پانزدهم - مبلغ دولک روپیه ضرب نانکشاهی امرتسریه یا کلدار سال بسال باالضرور ازابتدای ماموری افواج خالصه‌جی برای تخت نشانی شاه موصوف در کابل جهت تعیین فوج خالصه‌جی اندرون علاقهٔ دارالکاکای پشاور بقدر پنجهزار سوار وپیاده

ازقوم مسلمان بنابرپشت گرمی شاه ممدوح بحسب ضرورت برای کمك شاه موصوف هرگاه که درصوا بدید سرکار دولتمدار کمپنی انگریزبها دربا تفاق وصلاح سرکار خالصه جی همچو کمك ضرور متصور شود خواهند رفت درسرکار خالصه جی مدام شاه موصوف میرسانیده باشد هرگاه کدام مقدمهٔ کلان از جانب مغرب رونما شود پس تدارك آن باتفاق وصلاح سرکارین عالیین یعنی سرکار خالصه جی وسرکار کمپنی انگریز بها دربموجب موقع بظهور خواهد رسید درصورتیکه سرکار خالصه جی طلب افواج شاه موصوف نماید هرقدرمدت که فوج مذکور درسرکار خالصه جی حاضرباشد منجمله مبلغ مشخصه مسطوره بموجب حساب مجری خواهد شد سرکار کمپنی انگریز بهادر مادامیکه امری خلاف شرائط عهدنامهٔ هذا ازروی تحقیق بظهور نرسد متکفل ادای مبلغ مشخصه مذکور سال بسال بلاناغه بسرکار خالصه جی خواهد بود فقط.

شانزدهم- آنچه ممالك وتوابع آن درتصرف میران سند الحال است شاه شجاع الملك وسائر خاندان سدوزائی را نسلاً بعد ازنسل وبطناً بعد بطن بابت فرمانبرداری یا باقیات معامله مالگزاری درحال واستقبال به آن ممالك هیچ دعوی وسرکاری نیست ونخواهد بود ملك ومالك ومال میران سند نسلا بعدنسل هست وخواهد ماند بشرطیکه میران موصوف مبلغ سی لك روپیه نانکشاهی امرتسریه یا کلدار بموجب مجوزه سرکار کمپنی انگریز بها دربشاه موصوف ادانمایند وشاه موصوف ازجمله آن مبلغ پانزده لك روپیه نقد بسرکار والامقدار خالصه جی رسانیده دهد وباقی مبلغ پانزده لك خود بگیرد هرگاه مبلغ مذکور همگی وتمامی اداشده باشد پس آنوقت دفعه چهارم عهدنامه شاه موصوف مرقوم دوم ماه چیت سنه ۱۸۹۰ که شرح آن مطابق اصل درصدر مندرجست منسوخ خواهد گردید ومراسم رسل ورسائل وتحائف فاخره عمده اعلی فیمابین سرکار خالصه جی ومیران سند بمدت قدیمه جاری خواهد بود فقط.

هفدهم- هرگاه شاه شجاع الملك درملك کابل وقندهار عنان حکومت بدست کفایت خود خواهد آورد آنگاه باممالك محروسه والی هرات برادر زاده شاه موصوف هیچ جهت متعرض ودست انداز نخواهد شد فقط.

هژدهم: شاه شجاع الملك وسائر خاندان سدوزائی بدون استمزاج واستصواب سرکارین عالیین سرکار خالصه جی وسرکار کمپنی انگریز بهادر معامله وسرکار با احدی ازسرکاران غیر نخواهند کرد واگر احیاناً کدام سرکار غیرعزم لشکر کشی برملك سرکار خالصه جی یاصاحبان انگریز بها درنماید بقدر مقدور خود بمقابله آن پردازند فقط.

آنچه دفعات مرقومة الصدر مرقوم شد سرکار خالصه جی وسرکار انگریز بهادر وسرکار شاه شجاع الملك رابخوشی ورضامندی تمام منظور است وعهدنامه هذا بشرط ثبات دفعات مسطوره مدام برحال وبرقرار خواهد ماند وبعد از ثبت دستخط ومواهیر هرسه سرکار والاقتدار شرائط عهدنامه هذا بعمل خواهد آمد تحریر پانزدهم ماه هار ۱۸۹۵ درلاهور فقط.

نقل ز بانی صاحب والامناقب میگنا تن صاحب بهادر ۱۲ ماه هار ۱۸۹۵
اگر شاه شجاع الملك برای رفتن بسر کلان خوددر لشکر مها راجه صاحب بهادر اجازت دهد پس شهزاده موصوف ازطرف مهارا جه صاحب بهادر مورد تعظیم و تکریم مطابق شان جلیل خود خواهد گردید شهزاده موصوف را اختیار خواهد بود که منجمله صاحبان عالیشان همراه لشکر مهاراجه صاحب بهادر یکی راهمر کاب گرفته با جمعیت لشکر مهاراجه صاحب بهادر که مسلمین باشند بطرف کابل قدم پیش نهند درصورتیکه جمعیت قوم افاغنه رجوع بشاه شجاع الملك نمایند بالو جوهات دیگر پیش رفتن شهزاده موصوف درنظر صاحبان همراه لشکر با هل کاران مهاراجه صاحب بهادر که حسب الحکم مهاراجه صاحب بهادر مشیر وشریك این امر به آنها باشند انسب واولی متصور باشد اگرشاه شجاع الملك بعد نظر رجوع کنانیدن بسوی خودسر داران ا فغانستان رابرای انجام مرام خود وحصول مقصد سر کاربن عالیین خواهش آن داشته باشدکه سلطان محمدخان همهمر کاب خودبطرف قندهارشود پس مهاراجه صاحب بهادر اجازت رفتن بخدمت شاه ازسر داران موصوف دریغ نخواهند داشت و شاه شجاع الملك عزت وآبروی سردار سلطان محمدخان نگهدارد اگررفتن افواج مها راجه صاحب بهادر وعبور حدود ممالك محروسه خودباتفاق وصلاح صاحبان عالیشان که درلشکر مهاراجه صاحب بهادر موجود باشند مناسب متصور گردد درآن تقدیر اتفاق وصلاح صاحبان همراهی لشکر که باصاحبان همرکاب شاه شجاع الملك رسم مراسلات مرعی خواهند داشت واجب متصور خواه شد هرچند که اینهمه مراتب پیش ازین بمعرض قبول مهاراجه صاحب بهادر رسیده است تاهم برای رفع شك وشبهه آینده انسب آن معلوم گردید که بمعرض تحریر وترقیم درآید بجناب فیضماب اشرف سری مهاراجه صاحب بها در گزارش شد ۱۳ ماه هار مبارك ۱۸۹۵ فقط.

نقل مقتضیات بندگان ظل الهی که نوشته اش میکناتن صاحب بهادر برده است،
اول ـ آنکه ازاولاد شاه دران وفرزندان ومتعلقان بندگان ماهرکس که باشد ورعیت وسپاه وافسران درانی وکهومه که در ولایت باشد در پرداخت وعدم آن ودرخیر وشر ایشان مالك ومختار بندگان ماست درین امر ازصاحبان وغیره هیچ کس متعرض نخواهد شد.
دوم ـ هرگاه بندگان مادر کابل وقندهار متمکن باشند بسبب تنگی بسمت بلخ یا سیستان وبلوچستان ونواحیات توابع کابل وقندهار وشکار پور لشکر کشی نمایند ویا بتحت تصرف آورند درین امر ممانعت نخواهد بود؛

سوم ـ هرگاه کابل وقندهار وشکارپور بتصرف بندگان ما باشد باید که توابع آنها که درزمان سلطنت قلمبند میبود تعلق ببندگان ماداشته باشد؛

چهارم ـ در زمانیکه بندگان مادر کابل متمکن شوند وصاحبان عالیشان عزم مراجعت نمایند یکصاحب بنابر وکالت واگرچند نفردیگر بجهة تمشیت امور لشکر بندگان ماخواهش نمایند صاحبان مضایقه نخواهند نمود؛

پنجم ـ درمیان صاحبان ومردم ولایت چه ازسپاه وچه ازرعیت بدون مرضی وصلاح بندگان ما امری بوقوع نخواهد آمد؛

ششم ـ درخصوص دادن دولك روپیه وچیزی دادن ازشکارپور ببندگان ما بسیار سخت وشاق معلوم میشود چراکه اول آنملك گنجایش آن ندارد كه خرج واخراجات بندگان ما وسپاه بعمل آید ودیگر که اینمعنی مالگزاری ومالیه دهی بنظر جهانیان می آید مختار صاحبانست هرگاه گنجایش آن درآنملك میبینند ویا مناسب وصلاح میدانند چه مضایقه اهتمام امور بندگان ما تعلق بصاحبان عالیشانست.

هفتم ـ چونکه سلطنت روبخرابی آورده همچنانکه غلامان سرکش شده ملك ولایت راغصب نمودند همچنان سندیان درشکارپور آدمان خودرا نشانیدند الحال که بندگان ما در ملك ولایت متمکن شوند باید که میران سندشکارپور راواگذار شوند که ملك پادشاهیست بتصرف بندگان ما باشد؛

هشتم ـ درخصوص کنیزان که ردمیشوند اگر چه بدست دادن آنها درآیین معطل باشد چونکه امرناچاریست که ارباب عزت ووقار رابدون خدمتکار ممکن نیست خدمتکار باید اگر بدیگر مردم آین آیین جاری میشود باری اجرای این امر درباره مهمان لازم نیست کنیزانیکه ازمردم ولایتی متعلقان سرکار فرارشوند بعدبسرکار واپس داده شوند.

نهم ـ دیگراینکه بعد مطالعه ثانی شرایط عهدنامه واستماع عرایض صاحبان عالیشان ما بدولت راچنان مناسب نمود که ذکر شکارپور درمطالب مرقومة الصدرمندرج نشود وآنچه عذرات درماده دادن دولك روپیه بسرکار مهاراجه رنجیت سنگه بعوض معاونت فوج نوشته شده است چونکه مضر عزت ما بدولت متصور نیست ذکر آن نیز گذاشته شود حالا بدولت رابرضا ورغبت ثبت نمودن دستخط ومهر خود منظور وقبولست:

دفعه هذا بتجویز مکناتن صاحب بهادر بدفعات فوق درج شده؛ در ثانی مطالبات مرقومة الصدر بدین نهج نوشته تسلیم وید صاحب بهادر نموده شد: اول آنکه ازاولاد شاه دران وفرزندان ومتعلقان بندگان ما هر کس که باشد واز رعیت وسپاه وافسر وسران درانی وکهومه که درولایت باشد درپرداخت وعدم آن ودرخیر وشرایشان مالك ومختار بندگان ماست درین امر ازصاحبان وغیره هیچ تعرض نخواهد شد چرا که آنمردم بیفکراند وعاقبت اندیش نیستند؛ هرگاه بندگان ما در کابل وقندهار متمکن باشند بسبب تنگی بسمت بلخ یاسیستان وبلوچستان ونواحیات توابع کابل وقندهار الی سرحدشکارپور لشکر کشی نمایند ویا بتحت تصرف آورند درین امر ممانعت نخواهد بود: هرگاه کابل وقندهار بتصرف بندگان ما درآید باید که توابع آنها که در زمان سلطنت قلمبند بود بدستور باشد: در زمانیکه بندگان ما در کابل متمکن شوند وصاحبان عالیشان عزم مراجعت نمایند یکصاحب بنابر وکالت واگر چندنفردیگر که بجهت تمشیت امور لشکر بندگان ما خواهش نمایند صاحبان مضایقه نخواهد نمود: درمیان صاحبان ومردم ولایت چه ازسپاه وچه ازرعیت بدون مرضی وصلاح بندگان ما بوقوع نخواهد آمد؛ چون سلطنت روبخرابی آورد همچنانکه غلامان سرکش شده ملك ولایت راغصب نمودند همچنان سندیان درشکارپور آدمان خود نشانیدند اینمعنی ببندگان مانهایت سخت وشاق مینمود که سندیان نیز ضبط ملك پادشاهی نمودند بخاطر بندگان مامدام همین بود که هرزمان باشد ملك راازدست ایشان خارج سازیم: الحال که صاحبان عالیشان بنابر مصلحت واز

روی خیرخواهی آوردن ذکر شکاربور را در دفعات مطلوبه جائز نداشتند و در خصوص دادن دولک روپیه بسرکار مهاراجه رنجیت سنگه هم بندگان ما شاق بود صاحبان عالیشان عذرات آنرا نیز بالفعل جائز نداشتند بندگان ما نظر به یگانگی که صاحبان عالیشان دارند ذکر این دو مطلب را مو قوف داشتند باقی پنجدفعه مطلوبه مر قومة الصدر بمهر و دستخط مزین گردد از آنجا که فیما بین بندگان ما و صاحبان عالیشان اتحاد و یکوجودی مهیا باشد سرموئی جدائی متصور نیست باری از ثبت گردیدن مهر و دستخط در دفعه مطلو به مرقومة الصدر تشفی و تسلی بندگان ما میگردد سوا ازین مبادا چیزی درمیان آید که موجب ملال خاطر دوستان گردد فقط .

اجوبه دفعات مطالب شاه ذیجاه شجاع الملك پادشاه ازطرف نواب مستطاب معلی القاب گورنر جنرل بهادر مرقومه ششم ماه اگست سنه ۱۸۵٤ عیسوی مطابق پانزدهم شهر جمادی الاول سنه ۱۲۵٤ هجری .

سوال (۱) اول آنکه از اولاد شاه دران و فرزندان و متعلقان بندگان ما هر کسیکه باشد در پرداخت و عدم آن و در خیر و شر ایشان مالك و مختار بندگان ما ست درین امر از صاحبان و غیره هیچ متعرض نخواهد شد .

جواب . درینماده خاطر مبارك جمع باشد زیراکه اصلاً اراده سرکار دولتمدار انگریزیه نیست که در پرداخت و عدم آن و خیر و شر فرزندان و متعلقان آن خلاصه خاندان مجد و اعتلا مداخلت نماید درهمچو امر آن سلاله دودمان عز و علا مختارند :

سوال (۲) هرگاه بندگان ما در کابل و قندهار متمکن باشند بسبب تنگی ملك بسمت بلخ یا سیستان و بلوچستان و نواحیات و توابع کابل و قندهار لشکر کشی نمایند یا بتحت تصرف آورند درین امر ممانعت نخواهد بود : لفظ شکاربور محو شد .

جواب (۲) یقین خاطر عاطر باشد که همواره نیت و اراده سرکار دولتمدار انگریزیه مصروف تاسیس اساس سلطنت آن زینت بخش سریر عظمت که دوست قدیم و محب صمیم این سرکار ابدمدار هستند خواهد بود و هر وجوه و طریق که در ینماده مقتضای نصفت باشد حسب تقاضای وقت بمشوره و کنکاش هر دو سرکار بعمل خواهد شد .

سوال (۳) . هرگاه کابل و قندهار بتصرف بندگان ما باشد باید توابع آنها که در زمان سلطنت فلمبند میبود تعلق ببندگان ما داشته باشد : لفظ شکاربور محو شد :

جواب (۳) . سرکار دولتمدار انگریزیه را حسب تحریر صدر بجز قوت و ماموری نقیصه ملاکلام گرفتن سلطنت آن خلاصه خاندان عز و علا خواهشی دیگر نیست فاما مبرهن خاطر عاطر باشد که بانقلاب روزگار در امور سلطنتها کمی و بیشی ظاهر و آشکار میگردد و در بعضی احیان ممالك یك سلطان وسعت می پذیرد و وقتی من الاوقات برخی از مملکت و مضافات سلطنت وی بدست و تصرف اهل حکومت دیگر درمی آید همانا آن سلاله دودمان مجد و اعتلا او پذیرا فرموده اند که والیان پنجاب و سندبر ملکها ئیکه سابقاً بدخل و تصرف سلاطین افاغنه بوده اند و درینزمان بید تصرف والیان موصوفین اند موصوف الیهم قابض و متصرف خواهند بود .

سوال (٤) در زمانیکه بندگان مادر کابل متمکن شوند وصاحبان عالیشان عزم مراجعت نمایند یك صاحب بنابر وکالت واگرچندنفر دیگر که بجهت تمشیت امور لشکر بندگان ماخواهش نمایند صاحبان مضایقه نخواهند نمود،

جواب (٤) اخلاصمندرا بتمام ترخوشی ورغبت وخیلی خرمی ومسرت ماندن یك صاحب بطریق وکالت و چندنفر دیگر بجهت تمشیت امورلشکرقبول ومنظوراست :

سوال (٥) درمیان صاحبان ومردم ولایت چه ازسپاه وچه ازرعیت بدون مرضی وصلاح بندگان ماامری بوقوع نخواهد آمد :

جواب (٥) : اخلاص گزین را بخوشی تمام و رغبت مالا کلام این معنی منظور است که درمیان صاحبان ومردم ولایت افغانستان چه از سپاه وچه ازرعیت بدون مرضی وصلاح آن خلاصه خاندان عزوعلا امری بوقوع بیاید

سوال (٦) درخصوص دادن دولك روپیه وچیزی دادن ازشکارپور بندگان ما بسیار سخت و شاق معلوم میشود چرا کهاول آن مملکت گنجایش آن ندارد که خرج واخراجات بندگان ما وسپاه بعمل آید و دیگر اینمعنی مالگزاری ومالیه دهی بنظرجهانیان می آید مختار صاحبا نستهر گاه گنجایش آن در آن ملك میبینند ویامناسب وصلاح میدانند چه مضایقه. اهتمام امور بندگان ماتعلق بصاحبانست .

جواب (٦) یقین خاطرباشد که هرگز هرآینه اراده سرکار رفعت مدار انگریز نبود که با آنسلاله دودمان مجد واعتلاتکلیف درامرغیر واجب دهد یاباعث امری شود که برخاطر عاطرسامی گران وشاق باشد وآنچه ذکر عدم گنجایش ریخته خامه آنوالاتبار گردیده است بپاسخ آن حالی خاطر صفامظاهر نموده می آید که سرکار دولتمدار انگریزیه تعمیل وتکمیل مراتب عهود لابدیه ومستلزمه ذات ستوده صفات هرگز درضیق وتنگی افتادن آنوالاتبار روا وگوارا نخواهد داشت وهرچه درباره دادن زرمهاراجه رنجیت سنگه بهادر مالگزاری ومالیه دهی بنظر جهانیان درآمدن رقمزده کلك گهرسلك شده بجواب آن همان قدر کافیست که درادای مالگزاری ومالیه دهی واجرت سپاه بون بعیدیکه هست نمایان بلتفاوت زمین وآسمان ظاهر وعیان چه اکثر احیان اتفاق می افتد که سرکار توانگر و قوی تر خرج برای افواج سرکار دیگر میدهد بلسرکار اعلی باسرکار ادنی اینقسم معامله و رویه را بروی کار می آرد پس تطویل کلام خصوص درنیمرام بیحاصل محض است چراکه آنخلاصه خاندان عضمت اینمعنی راروا داشته بمنظوری جمیع شرائط عهدنامه ثبت مهر ودستخط خود برغبت ورضا پذیر فرموده اند

سوال (٧) چونکه سلطنت روبخرابی آورده همچنانکه غلامان سرکش شده ملك ولایت راغصب نمودند همچنان سندیان درشکارپور آدمان خودرا نشاندند الحال که بندگان مادر ملك ولایت متمکن شوند باید میران سند شکارپور راهم واگزار شوند که ملك پادشاهیست بتصرف بندگان ماباشد .

جواب (٧) درباره دفعه هفتم نسبت شکارپور اینقدر کافی وبسنده است که مقدمه آن درعهدنامه موثقه حالطی وانفصال مافیه وآنوالاتبار آنرا تلقی بقبول داشته این دفعه که درخصوص شکارپور است محو گردیده چراکه درعهدنامه تجویزی نوع دیگر رو نموده

واقعات شاه شجاع (۱۰۰۰) ب محمد صادق ح محمد رفیق ر احمد علی ن رجب علی ر ۲۳

سوال ۸- درخصوص کنیزان که فرار میشوند اگرچه بدست دادن آنها در آیین معطل باشد چونکه امر ناچاریست که ارباب عزت ووقار را خدمتگار باید اگر بدیگر مردم این آیین جاری میشود باری اجرای این امر درباره مهمان لازم نیست که کنیزان که ازمردم ولایتی متعلقان سرکار فرار شوند بعد بسرکار واپس داده شود .

جواب ۸- در باره دفعه هشتم واخیر که مقدمه نازکست اینقدر جواب اجمالی آن کافیست که حتی الامکان شرایط ومستفاد قوانین وپاس مروت وآیین بهین مرعی داشته درانجاح مرام وانصرام خواهش ومرکوزات آن برگزیده صفات جهد وسعی وکوشش وپیروی برروی کار آیدچنانچه درینماده بااهلکاران اینسرکار مقیم لودیانه ایما واشعار رود .

سوال ۹- دیگر اینکه بعد مطالعه ثانی شرایط عهد نامه واستماع عرایض صاحبان عالیشان ما را بدولت چنان مناسب نمود که ذکر شکارپور در مطالب ... ج ... آنچه عذرات ... دولت روپیه بسرکار مهاراجه رنجیت سنگه بعوض معاونت فوج نوشته شده است چونکه مضر عزت ما بدولت متصور نیست ذکر آن نیز گذاشته میشود حالا ما بدولت را رضا ورغبت ثبت نمودن دستخط و مهر خـود منظور وقبول است ؛

جواب ۹- آنچه درتتمه دفعات رقمزده کلک متانت سلك گردیده است بجز آنکه تحسین و آفرین بر عقل سلیم ورای مستقیم آن عالی تبار نسبت بمعرفت سود وبهبود حقیقی وفایده ومنفعت تحقیقی و وثوق واعتماد بر صفاطینتی ونیکو سگالی این سرکار ابدبنیاد که فرموده اند نموده آید دیگر ضرورت ندارد فقط ؛

موکب ظفر کوکب شاهنشاهی وعساکر نصرت مآثر انگلیسی ازقصبه لودیانه تاریخ ۲۳ شهر شعبان المعظم سنه الیه پرچم کشای سمت شکارپور گردیده پس از انقطاع منازل وانتهای مراحل وملاحظه انواع ندورات که از جانب مهاراجه پتیاله والامعه عرائض تهنیت فرایض وازطرف مهاراجه رنجیت سنگه بهادر معه مراسله مواحدت مواصله که هریك با ایل وذرایع وکلای خویش بحدودخودارسال داشته بودندوشرفیابی عالیجاه نواب محمد بهاولخان عباسی در بهاولپور بدربار کیوان اقتدار وگذرانیدن انواع پیشکشی ازقسم اسپان تازی واشتران مهاری باسازهای طلاونقره کار وزرنقد و اجناس زری و ابریشمی بیشمار موازی سی ضرب شهنگ معه اشتران تیزرفتار وبالاپوشهای زرین ونباتی پرنقش ونگاره وضرب توپ دشمن کوب جلوی وضیافت اساطین وارا کین دربار شاهی وسران وافسران سپاه شوکت دستگاه انگلیسی وباقی نفایس عرائس انتظام که معمول قدیم آبا واجداد آن حلوصیت انجام بود ممتاز شدن هریك از وکلا و نواب موصوف حسب لیاقت وصداقت خودها بخلاع فاخره وجوابات عرایض ومراسله ونفاذ دستخط وارقام مطاعه درتاریخ شهر ذی حجة الحرام سنه الیه زینت بخش ملك شکارپور گردیدند صاحبان عالیشان استجازت ادای سلامی سپاه نصرت پناه انگریزی که ازجانب کلکته وبمبئی ملحق رکاب

نصرت انتساب شده بودند بسمع پادشاه والاجاه رسانید درترتیب افواج بحرامواج حسب ضابطه خود ها قیام نمودند غرض آنچنان آراستگی و پیراستگی در ادای سلامی مشاهده شد که ناظران از وفور حیرت از خود رفتند از ینمعنی که آیا درکوه قاف نشسته‌ایم که حوریان جلوه مینمایند ویا از هوش رفته‌ایم که درعالم بیهوشی عالم دیگر بنظر در میاید حضرت شاهنشاهی نیزاز مشاهده این حال آنقدر خوشحال ومرفه‌البال که گویا ربع مسکون درتصرف ملازمان همایونش درآمده بعد ازاتمام این تماشای عجیب افسران افواج‌را بهمینه وسپاه نصرت پناه‌را نقدینه اکرام وانعام فرمودند پنج پلتن تلنگه ودو رجمنت سوار نوآموز که سرکار انگریزی باسم سامی ونام گرامی شاه‌جمجاه آراسته وپیراسته بودند ازملاحظه آراستگی آنها بکار قواعد شاه‌ممدوح زبان تحسین کشودند چون مقتضای ومرکوزخاطر صاحبان عالیشان این بود که بامیران سند شرایط مطلوبه خودرازیب توثیق‌داده بعدحسب العهود شاه‌جمجاه ومهاراجه رنجیت سنگه بهادرمبلغی هم‌بجهة سرکارین ممدوحین بگیرند مگرمیران سندیه اولاً بخیال محال باطله دراجتماع لشکر ابتر وبیسر خود کوشیده که شاید صاحبان انگلیس نیزهمچون سرداران افغان ازانبوه بی‌شکوه ایشان‌خائف وستوه گردیده درامور مرکوزه خودتساهل ورزند که ناگاه افواج بحرامواج انگریزیه چون طلاطم امواج دریای بیکنار وتراکم شدت‌ابربهار از دوجانب یعنی ازسمت بحر وبر بیحد ومر رسیدند درینصورت دانستند که هرگاه درسفینه حمایت واطاعت ایشان ننشینیم ضرور غرق‌آب شمشیربلان تهمتن‌توان ایشان خواهیم شدوسوخته آتش اتراب‌دوزخ‌میزان ایشان‌خواهیم گشت ناچار رشته صلاحیت وعهود راحسب‌الصلاح طرفین منعقد ساخته ادای مبلغ بیست وهشت لك‌روپیه نقدرا برذمه خود گرفتند چنانچه صاحبان والاشان بموجب تقرر مبلغ پانزده لك روپیه بسرکار مهاراجه رنجیت سنگه بهادر رسانیده سیزده لك روپیه را بشاه جمجاه دادند

احوال کوچ ازمقام شکارپور بعزیمت قندهار .

چون کلبهٔ شاهنشاهی وافواج بحرامواج انگریزی ازشکارپوردرحرکت آمده شاه جمجاه هرچندبجهة محراب خان بلوچ نوشته که سعادت تقبیل رکاب‌نصرت انتساب‌حاصل‌سازد آن بی‌نصیب بنابر تمرد وعدول عذرات ناواجب غیر معقول در میان آورده اگرچه معتمدان خودرابحضور شاهی‌فرستاد اماخود متیکه دران‌ایام ازشان اومیبایست بظهور نرسد ومنع وبند وبست‌رهزنی وخیانت طوائف بلوچ نیزنتوانست نمود حتی‌که مردمان بلوچ درحین مقام وکوچ مردمان فرومانده لشکررا بی خطر بمعرض تلف میرسانیدند آخرالامر بجزای همان‌خسران‌بود که‌فوج بمبئی بعدازتسخیر کابل‌بهنگام‌مراجعت‌بهندوستان‌تاد یبأدست قتل وغارت بمحرابخان وساکنان قلات نصیرخان واموال آنان دراز کرده بملك واولادش بسی خرابی وتباهی رسانیدند حتی که تا باز اولادش درظل عاطفت دولت بیزوال انگلیسیه استظلال نجستند روی آرامی وعزت ندیدند فرض کوکبه‌شاهی ولشکر ظفر پیکر انگریزی هرگاه‌از ملك محرابخان منزل بمنزل عبورفرموده درمحال گندنی که‌تاشهر قندهار مفاصله سی کروه دارد رسیدند

سرداران قندهار بهوای کارزار با سپاه پیاده وسوار جرار خود قریب محال مذکور در قلعه فتح الله خان منزل نموده همدران روز کدوخان نام مهمند که یکی از سوران جرار ودلاوران نامدار سرداران مذکور بود یکز نجیر فیل ولیم جی میکناتن صاحب بهادر را از چرا کاه گرفته بردشب که بسر دست آمد سرداران مذکور ازروی مصلحت در مقابله نمودن با فواج بحر امواج انگریزیه خیر وعافیت خود ندیده اول شهرت دروغ در لشکر خود دادند که امشب بر فوج انگریزی شبخون میزنیم چنانچه اینخبر در لشکر صاحبان عالیشان نیز رسید بنابران مردمی که خیمهای آنها بیجا بود آنهمه را جا بجا نموده نهایت در خبر داری وحراست پرداختند همین که سرداران مذکور بعزم دروغ واراسپ شدند بطریق فرار عطف عنان بجانب شهر قندهار نموده بعد ورود شهر عیال واطفال خود را براسپ واشتر سوار نموده بسمت ایران عزیمت اختیار نمودند حاجی تاج محمد خان کاکری از همانجا از موافقت سرداران مذکور پا کشیده باسواران خود همانشب بجبهه سایی عتبه علیه شاهی در کنار لشکر گاه انگریزی از جهت عدم اجازت حارسان وطلایه داران فرو کش شده علی الصباح بحضور شاه جمجاه مشرف شده باصاحبان عالیشان ملاقات نمود ازینمعنی شاه جمجاه وصاحبان بهادر نهایت مسرور گشته مشارالیه را بخلاع فاخره ومواهب لایقه ممتاز ساخته بخطاب مستطاب نصیر الدوله سرافراز فرمودند صاحبان بهادر از ورود حاجی خان مذکور بشاشتی نامحصور نمودند بانیمراد که اگر سرداران قندهار ده چند سپاه خود لشکرها میداشتند وحاجی خان مذکور نیز شامل ایشان میبود هم در مقابل فوج ظفر موج در شهر قندهار تاب استقامت وطاقت استدامت نمیداشتند لاکن از پایداری چندروزه آنها البته موجب قتل وغارت خلق الله بلااشتباه واقع میگردید چونکه حاجی خان کاکر بحضور شاه جمجاه مشرف شد واستقامت سرداران در شهر قندهار میسر نگشت درینصورت خلق خدا از قتل وغارت نجات یافت درحقیقت اینهم فتحی بود که از قدوم حاجی خان کاکر میسر شد عرض فردایش ازان منزل کوچ نموده در قلعه فتح الله خان وازآنجا بسوم منزل در تاریخ ۱۲ شهر صفر المظفر یوم یکشنبه سنه یکهزار ودوصد و پنجاه وپنج مقدس هجریه خارج شهر قندهار رونق افروز شده فردای آن یعنی سیزدهم شهر مذکور یوم دوشنبه حضرت شاه جمجاه با میکناتن صاحب بهادر ومصاحبان اوشان درارک شهر مذکور رونق بخش گردیده افواج انگریزی را از سوار وپیاده وتوپخانه بکمال تزئین آراسته ومسلح ومکمل ساخته وشاه جمجاه را درخارج شهر واقع دشت عیدگاه بتخت ارثی متمکن نموده ازهمه افواج سلامی ادا کرده از همه صاحبان و افسران نذرانه گذرانیده بهجتهای تازه ومسرتهای بی اندازه نمودند شاه جمجاه ازمشاهده اینچنین تعظیمات وملاحظه اینهمه تکریمات ممنون ومرهون گشته آنچنانه دررضا جویی صاحبان عالیشان میکوشیدند که در قید قلم نمی گنجید وحسب الرضاء صاحبان والاشان خوانین درانی را از هر طائفه بمنصب وجاهشان سربلند میفرمودند چنانچه برخلاف عصر بارگزاییان کسانیکه طاقت خربستن بخانه خود نداشتند هریك در بستن وآراستن کمندهای اسپ واشتر قدرت یافته ازوفور وجود اسباب حشمت وبزرگی همه ارجمند شدند ومردسپاهی که مدام دست

بار سایش بخواستن وام دراز بود و رعیت که همیشه سر خود را بر زانوی بی روزگار و مسود کیسه ایشان از درمهای عشرت پر و دل ایشان از غمهای محنت خالی گردید شاه جهجاه تخمیناً دولك روپیه بدعت و زیاده خراجی ایجاد بار گزاییان را بر رعیت ناتوان واگذار فرموده بخشیدند در عصر حکومت بارکز ایيان جوال گندم را که بموازنه سه من پخته هندغله میداشت بیکروپیه میدادند مردم خریدار بحامل آن میگفتند چه آورده چون نام گندم میگرفت دشنام میدادند که چرا هیزم نیاوردی یعنی آن نسبت باین عزیز تر است با وجود اینچنین افراط غله مردم رعایا و سپاه و فور تنگدستی صورت روپیه را بچشم نمیدیدند در زمان شاه جهجاه و صاحبان عالیشان کفی روپیه دو آثار گندم فروخته میشد ساکنان آنجا را آنقدر منافع بود که کودکان در کوچه و بازار با روپیه و دینار بازی میکردند غرض حضرت خاقان و صاحبان عالیشان در اهتمام سپاه و رعیت آنملك بخصوص پرداخت خوانین درانی بکمال تفقد و مهربانی میکوشیدند حاجی دوست محمد خان نام اسحاق زائی را که از نامداران آنملك بود از محال گرم سیل طلب فرموده در ظل عاطفت داشتند حضرت خاقانی رعایت و پاس خاطر این دو نفر یکی حاجی خان کاکر و دیگر حاجی دوست محمدخان اسحاق زائی را که نامدار و صاحب جمعیت و وقار بودند البته بغایت میفر مودند.

احوال تجدید اخذ عهد نامه مفصل بفصول هشتگانه و وقوع واقعه دختری از نجبا بمقام قندهار.

ولیم جی میکناتن صاحب بهادر بغیر وثیقه که در لودیانه زیب ارقام یافته بود وثیقه جدیده محتوی بدفعات هشتگانه بمقتضای خاطر خود بقید تحریر آورده بمهر حضرت خاقانی مزین نموده گرفتند که نقل مفصلش این است.

نقل عهد نامه دوستی و محبت فیما بین سرکار دولتمدار کمپنی انگریز بهادر و شاه ذیجاه شجاع الملك پادشاه که بمعرفت جی میکناتن صاحب بهادر ایلچی و وزیر انگلیس از طرف دولت باهره هند و پادشاه ذیجاه شجاع الملك شاه ممدوح برای ذات والاصفات و اخلاف شاه مفخر الیه بتاریخ هفتم ماه می ۱۸۳۹ عیسوی مطابق بیست و دوم شهر صفر ۱۲۵۵ هجری بمقام قندهار زیب توثیق یافت:

دفعه اول روشن و مبرهن باشد جمیع شرایط عهدنامه که بتاریخ بیست و ششم جون ۱۸۳۸ فیما بین سرکار دولتمدار انگلیسیه و شاه ذیجاه شجاع الملك و مهاراجه رنجیت سنگه بهادر زیب نفاذ یافته بحال و برقرار خواهد بود سرکارات ثلاثه بموجب شرائط عهد نامه مذکور کاربند خواهند شد:

دفعه دوم بمد نظر ارتباط و استدامت اتحاد واقع فیما بین سرکار دولتمدار انگلیسیه و شاه مفخر الیه یکصاحب ایلچی انگریز از طرف سرکار انگلیسیه همیشه بخدمت شاه محتشم الیه حاضر و موجود خواهد ماند و در صورت مناسب و مصلحت متصور ساختن پادشاه ممدوح نیز ایلچی از طرف خود جهة اقامت بخدمت گورنر جنرال بهادر معین و مامور خواهند فرمود:

دفعه سوم بعوض وبدل معاونت ومواحدت دیرینه و نظر اتحاد ومحبت کامله مستقیمه که ازجانب سرکار دولتمدار انگلیسیه و کیفیت شاه ذیجاه شجاع الملک روبظهور آورده است وبلحاظ یگانگی ویکجهتی هردو سرکار این شاه محتشم الیه گاهی احدی را ازقوم اهل فرنگ درزمره نوکران منتظم ومنسلک نخواهند کرد وکسی اهل فرنگ را اجازت استقامت بملک افغانستان بدون اطلاع واسترضای سرکار انگلیس عطا نخواهند فرمود :

دفعه چهارم فوجی منتظم ومرتب که صاحبان انگیلس سرکرده وسرداران آن باشند برای حفاظت ملک وذات پادشاه مفخرالیه وهم جهة اندفاع اعدای بیرونی علی الدوام درملک افغانستان مقرر ومعین خواهدشد وهر خدمتی که بصوابدید شاه وایلچی مذکور مناسب وضرور متصور گردد ازفوج مزبور گرفته آید :

دفعه پنجم خرج فوج مذکور طوریکه الحال است آینده هم بهمان اسلوب خواهد ماند وتعداد سرداران انگلیس متعینه لشکرمذکوره زیاده ازپنجاه نفرنخواهد بود بشرطیکه پادشاه مفخرالیه خواهش ازدیاد آن و ازدیاد فوج مذکور نکنند :

دفعه ششم شاه شجاع الملک مفخرالیه مشاهره فوج مذکور حتی الوسع والامکان از خزانه خود مودی سازند.

دفعه هفتم درخصوص امرتجارت شاه ممدوح درصورت پیش آمدن موانع ایجاانسداد وارتفاع آن فرمایند وهر تدبیریکه در رای صواب انتمای شاه مفخر الیه بصلاح ایلچی انگلیس برای رفاه مردم تجارقرار پذیردجلوهٔ ظهور خواهد گرفت.

دفعه هشتم مضامین دفعات هفتگانهٔ مرقومهٔ بالاابداً دائماً تابقای حکومت سلطنت خاندان سدو زائی بحال وبر قرار ومستقل وپایدار خواهد ماند.

درین اثنا واقعهٔ غریب روداد که دختری ازنجبای شهر ازراهی عبورمینمود ناگاه یکی ازسپاه گوره بر آن برابرشده بزبردستی وتسلط آنعاجزه رادر کاریزی که قریب به آن موقع واقع بودبرده بکارتش رابر گرفت ازینمعنی بواسطه شور وافغان آن دختر مضطر مردمان رهگذری اطلاع یافته باقوام اوخبررسانیدند تاجمعی کثیر ازسادات وعلما فراهم آورده بدربار شاهی استغاثه نمودند چونکه اینواقعه بهمه کس خصوص بمردم افغان نهایت مکروه وناملائم بود اگرچه شاه موصوف وصاحبان عالیشان معذرت بیحد وبسیار فرموده آتش فتنه وشراره بلوای عام را خاموش نمودند اما کینه وغیرت ناموسی از دل آنمردم مظلوم معدوم نگشت بلکه خیالاتی چندبخاطر آنها جاگرفت که هرگاه درابتدای ورود این شاه وسپاه اینچنین مقدمه ناسزابناموس شرفا روداد درصورت استقامت واستدامت آیابر ناموس ماجماعت چه پیش خواهد آمد ظاهراً پادشاه راجزنام شاهی دیگر اختیاری نیست ازناصیهٔ حال خوانین درانی خصوص حاجی خان کاکر و حاجی دوست محمدخان اسحاق زایی نیز آثار رنجیدگی وندامت قوم معلوم ومفهوم میشد لاکن ظاهر داری راازدست نداده میگذرانیدند بعد از کوچ افواج بحرامواج بقصد تسخیر کابل دراثنای راه از حرکات ناصواب آنها بشاه جمجاه معین شد که خفگی خوانین

درانی اول ازسبب آن دختر مذکور است ثانیا حاجی خان کاکر که بحضور خاقانی مشرف گردید امید آن داشت که برتبه وزارت ممتاز وبمختار کاری افغانستان سرافراز گردد میسر نشد وحضرت خاقانی که اینمعنی منظور نفر مودند وجهش آن بود که طائفه درانی تقرب ظاهری اورادیده هم حسد میبردند چه جای آنکه بمنصب وزارت فائزمیشد وحل وعقد امور مملکت بقبضه اختیار اومفوض میگر دید.

نیابت شهزاده فتح جنگ در قندهار و عزیمت کابل و واقعات اثنای راه

درتاریخ یازدهم شهر ربیع الثانی سنه یکهزارو دوصدو پنجاه و پنج هجری که اعلیحضرت خاقانی وصاحبان عالیشان ازقندهار نهضت کابل پرچم لوای عزیمت گشودند شهزاده فتح جنگ حاکم قندهار گردیده سردار محمد عطاخان ولد سردار سمندر خان درانی بامیزائی بنیابت شهزاده موصوف سرافرازشده درقندهار قرار یافتند حاجی خان کاکری وحاجی دوست محمد خان اسحاق زائی ومحمدتقی خان وکیل ونورالدینخان ولدیحیی خان بامیزائی وباقی خوانین درانی سوای سکندرخان بامیزایی بعذرعدم وجود تیاری سامان سفررخصت چندروز حاصل نموده در قندهار ماندند اعلیحضرت خاقانی تارسیدن بغزنین هرچندکوشش بامدن خوانین مذکورین داشتند آوازه آمد آمد میرسید وخود آنها نمیرسیدند به شاه جمجاه متیقن گشت که مضمون اشتهار دوست محمد خان مشعر براینکه بادشاه راجزنام نیست بلکه گروه نصارا خود صاحب مطلب اند به آنها اثر کرد که قدم گرفته می آیند باینمراد که هرگاه صاحبان انگریز برفور ورودغزنین قلعه غزنین را بتصرف درآرند وازاستماع اینواقعه دوست محمد خان بی ثبات گردیده راه فرار پیش گیرد بهتر والا درصورت محاصره غزنین وطوالت افتتاح آن همگی خوانین مذکوران بادوست محمدخان ملحق گردیده شبیخون درافواج انگریزی آورده مشغول قتال و جدال شوند اما غلط دانسته بودند زیراکه صاحبان بلندشان را یقین بود که بمجرد ورود تسخیر حصار غزنین خواهیم نمود چون بهفدهم شهرربیع الثانی سنه الیه کوکبه شاهی و دبدبه افواج بحرامواج انگریزی رونق بخش غزنین شدروز اول صاحبان بلندشان در اطراف وجوانب حصار غزنین گشت وسیر فرموده اظهار نمودند که شاید میجرلیچ صاحب و میجرماد صاحب درزمانیکه نقشه حصار غزنین را بقلم تحقیق آورده بودندورخواب بودند یعنی هرگاه نقشه قلعه بوضعی که حال بمشاهده می در آید میدانستیم البته توپهای قلعه شکن را درقندهار نمیگذاشتیم معذالک امروزافتتاح قلعه متعذراست لاکن فردا درنواخت چهارساعت بعد ازنصف شب دروازه حصاررا مفتوح مینمائیم سامعان افغانستان را ازین حرف پر تعجب می آمد زیراکه اینچنین قادر اندازی وشعبده کاری ندیده و نشنیده بودند غرض آنروز بسیر وتماشا وتحقیقات احوال قلعه گذرانیده شش جانب شرقی حصار فخیم سرادقات جاه وجلال شاهنشاهی و حضرت خیام کواکب احتشام افواج انگلیسی گردید فردا یش که صاحبان بلندشان درتمهید تسخیر حصار بودند درنصف النهار خبر رسید که مهتر موسی نام شخصی ازقوم غلجائی متوطن محال زرمت باجمعیت ده دوازده هزار غازی ازراه

بال بعزم قتال می‌آید ومحمد افضل‌خان ولددوست محمد خان معه دو هزار سوار بفاصله
دو کروه نشسته منتظر خوانین درانی قندهار میباشد درین اثنا ملاحظه شد که شوامخ
جبال حدجنوبی وشرقی راهمه پیادگان غازی گرفته ومملوساخته اعلیحضرت خاقانی
پیش ازآنکه صاحبان فوج انگریزی راتدارك نمایندفوج سوار وپیاده حضوری خود
رامعه‌چند ضرب توپ‌جلوی بمقابله آنها فرستادندچونکه مهترموسی با جمعیت خود بلاتأمل
برسبیل تعجیل می‌آمد تقابل طرفین دست داد دوآنزمان که‌جنود تائیدات الهی باستقبال
اولیای دولت شاهی دواسپه میدوید جمعیت غازی راهزیمت روداد همدرین‌فرصت چیزی
فوج انگریزی ازسوار و پیاده که‌موسومی شاه‌جمجاه و متعینه کپتان نکلس بهادر بود
نیز رسیده اند ازدیدن آنها آنمردم زیاده بی استقامت گردیدند حکم حضرت خاقانی
درآغاز مقابله شرف نفاذ یافته بود که هرکسیکه ازین بهائم خصلتان زنده و اسیر
یاسر آنهارا بریده بحضور آردیکصدد اشرفی درعوض‌عنایت خواهدیافت دلاوران معرکه
کارزار بسیار آدم‌زنده‌وسرهای بریده آورده اشرفیها یافتند بعداز آنکه آن گروه
کثری فرار دشت ادبار وبعضی کشته شمشیر آبدار گردیدند از اسیران هشتاد نفر
بحضور شاه‌جمجاه‌بودند که‌بحضور خودسرهریك راازقلعهٔ بدن‌شان‌جدا فرمودند ازینمعنی
همه صاحبان متحیر شدند چون فتح نمایان نصیب اولیای دولت شاه سکندر شان گردید
درآخر شب‌همانروز درنواخت دوساعت ازنصف‌شب ولیم جی‌میکناتن صاحب بهادرمشرف
عتبه‌علیه حضور خاقانی شده عرض نمودند که‌درعرصه چهار ساعت حصار غزنین ازیورش
افواج انگریزی مفتوح خواهد گردید حضورخاقانی خودبدولت نیزبرکرویو زیارت
حضرت بهلول دانا تشریف آورده تماشافرمایند شاه‌جمجاه‌فی‌الفور باچند نفر ازخواص
تشریف فرماشدند بمجرد ورودبندگان ثریا مکان از یکطرف شروع سرشدن
اتواب صاعقه بار انگریزیه واز یك جانب بصدمه نقب ازبیخ برکنده شدن
دروازه وقوع یافته ودلاوران تهمتن توان انگریزی باین‌تهور رنگریزی
خود را درحصار انداخته دست تقلب دراز کردند تاکه ساکنان حصار غزنین صدای
الامان بذروه آسمان بلند نمودند البته کسی را که ساغر عمرش لبریز باده اجل شده
مابقی از ذکور واناث درقید اسیری وهراس درآمده مال‌ومواشی آنها بیحد واحصا
بغارت رسید وغلام حیدر خان ولددوست محمدخان نیزمعه عیال ومتعلقین دستگیر سرپنجهٔ
تقدیرشد صاحبان بلند شان نامبرده را بحضور خاقانی‌آورده زبان معجز بیان درعفو
تقصیرات اوگشودند اعلیحضرت خاقانی نظر برعلوخویش فرموده وازخون اودرگذشته
بصاحبان بلندشان سپردند وبرای حفاظت‌زن وفرزند وعیال اویاقوت خان وغیره خواجه
سرایان از حضور خود گماشتند ازین فتح عجیب ونصرت غریب عام وخواص را حیرت
افزود ازدلاوری‌دلاوران انگلیسیه وشجاعت وتهور بهادران انگریزیه هریك زبان‌مدح
گشودند وچون خبراین فتح وفیروزی که درعرصه دوساعت نجومی نصیب وروزی نبرد
آزمایان انگریزشد بدوست محمد خان که درآنوقت درمنزل ارغندی باسپاه و اثاثه
کاوس وکی‌فروکش بودرسید قوای جسمانی اواز استماع‌این آفت ناگهانی ومخافت
جانی زائل گردیده وبخوانین وفتاین احوال آئین‌درانی قندهارنیز که‌ازرکاب نصرت

ماب حضرت خاقانی بحیلهٔ تهیه اسباب مانده از عقب پا گرفته می‌آمدند و انتظار وقوع امر باطل میداشتند هرگاه گوشزد گردید روسیاهی نامتناهی واصل و شامل گشت ومحمد افضل‌خان ولد دوست محمدخان که درنواحی غزنین بادوهزار سوار استقرار میداشت هم ازینحال دریافته بیسر وپا گشته فرار برقرار اختیار کرد دوست‌محمدخان بعداز استماع‌خبر وحشت اثرغزنین نواب جبارخان برادرخود راظاهراً بجهة بندوبست خود وعیال وباطناً برای دریافت احوال درنزد صاحبان عالیشان فرستاد نواب مذکور گفت وشنیدی چند کرده ازصاحبان بلندشان همین جواب یافت که دوست‌محمدخان معه عیال خود بهندوستان برود سالیانه یك لك روپیه برای اخراجات او ازسرکار ذوی‌الاقتدار انگلیسی عنایت خواهد شد نواب مذکور بعد ازدریافت احوال افسرده حال وشکسته بال گشته یکشب درآنجا گذرانیده بعده برگشته درلشکر دوست‌محمدخان رسیده آنقدر سخنان قبیح وبیداد صریح ازجانب صاحبان وافواج انگلیسیه که سراسر کذب وبهتان بودبیان نمود که بشرح درنمی‌آید دوست محمدخان بعداز استماع آنهمه اتهام نواب ناتمام رادرکابل فرستاد تاوابستگان وزنان اورا بیارد برسیدن آنجانیز سخنان دروغ بی‌فروغ خودرا بخاص‌وعام شهرت‌داد چنانچه‌ازبیهوده‌درائی اوسکنه کابل مضطرب ومتوحش گردیده مع‌عیال واطفال فرارنواحیات و کوهستانات گردیده بعداز آن اعلیحضرت‌خاقانی وصاحبان بلندشان هفت‌یوم درغزنین زینت بخش بوده ومال‌ومواشی مغروقه غزنین رادر تحت فروش‌در آورده واسیران رارها ساخته متحرك بسمت کابل شدند دوست‌محمدخان که‌ازخود وبیگانه راازین خیریکسان دیدوروش‌مردم رابرخلاف مراد مشاهده نمود ومحمداکبرخان پسر خود راازسبب بیماری‌قریب الموت‌دانست‌وخبر فتنه انگیزی غلام‌خان ولد اعظم خان نسافچی باشی را درکوهستان کابل بتواتر شنید لهذا ناچار شده‌عیال خودرا برداشته بجانب ترکستان فراراختیار کرد خوانین قندهار نیز بحضور سلطانی رسیدندشاه جمجاه وصاحبان بلند شان کپتان اترم صاحب بهادر وحاجی خان کاکر را معه‌سوار خوانین قندهار وهم کسانیکه در آنحال از خوانین کابل مشرف حضور سلطانی گردیده بودند در عقب دوست محمد خان برای گرفتاری اومقرر فرموده فرستادند نامبردگان بدوست محمدخان قریب شدند لاکن درگرفتنش حاجی‌خان کاکر تهاون نموده چشم‌پوشی کرد لهذابی‌نیل‌مقصودمراجعت کردند چنانچه کپتان موصوف اظهار اینمعنی بحضور خاقانی در حین ورود کابل بوضاحت تمام ادا نمود ٠

احوال رونق بخشی دار السلطنه کابل وواقعات آن .

چون بمشیت ازلی وارادهٔ لم یزلی کوکبه شاهی واثاثه افواج بحر امواج انگلیسی درتاریخ غره شهر جمادی‌الثانی سنه یکهزار ودوصد وپنجاه و پنج مقدسه

هجریه رونق افروز کابل شرارت تقابل شد اعلیحضرت خاقانی پیوسته در ملاحظه لشکر کابل ونظم ونسق ملك ورعیت مشغول بوده باصاحبان بلند شان آنچنان شیوهٔ سلوك وموافقت را مسلوك میداشتند و رضاجوئی آنهارا مد نظر دوستی منظر می انگاشتند که در میان سرموی نمی گنجید میرزا حیدر علیخان لشکرنویس شاه جمجاه که بتجویز ونفر کلنل کلاد مارتین وید صاحب بهادر از جانب شاه جمجاه بخدمت صاحبان بلند شان بر سبیل وکالت ورازداری تخصیص وآمد وشد فیمابین داشت سخن بنهجی فیما بین ادا مینمود که جانبین رضامند بودند و خیال رنجیدگی و مغایرت گاهی بیرامون خاطر هیچیك از دولتین نمیگردید چونکه فرصت بینی وعقب ماندن خوانین قندهار از محاربه غزنین و سستی نمودن حاجی خان کاکر در مقدمه گرفتاری دوست محمد خان متمکن متیقن خاطر حضرت خاقانی وصاحبان بهادر بود لهذا حسب الحکم سلطانی حاجی خان کاکر و حاجی دوست محمد خان اسحاق زائی از خوانین قندهار که منشاء فساد بودند ونائب امیر وملا رشید بارکزائی وآقاحسین فارسی راکه معتمد الدوله دوست محمد خان بودند باچند نفر دیگر از خوانین کابل محبوس نمودند چنانچه حاجی دوست محمد خان اسحاق زائی بواسطه عارضه لاحقه که داشت دردارالحبس از حبس این زندان فانی نجات یافته بعالم جاودانی رحلت نمود و حاجی خان کاکر راازقید نجات دادند و اعلیحضرت خاقانی در رفاهیت و غوررسی رعایا وآسودگی وجمعیت سپاه میکوشیدند وبقدردولك روپیه بنابر تخفیف بدعات ازمالیات برعایامعاف نیز فرمودند وبخوانین غلام خانه نامرد بربهانه نهایت مهربانی وپرورش داشتند چنانکه در تحت امیر اصلانخان جوانشیر که معروف ابخان شیرین است هفتصد سوار مقرر فرمودند که در وقت ضرورت خدمت یك سوار هم ازو بعمل نیامد وبدیگر طوایف نیز علی هذالقیاس چون بندگان شهزاده محمد تیمور باتفاق کلونیل کلاد مارتین وید صاحب بهادر ازجانب پنجاب در پشاور واز آنجا بغلبه و مردانگی از خیبر گذشته وارد کابل شدند ملا عبدالشکورخان نام که در مدت سی سال در لودیانه مختار کارشاه جمجاه ووکیل بحضور صاحبان والا دستگاه بودند ودر نزد صاحبان مستحسن الوصف وکثیر الحوصله ودرسرکار سلطانی مقرب ومعتمدالدوله بود همرکاب شهزاده موصوف نیزدرکابل رسیده بمجرد ورود از حضور شاه بخلعت نائب الحکومه کابل سرافرازشد . خان مذکور باوجود آنکه مبتلای امراض لادوا بود مگر شب و روز بصلاح امورخلق الله میکوشید رعایای زرمت که دراداءمال دیوانی سر میکشیدند وبر فاقت غلجائی نواحی ملك خود که در حین نزول موکب خاقانی جبهه سای عتبه علیه نگردیده بودند بلکه از کنار وگوشه هنوز شعار راهزنی مینمودند کپتان اترم صاحب بهادر مع چیزی فوج وتوپخانه بنابر انهدام قلعه جات آنها مقررشده وخوانین قندهار که بهمراجعت قندهار شرف ارتخاص حاصل کرده بودند نیز باصاحب بهادر

موصوف مامور شدند که بعد از انجام این خدمت بقندهار بروند چنانچه مذکور رفته چند قلعه آن گمراهان را منهدم و وجود اکثر از آن مفسدان را بدار نیستی منعدم ساخته خود از آنجا بطرف شال و کوت ملك بلوچ روانه مقصد گردیدند شاه جمجاه همیشه ذکر مینمودند که قریب سی سال است که در خانهٔ دوستان یعنی صاحبان بلندشان سکونت میداریم جز قدردانی و اهتمام عالیشانی هیچ مشاهده نکرده ایم که تا انقراض رشته لیل و نهار نسلاً بعد نسل ادای جزای این احسان نخواهد شد بل قصه همایون پادشاه هند و رفتن او بایران و مددگاری و مهماند اری نمودن شاه عباس صفوی شاه ایران و دوباره تسلط یافتن همایون شاه درهندوستان نمونه ایست از ین کار نامه که سرکار فیضمدار بهیه انگلیسیه بمانموده اند چنانچه درقندهار بعد از تخت نشینی و در ابتدای ورود کابل بدفعات به آواز بلند برسر دربار عام میفرمودند تمامی حاضران چه درانی وچه غیر آن تصدیق و تحسین مینمودند هرگاه بقیام کابل املاك طائفه بارکزائی از ضبطی سرکار بتوجهات صاحبان بلندشان خلاص و بامان ماند و بارکزائی که فرار شده بودند هریك چون محمد زمانخان باپسران و برادران و محمد عثمان خان ولد نواب عبد الصمد خان وولدان امیر محمد خان باجمیع لواحق و عشائر باز آمده بعزت و اعتبار خود برقرار ماند ه امورات و مطالبات خودرا حسب المرام بتلطفات صاحبان بلندشان سرانجام مینمو دند اگر چه در آن زمان حضرت ظل الهی بنابر استرضای صاحبان از ینمعنی هیچ بخاطر عاطر نیاور دند لیکن ارا کین دولت چه ازدرانی وچه غیر آنها را نهایت این روش شاق و ناگوار مینمود بلکه پیوسته بهمدیگر درسفر و حضر میگفتند که اکنون که طایفه بارکزائی درین ملك با عتبار و احترام خود باقی و برحال ماندند در اندك فرصت نائرهٔ شرارت بلوا بلند خواهد شد صاحبان انگلیس باوجود رسائی عقل نفیس و آزمود کاری و جهانداری چگونه دشمنان دوست خودرا پرورش میدهند درین معنی آخر ندامت و غرامت دست خواهد داد چنانچه شخصی از وارد ین پشاور بیان نمود که اویطابیله صاحب ناظم پشاور روزی استفسار احوال کابل نموده پرسید که دردربار شاهی کدام کدام طایفه از خوانین با تمکین میباشند بیان کردند که از هر طایفه یعنی بارکزائی وغیره همه جنس میباشند صاحب مذکور بحاضران دربار خود مخاطب گردیده گفت خدا شاه شجاع الملك را بیامرزد حاضران مجلس تعجب نمود که شاه شجاع الملك زنده و قائم است صاحب چه میفرمایند اویطابیله صاحب گفت که شخص نامداری را که دشمن خونخوار پهلو نشین و بعزت واعتبار خود بحال و برقرار باشد زنده بودن اورا عقل سلیم تجویز نکند عنقریب خواهید شنید که شاه شجاع الملك از دست همین بارکرایان کشته شد . غرض اعلیحضرت خاقانی وصاحبان عالیشان الی چهار ماه بکابل رونق بخش بوده در آغاز موسم سرما در تاریخ بیست وچهارم شعبان ۱۲۵۵ هجری بسمت جلال آباد نهضت فرمودند و بندگان شهزاده محمد تیمور را نائب السلطنه کابل فرموده ملاعبدالشکورخان را بدستور نائب الحکومة ماندند بعضی صاحبان چون سکندر برنس صاحب بهادر و مانند اونیز در کابل ماندند بندگان اعلیحضرت خاقانی که زیب آرای باغ غله شدند شهزاده محمد اکبر که در صدف خواهر دوست محمد خان و والد ارشد شاه سکندر شان بود و بریعان شباب رسیده و از حاصل جوانی هنوز کامیاب نگردیده

ناگاه بعارضه درد بیدوا راه مملکت مغفرت پادشاه لایزال پیش گرفت از ین معنی شاه‌جهجاه را باغ نمله داغ سینه گشت و از قضیه این شهزاده صغیر وکبیر را دل در آتش غم جایگیر آمد شاه جمجاه تابوت آن مرحوم حضرت یزدان را در لغمان بمزار با انوار حضرت مهتر لمک علیه السلام فرستاده خود بدولت نهضت فرمای جلال آباد شدند چون شهرجلال آباد مخیم سرادقات جاه وجلال ومضرب خیام سپهر احتشام اعلیحضرت خاقانی و صاحبان عالیشان شد چند ماه اقامت در آنجا بخوشی گذرانیدند .

انتزاع وافتتاح قلعجات محال کنر ازقبضه سید هاشم و تسلیم آن بسیدبهاء الدینخان

سید هاشم خان حاکم کنر که دست نشانده دوست محمد خان بود هرچند طلب نموده شد حاضر نگشته سر از خط فرمان باز کشید آخر الامر بوقوع ناچاری چیزی فوج انگریزی مع چند ضرب توپ یکصد سوار عبدالله خان اچکزائی بکمان افسری جارج میکریگر صاحب بهادر بنابراخراج سید هاشم و نصب سید بهاء الدینخان که بجمیع وجوه موصوف وباوصاف محموده معروف بود مقرر گردید سید هاشم از ورود رستم صفتان انگریزی تاب مقاومت بجای نیاورده مگر درقلعه (پشت) چند روز پایداری برخود واجب ساخت دلاوران تهمتن نشان انگریزی خواستند که چون دروازه غزنین درآن قلعهٔ با تمکین را بصدمه نقب ازبیخ برکنند و داخل قلعه شوند اما بیورش اول چونکه در آنشب شدت باد وباران بنهایت وظلمت ابروهوا بغایت بود ببردن نقب درقلعه راهی پیدا نشد زیرا که بعقب دروازه قلعه دیواری دیگر برمحکم بنا گذاشته بودند بعد چون دلاوران تهمتن نشان بحکم افسر کمان قدم پستر کرده واز سبب وفور باران در خیمگاه رفتند سید هاشم ازدلاوری دلاوران انگریزی مخوف گردیده وفرصت وقت را غنیمت یافته همینکه راه گریز یافت فی‌الفور ازدریاکه قریب قلعه مذکور میباشد بسواری جاله عبور نموده فراو کردپس کمان افسر مذکور ملک کنررا سپرد سید بهاء الدینخان کرده وخود مراجعت نموده وارد موکب همایون گردید .

احوال عبدالعزیز خان جبارخیل:

عبدالعزیز خان جبارخیل قوم غلجائی که یکی ازمعتبران دوست محمدخان بود بلکه همشیره اش درعقدنکاح دوست محمدخان منعقدوبرقرار ودرقوم خود نیزنامدار و با اعتبار میبود بعد ازچندگاه اولاً ازاعلیحضرت خاقانی استمالت یافته وازصاحبان بلند شان خاطر جمع گشته جبهه سای عتبه‌علیه شدثانیاً خودبخود مخوف گردیده کوه نشینی اختیار کرد هرچند دلالت برجوع ورزیدنش بدربار عالم‌پناه شدازوفورهراس بی‌سبب باز نیامده بدستور

عاصی ماند لهذا حکم اشرف وصلاح صاحبان بلندشان درهدم قلعجات اوبنفاذ پیوست چنانچه درچکان قلعه ای داشت که از حاکم غلجائی انهدام آن متعذر بود بنا بران چیزی فوج مقرر گشته تامنهدم ومنعدم ساختند .

احوال طوائف خوگیانی

رعایای خوگیانی سکنه جنوبی ملك جلال آباد از تمردوجهالت درادای مالیات دیوانی نمی پرداختند نیز فوج انگریزی بحکمان افسر کانلی صاحب بهادر تقرر یافته قبل از آنکه گوشمالی یابند قبول ادای بالواجب نموده استدعای چیزی تخفیف نمودند چنانچه یکهزارو دوصد روپیه تخفیف یافتندراه خیبر که مدام مسدود می بود یاحدود غلجاییان از کابل تا گندمك یا تا جلال آباد که مترددین بدالجمعی آمدوشد نمیتوانستند کردبند وبست بوجه احسن یافته که اجرای قوافل وترددخلق الله از پشاور الی کابل بکمال رفاهیت حاصل میبود اعلیحضرت خاقانی از جلال آباد بعزم زیارت مرقدمنور حضرت مهترلامك علیه السلام زینت بخش لمقان شدند حاکم تاجکیه لمقان که میرزا ابراهیم خان منشی باشی سرکار اشرف بود سیورسات شاهی وضیافت اراکین دولت را ازخاص وعام چنانچه میبایست اقدام نمود حضرت خاقانی بعد از حصول زیارت مراجعت بجلال آباد فرموده از نظم ونسق جلال آباد فراغت کلی حاصل ساخته عنان رایات دولت بصوب کابل معطوف فرمودید .

مراجعت بدارالسلطنه کابل وبندوبست غلجاییان سکنه اولان رباط :

درتاریخ هفدهم ماه صفرالمظفر سنه ۱۲۵٦ هجری بندگان اعلیحضرت خاقانی وصاحبان بلند شان نهضت کابل فرموده بعداز رونق بخشی بندگان شهزاده تیمور را مع فوج انگریزی بسبب آنکه دراولان رباط که حدود طایفه غلجای هوتکی است صاحبان بلند شان رامرکوز ساختن قلعه بود مامور آنحدود فرمودند چنانچه شهزاده ممدوح چندماه درآن نواح رونق افروز بوده بعده عنان عزیمت بسمت کابل معطوف فرمودند بعضی خیرخواهان بعرض اعلیحضرت خاقانی رسانیدند که بازار زنان فاحشه نهایت گرم است حتی که درلشکرگاه انگریزی علانیه روزوشب براسپان سوار کرده میبرند چنانکه بندگان حضرت خاقانی خودهم هرروزدرهنگام سواری میبینند واین فاحشها که خودرا بلباس فاخره وآرایش ودلربایانه زینت میدهند وبیبا کانه میروند کسی نمیداند که آنها ازخاندان شرفااند یاازجماعه فسقای بیحیا مگراینمعنی بغایت موجب فسادو خلل ملك ودولت است ومنافقانی که درخانه صاحبان بواسط تملق وچاپلوسی مقرب و معتبر شده اند اگرچه منسوب و متعلق طایفه پارکزائی وغیره خواهند بود اول خود رهنمون این فعل شنیع

میشوندو بازخودازراه شیطنت نزول بدنامی وبی انتظامی رابحضرت خاقانی آورده مردم ساده لوح رابغیرت خواهند آورد اعلیحضرت خاقانی چونکه بدگوهری وشرارت مردم آنوطن رابدفعات دیده ودریافته بودند وجوباً اینمعنی رابطور رمزوایما بولیم جی میکناتن صاحب بهادر بیان فرمودند ازانجا که صاحب موصوف ازنهایت کارمردم آندیار آگاهی نداشت ورفتار وگفتار آنان رانیك بتجربه نرسانیده بود ع « که خبث نفس نگردد بسالها معلوم » : عرض نمود که اگر سپاه راازین فعل ممانعت کرده شود مبتلای چندین امراض خواهند شد بندگان خاقانی فرمودند که اگرچه اینمعنی واقعیست هم اصوب آنست که درینملك چوب منع پیش گذاشته شود غرض تا زمانی که ملاعبدالشکورخان حاکم کابل ومیرزا حیدرعلیخان وکیل دولتین عالیتین بود پرده عدم ووجود اختیار پادشاه ازامور مملکت وسپاه از روی کار برداشته نشد اگرچه طایفه بارکزائی ومتعلقان اوشان پهلونشین صاحبان بلندشان شده وبحقایق مافی الضمیر ایشان وارسیده بمردم سخنان بی اختیاری پادشاه راهمه نیك بیان میکردند وازقوم انگریز مخوف داشته وبفتنه وفساد انگیز مینمودند باینمعنی که زنان شما ازشما ینداما ملاعبدالشکورخان بحکومت خود آنقدر حکمت وساختگی بکارمی آورد که محکومی وبی اختیاری پادشاه چندان یقین مردم آنولایت نمیگردید بل در وقتیکه درباب تسعیرغله یااحکام دیگر که درشهر منادی میکردند شخصیکه از جهة آشنائی وتعلق سکندر برنس ازاطاعت امرواحکام تجاوز تفاوت ورزیده قبول حکم نمیکرد ملاعبدالشکورخان بپاس ظاهر داری آنشخص راتنبیه مینمود چون مردم اینمقدمه را میدیدند میگفتند که اگرپادشاه درحقیقت اختیار ملك نداشته باشند ملا عبدالشکورخان چگونه ملاحظه سکندر برنس صاحب نمیکند بعد که سکندر برنس صاحب بهادر چپراسی خودرا نزد ملاعبدالشکورخان میفرستاد که فلان شخص متعلق ماست ملاعبدالشکورخان میفرمود که من خبر نداشتم وواگذار میشد غرض در ایام نیابت خوداز ینگونه چندین پرده داریها ومصلحت کاریها مینمود که محض خیر ودوام وقیام محبت واتحاد دولتین بلاخیر درآن مضمر بود مگرمیکناتن صاحب وسکندر برنس صاحب که توجه برمال کار نداشتند اینمعنی راناگوارا انگاشته یوماً فیوماً ازملاعبدالشکورخان دلگران میشدند باوجودیکه ملاعبدالشکورخان فدوی شاه جمجاه ودولتخواه دولتین علیتین بود ومحمدعثمان خان نظام الدوله که ازجهت ترقی ظاهر ونفع خود طرف صاحبان راگرفته ازطرف پادشاه جمجاه دست کشید ناچار آتش فتنه وفساد بلندشد الحق اگرملاحظه اش اصلاح کار طرفین میبود مردم رعیت وسپاه سر بفساد وعناد برنمیداشتند پدرش وفادارخان وزیراگر خوانین درانی رادرعهد سلطنت بندگان شاهزمان خوار وبیوفانمیکرد وسران آنطایفه را بکشتن نمیداد چرا سلطنت شاهزمان خراب میشد حقا کسی را که بغتتاً اینچنین منصب بزرگ ودولت سترگ بی پرسش برسد علاوه برآن وایم جی میکناتن صاحب بهادر که وزیرمختار کاردولت بهیه انگلیسیه بی زوال باشد بدون آزمودن وحصول تجربه نوشته وزارت نسل بعد نسل باو بدهد اوچگونه

بخیر آقای خود نظر کند غرض سکندر برنس صاحب بهادر و مکناتن صاحب بهادر رفتار
ملاعبدالشکور خان پسندخاطر نیامد درین اثنا میرزا امام وردی معتمد دوست محمدخان
که در منافقت و شیطنت ابلیس کمینه شاگرد مکتب اوست از بخارا خودرا دیوانه ساخته
بصورتیکه گوشت بدن خودرا بدندان میکند و باین حیل از آنجا نجات حاصل نموده در کابل
آمد چونکه در خانه ملاعبدالشکورخان پیشرفت کار خود ندید و در آنوقت عثمانخان نظام
الدوله که در سر کار شاهی در ثالث‌الثان عمال مقرر و برحال شده بوده لهذا با او پیوسته در اندك
ایامی کار بجای رسانید که همه درانیان و رعیت در بدگوئی و بدخواهی ملاعبدالشکورخان
زبان کذب ترجمان بخدمت پادشاه جمجاه در خلا و ملا کشودند و میکناتن صاحب و سکندر
برنس صاحب بحضرت خاقانی ظاهر نمودند که ملاعبدالشکورخان با مر حکومت نمیرسد
دیگری را قایم مقام او باید ساخت شاه جمجاه هرچند تعریف و توصیف ملاعبدالشکورخان بمبالغه
میفرمودند که ازین آدم بهتر ناظم و حاکم متدین تر بدست نمی آید چون آنها باطنا بحکومت
دیگری راغب بودند لهذا بدلائل و حکایات لاطائل میپرداختند حتی که اوصاف بی اثر
میگذشت از آنجا که حضرت خاقانی پیوسته بمرضی صاحبان بلندشان قدم‌زن طریق انتظام
بودند بملاحظه ظاهر حال عثمانخان ولد وفادارخان سدوزائی را بخطاب نظام الدوله
مخاطب فرموده حل و عقد امور مملکت را باو واگذاشتند و ملاعبدالشکورخان را از حکومت معزول
کردند چنانچه بتحریك نظام الدوله حسب خواهش صاحبان بلندشان چنان قدغن شدید اجرا
یافت که احدی از رعایا و برایا و خرد و بزرگ نزد ملاعبدالشکورخان آمد و رفت ننماید
بلکه سوار و پیاده که در تحت امر او بودند هم از وجدا ساخته او را خانه‌نشین کردند درین حین
خبر رسید که دوست محمدخان از بخارا گریخته در تاشقرغان که موسوم بخلم است آمده
از آنجا بجمعیت مردم اوزبك مقدمه برسر بامیان آورد چونکه در آن زمان داکتر لات
صاحب مع چندی از سواران جانباز و پیادگان پلتنی با چند ضرب توپ در بامیان مقرر بود
دوست محمد خان با جمعیتی که از مردم ترکستان با خود داشت مقابل لشکر ظفر پیکر شده
دو سه دفعه حمله نموده چون فایده در کار خود ندید بل هروقت که مقابل شد هزیمت یافت
آخرالامر صورت بهتری کار خود باین تصور دید که در کوهستان کابل رفته باتفاق رعایای آنجا
محرك سلسله فساد شود شاید که کاری بکند مردم کوهستان نیز خبر مخلصی دوست محمدخان
شنیده بدهوا شده درصدد آن بودند که بیکدام بهانه آتش فتنه و فساد در کوهستان روشن
سازند مگر در عهد حکومت ملاعبدالشکورخان که شخصی نیك محضر و رعیت پرور بود محرك
فتنه نشدند همین که عثمانخان سدوزایی برروی کار آمد اول میرمسجدی خان نامی ولد
خواجه اسحاق که نامدار و صاحب جمعیت و وقار کوهستان بود سر سرکشی از گریبان یعنی
بلند کرده متواتر خطوط بطلب دوست محمدخان فرستادن گرفت چون این خبر بحضرت خاقانی

وصاحبان بلندشان رسید بندگان شهزاده محمدتیمور وجرنیل سیل صاحب وسکندر برنس
صاحب مع افواج انگلیسی وسواردرانی فوفلزایی مامور کوهستان شدند اولا درموضع
خواجه خضری برقلعه میرمسجدی خان مقدمه پیش آمد چنانچه میرموصوف در آن قلعه با چهل
پنجاه نفر پیاده تفنگچی ملکی استقامت ورزیده دست جلادت ومردانگی دراز کرد جرنیل
فوق الذکر بضرب گلولهای توپ یکطرف دیوارحصاررا مسمار ساخته بلشکرنصرت اثر
حکم یورش داد قضارا دیوار حصار آنقدر مسمار نشده بود که دلاوران تهور نشان
باندرون قلعه درآیند باوجود آن حمله نموده بپای دیوار پیوسته کمال تهور بکار برده
قدم بر دیوار گذاشتند اما ازدرون قلعه تفنگ وتیغ بدریغ میزدند کار بجای رسید که
دلاوران فوج انگریزی بسنگین تفنگ و قلعگیان بکار دوخنجر وچنگ برسروسینه
یکدیگر کار میفرمودند غرض از باعث بلندی دیوار قلعه وعدم حصول دخول بسیاردلاوران
سرخود در پای دیوار گذاشتند و کاتلی صاحب بهادر نیزازز بردستی دست اجل رخت حیات
هم در پای قلعه ازار کشید جرنیل بهادر چون دانست که برقلعه عروج غیر ممکن است لهذا
دلاوران فوج راحکم مراجعت وترک مداخلت داد چونکه مردم جرار وجنگی ازطرف
میرمسجدی نیزبرسردیوار قلعه بسی مقتول ومجروح شده بودند ویکدست خودش هم ازضرب
سنگین تفنگ دلاوران از کار رفته لهذا استقامت آنجارا موجب هلاک تصوریده بوقت شب
ازحصار برآمده بسمت ریزه کوهستان رفت دوست محمدخان درحینیکه در کوهستان
رسید جمعیت نموده درموضع پروان هنگامه آراشد ازافواج نصرت امواج اولا قدری سوار
هندوستانی عجالة بمقابله او رفت چون دوست محمدخان سواران هندی را بدون پلتن و
توپ یافت محمدافضل خان پسرش را با چند سوار که همراه داشت فی الفور برسواران مذکور
حکم مقابله وحمله داد چون دلاوری بکار بردند سواران هندی روی خون دیده استقامت
برخود دشوار یافتند بعد چون افواج انگریزی مانند امواج
سیل فنادر رسید دوست محمد خان با محمدافضل خان درمیدان گریزاسپ انگیز شدند
هرگاه دانست که فوج انگریزی چون پیك اجل ازعقب مرا نخواهد گذاشت وازشهرت
دادن صاحبان بلند شان که هر کسکه دوست محمدخان را گرفتار نموده بیارد مبلغ دولك
روپیه انعام داده میشود ترسید که مردم اینملك که برای پنجروپیه پنج نفررا میکشد
من از دست ایشان هیچ جای جان بسلامت نخواهم برد مقتضای خرد آنست که بپای خود
نزد صاحبان رفته ازروی عذر والتیام سرانجام مرام خود نمایم هنوز بخیال مردم آنسرزمین
این بود که دوست محمدخان دربنملك چندین مقابله وکارزار خواهد نمود لاکن
دوست محمدخان بعدازین از مآل کار کسی را اطلاع نداده خودرا مع سه سوار که یکی
ازان محمدافضل خان پسرش بود بوقت شام متوکلا علی الملك العلام بخدمت میکناتن صاحب
بهادر رسانید صاحب ممدوح در آنحال از بالاحصار بجهة هواخوردن سوارشده میرفت
که ناگاه شخصی آمده مصافحه نمود صاحب ممدوح پرسید که شما چه کسید گفت من دوست محمدخانم
میکناتن صاحب ازاینمعنی نهایت منشرح الحال گردیده با او مراجعت بمکان خود نموده
بیحد محبت وسلوك رامسلوك داشته غایت فرمان پذیرایی اختیار کرد.

یکی گرگ بچه را پرورید — چو پرورده شد خواجه را بردرید

طرفه اینکه دوست محمدخان از سعادت اندوزی سلام حضرت خاقانی ابا کرده وسرباز کشید ومیکناتن صاحب نیز بحسب رضاجوئی اوعمل ورزید سبحان الله کسی را که آباواجدادش همیشه متابعت کرده باشند واز ریزه چینی خوان نعمت واحسان او صاحب اسم ورسم ونام وکام گردیده پرورش یافته باشد واوازان مطاع وولینعمت خود از کوتاه اندیشی وحقوق ناشناسی استغنا واستعلا نماید دیگری که امید خیر ازان بی حقوق نماید چه قدر غلط وغفلت است ازآنست که محمداکبرخان خلف الصدقش حسب التعلیم یا برای خشنودی آن حقوق احسان میکناتن صاحب را بچندین خیانت وخذلان مبدل نموده ابواب حسرت وافسوس از قتل آن مردملك دیده خردمندان روم وروس برروی جهانی خاصه بخاطر پادشاه جمجاه صاحب ناموس کشود الحق .

نکوئی با بدان کردن چنانست — که بد کردن بجای نیکمردان

فرض میکناتن صاحب عیال واطفال دوست محمدخان را که از عرصه چندماه پیش از آمدن خودش از خلم بهمراهی جبارخان آمده درغزنین حسب الصلاح صاحبان مقیم میبودند وخدمت وخبرگیری آنها صاحبان بخوب وجه مینمودند طلبیده بادوست محمدخان باعزاز واکرام تمام بلودیانه رسانیدند وبمکانات شاهی سکونت داده درسال دولك روپیه برای خرج اومقرر ساختند وازروز آمدن دوست محمدخان بکابل الی ورود لودیانه آنچه خواهش خاطرش در گرفتن اسباب ومبالغ وملبوسات شد صاحبان بلندشان هیچ عذر نفرموده بیصرفه عطا فرمودند ودر افغانستان هرکسیکه متعلق ومنسوب وآشناو مربوب اوبود از تعرض وزحمت وتکلیف وذلت همچو کافریکه اسلام قبول کرده باشد آزاد گشته فارغ البال ومرفه الحال شداز ظهور اینواقعه والتفات ظاهر وباطن خاطر دانش مواطن صاحبان بلندشان باین درجه وعنوان نسبت بحال دوست محمدخان شاه جمجاه درملك افغانستان آنچنان ازاعتبار افتاد که گویا ازآسمان برزمین رسید بندگان شهزاده فتح جنگ که حاکم وناظم قندهار بود هم ازجهة رنجیدگی میجرلیچ صاحب بهادر حسب الطلب حضرت خاقانی درکابل آمده وشهزاده صفدرجنگ برادرعینی اورا قائم مقامش ساخته درقندهار حاکم نمودند.

عزیمت فرمودن شاه جمجاه بجلال آباد سال دوم

چون در کابل موسم سردی پیش آمد اعلیحضرت خاقانی شهزاده محمدتیمور را در کابل گذاشته خود بدولت وسعادت باصاحبان بلندشان نهضت فرمای جلال آباد شدند درین سال تازمان رونق بخشی جلال آباد واقعه پیش نیامد مگر طائفه سنگوخیل چندرمه گوسفند مردم شنواری را بباعث دشمنی خانگی که باآنها داشتند چپاو کرده بردند از اینجهت فوج از سپاه نصرت پناه انگریزی مع سواران جانباز رفته باوجود اینکه آنمردم خود را در جبال آنجا کشیده بخود داری میبودند اما بخوبی گوشمالی داده قلعجات آنها را عبرة مسمار ومنهدم ساخته مراجعت نمودند .

کیفیت دستخطهای جعلی بنام شاه‌جمجاه

روزی سه قطعه طغرا دستخط مهری شاه‌جمجاه رامیکریگر صاحب بهادر بحضور شاه ممدوح آورده بنمود چون شاه جمجاه کشودند می بینند که باسم خوانین کوهستان متضمن تحریک فتنه وفساد و بنیاد جهاد باافواج صاحبان تهور نهاد بوده ازمطالعه این مضمون چونکه سراسر خلاف مکنون بطون همایونش بودرنگ ازروی شاه‌جمجاه پرید وهرچند بمهر ودستخط خاص خود غوروملاحظه فرمودند هیچ اشتباهی درنیافتند وهرکس بقدر حوصله خویش تیررای میزدوسخنی مخالف مرادادامینمود اماهیچگونه تسلی خاطر شاه‌جمجاه نمیگردید چنانچه تمام آنروز بتفحص وتجسس گذشت وهیچ پی بحقیقت حال میسر نگشت روزدیگر علی الصباح شاه جمجاه میرزا ابراهیم خان منشی باشی حضور خود را طلب فرموده ودستخطهای مذکور باو نمودند وبرای تحقیق حال جعل تاکید فرمودند .

منشی باشی مذکور بمجرد ملاحظه دریافت که نوشته اول‌رامفسدی ازراه تحریف ازروی کاغذشسته بعد بجایش حسب مراد خودجسارتی که بانی مبانی فساد باشد نوشته است چون کیفیت این جعل بحضرت خاقانی از روی تحقیق کشف گردید غنچه خاطر اقدسش به آیین ریاحین روبشگفتن آوردفی الفور میگریگرصاحب‌راطلبیده چگونگی وصورت حال دستخطهای جعلی‌را باونشان داده برآثار وعلامات نوشته اول که هنوز بغورازروی کاغذها هویدابود آگاه فرمودند صاحب موصوف نیز بعد وقوف حال تصدیق کمال نمود لهذا مکیناتن صاحب کاغذهارا بصاحبان تمامه‌فوج ظفر موج نموده وبحقیقت جعل هریک‌را واقف گردانید همگی فرحناک شده‌سوء ظنی که متمکن بواطن شان گردیده بودبالکل رفع نمودندشاه جمجاه بدفعات بصاحبان بلند شان فرمودند که احسان نمودن شمادرحق طائفه بارکزائی وبودن آنها باین عزت و اعتبار دریتملک آخر نتیجه‌اش جزفتنه‌وفساد نخواهد بودازین نوع کاغذ هابسی خواهند ساخت بلکه شنیده میشود که‌قوم بارکزائی چون جبارخان ومحمد عثمان خان و محمد زمان خان وامثال اینهاشب وروز دردامن زنی آتش فتنه‌وفساد میباشند خصوصا الحال که نظام الدوله معتبران دوست محمدخان راهمچو میرزا امام وردی ومستوفی عبد الرزاق ومیرزااحدو نائب امیربارکزائی ومانند ایشان‌را کاردار ومختار خود ساخته است همین‌شهرت داده‌اند ومیدهند که‌پادشاه‌را جزنام‌هیچ دخلی نیست بلکه در ملک اختیار تحریک وتصرف پرکاهی ندارد سرکار یعنی‌ما که درلودیانه دردفعات مطوبه خود نوشته‌ایم که‌صاحبان‌عالیشان‌راهیچ امراز اموردم ولایت سروکاری نباشدوصاحبان پذیرائی اینمطلب نموده‌اند مراداصلی ماازطائفه بارکزائی ومتعلقان شان بود الحال برعکس وخلاف آن ملاحظه‌میشود آنست انسب آن‌است‌که‌قبل‌ازانکه‌فتنه ازخواب بیدار گردد تدارکش کرده‌شود نگارش این احوال ازجانب شاه‌جمجاه که برای نواب گورنرجنرال لاردا کلند بهادرنموده‌شده‌شاهد این‌مقال است اما آنچه صاحبان بلندشان بمضمون اینکه‌؛عذورا باحسانت گردن ببند؛ عمل نموده اندتدارک این معنی نشد عمل

بمحوای مصراع مذکور ودرغیر افغانستان لائق است ودرافغانستان تعمیل بدین مضمون اوجب واحسن تواند بود که«عدورا بشمشیر گردن بزن» الحق که اگر پادشاه را اختیار میبود متنفسی از اولاد پاینده خان بارکزائی را در ملك افغانستان نمی گذاشت بلکه خود از بارکزاییان احدی نمیماند وظاهراست که اگر پادشاه رادست تسلط برطائفه بارکزائی دراز میبود خرابی و بربادی مال وجان باینشتابی برین سرکارین (۱) عالیین رونمیداد غرض اگرچه شاه‌جمجاه را اضطراب وپریشانی خاطر از اعتبار بارکزائیان وتلطف صاحبان در بارهٔ ایشان بهرباب بود میدانستند که از اطوار ناشایسته ونوکاری نظام الدوله برسرکار آمدن معتمدان دوست محمدخان بغتته آتش فتنه وفساد روشن خواهد شد اما چون صاحبان را پرداخت احوال بارکزائیان ومنسوبان ایشان منظور بود شاه‌جمجاه تقدیم رضای صاحبان را اقرب بصواب میدیدند غرض شاه جمجاه راکمند اخلاص وشوق بزیارت مرقدمنور مهتر لمك علیه السلام و تربت مبارك نواب عالیه اعنی والده ماجده فردوس‌مقام کشیده رونق افروز لمغان شدند میرزا ابراهیم خان منشی باشی که حاکم آن محل بود لازمه خدمت سرکار شاهی وضیافت اراکین دولت ازخاص وعام وسپاهی بجا آورد چونکه نظام الدوله نمیخواست که جز خودش احدی درسرکار شاهی اعتمادی داشته باشد واز خدمتگاران قدیمی حضرت‌شاه نهایت تخم حسد دروا هیکاشت میرزا ابراهیم خان منشی باشی که درحضور شاهی عزت واعتبار وافرداشت خرابی روزگار اوراهم همچون ملاعبد الشکورخان موجب فتوح کار خود دانسته باوجودیکه ملك لمغان ازروی تحقیق باجاره اوداده شده بود بیوجه ضبط نموده عاملان وکارداران اورا درمقابلش استاده کرد هرچند منشی باشی مذکور گفت وشنید نمود که ملك لمغان باجاره من است کس نشنید وبرمال او که درملك مسطور بود متصرف شد اراکین دولت وخاص وعام که مشاهده اینحال نمودند مایوس شدند که کسانیکه ملك اجاره مینمایند بامید حصول نفع میکنند این شخص که ازعرصه بیست سال خدمتگار حضرت شاهی بوده هرگاه منفعتی نموده ازممر اجاره داری نموده است نه ازراه خیانت شعاری هرگاه منشی باشی مذکور بجهة تحقیقات معامله خود خوانین معتبر درانی را بحسب حکم حضرت خاقانی منصف نمود همگی دانستند که نظام الدوله سراسر در خرابی اوکمر بسته اما مکناتن صاحب که طرفدار او بود حق بمرکز خود قرار نگرفت چون اعلیحضرت خاقانی از لمغان مراجعت فرموده بجلال آباد نزول اجلال فرمودند از آنجا بمرور عرصه قریب باصاحبان بلندشان لوای عزیمت بسوی کابل برافراشتند ؛

مراجعت شاه‌جمجاه از جلال آباد بکابل نوبت دوم.

چون کوکبه شاهی زینت بخش کابل شد بعد از چندی شهزاده محمد تیمور را بصلاح وصوابدید مکناتن صاحب بهادر مامور بحکومت قندهار فرمودند در تاریخ ۵ ربیع الثانی سنه یکهزار ودوصد وپنجاه وهفت هجری اهالی حرم محترم شاه‌جمجاه از لودیانه بکابل رسیدند صاحبان عالیشان تهیه اسباب ولوازم سفر از خیمه‌جات وسواری وباربرداری بوجه احسن نموده برای رسانیدن وحفاظت درراه میجر براد فوت صاحب بهادر رامقرر کرده بودند

عالیجاه موصوف آنچنان حفاظت درراه نمود واعزار واحترام وتبجیل واکرام صغیر وکبیر بجا آورده بودند که بشرح درنمی آید یعنی هریك از خدمت بسیار شکرگزار می بودند

---

(۱) ترکیب خود مؤلف است که عینا نقل شد.

کیفیت بدسلوکی نظام الدوله وخرابی دولت.

چون میکناتن صاحب بهادرورم خبث باطنی نظام الدوله را فریبهی ظاهرش اعتبار نموده بدرجهٔ کمال بااوموافق شدهمین که چندماه ازمختارکاری اوگذشت ازروی خود بینی واستکبار باصغار وکبار رفتار وگفتار ناهموار وبدگوار اختیار نمود و بخدمت شاه جمجاه درنهایت استغنارفت وآمد مینمود هرگاه دید که حالا در دربار شاهی ازخدمتگاران قدیمی کسی به آب واعتبار خودنماند که برخلاف من دم زند یا سخن گوید دست درمخالفت خوانین درازکرده چندنفری که دردربارشاهی اسمی ورسمی داشتند اول احوال آنهارادرخدمت میکناتن صاحب بهادر باقبح وجهوا نموده وبعدازان درتنقیص مواجب هریك چه درانی وچه غیرآن کمربست: بعضی ازخوانین که خودراازارکان سلطنت میدانستند وحکومت بارکزائی رامکروه طبع میشمردند و برسریرآرائی شاه جمجاه شکرانهای ایزدی بجامی آوردند هرچند بحضورش هجمجاه عرض نمودند وشاه جمجاه بنظام الدوله فرمودند که تنقیص مواجب اینمردم لازم نیست فائده نبخشید بلکه روزی دردربارشاهی که اهل دربارمجموعاً علی قدر مراتبهم بحضور شاه جمجاه هریك بمقام خود قائم بودند صمدخان نبیرهٔ زال بیگخان درانی بادوزائی بعرض رسانید که مواجب غلام نمیرسد شاه جمجاه بنظام الدوله اشاره فرمودند چه عرض میکند نظام الدوله در جواب گفت که خلاف ودروغ عرض مینماید صمدخان گفت دروغگوتوهستی که تمام خدمتگاران ودولتخواهان شاهی ازدست توجگرخون اندومنسوبان طائفه بارکزائی که دشمن اینددولت اندهمه درپیش توبکمال دوستی مقرون نظام الدوله ازینجواب صواب متغیرشده گفت بکدام خیالی چشم ترامیکشم صمدخان چون دید که احاظ حضور شاه جمجاه ننموده جواب غیرصواب میدهداونیز درجوابش گفت که اگربحضور قبلهٔ عالم نباشی بشمشیر زبان ترا قطع میکنم سابق برین که هنوز مقدم محتشم شاه جمجاه زینت افزای اینولایت نشده بودمن وتودرین وطن متوطن بودیم احوال جانبین برهمه کس هویداست که قارورهٔ محمدزمان خان بارکزائی آئینه صورت فمای حالت بود ومن با وجودیکه بادشمنان خود همسری داشتم بازهم جای داد ومنصب درینملك باستمرار میبردم چون گفت وشنید وردوبدل باینجارسید ازآنجاکه صمدخان دردرانیان بزرگ زاده وصاحب الرس بود شاه جمجاه طرح سخن شنوی ایشان داده از دیوان برخاستند نظام الدوله طاقت نیاورده هماوقت بخدمت میکناتن صاحب بهادر رفته بمقتضای خاطرخود کاشف احوال شده گفت که امروز اینچنین جواب وسوال شنیدم هرگاه باز خواست نشود فردا جواب دیگر درانی چه خواهم داد میکناتن صاحب نوشته بحضور شاه فرستاد که صمدخان لائق داری دربار شاهی ندارد من بعد ازحضورش موقوف سازندچون شاه جمجاه سخن صاحبان را چون حکم آسمانی میدانستند بنابران صمدخان مذکور را ازدربار ممنوع فرمودند ازینمعنی بطبائع تمام درانیان ناپسند آمدمگرطائفهٔ بارکزائی رابجهة آنکه درینمقدمه ایشان راتمسکی قوی حاصل شدکه بهریك گفتند وپیغام فرستادند که ماهمیشه میگفتیم که پادشاه را بجزنام دیگر هیچ اختیاری نیست الحمدلله اکنون سخن ماپیرایه ثبوت یافته دانستهٔ شما گردید غرض آنچه معتمدان طائفه بارکزائی که درنزد نظام الدوله بودندوباومینمودند همان بعمل می آوردند بارکزاییان ومعتمدانشان درتدارك آن بودند که اعتبار پادشاه ازصفحه خاطرخاص وعام محو ومنسی شودتاکه فتنه ازخواب بیدار گردد ونظام الدوله ازکوته اندیشی هیچ

نمیدانست، نمیدانست که گرمی بازار من وامنیت ملك ورعیت همه موقوف ومودع باعتبار پادشاه جمجاه است والا آفتابی باین بزرگی راپارهٔ ابری ناپدید کند عاقبت کار بجائی رسید که شاه جمجاه یکفلوس ازمالیه ملك بکسی داده وبخشیده نمیتوانست اوقاف مزار باانوار حضرت عاشقان وعارفان که اززمان سلاطین رضوان مکان سابق الی یومنا هذا احدی آنرا موقوف نساخته بود شاه جمجاه بباعث عدم اختیار نتوانستند که مقرر داشته بمجاوران ومشائخان آنمزار باانوار رسانند اگرشاه جمجاه میخواستند تاتیر یوز صاحب کدام سواری را بنوکریش بحال دارد بدون رضای نظام الدوله حکمش بجا نمی آمد مردمان رعیت وسپاه چون استغاثه یاعرضی ازاحوال خود بحضور شاه جمجاه مینمودند شاه جمجاه بنا برعدم اختیار جزحرف امرمیشود اززبان جوابی برنمی آوردند ازجهة آنکه تاپرده درکار برقرار باشد شاه جمجاه میدانستند که حکم من بجائی نمیرسد پس ناچار بدون لفظ امرمیشود دیگرچه میفرمودند درآن اوقات حکم سرکار ذوالاقتد ار انگلیسیه دربدل میکناتن صاحب بهادر اصدار یافت که صاحب ممدوح تدارك رفتن داشتند شاه جمجاه ازملالت بی پردگی وبدنامی خود میفرمودند که الحال میکناتن صاحب که شخص خرد مند ودانشوراست میرود وقائم مقام او سکندر برنس صاحب است هرگاه دروقت اوهم همچنین بدنامی وسبکی شامل حال اولیای اینه دولت باشد پس راه بیت الله درپیش میگیریم زیرا بخاطر میرسد که مبادا صاحبان بلندشان بسخنی ازما آزرده شوند ما که طاقت و تحمل در استغنا استکبار عظما نخان نظام الدوله ودرخودرائیهای وبیپروائی های او مینمائیم صرف بپاسخاطر صاحبان عالیشان است وچون بندگان شهزاده محمد تیمور ماموره قندهار گردیدند نظام الدوله پسرخود عباس خان نام را با شهزاده موصوف همرکاب نموده فرستاد بدون اطلاع حضرت خاقانی برای مردم قندهار ومیجر رانس صاحب بها درنوشته حل وعقد وقبض وبسط ملك قندهار را تفویض بعباس خان پسرخود نمود چنانچه شهزاده محمد تیمور بدون گرفتن سه هزار روپیه خرج ماهواری خود درملك ومال هیچ دخل واختیار نداشت روزی نظام الدولة دستخطی متضمن اینکه حل وعقد وقبض وبسط جمیع وجوهات قندهار حتی سرشکن و دندان شکن وپرداخت رعایا وبرایا من کل الوجوه مفوض بعباس خانست شهزاده تیمور بدون تنخواه ماهواری خود بهیچ امر دخلی وغرضی نیست نزد میر را ابراهیم خان منشی باشی نوشته برای تزیین مهر بحضور خاقانی فرستاد چون حضرت خاقانی بمضمون دستخط مطالعه فرمودند نهایت برآشفتند ومکدر خاطر گردیده فرمودند که هرگاه امور کلی و جزوی تعلق بعباس خان گرفت پس شهزاده محمد تیمور درقندهار چرارفت واین سخن را بمیکناتن صاحب بهادر هم بیان فرمودند صاحب موصوف نظر بحفظ خاطر وحمایت نظام الدوله تا ویلاتی چند درچند درمیان آورد که هیچ راه بمقصود نداشت .

تنقیص مواجب خوانین ملکی خاصه طوائف غلجائی ومنشافسأد گردیدن

چون نظام الدوله تنقیص مواجب خوانین دربار شاهی نمود بمیکناتن صاحب بهادر ظاهر کرد که خوانین ملکی هزارها روپیه میخورند همگی عبث و بیجا است اگرتنقیص مواجب آنها هم شود کس نخواهد بود که سرعذر بردارد میکناتن صاحب بهادر چونکه ازفتنه قبلی مردم واقف نبود اظهار بد نظام الدوله رانیك دانسته اختیار دادند اولاً ازطائفهٔ غلجائی مطالبه چهل هزار روپیه بابت مواجب ایشان نمودند خوانین

غلجائی زبان بعذر کشادند که درهیچ عصری ازمواجب ما مردم نقصان نشده زیرا که بعهده ما خدمت ومحافظت طرق وتها نجات راه وغرامت اموالیکه بسرقت رود مقرر ولازم است واین مواجب مقرری راکس بما مردم رایگان نمیدهد بلکه درعوض خدمت میگیریم پس تنقیص مواجب برخود بکدام وجه روا داریم نظام الدوله عذر آنها را کمتر شنیده بلکه درشتی دراستر داد مبلغ مذکور ظاهر نمود خوانین غلجائی هرگاه این معامله رامشاهده نمودند ازحضور اورخصت شده بوقت شب ازشهر کابل فرار نموده بماوای خودها رفته درتحریك فتنه وفساد وانسداد راه شدند چنانچه افواج انگریزی که باجارج میگریگر صاحب بهادر درآنحال نهضت جلال آباد داشت چون بمنزل خورد کابل رسیدند طائفه غلجائی سدراه شده فیمابین بسی مقابله و محاربه واقع شد بعد ازآنکه آنمردم بهائم خصلت اندك اندك باصلاح آمدن وفوج انگریزی از حدود شان گذشته بجلال آباد رسید نظام الدوله حاکم سابق غلجائی را معزول ساخته محمد اکبر نام پسر هفت سالهٔ خود را بحکومت محال غلجائی منصوب ساخت اینمعنی زیاده برطبیعت خوانین غلجائی ناگوار افتاده درین حال نظام الدوله برهنمونی خود نوشته از جانب میکناتن صاحب بهادر بحضور شاه جمجاه آورد که پنجنفر خوانین درانی چون غلام احمدخان ولد مختارالدوله وعبدالله خان اچکزائی ومحمد عطاخان ولد سردار سمندرخان بامیزائی وعم او سردار سکندر خان وعبدالسلام خان ولد محمد اکرم خان بامیزائی امین الملك ازشهر کابل بیرون شده بروند ودرکابل نباشند شاه جمجاه فرمودند که ایشان چه خطا کرده اند محمد اکرم خان امین الملك وسردار سمندر خان سرخودرا برکاب ما نداده اند ویا خود پسران آنها خدمت نکرده اند تقصیر ایشان همین است که ازجهت نقصان مواجب خود باتوگفت وشنید کرده اند بارگزائیان و متعلقان آنها دوست شدند که پهلونشین توشده اند واین همه خوانین دشمن گردیدند که اخراج شان باید کرد آخرالامر شاه جمجاه بعد تامل بسیار بملاحظه تقدیم رضای صاحبان بلندشان برضای خود حکم دادند که خوانین مذکور را ازشهر کابل اخراج سازند خوانین مذکور ازینواقعه سراسیمه ومضطرب گردیده بحضرت خاقانی عرضداشت نمودند که هریك ما غلامان درملك کابل املاك وعیال وزندگانی بقدر حال داریم اکنون ازکابل برآمده بکدام سمت رویم وچه کنیم حضرت خاقان بیان معروضه آنها را بمیکناتن صاحب رسانیدند صاحب موصوف گفته فرستاد که مناسب همینست که اخراج شوند وزیاده ازسه روز درینجا نباشند وبدون ملك پشاور دیگر جائی نروند چون این حکم بخوانین مذکور رسید دانستند که مارا بسبیل قید بطرف هندوستان میبرند .

بلوا وخروج نمودن خوانین درانی جهة مخلصی خود ازقید اخراج

چون خوانین مذکور ازحمایت شاهی مایوس شدند بجهت نجات خود از آوارگی بیچارگی کنگاش کردند باد یگر خرد وبزرگ دامن زن آتش هنگامه شدند شبیکه علی الصباحش فتنه بلوا برپامیشد شخصی برهنمونی بارکزائیان چند پارچه کاغذ متضمن اینکه فکری بحال خود بکنید که فردا اینچنین گرفتار واسیر قید هندوستان

خواهید شد نوشته بخانه هریك ازخوانین وغیر ایشان چون میر حاجی پسر میر واعظ امین‌الله‌خان لهو گردی مخفیاء انداخته رفت هر یک آن نوشته را دیده سراسیمه وپریشان گشته از آرنده کاغذ هرچند جستجو کردند نیافتند خوانین مذکور از اضطراب بسیار طاقت نیاورده همانشب درخانه یکدیگر رفته در برپا نمودن فتنه بلوای عام ازروی عهودواقسام باهمدیگران باتفاق پیمان‌ومیثاق بستندعجب از بیخبری صاحب کاربسیار هوشیار کهاینچنین اشخاص نامدار را از شهر فتنه زای اخراج میسازد وازاحوال شان بالکل‌غافل وبی پروا باشد باوجودیکه خوانین مذکور از جهة صلاح بینی کار خود همگی شب‌وروز بیکجا میگذرانیدند وبخانه همدیگر باقی مفسدان آنشهر تردد میکردند واوبیخبرنشسته قطع نظر ازان در شب صبح بلوا اورا خبردادند واواز مستی تدارك آن نکرده بخواب غفلت رفت و بشاه جمجاه‌نیز اطلاع نداد علی‌الصباح تاریخ هفدهم‌رمضان المبارك ۱۲۵۸ هجریه کههنگامهٔ بلوا برپاشد شاه جمجاه مضطرب گردید اولا جارچیان ونساقچیان را در شهر فرستادند تامنادی زقدغن کردن گرفتند هیچ فائده حاصل نشد چون در احضار خوانین مفسد ارشاد رفت سرباز زدند وبالا جماع بجواب گفتند کهازسلوك وافعال نظام الدوله الحال کار ازاختیاررفته ثانیاً فوج تلنگه وهندوستانی رکابی حضوری خود را مع شهزاده فتح جنگ وچند ضرب توب بجهة مخلصی سکندر برنس صاحب و پراگندگی جمعیت فساد کیشان فرستاده برای سکندر برنس صاحب پیغام فرمودند که ازمیان شهرخود را کشیده یادر چهاونی انگریزی بروید یادر بالاحصار بحضور حاضر شوید سکندر برنس صاحب که با تیغ اجل دست و گریبان بود سخن نشنیده راه عدم پیمودوفوج تلنگه ونجیبی هندوستانی که باشهزاده ممدوح رفته بود قریب هفصد نفر مقتول ومجروح شده‌ماباقی باشهزادهٔ ممدوح مراجعت ببالا حصار نمودند شاه جمجاه میرزاابراهیم‌خان منشی باشی‌را بچهاونی درنزدمیکناتن صاحب بهادر فرستادند که دریئوقت تعطیل بکارنیست فوج‌راحکم بدهیدکه ازچهارطرف‌داخل شهر شوند چراکه هنوزاتفاق وجمعیت اینمردم مفسدچندان‌نیست البته اطفای شراره شرارت فساد کیشان باسهل‌وجه تواندشدوهمه دستگیر پنجه‌تدبیر خواهند گردید میکناتن صاحب را بخاطر آن‌رسید کهشایدپادشاه‌راخوف گرفته‌یك پلتن تلنگه وهشت‌ضرب‌توب فی‌الفور در بالا حصار بجهت خاطرجمعی حضرت‌خاقانی‌فرستاد که‌مقیم‌بالاحصار باشندحضرت خاقانی گفته فرستادند کهجمعیت مادر بالاحصار باحسن‌وجه‌است تشویق ماازجهت تاخیراست که اگر بزودی تدارك‌فتنه شهرنشوداز‌خیره چشمی‌این‌مردم جهال واقفم مقدمه‌جدال وقتال بطول خواهدکشیددرجواب معروض‌داشت که‌شتابی بکارنیست ازآنجاکه حضرت‌خاقانی مدام رضای صاحب موصوف‌را مقدم‌بررضای خودمیداشتند مجبورآسکوت اختیارفرمودند الحق که‌فکرحضرت خاقانی درخلال آنحال نیك‌بجا وقابل اعمال بودهرگاه‌میکناتن صاحب بفرموده حضرت‌شاه جمجاه عمل‌مینمود که‌پلاتن انگریزی درروز اول‌ازهرطرف داخل شهرنموده‌چندخانه‌مردمان‌متمردومفسدپیشه‌راآتش میدادند یقین که‌فساد کیشان فی‌الفور

گرفتار والادرعالم مجبوری ازشهرفرار میشدند ومردم‌شهری ازخوف تباهی مال وعیال خودامان میخواستند وچون تاخیر وتسویف بعمل آمد درعرصه‌دوسه‌روز مردمان نواحی درشهر آمده جای گیرشدند وهمگی خواص وعوام ازرعیت‌وسپاه برپشت مصحف شریف بعهدوقسم مهرکرده بامعتبران آن‌معرکه بحضورشاه فرستادند که بندگان اقدس مالك وپادشاه وماهمه‌مطیع وفرمان بردارهستیم امیدکه بندگان اشرف خودرا ازطایفه فرنگی جدافرموده بما پیوند نمایند حضرت‌خاقان ارشادفرمودند که‌وجودما ازطائفه فرنگی سوانخواهدشد کسیکه درخانه کسی‌سی‌سال عمربگذراند وبجز قدردانی وصدرنشانی وبغیرمهمانداری وغمخواری چیزی‌دیگری مشاهده نکند بکدام‌مذهب وملت مخالفتش بااوسزاباشد خصوصاً پادشاهان راکه‌حق‌شناسی لازم‌آئین شان است اگربیخردی وناقابلی مختار کاربمن‌خفت وبدنامی چندروزی حاصل‌گشته لاکن‌خاطرمن ازایشان نرنجیده آنچه برسرایشان بیاید برسرمن نیزخواهد بودچونکه فرستادگان بی‌نیل مقصود مراجعت نموده باربار عرائض موکدبعهد ومیثاق بتمنای اول بامعتبران دیگر فرستادند وحضرت خاقانی همان‌ارشاد اول راتکرار فرمودند ناچار گشته در عالم مایوسی محمدزمانخان بارکزائی راکه‌بمالداری معروف بودبخلافت اختیار وحضرت‌خاقانی رابکفرنسبت دادند بعدآن‌محمدزمانخان مذکور وامین‌اللهخان وغیره مفسدان باگروه غازیان هرروزه قریب چهاونی رفته غوغا وتفنگک زنی میکردند آنقدر جرأت آنها نبود که علانیه بچهاونی یورش ببرند بلکه همینکه میدیدندکه‌فوج انگریزی ازچهاونی بدرشد خودرا ازمیدان میکشیدند وبوقت شام‌همگی‌درشهر بخانهای خود می آمدند تا زمانیکه افواج انگریزی درچهاونی بودندمدام همین‌معامله هرروزه داشتند روزاول مقدمه که سه شنبه هفدهم‌شهر رمضان‌سنه هجریه یکهزاردوصدوپنجاه وهفت بود خانه‌سکندر برنس صاحب که‌درنفس شهربود آتش‌زدندوقریب‌خانه‌اوخانه‌جانسین‌صاحب‌خزانچی بود ازآن‌جا یك لك ویازده هزارروپیه کشیدندکه‌هرکس مبلغی بردودیگری ندانست یعنی بدست هربیسروپا افتاد بعدازآن بر قلعه‌نشانخان که‌مابین‌ده‌افغانان وشهربود درفته‌حمله‌نمودند چونکه صاحبان گودام‌قلعه‌مذکوررا خریده برای‌سکونت آراسته بودند چندتفنگک ردوبدل نموده چون اقامت خودرا غیرممکن دیدند لهذا بجمعیت وپایداری مردمان چند اول خود را بسلامت کشیده درچهاونی رسانیدند آنچه‌غله‌واسباب زمستانی‌وغیره درآنجا بود غازیان بغارت بردند تریورصاحب بهادرکه یوم‌اول دربرج وزیرفتح‌خان بمکان‌خودبود چون اینواقعه روداد سواران‌جانباز بسبب آنکه صاحب مذکورلشکرنویس ومختار کارشان بود پیوسته‌سروکار باومیداشتند نگهداری اوچندساعت نمودند چون تریور صاحب درخواست پلاتن بذریعه نوشته‌خوداز میکناتن‌صاحب نمودوجوابی نرسیدوغازیان میخواستند که اورا گرفتارسازندمردمان محله اندرابی‌جمعیت نموده اوراازآنجا کشیده‌درچهاونی رسانیدند بعده‌چون‌غازیان ازشهر فارغ وظفریاب شدنددرگرفتن‌قلعه جعفرخان کابلی که قریب بچهاونی بودوگودام‌یعنی‌ذخیره غله‌وغیره آذوقه‌تمام‌فوج درآن‌فراهم میبودمتوجه شدند باوجودیکه درآنجا مردمان تلنگه‌مسلح برای حفاظت مقرر بودند مگر مردمان غازی

هجوم آورده متصرف شده غله واسباب آن را نیز تاراج نموده عما را تش را آتش دادند بعد از ان درگرفتن قلعه شریف که متصل چهاونی بود شدند در انجا مانند موشان بهر طرف آنقلعه سوراخها برده داخل آن نیز شده آتش زدند و تسخیر قلعجات مذکوره بغازیان مزبور از ینجهت گشت که همگی قریب بشهر بودند و دیوار بست باغات نیز متصل بود و در گردو نواح اشجار وانهار بیشمار داشتند واین قلعجات اگر در میدان میبود جسارت ودلیری نمیتوانستند کرد که باین سهولت از دست دلاوران انگریزی میگرفتند از قضای کردگار آنسال راز مستانش آنقدر صعب وسرمایش سخت بود که کس باین مرتبه در قرنها کم یاد میدهد یعنی از کثرت سردی هوایش گرمی از طبیعت آتش برده بود وازافراط بارش برفش راه آمد وشد خلائق بسته گردیده هم از ینجهت بود که اهل کابل دست بخانه زنبور می انداختند ودر دلاوری خودرا علم میساختند در تاریخ بیست وچهارم ماه رمضان یوم سه‌شنبه بهنگام نماز عصر بر پشته ده بی بی مهرو که قریب قلعه چهاونی بود سواران انگریزی سیر کنان با نتظام خود میگشتند که سواران کابل نیز قدم جسارت پیش گذاشته بگوشهٔ پشته مذکور برآمدند سوران تهور نشان انگریزی که قدری خودرا بعقب کشیدند سوران کابل بیباکانه خود نما شدند درینحالت سواران انگریزی بحسب ضابطه روبه آنها آورده دست تهور بیکدیگر دراز کردند سوران کابل راپای ثبات نمانده راه گریز در پیش گرفتند چند دفعه دیگر نیز درخیابان باغ شاهی که طرفین آن دیوار واشجار دارد مقابله ها اتفاق افتاد مگر بحمله اول دلاوران تهمتن نشان انگریزی جمعیت کابلی گریخته داخل شهر میشدند یك دفعه جماعه غلجائی نووارد خارج شهر وآنانکه سکان شهر ومو سوم بغازی بودند با تفاق همدیگر در اطراف چهاونی غوغا بر داشتند تاکه چیزی سوار انگریزی مع چند ضرب توب جلوی ازچهاونی بیرون شده بهرطرف که حمله نمودند آنمردم مانند رمه گوسفند که از حمله گرگ پرگزند پراکنده گردد بهیچ طرف تاب اقامت نیاورده راه فرار پیش گرفتند بلکه آنچه قلعجات در نواحی چهاونی بود سوای قلعه موسومی ریکاباشی که قدری مستحکم بود تمامی از هیبت وصدمت آمد آمد دلاوران انگریزی خود بخود خالی گردیدند وقتیکه غازیان وطوائف غلجائی در قلعه ریکاباشی واقعه سمت شرقی چهاونی جاگیر شدند دلاوران هزبر توان انگریزی متوجه آن شده گوشه آنرا بنقب وگوله بهم منهدم ساختند وبنوعی بتغلب وتسلط اندرون قلعه شدند که نظارگیان را کمال حیرت دست داد خلاصه اینکه مردمان غلجائی وکابلی درآن مقدمه بسیار ضائع شده بسوی شهر ازراه گریز در خیز شدند وهزبران بیشه انگریزی بفتح وفیروزی مراجعت بچهاونی خویش نمودند.

محاربه سپاه انگریزی وغازیان در کریوه ده بی بی مهرو

دفعه دیگر چون بر پشته بی بی مهرو مقابله روداد وجنگ رستمانه اتفاق افتاد وچشم زخم عظیم برافواج انگریزی رسید ازین رنگریزی بود که مردم پیاده کوهستانی شب همه‌شب در تدارك وسعی شده درده بی بی مهرو که متصل چهاونی واعلی سرآن بود جاگرفتند وعلی الصباح صغیر وکبیر وبرنا وپیر ازشهر وقریات آمده سواران

وپیاده که چون مورو ملخ مینمودند بمقابله پیش شدند پلاتن انگریزی خارج چهاونی شده قریب بدیوار چهاونی ایستادند سواران انگریزی باچند ضرب توپ دشمن کوب بالای پشته عروج نموده دلاورانه بآخر پشته مذکور رسیدند اولاً که سوار و پیاده کابل بجانب شمال پشته قدم پیش گذاشتند دلاوران انگریزی بحمله اول آنهارا درپیش انداختند بلکه آنچنان پس شدند که هزیمت تصور میتوان کرد چونکه از گوشه شرقی پشته بده بی بی ماهرو تفنگ زنی شروع کردند درگوشه مغربی جمعی کثیر فراهم شدند دو ضرب توپ انگریزی مع سواران که بطرف مغربی پشته ایستاده بودند چند نفر پیاده کابلی آهسته آهسته ازجانب مغربی خزیده خودرا بجایی رسانیدند که آنها را از سبب پناه بودن کس نمیدید وآنها توپچیان توپ را میدیدند لهذا خودرا درآنمقام محکم ساخته بضرب تفنگ توپچیان راازسر توپ کنار ساختند حتی که توپ درهمانجاماند واز باعث تفنگ زنی مخالفان توپچیان مذکور را دست جرأت از عمل توپ کوتاه گشت ناگهان سواران کابل که در قابو مستعد حمله بودند چندی دست از جان شسته خودرا برسر توپ رسانیدند درانحال توپچیان بدون توپ پیشرفت کار را معدوم یافته باسواران انگریزی عطف عنان نموده بچهاونی درآمدند چون متصل چهاونی پلاتن واتواب دیگر طیار بودند مردم مخالف نتوانستند که زیاده مبادرت ورزیده داخل چهاونی شوند لهذا یکتوپ انگریزی را بقبض آورده مراجعت بجانب شهر نمودند بعدازین هیچ مقابله بمیدان درفریقین دست نداد صاحبان چهاونی درتمهید صلح وصلاح متوجه شدند ظاهر است که اگر یکضرب توپ مذکور درمعرکه مزبور مسدود نمیشد مردم مخالف هرچندکه غالب میبودند از کثرت و سطوت آنها اینواقعه رونمیداد بهرصورت شجاعت ودلاوری وشهامت و بهادری فوج انگریزی هویداست صدبار زدند وبردند اگر یکبار نزدند وخوردند چه مضایقه آخراً درسال دوم چون که جنرال پالك صاحب بهادر ازجلال آباد بکابل می آمدند در حدود خرد کابل وتیزین محمداکبرخان وطوائف غلجائی وغیره هم چندین سنگرها بسته بودند ونیز محمداکبرخان تقریباً باپنجاه هزار سوار وپیاده مقابل بود ساعتی نایستاد و سابق برآن که درجلال آباد باجمعیت کثیر هنگامه آرا بود هم تاب مقابله یکدو پلتن انگریزی متعینه جلال آباد نیاورده فرار دشت ادبار گردیده بلکه تاتیزین بهیچ جا آرام نگرفت ونیز درزمان ورود جنرال پالك صاحب بهادر موصوف درکابل که تمام سکنه کابل و کوهدامن وکوهستان دراستالف که محل صعب است جمع شده بودند ازرسیدن چند پلتن انگریزی مال وناموس خودرا گذاشته فرار نمودند انصاف ورحمدلی صاحبان بلندشان باین درجه که بناموس آنمردم متعرض نشده بهاگر بعضی در حین حمله استالف بدست سپاه افتاده بود آنرا نیزره نمودند محمداکبرخان و غلجائیان ظلم اساس درصلح وصلاح طرفین بحین رفتن افواج انگریزی بعزم جلال آباد از حدود قلعه تاج خان الی ورود منزل

جگدلك که مسافت بیست وچهار کروه است چه جفاها نمودند که احدی را از صغیر و کبیر و آزاد و اسیر زنده و باقی نگذاشتند و بر صاحبان چه سختیها در میان آوردند الحق آنچه پرورش و نوازش طائفه بارکزائی بیرحم نموده بودند نتیجه اش دیدند.

یکی زادهٔ گرگ میپرورید — چو پرورده شد آخوش بردرید

در زمان مراجعت افواج انگلیسیه بجانب هندوستان جنرال پالك بهادر برسکنه کابل نهایت ترحم نمودند اما فوج قندهار بحینیکه قلعه غزنین را مسمار نموده بکابل می آمدند چون دروازه مقبرهٔ حضرت سلطان محمود مرحوم را کندیده بهندوستان بردند اهل خرد را تعجب رو داد که آیا چرخ کبود را با سلطان محمود چه عداوت بود که بعد از چندین صد سال بمقتضای آن دست جفا و اهانت بمزار با انوارش کشود یقین که اینمعنی موجب کراهت و ملالت طبع پادشاه کیوان بارگاه انگلستان شده باشد رجعنا الی المطلب .

طلبداشتن میکناتن صاحب بهادر محمد اکبرخان را و اورا از خود دانستن ومبالغ کثیره دادن وبدست خود مستعد کشتن خود ساختن

چون قبل از وقوع هنگامه بلوا و فساد میکناتن صاحب بهادر در طلب محمد اکبرخان خطوط چند مبنی بر خاطرجمعی ارسال داشته بود محمد اکبرخان از استماع اخبار این هنگامه منشرح الصدر گردیده همان طلب را ذریعه آمدن یعنی رجوع خود ساخته در کابل اولاً بنای رسل و رسائل با مکناتن صاحب بهادر نهاده صاحب موصوف را از سخنان ظاهر زیب باطن فریب خود آنچنان بخود مائل و مطیع نمود که بدون اطلاع و استصواب شاه جمجاه بنای عهد و میثاق با او گذاشته انجام عهود را برین انصرام و انتظام دادند که اختیار ملك و مال و تمامی رعیت کابل و توابع آن من بعد بمحمد اکبرخان بماند و افواج انگلیسیه مراجعت به هندوستان نمایند اگر پادشاه اقامت کابل را منظور بفرمایند سالیانه یك لك روپیه برای خرج پادشاه بدهند و اگر بهندوستان بروند اختیار دارند کسی متعرض نشود و قلعه بالاحصار نیز سپرد محمد اکبرخان شود چون شاه جمجاه از ینمعنی اطلاع یافتند برای مکناتن صاحب بهادر مکرر نوشتند که شما مرا در ینملك برای همین آورده بودید که سپرد دست دشمن کنید از بدعهدی طائفه بارکزائی و سکنهٔ این ملك هنوز واقف نشده اید چرا خود را و مرا هلاك میسازید عبث و بیهوده مبلغان خود را باین مردم میدهید و به امداد خود این طائفه پرکینه را بر قتل خود مستعد مینمائید این شرط عقل نیست مکناتن صاحب بهادر که یقینش براستی و یگانگی محمد اکبرخان حاصل گشته بود چنین جواب فرستاد که الحال قول طرفین و میثاق فئتین انجام و اختتام یافت ترك آن نمی شود شاه جمجاه ازین معنی شب و روز سیماب وار بیقرار و در اضطراب و اضطرار میبودند و دست تحیر و تحسر بیکدیگر میسودند که مکناتن صاحب را چه پیش آمد که با وجود عقل و دانش کارش از جاده صواب دور می افتد اولاً عثمان خان را نا آزموده بجائی رسانید که از بیوقوفی و رفتار زشت او باین روز رسیدیم الحال محمد اکبرخان را درکنار گرفته که عهد و پیمانش محض تدارك هلاك من و اوست بعده میکناتن صاحب

بهادر حکم بیرون شدن پلتن و اتواب متعینهٔ بالاحصار را داد به محمد اکبرخان گفته فرستاد
که فوج و اسباب با مردم از بالاحصار بیرون میشود سپاهیان خود را بفرستید که در بالاحصار
تصرف و دخل نمایند محمد اکبرخان فی الفور دو هزار نفر پیاده غلجائی و جزائرچی روانه بالاحصار
نمود از ملاحظهٔ اینحالت صغیر و کبیر و برنا و پیر شهر کابل زبان عجز بیان بدرگاه
دارنده هر دو جهان بدعا گشودند که پروردگارا بالاحصار در تصرف محمد اکبرخان
نیاید که سر و مال و ناموس و عیال شاه شجاع الملک پادشاه بباد فنا میرود حضرت خاقانی
بباعث فکر اینکه درین یکدو ساعت سر و ناموس و مال و منال من همه بغارت و تاراج رفته
گرفتار دست دشمن میشوم مستغرق گرداب غم و الم میبودند ساکنان بالاحصار که اکثر
از آبا و اجداد پرورش یافته و خانه زادان دولت خداداد بودند در حین خروج فوج
انگریزی کمر همردانگی بسته و از سر خود درگذشته بعد از برامدن پلتن و اتواب بهمت
واستقامت بیحد و حساب دروازهٔ بالاحصار را مسدود و محکم کردند و سپاهیان
محمد اکبرخان چند نفری که داخل و قریب دروازه شده بودند مقتول و مجروح گشته
ما بقی مایوس شده برگشتند حضرت خاقانی باستماع خبر اینحال شکر و ثنای داور بیهمال
کردگار ذوالجلال بر زبان حال و مقال جاری کردند هرگاه میکناتن صاحب بهادر بعد
اینواقعه معلوم نمود که محمد اکبرخان ضرور در حقیقت بنای ضبط و تاراج بالاحصار داشت
و از شیطنت او خوب آگاه گشته هرچند تدبیرها کرد هرگز موافق بتقدیر نیفتاد و بعد
از مشاهدهٔ اینحال بحضور شاه جمجاه نوشت که الحال ماندن پادشاه درین ملک مصلحت نیست
هرگاه با ما بهندوستان میروند سالی چهار لک روپیه در آنجا بجهة اخراجات مقرر داده
میشود حضرت خاقانی در جواب نوشتند که اگر من پابند ناموس نمیبودم با شما میرفتم
اما بنظر نمی آید که شما نیز از دست این طایفهٔ دروغ وعده غدار پیشه جان بسلامت برید
بهتر آنست که از حفظ کار خود غافل نباشید چون چند روز ازین سوال و جواب
نگذشته بود که غوغا بلند شد که محمد اکبرخان بدپیمان میکناتن صاحب را هلاک نمود
و تریور صاحب را دستگیر نموده تا قلعه محمود خان بیات با خود آورده باز بقتل رسانید
حضرت خاقانی از استماع این خبر وحشت اثر آنقدر حسرت و بیقراری نمودند که بر فرزند
خود نفرموده بودند چون میکناتن صاحب سفر گزین ملک بقا شد باقی صاحبان مقیم چهاونی
از جهة نجات خود عزم بیرون شدن و گذاشتن چهاونی منظور کردند یعنی در جلال آباد
میرویم حضرت خاقانی از برای پاتنجر صاحب نوشتند که زنهار چهاونی را گذاشته درین
شدت برف و سرما و فرط برودت هوا عزم جلال آباد نکنید که هرگز بسلامت نخواهید رفت
در صورتیکه در چهاونی گذران شما نمیشود در بالاحصار بیائید که باتفاق ایام زمستان
را خواهیم گذرانید و اگر از آذوقه تنگی رو دهد در نواحی بالاحصار بحسب ضرورت
مجبوری و اضطرار بقدر کفاف تاخت و تاراج نموده بهرصورت زمستان را میگذرانیم
اینمعنی نیز قبول خاطر صاحبان نشد لهذا با فوج مقیم چهاونی بعزم جلال آباد بیرون شدند
محمد اکبرخان خود تعاقب آنها نموده و مردمان اطراف و جوانب را ترغیب و تحریص
بر قتل و غارت داده تا آنچه در تقدیر بود بظهور آمد یعنی ازینهمه مخلوق حضرت خالق

یك نفر هم نتوانست که بجلال آباد برسد یعنی بتمامهم ازصغیر وکبیر وبرنا وپیر وذکور واناث حتی اطفال شیرخواره بمعرض هلاك آمدند مگر برخی که از منزل بتخاك وقلعه تاج گریخته :رشهر کابل رسیدند که یکی هم پای رفتار نداشت که از باعث بردو برف همه ریخته وسوخته بودوصاحبان بقیة السیف باعورات واطفال خود بغایت بدحال اسیر دست غلجائیان نکوهیده خصال شدند خدای سبحانه اینچنین روز نصیب کس نکند محمداکبرخان ظلم بنیان را آه یك مظلوم هم گریبان گیر نشد حقا که در بارگاه حضرت کبریا هیچ جای چون وچرا نیست چونکه مقدمه چاونی خلاص یافت فردایش صغیر وکبیر برسر بالاحصار جمعیت نموده بقصد آنکه تامانند چهاونی درتخلیه آن نیز پردازند بعضی اشخاص ازراه خیرخواهی بعرض حضرت شاهی رسانیدکه تاوقتیکه امین الله خان لهوگردی را مطیع خود نسازند جمعیت مردم فساد اندیش پراگنده وبنیادفتنه کنده نخواهد شد حضرت خاقانی چون دانستند که بیقین خاص وعام پیوسته که پادشاه درحقیقت عین فرنگیست وباین زودی بازار مفسدان فتنه انگیز قوم بارکزائی سردشدنی نیست ناچار بنا برانطفای نوائر بلواوتسخیر باطن نائب امین الله سلالهٔ دودمان سلطنت شهریاری خلاصه خاندان ابهت وبختیاری فرزند ارجمند سعادت ظهورشهزاده ساطان شهپور راکه دردیده جهان بین شاه ممدوح چون مردمك دیده و بخاطرحق گزینش عزیزالوجود وبرگزیده میبود ونظر باهلیت ولیاقت وحسن نجابت وسعادت اوپیوسته تفضلات باطنی و تلطفات ظاهری حضرت خاقانی بحال رشادت مآلش نسبت بجمیع فرزندان زیاده و افزون بود اگرچه مفارقت یك آنی ازو بجهانی مساوی نمیداشتند مگر بواسطه شیوع صرصر حوادثات بیش ازپیش دورانی که سفینه خلافت وسلطانی را درگرداب شورش وفساد طوفانی میدید ناچارتن بقضاودل برضا داده بافرستادگان فساد کیشان که برسم وکالت هم در آنفرصت بحضور خاقانی حاضر شده استدعای دروب حصار بدین مضمون مینمودند که همه مردمان را یقین حاصل گشته که پادشاه باطائفه فرنگ مخالفت نمینماید وهیچگونه از موافقت آنها دست برنمیدارد هرگاه بنابر رفع آن اوهام عوام دروازهای بالاحصار راسپرد سپاهیان محمد زمانخان نمایند بهتراست والا بدون تسخیر بالاحصاردست بردار نخواهندشد بخانه امین الله خان فرستادند تا باین ذریعه موافقت پادشاه رابه خود نزدیك ومخالفتش رادورپنداشته دست ازحمله وفساد باز دارند ازآنجاکه ازعهد خردی آثار فتوت وجوانمردي وانوارسعادت ودانشوری از جبین حال فقاهت مال شهزاده موصوف چون خورشید طلوع وچون ماه تابان سطوع داشت لهذا نوعیکه عندالترخیص اززبان الهام ترجمان دررهای نصیحت حضرت ظل الهی را آویزه گوش اندر نیوش نموده بودند درایام اقامت بخانه نائب مذکور همه راصرف بهای عقیدت وارادت فرمودند یعنی از روی وفور خردمندی وهوشیاری درخفا وملا خوانین درانی وفارسی وبارکزائی وغلام خانه وغلجائی را بوعده زروخلعت وجاه ومنصب ترغیب وتحریص باطاعت وفرمان برادری حضرت خاقانی نموده همه راازخود گردانیدند امین الله خان رانیز بشروط آنکه بندگان شاه جمجاه دولك روپیه بمحمدزمانخان عنایت فرمایند مطیع خودفرمودند

همینکه امین‌الله‌خان رامیلش بجانب شاه‌جمجاه شد رونق کار بارکزاییان روبزوال آورد ومحمدزمان‌خان ازاخذ دولك‌روپیه اول‌ابا آورده گفت من خلیفه‌ام بدون‌خارج کردن‌شاه‌شجاع الملك ازقلعه‌بالاحصار صلح نمی‌کنم امین‌الله‌خان‌که رغبتش ازتصرفات باطنی‌شهزاده موصوف‌بجانب شاه‌جمجاه‌مصروف گردیده‌بود درجوابش گفت که‌خلافت تودرآنحال بود که‌پادشاه ازمسلمانان دست کشیده بود الحال که‌حضرت پادشاه خود مالك‌ومختارانده ماراخلیفه درکارنیست وزارت نیزمرتبه‌بلنداست البته‌ازحضور پادشاه جمجاه‌برای تومیتوانیم حاصل‌نمود والافلا چونکه اکثرخوانین طوائف فوق‌الذکر بواسطه‌خلعت ومنصب وجاه‌وشوکت گردن‌بسته عقیدت‌شهزاده والانهمت بزرگ همت‌گشته همه‌متعهد دولتخواهی شاه‌جمجاه میبودند باستماع این‌جواب‌موید قول‌سراسر صواب نائب امین‌الله‌خان گشته ورتبه وزارت‌را در حق محمدزمانخان اولی و احسن دانسته رجوع بخدمت شاه‌جمجاه نمودند؛

صلح نمودن شاه جمجاه بامحمد زمانخان وامین‌الله خان بباعث تشریف بری شهزاده شهپوروآمدن ایشان وافتتاح‌دروازه حصار ؛

درتاریخ هفتم‌ماه‌ذی‌الحجه سنه‌یکهزارودوصدو پنجاه وهفت هجری نوردیده شوکت وسرور یعنی بندگان شهزاده شهپور باجمیع خوانین وسران درانی وفارسی و غلجائی وکوهستانی وکابلی وغیرهم وامین‌الله‌خان ومحمدزمانخان وسایراکابر واصاغر آن دیار در بالاحصار بدربارجهانمدار حاضرشده جبهه‌سای عتبه‌علیه گردیده شرف استلام سریرفلك‌احتشام حضرت‌خاقانی حاصل‌نمودند وازحضور فیض‌ظهور حضرت‌خاقانی بجلدوی این‌اطاعت وفرمان برداری‌واقبال فدویت‌وخاکساری موردومخاطب بکلام تفاخرانظام احسنت و آفرین گردیدند چنانچه بعد ازان هروزه بقاعده مستمره برای ادای سلام واستماع اوامرواحکام صبح‌وشام‌وزیر موصوف ونائب‌امین‌الله‌خان وباقی‌خواص خوانین بحضوراقدس‌مشرف‌شده‌علی‌حسب ترتیب‌روزمره حاضری‌سواران‌خودمیدادند دراینفرصت بندگان اشرف‌جماعه مفسدین رامشغول‌زرو منصب‌ساخته برای‌جارج میگریگر صاحب مقیم‌جلال آباد‌نوشتند که‌الحال‌خاطر جمع‌دارید که‌قلع‌بنیان فساد کیشان خوب خواهد شدمحمداکبرخان که‌خارج ازینجماعه درجلال آباد هنگامه آرابود چون استماع نمود که‌حضرت پادشاه بازمالك ومطاع‌وقت شدند کارش‌روبستی آورد بلکه‌متحیر و متاسف ماندکه کاربزحمت وجانبازی حاصل‌کرده بازازدست رفت‌لهذامکر درتمهید فریب شده مردمان‌راتلقین وتفهیم کردکه اگر پادشاه باانگریزان پیوستگی ودلبستگی ندارد پس‌اورا بعزم‌جهاد برانگریزان جلال آباد باعث‌شوید بنابران مردمان هرروز مصحف شریف‌را برسرخود گرفته‌صلوات خوانان‌وتکبیر گویان بدروازه‌دربار شاهی می‌آمدند وبشوروغوغا میگفتندکه‌پادشاه جهان‌پناه نهضت بسمت‌جلال آباد نمایند تابقیه‌انگریزان نیزازین ملك برداشته‌شود‌حضرت خاقانی‌ملاحظه میفرمودندکه‌هنوز کومك‌افواج‌صاحبان درجلال‌آباد نرسیده اگربجانب جلال آباد حرکت‌نمائیم لکهامر دم برکاب حاضر

خواهند شد مبادا صاحبان جلال آباد بیدل شود لهذا فرمودند که محمد اکبر خان هرگاه از
محاصره جلال آباد دست برداشته مشرف حضور اشرف شود در باب گذاشتن جلال آباد
بندوبستی با صاحبان انگریز کرده خواهد شد یعنی اول معتمدی نزد صاحبان مقیم جلال آباد
میفرستیم اگر برضا و رغبت خود کوچ نمودند بهتر والا بعد آن بجمعیت و اتفاق عازم جلال آباد
میشویم چونکه خیرخواهان طائفه بارکزائی باز آمدن محمد اکبر خان را روا نبودند حیله
چند در چند در میان می آوردند عاقبت الامر صلاح وقت بهمین منعقد شد که محمد اکبر خان همدرانجا
باشد لاکن بجهة صاحبان دستخط فرستاده شود چنانچه حضرت خاقانی مرتبه اولی
سردار عنایت الله خان درانی با میرزائی و در ثانی دین محمد خان پیشخدمت خاص حضور خود
را ظاهراً بصورت وکالت باینمراد که صاحبان از جلال آباد کوچیده بروند و باطناً برای
استمالت و اطمینان و هوشیار نمودن شان که محمد اکبر خان شخصی بسیار بدعهد و خدیعت
پیشه است زنهار بقول و قرار او اعتبار نکنند که همچو واقعه میکناتن صاحب در حق شما
نیز پیش نیارد بذریعه نوشتجات موکده فرستادند و در ینمعامله مراد و مقصد حضرت خاقانی
آن بود که چند گاه باین آمد و شد سفیر و دستخط سخن بتعویق افتاده زبان عوام از مقدمه تحریك
جلال آباد بسته شود چون مرتبه ثالث بخفیه نوشتند که حقیقت مکاری و غداری مردم کابل برینمنوال
است که شنیدید و دیدید پس چه باید کرد که ما و شما از شر و فساد این مردم کذب بنیاد
ایمن و آباد و خاطر جمع و آزاد بمانیم و زیاده خرابی بایشان نرسد میکریگر صاحب
بهادر نوشتند که حضرت خاقانی از روی تفقد و مهربانی بوجهی که ممکن پندارند
تا عرصه پانزده روز از کابل حرکت نفرمایند که فوج ما مردم عنقریب از پشور در جلال آباد
میرسد حضرت خاقانی نظر بنوشته صاحب موصوف بلیت و لعل و امروز فردا عرصهٔ دوماه
کاملا از کابل حرکت ننمودند و بارکزائیان بهمه مردمان همین میگفتند و شهرت میدادند
که پادشاه عین فرنگیست فریفته او نشوی و بباعث همین است که قصد جهاد بطرف جلال آباد
نمیکنند حضرت خاقانی مبالغ خطیر بهر بی سر و پا داده اول پرغل هریك را بدست آورده
رفتن جلال آباد را بانواع الحیل در تعویق میداشتند تا که بهرکس خوب بیقین پیوست
که پادشاه هرگز عزم جلال آباد بطوع جهاد ندارند لهذا بتعلیم و تحریك بارکزائیان
عوام کالانعام و بعض خواص خدیعت اساس میر حاجی نام پسر میر واعظ را که یکی
از اکابر سکنه کابل است مقدم نموده زعلمها برداشته و چندین مصحف باتبرکات که
در زیارتگاهها بود برسر داشته فوج فوج جوق جوق باصوفیان حق گوی و فقیران مست
خوی که بحقیقت اینهمه افعال مملو از فریب و مکر بود از کابل بعزم جلال آباد بیرون
شدند شاه جمجاه چون دید که جماعه فتنه انگیز بارکزائیان شعبده دیگر بروی
کار آراستند اگر حالا من از شهر بیرون نشده شامل اینجماعه نشوم بلاتامل مقدمه
بلوای عام برمن برپا خواهند نمود ناچار بند و بست نموده بندگان شهزاده فتح جنگ
را پیش قراول فوج مقرر ساخته مرخص فرمودند شهزاده موصوف در ده خداداد درخیمه
گاه قیام پذیر بودند و حضرت خاقانی از قلعه بالاحصار با فوج مانند مور و مار بتاریخ
بیست و دوم ماه صفر یوم سه شنبه باسامان شاهی و دبدبه عالم پناهی در دامنه کریوه سیاه
سنگ نزول اجلال فرمودند لاکن بامحرمان و مقربان مکرر میفرمودند که در عرصه

یکماه بجلال آباد خواهیم رسید واگر دریندت هم امداد صاحبان بهادر ازطرف پشاور بفوج مقیم جلال آباد نرسیده باشد ناچار چون قریب بجلال آباد شویم ضرور ازین مردم مفسد فتنه اندیش خودرا کشیده باصاحبان بلند شان یکجا خواهیم شد وچون ما باصاحبان ملحق ومتفق شویم اینمردم خود پراکنده خواهند شد البته این اراده بتحقیق مصمم بخاطر داشتند زیرا که آنچه جواهر عمده واعلی ازقسم الماس واعل ویاقوت وزمرد داشتند که محمول بقیمت چهل پنجاه لك روپیه بود همه را ازجوا هرات صندوقخانه انتخاب کرده در کیسه خود گذاشته بودندچنانچه بعد ازواقعه شهادت شان آنهمه بدست محمد زمان خان افتاد القصه چون شاه‌جمجاه ازبالاحصار برآمده بکریوه سیاه سنگ نزول اجلال فرموده دربار عام نمودند درساعت باعزو تمکین یعنی هنگام نماز پیشین فرزند بدل پیوند سعادت ظهور شهزاده شهپور راکه سابق آن نور دیده مروت وفتوت در مقدمه قلعه بندی واقامت خانه امین الله خان درباب اخراج خاص وعام واحضار خوانین وسران هر طائفه ازانام بدربار فلك احتشام اظهر من الشمس وابین الامس شده بمحك امتحان درآمده بودبحضور پرنور خود طلب نموده فرمودند که الحال بندگان ماعازم جلال آباد اند شمارا بعهده نیابت دارالسلطنه کابل سر افراز وممتاز وقائم مقام‌حضور دستور خویش‌فرمودیم چنانچه‌رقم حکومت کابل‌را بنام نامی‌واسم گرامیش بدستخط خاص‌مزین‌فرموده‌عطا نمودندو نصرالله‌خان‌پسر امین‌الله‌خان‌را بمختار کاری ونیابت شهزاده مقرر نموده اززبان الهام بیان ارشاد فرمودند که زنهار غفلت را بخودراه نداده ازاحوال شهروحصار هوشیار وخبردار باشید البته تازمان حال کاری نامشروع از شما بسمع همایون نرسیده غایت خشنودی بندگان اشرف از شما حاصل است اگرمن بعد شمه ازان بسمع اقدس رسد سزا خواهیم داد بعدازان اهل دربار را مرخص فرموده بخیمه خلوت تشریف‌فرماگشته بوقت شام‌برای سرانجام وتفهیم امورات واجبه ضروریه خود در پالکی نشسته وشهزاده موصوف راروبرو ودرپالکی حکم‌نشستن داده داخل بالا حصار شدند وحکم اشرف قبل ازان بمستحفظان دروازه شرف‌صدور یافته بود که‌شهزاده بوقت شام دربالاحصار آمده بازعلی‌الصباح روانه هنگاه‌میگردد هریك بکارخود هشیار وخبردار باشید بعد از رونق افزائی شبستان عظمت‌کامرانی یعنی حرم سرای سلطانی اززبان محرمان خاص معلوم شد که‌شب همه شب بندگان والانا آرامی وبیقراری داشتند بلکه‌تمام شب راقدم بحرکت ورفتار ودم بذکر اسم پروردگار گذرانیدند وهرلحظه‌وهرلمحه ازخواجه سرایان استفسار میفرمودند که شب چه‌وقت است بعد ازان بهنگام آغاز صبح صادق دورکعت نماز سنت فجر را در آنجا گزارده فرض‌را معطل داشتند که در خیمه‌گاه ادا کرده ودرپالکی نشسته کهاران‌را مکرر اشارت فرمودند که بسرعت تمام رفته درهنگاه‌برسانند که‌نمازفجر تاخیر نشود وبوقت خود گزارده آید باچند نفری محدود ازخدمتگاران روانه‌خیمه‌گاه گردیدند سبحان‌الله وبحمده قضای حضرت کبریا برای ترقی مدارج ایشان چه‌سامان مهیا داشت که ما بین سنت وفرض فجر سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وبحمده استغفر الله خوانان بدولت شهادت وسلطنت سعادت فائزگردیدند

واقعهٔ هائله شهادت حضرت شاه غفران پناه از دست ظلم بدعهدان بیحیا و روسیاه

شجاع الدوله ولد محمد زمان خان را کدام مخبر بد اختر خبر داده بود که پادشاه امشب در بالاحصار مخفیانه رفته اند و علی الصباح ضرور بخیمه گاه خود خواهند آمد باطلاع این خبر تمام شب خارج بالا حصار در اثنای راه منزلگاه با جمع از سوار و پیاده اشرار درکمین نشسته ماند تاکه هنگام صبح پگاه حضرت شاه جمجاه بنیمه راه بالا حصار و منزلگاه رسید چونکه دروازهای پالکی از هردوسو بند بود و پادشاه بیگناه مشغول بذکر خداوند و پالکی مذکور بکمینگاه آن ظالم مغرور قریب بعبور شد آن شریر سر شور از انصاف دور بیکدفعه صد ضرب تفنگ قدر آهنگ را بر سر پالکی سر داد از وقوع این بیداد شاه نامدار با جسم خونبار و سر و دل افکار بی اختیار از پالکی برآمده خواستند که خصم نابکار را گرفتار کنند یا از وار شمشیر ذوالفقار شعار بدار البوار بفرستند اول آن حرامی نمك حرام از هیبت و شوکت صورت خاقان والامقام تاب استقامت و آرام نیاورده بخوف تمام چون سگ گمنام از ضرغام پا بگریز شد و آن مطرود و مردود حضرت ودود خواست که بی نیل مقصود برگردد مگر جعفر نام یزید انجام مرادخانی که با آن حرامی باین حرکت بی برکت بحصول روسیاهی دوجهانی مشارکت جانی داشت اورا نگذاشت و گفت ای بدبخت جای اندیشه نیست و درین بیشه و صحرا جز این شیر ازکار افتاده دیگر کیست برگرد و کارش تمام کن والا اگر زنده رفت شیرخواره خاندان تراهم زیر تیغ بیدریغ خواهد کشید لهذا آن حرامی بدگهر باجعفر کافر سیر مکرر برسر شاه جم افسر بی صدور گناه که زبانش ذاکر بکلمه طیبه لا اله الا الله بود و از ضرب گولهای تفنگ و قرابین جانکاه از تاب و توان مانده و درغایت درد و الم بیچاره و بی پناه آمده بزخم شمشیر بدرجه شهادت رسانیدند و خود گریختند شهنواز نام پیشخدمتیکه در آنوقت برکاب شهادت انتسابش حاضر بود دو نفررا بزخم شمشیر مجروح ساخت لاکن چون میدان را از اغیار خالی و کیسه شاه جنت آرامگاه را پر از جواهر و لالی یافته فرصت وقت را غنیمت انگاشته هردو کیسه پرجواهر گران قیمت آن مستحق خزاین جنت را برداشته راه حصار پیش گرفت و از عدم حوصله پاس و استیلای یاس و هراس که خاصه متغلبان خیانت اساس است همه آن جواهرات گران سنگ بیش بها را در یك درزی از دیوار کهنه انداخت تا از بی نصیبش نصیب بی نصیبی دیگر گردیده و از آنجا کشیده بچند مبلغ فروخت آخرالامر بدست شجاع الدوله حرامی رسید القصه نعش پادشاه جمجاه همچنان در میدان بخاك و خون غلطان افتاده بود افسوس شهنشاهی که رایت خورشید آیت رفعت و نامداریش از قبه مهر و ماه گذشت و کوس ابهت و بزرگیش در عرصه جهان بلند آوازه گشته بود ظالمان بیحیا و نمکحرامان بیوفا از فرط بیرحمی و جفا بضرب قرابین غدر و تفنگ دغا و از غایت ستمگاری و شقا بزخم شمشیر عناد و تیغ دغا از پا در انداختند هیهات هیهات از آن گلشن آرای باغ سلطنت و شهریاری که از گلبن امید گلی نچید و برفت و حیف حیف از آن چمن پیرای حدیقه خلافت و نامداری که از نهال آرزو ثمری ندید و برفت و از دست چنین سگان رایگان ....

ازجهان حسرت بنیان در بیست وسوم ماه صفر سفر گزیده بدارالجنان منزل ساخت انالله وانا الیه راجعون

دردا که بیخ گلبن شادی بریده شد — واحسرتا که شاخ طرب بارور نماند

تاریخ شهادت شاه با سعادت

طرفه تر نقشه بکابل شد — خارج از مرکز تعقل شد
سلطنت زیب شه شجاع الملک — متوکل علی التوکل شد
با مددان پی غزا بیرون — با تنی چند بی تامل شد
آن سکندر منش فلاطون عقل — بند در مطرح تغافل شد
آنقدر دست جور بگشادند — که برون از حد تحمل شد

تن سیمین و جسم نازک شاه — ازدم تیغ پاره چون گل شد
رفت ازین ملک دون بخلد برین — صاحب حشمت و تجمل شد
موی سر بسکه کنده اند حرم — پر سراسر ، سر از سنبل شد
آخر الامر یک خسیس نژاد — از قضا ناگهان تقابل شد
از قضا وقدر بسمع همه — چونکه پنهان خطاب اقتل شد
از پی جمع مادهٔ تاریخ — صورت عقل محو بالکل شد
هاتفم گفت آه وناله برآر — شمع دولت بصبحدم گل شد

مرثیه و افسوس جانکاه درواقعه شاه جمجاه ۱۲۵۸

چون رسد تیغ بر آن صورت موزون افسوس — چون خورد گوله بر آن جان همایون افسوس
آنکه سی جنگ بسامان جهانگیری کرد — از سه کس دزد شود کشته شبیخون افسوس
آنکه درحشمت واقبال بد افسانه دهر — از حشم دور دمیدش اجل افسون افسوس
آنکه در تاجوران بود چو جمشید بجا — دیو تختش برداز گردش گردون افسوس

آنکه پیوسته ز دولت بفرح بود قرین — ناگهان باغم واندوه شده مقرون افسوس
آنکه کیخسرو بزم آمد وا سکندر رزم — بزم ورزمش بچه انجام شد اکنون افسوس
آنکه رو از عمل فرض خدا داشت سفید — سرخرو گشت بخون برره مسنون افسوس
کان گوهر بکمر پادشه کوه وقار — سر بی تیغ چه بنهاد بهامون افسون
دردران بگهر گوهرکان دران — درکف بدگهران چون شده مرهون افسوس
یاد میداد فریدان جهان را بحشم — شوکت وثروت وآئین فریدون افسوس
بیرق دولتش از بس بهوا بود بلند — بیکی باد اجل چون شده وارون افسوس
زد بهم رای خطا از مدد فوج قضا — بخت اسکندر وتدبیر فلاطون افسوس
رهزنی چند گدا خو چوغر پیش کشتند — مخزنش بیشتر از مخزن قارون افسوس
تن سیمین سمن برگ مثالش مجروح — زاهن سنگدلان لعل شد ازخون افسوس
بسکه خون رفت گلش همچو سمن گشت سفید — سمن ازلاله خونش شده گلگون افسوس

کرد چون در گرا نما یه اگر میل باب — چون گل آلوده شد آن لولوی مکنون افسوس
دوست خاک از بدنش شست و نگهداشت نیاز — دشمنش گنج صفت ساخته مدفون افسوس
چشمه سان بود روان از بدنش تا یکسال — آنقدر خون که ز طوفان غم افزون افسوس
بدز دیدار خوشش جان جهانی دل شاد — چون ز هجرش نشود پر غم و محزون افسوس
داغ از سینه چو خون از کفنش شسته نشد — رود چشم ار چه روان بود چو جیحون افسوس
باز روز زور کس از قاتل او خون نگرفت — نشد آرمان دل غمزده بیرون افسوس
تا درین غصه قصه سست نگردد منظوم — رشته نظم نتابد در مضمون افسوس

بازگشتن مردم از سیاه‌سنگ و قلعه بند کردن شهزاده شهپور شاه را

القصه چون این خبر قیامت اثر بسمع شهزاده شهپور رسید روز روشن در نظرش مانند شب دیجور گردید و در نهاد صغیر و کبیر و برنا و پیر آتش حسرت و نفیر در افتاد در آنحال دولت شهزاده نامدار با وجود حدوث اینچنین حادثه مصیبت بار چار و ناچار متوجه باستحکام حصار شده نگهداری قلعه و برج و باره بوجهی از روی استقامت و پردلی و شجاعت و مردانگی فرمودند که دران انقلاب قیامت آثار اهالی حرم و طفلان زار و باقی صغار و کبار با حسن وجه از دست تاراج و تصرف قاتلان خونخوار و بد عهدان غدار محفوظ و محروس ماندند مگر در ظهور این واقعه بارکزائیان بد پیمان و متعلقان شان بمردم شهر مبارکباد پها گفتند میرحاجی پسر میرواعظ با علمهائیکه بعزم جهاد جلال آباد آراسته بود از سیاه سنگ برگشته در شهر آمده از زبان خود بمردم ندا میداد که لارد کلان را بلارد خرد ملحق ساختیم و بخاطر هریک بنیاد تسلی مینهاد که الحال بیخ طوائف فرنگی را ازین ملک کندیم شهزاده فتح جنگ که در ده خدا داد در خیمه گاه خود بود ازین خبر قیامت اثر اطلاع یافته خودرا بهمونی غلام حیدرخان پسر محمود خان بیات در قلعه خان مذکور رسانیدند و محمودخان و پسرش از خباثت طینت متفق بران گردیدند که شهزاده ممدوح را بسپرد محمدزمانخان نموده خودرا سیاه روی دهر سازند بملاحظه اینحال جناب شاهزمان و شهزاده حیدر و دیگر منسوبان خاندان شاهی که در بالاحصار بودند هرگاه این کیفیت را بخدمت شهزاده سلطان شهپور حالی نمودند ملتمس بر آن گشتند که الحال کل خزائن و قلعه و دروازهای حصار بقبضه و تصرف شماست صلاح دولت چنان سزاو گوار است که زود بر تخت نشینید و متصرف همه اسباب سلطنت شوید هرگاه شهزاده فتح جنگ از آنجا رها گشته آید چونکه از شما بعمر بزرگتر است البته تخت نشین خواهد شد سبحان الله زهی همت و ناموجوئی و جوانمردی و مبارک خوئی شهزاده ممدوح که بمجرد استماع فرمودند که درینوقت مارا آرزوی تخت نشینی و نفاق خانگی منظور نظر انصاف منظر نیست چرا که هنوز والد بزرگوار نامدارم در میدان بیکسی خسته و کشته افتاده لازم حالم آنست که باتفاق خرد و بزرگ اولا قصاص خون والد را از قاتل بی‌سامان بازستانیم بعد ازان بقسمت هرکس هرچه باشد بظهور خواهد آمد لهذا متوجه نجات شهزاده فتح جنگ شده تا اینکه نائب امین‌الله‌خان حسب الارشاد شهزاده والاشان و بتحریک خواجه خانجی و بعضی خوانین فوفلزائی سوار و پیاده جرار فرستاده شهزاده فتح جنگ را بغلبه از چنگ آن بیعهدان سگ سار کشیده در بالاحصار رسانیدند .

احوال تخت نشینی شهزاده فتح جنگ باتفاق مردم .

فردایش امین‌الله خان با تمام خوانین درانی وکابلی و میرحاجی پسر میر واعظ وخوانین قزلباش در بالاحصار آمده شهزاده فتح‌جنگ رانظر به بزرگ سالی نسبت بسا ئر او لاد شاه جنت آرامگاه که در آن هنگام درکابل حاضر بودند و بنابر اتفاق و منظوری شهزاده سلطان شهپور شاه چرا کـه آنوالا منش را حصول قصاص شاه فردوس جاه از منافقان بیدستگاه مطـلوب و هوای طبـع والا بـود والاتفاق خانگی ورواداری وصوابدید حضرت شاهزمان وسائراعیان خاندان بتخت نشینی ایشان بیشتروپیشتر منعقد گردیده بود برتخت‌شاهی نشانده بخلافتش ستودند بعد ازچندروز ازهمه‌خوانین خواهش میثاق نموده خوانین درانی وقزلباش وکابلی وغلجائی وکـوهستانی مگربعضی که بامحمدزمانخان متحدوملازم بودند باقی‌همگی میثاقی که مبنی براطاعت شهزادهٔ ممدوح وقبول پادشاهی اوباشد بانواع‌اقسام وقسم کلماً مؤکد ومرتب ساخته نوشته ومهر نموده بشاه‌ممدوح سپردند چنانچه شاه‌ممدوح نیزهریک‌را ازشال وشمله عـلی‌قدر مرا تبهم بخلاع فاخره متوافره ممتازفرمردند بعدازان خوانین‌مذکورین سرمخالفت بامحمد زمانخان برداشته چندروز گـذشته مقابله محمدزمانخان وامین‌الله خان در میان شهراتفاق افـتاد وباوجودیکه امین‌اللهخان راقوتش به‌محمدزمان‌خان بیشتر بود چـونکه امین‌اللهخان را یقین‌شد که‌میرحاجی پسرمیرواعظ بامحمدزمان‌خان موافقت وباشاه فتح‌جنگ طریق منافقت دارد لهذادرروز مقابله محمدزمانخان میرحاجی‌رادرخانهٔ خود طلبیده بنا براحتیاط نظربند ساخت همینکه مردمان کابلی وکوهستانی خبرنظربندی میرحاجی‌را دریافتند همگی بتحریک محمدزمانخان اینمقدمه‌را تمسک قوی خود ساخته ومتوجه بجانب خبث باطنی خـویش گشته ازعهدومیثاق برگشتندوسر بمخالفت‌ونفاق باامین‌اللهخان برداشتند دراینصورت محمدزمانخان غالب وامین‌اللهخان بمعهٔ‌خوانین قوقلزائی مغلوب گـردیده همانروز تاب استقامت نیاورده ازشهرفرار ودر بالاحصار فرار اختیار کردند .

احوال تشریف بردن شهزاده شهپور شاه برای‌محکمی قلعهٔ بینی حصار و وقوع محاربه بامخالفان

چون‌بعد ازوقوع این‌واقعه‌صلاح کار بمحصوری وقلعه بندی انجامید لهذا ضبط وحفظ اطراف وجوانب ومعبر آمد وشد غله و معتقدین منظور افتاده قلعه‌بینی حصار که قبض و محکمیش ازهمه جوانب اولی واقدم بود فتح جنگ شاه بصوا بدید امین الله خان نزول بندگان شهزاده شهپورشاه‌را درآنجا احسن‌واقوم یافته‌مع خوانین ولشکریکه در بالاحصار حاضر بودند روانه‌نمودند تادرمحکمی قلعه‌مذکور توجه‌فرموده بمقابله مخالفان نیزپرداخته باشند چون شهزاده ممدوح در آنجا استقامت فرمودند محمد زمانخان ازین مقدمه آگاه گردیده بروز دوم باتمام سوار وپیاده ملازم وباشندهٔ شهرکابل وغلجائی اطراف از راه چهار دهی عـقب کوه بوقت شب خود را رسانیده علی الصباح مستعد جنگ شد ومحاربه ومقابله ازهر دو جانب بنهایت واقع گردید بلکه اکثر از مخالفین رو بفرار نهادند کـه علی‌التواتر خبرنصرت دربالاحصاربحضورشاه‌ممدوح میرسانیدندناگاه سردار عبدالسلام‌خان

که یکی ازسر داراران معتمد شهزاده موصوف حاضر بوده دم ازخد متگاری وجانسپاری میزد با محمد زمان خان ملحق شده وسازش نموده فوج مخالف را درقلعه خود داخل کرده سرخروئی حاصل نمود ازین معنی سپاه مخالف غالب ولشکر شهزاده مغلوب شده از بیدلی ووقوع نفاق سردار عبدالسلام خان روبگریز نهادند باوجودیکه شهزاده شهپورشاه دران حین ازاسب فرودآمده بکمال استقامت ودلاوری هریك از مردمان بیدل را دلداری و استواری داد درمیدان جنگ بمقابل خصم بدآهنگ درنگ داشته ازجاحرکت نمیفرمودند حتی که مردمان اطراف وکوه نشین که مقدمات آن جنگ را معاینه میدیدند تهور و پایداری شهزاده ممدوح را دیده آفرین وبنامردان نفاق پیشه نفرین مینمودند چون سپاه مخالف قریب آمد وشهزاده ممدوح نظرفرمودند که ازمردم لشکر کسی در رکاب حاضر نماند پس بمصداق اینکه .

با قضا کار زار نتوان کرد گله از روزگار نتوان کرد
کردگار آن کند که خود خواهد حکم بر کردگار نتوان کرد

زیاده سعی واستقامت خویش را دران محل بیفایده تصور فرموده ناچار اسپ سواری طلب نموده روبه بالاحصار نهادند من بعد جنگ بیرون به سبب عدم وفاق موافق صورتان منافق سیرت موقوف مانده بامیدورود افواج ظفرامواج انگلیسیه تهیهٔ تحصن را مبرم ومستحکم نمودند.

حقائق محصوری قلعهٔ بالاحصار با میدورود افواج وامداد صاحبان انگریز بهادر.

چون محمد اکبرخان خبر شهادت پادشاه غفران پناه را شنید نظر باظهار خوشی شروع باجرای سردادن توپ وتفنگ نمود صاحبان محصورین قلعه جلال آباد یکمر تبه بامعدودی ازپلاتن وتوپخانه برمحمد اکبرخان حمله آورده جمعیت بیحمیتش را متفرق وپریشان ساختند حتی که نامبرده باچند نفر سوار وپیاده پراگنده افسرده بکابل آمد چون مخالفت امین الله خان ومحمدزمان خان را دریافت بحیله وفریب بمعرفت محمد شاه خان غلجائی امین الله خان را ازراه کشیده نزد خود برد شاه فتح جنگ ازرفتن امین الله خان پریشان خاطر گردیدند که بعدازین کار قلعه‌داری چگونه پیش برده خواهد شد عالیجاهان میرزا ابراهیم خان منشی باشی ومیرزا حیدر علیخان لشکرنویس که خدمتگاران بااعتبار ومحرمان باوقار شاه غفران پناه بودند شاه ممدوح را خاطر جمعی دادند که بخاطر والا هیچ اندیشه را راه ندهند که همگی خوانین درانی هندوستانی وساکنان بالا حصار از طائفهٔ عرب وغلام خانه وحبشی و غیره بسر ومال بخدمتگاری وجان نثاری ایستاده اند پیش بردن کار وعدم نفاق باشندگان بالاحصار که ذکر ایشان شد برذمه مایان است لهذا درویش محمدخان ولدحاجی هاشم خان عرب باسائر خوانین بالاحصاری آمده بشاه فتح جنگ عرض نمودند مایان همه بدل وجان درخدمت وجانسپاری حاضریم خاطراشرف را ازجانب ماجمع دارید بعدآن شاه فتح جنگ باتفاق خوانین فوفلزائی چون سردار عنایت الله خان وعظیم گلخان عرض بیگی سردار سکندر خان وصمدخان بادوزائی ومحمد عمرخان بامیزائی وخدمتگاران قدیمی ازسائر خوانین وفوج هندوستانی ودیگر دولتخواهان چون خواجه خانجی عرف شیخ

مزار یونس مزار خواجه عارفان وعاشقان علیهما الرحمت والرضوان مع پسران خویش ومیر
آفتاب وساکنان بالا حصار تاعرصه چهل روز که درهرروزوشب جمعی از مردم کابلی
وکوهستانی وقزلباش وغلجائی بامحمدزمانخان ومحمداکبرخان برسربالاحصار وبالابرج که
مراد ازبرج عقابین باشدجنگهامی آوردند پایداری نمودند وهرهفته کهازطرف محمدزمانخان
وازجانب کابلی وقزلباش ومحمداکبرخان هم بمعرفت امین الله خان ومحمدشاه خان غلجائی
وکیلان بجهت صلح وصلاح می آمدند جواب سوال هریك بکار دانی وعقل و رسائی
میرزا ابراهیم خان منشی باشی ومیرزا حیدر علیخان اشکر نویس صورت انجام میبافت
وکارقلعه داری وخود داری نیز با هتمام ایشان پیش میرفت چونکه مخالفان را ازجهة عدم
حرکت صاحبان بهادر روزگار واعتبار روبترقی بود باوجود این خوانین قوقلزائی وغیره
که در بالاحصار بودند دست ازپا خطانکردند ودرین مدت محصوری فتح جنگ شاه بدفعات
وکرات مراسلات خود بصلاح بینی میرزایان موصوف پی درپی درنزد جنرل پالك صاحب
بهادر ارسال جلال آباد فرموده استدعای حرکت شان بجانب کابل مینمودند ازجانب جنرل
بهادر ممدوح پیوسته همین جواب بظهور میرسید که عنقریب حرکت خواهیم نمود خاطر
خودرا جمع دارند چون حرکت فوج صاحبان ازجلال آباد بجانب کابل بزودی نشد وزمان
محصوری بطول انجامید وباروت در قورخانهٔ بالاحصار باقی نماند و نیز خبر اتمام باروت
درشهر مشهور گردید وبارکزاییان وقوف یافته قدغن بلیغ نموده گرفت وگیر شدید بکار
بردند که بمقدار یکمثقال باروت احدی راجرأت رسانیدن دربالاحصار نبود بلکه یکنفرمنشی
ازهندوان شهری که بمعرفت خواجه مزار تعهد رسانیدن باروت نموده بود قدری قدری
میرسانید بارکزائیان واقف احوالش شده گرفتارش نمودند تااسلام نیاورد سلامت نماند
غرض دربالاحصار قلت باروت کاربجائی رسانید کهاگر یك استاربوزن هندی را در عوض
یکصدروپیه میخریدند هم امکان وجود نداشت باوجود اینهمه اشکال میرزایان موصوف
بانواع حیل بهرقسم که میتوانستند باروت ازشهر طلبانیده وبشب ازبرج و دیوار قلعه بالا
کشیده نگهداشت قلعه مینمودند چون ازین معنی هم بارکزائیان اطلاع یافتند نهایت
درشهر گرفت وگیر نمودن آغاز نمودند آخرالامردربالاحصار گوله وباروت عدیم الوجود
گردید لهذا نواب شجاعت علیخان نامی که درسرکار شاهی بمنصب دیوان بیگی سربلندواز
باعث نام اجداد خود یعنی نواب نجیب الدوله وغیره در حضور شاه غفران پناه ارجمند بود
بحسب ضرورت تعهد ساختن باروت نموده درنفس بالاحصار شوره پختن ایجاد کرده
وانگشت فراهم ساخته اندك اجرای کار نموده در تدارك ساختن بسیارش بود که ناگاه
برج موسوم بهمجنجو که متصل شهرو شاه برج قلعه بود مخالفین بصدمه نقب از بیخ بر کندند
درآنحال که از باعث معدومی گوله و باروت کار بانداختن سنگ و کلوخ انجامیده
بود مجبوراً بامحمداکبرخان بضمانت امین الله خان ومحمدشاه خان غلجائی بنای صلاح
وسلح گذاشتند محمداکبرخان که ازخواندن کلماتش انسانرا خوف می آید چه جای
آنکه در عملش تاخیر وقصور ورزد ووفانکند بدین مضمون نوشته داد .

مضمون عهد نامه محمد اکبرخان که به فتح جنگ شاه سپرده است ·

در یشوقت خجسته رخت که بندگان سپهر مکان السلطان ابن سلطان والخاقان ابن الخاقان سلطان فتح جنگشاه پادشاه این بنده درگاه الله محمد اکبرخان ولد امیردوست محمد خان را برتبه وزارت خود سرافراز فرمودند بنده درگاه الله اقرار نمودم بخدای واحد و لاشریك عزوجل ومحمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و جمیع پیغمبران وچهار یار کبار وائمه اطهار که سلطان ممدوح را ازدل وجان بپادشاهی خود برگزیدم واختیار نمودم که بدون سلطان ممدوح مادام الحیاة احدی را بپاد شاهی اختیار ننمایم وبسرو مال وجان در خدمتگاری سلطان ممدوح کوتاهی ننمایم وبکاریکه شایسته وشایان پاد شاهی نباشد اقدام نکنم ومدام محکوم حکم سلطان ممدوح باشم ونفاذ امر سلطان ممدوح را برخود وبر ملك وبر لشکر واجب ولازم دانم هرکسکه سلطان ممدوح را بپاد شاهی وفرمان روائی قبول ننماید منکه محمد اکبرخان ابن امیردوست محمد خانم دشمن ومخالف سرومال وجان وناموس اوباشم هرگاه بمال وجان وناموس وسلطنت وعزت سلطان ممدوح بدنیت ویاظاهراً یاباطناً واشارةً وکنایةً ودلالةً ویابگفته کسی مخالف وخیانت ونقصان نمایم بغضب ولعنت خدای عزوجل وملائکه مقرب ونفرین پیغمبر آخرالزمان واصحاب کبار وامامان دین ومجتهدان شرع متین گرفتار باشم وهرگاه درین اقرار خود ثابت قدم وراسخ دم نبودم ازرحمت خدا وشفاعت حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بی نصیب باشم لهذا اینچند کلمه برسبیل اقرار نامچه قلمی گردید فقط برورق مصحف شریف بدست خط خود نوشته فرستاد وامین الله خان ومحمد شاه خان غیلجائی ضمانت نامه نیز بهمین الفاظ دادند فتح جنگ شاه دروب قلعه بالاحصار را مفتوح ساخته بقبضه ایشان سپردند ومحمد اکبرخان همینکه تصرف بالاحصار نمود بنای بدعهدی راگذاشته اولاً جمعیت شاه موصوف را ازوشان جدا کرده در نزد خود برد بحیله اینکه چون بحضور مشرف میگردم واینمردم مسلح جابجا حاضر میباشند موجب هراسم میگردد بالفعل که سراطاعت بغلامی بردر صداقت گذاشته ام امیدوارم که این سپاه هندوستانی از سوار وپیاده وتوپخانه اگر بخاطر پادشاه خللی درحق من مکنون نباشد سپردم گردد تااز بالاحصار کوچیده در نزدمن آمده قیام نمایند ثانیاً درطلب مبالغ شده دولك روپیه نقد و جنس وصول نمود ·

محبوس نمودن محمد اکبرخان فتح جنگ شاه را بعهدشکنی وحیله گری ·

چون دانست که وجه نقدی دیگر ازشاه ممدوح وصول نمیشود ویك خطی ازخطوطیکه شاه ممدوح درحالت بیچارگی ووقوع بدعهدی محمد اکبرخان برای صاحب بهادر نوشته فرستاده بودند و در اثنای راه بدست شخصی افتاده واو در نزد محمد اکبرخان آورده بود همان خط را بهانه ودست آویز خود ساخته شاه ممدوح رامحبوس گردانیده آنچه اسباب واموال درمحل شاهی بود همه را بتاراج بردوآنچه توانست ووجود یافت جواهرات ومانند آن ازخود شاه ممدوح وصول نمود بعدازان در صدد آن شدکه شاه مذکور را

بداغ آهن وگوناگون عذاب ناصواب مبتلا گرده ودر صورت عدم وصول جواهر ودولت بتعذیب بسیارهلاکش سازد لیکن آفرین براستقامت وتمکین فتح جنگ شاه که تازمانیکه درحبس بودوآن بدعهد بذریعه مخالطان خود انواع سختی وسخنان خوف آمیز میگفت ومیشنوانید مگر شاه ممدوح هرگز بخیال نیاورده بجزد شنام وناسزا که سزای آن بیحیابود دیگر جوابی نمیفرمودند زهی دلاوری ومردانگی دریومیکه شاه برج بالاحصار را بنقب بر کندند باوجودیکه دلاوران طرفین دست وگریبان می بودند وازجهة عدم بارود وگوله بسی مردم ضائع میشدند ودفع الوقتی راکار بانداختن سنگ وکلوخ رسیده بود و ازطرف مخالف دولت تفنگچی بادعای داخل شدن بالا حصار آماده ومستعد ایستاده بودند که هم تفنگ وشمشیر برای جنگ وقتال داشتند وهم جوال ورسن برای بردن مال برپشت وکمر بسته بودند درچنین حال پراختلال شاه ممدوح برسر همان برج خراب برکرسی بشجاعت وجوانمردی نشسته مردم سپاه را بایشار زر سرخ ترغیب وتحریص جنگ داده با جمعیت خویش به کمال استقلال استقامت ورزیدند که از دلاوری وبهادری شان از دوروز نزدیک آنمعرکه احسنت احسنت مسموع میگردید .

نجات یافتن فتح جنگشاه ازحبس محمد اکبرخان و رسیدن بجلال آباد نزد جنرال پالک صاحب بهادر .

چون محمد اکبرخان ازبد باطنی خود بنای داغ کردن وعذاب ناصواب نمودن گذاشت فتح جنگشاه مخفیانه باچند نفر ازبالا حصاریان بندوبست فرموده و بوقت شب از زندان گریخته درشهررفته بمحله چنداول پنهان شدند کسانیکه شاه ممدوح را از بالاحصار کشیده درچنداول رسانیدند متحیر ماندند که الحال شاه ممدوح راچگونه ازشهر بر آورده بمطلب رسانند پس همگی رجوع بمیرزا ابراهیم خان منشی باشی ومیرزا حیدر علیخان لشکرنویس که درآن ایام هردوی آنها درخانه امین الله خان نظربند بودند نمودند میرزایان مذکور بلحاظ آنکه اگرشاه فتح جنگ دستگیر دست محمد اکبر خان شود بجز کشتن نخواهد گذاشت لهذا تمهیدی بکار برده دربی کشیدن شاه موصوف از شهر کابل بصلاح ورفاقت عالیجاه نائب سرافرازخان نام برادر امین الله خان خواجه خانجی شیخ مزاربا انوار حضرات عاشقان وعارفان رحمهم الله تدبیر سلیم وتدارک قویم تهیه شاه ممدوح را از اسپ واسلحه وآنچه مطلوب وقت بود کرده باآدمان معتبر بجلال آباد رسانیدند .

خدمتگذاری میرزایان بخاندان شاهی بعدواقعه شهادت اوشان .

آفرین برمیرزایان مذکور که حقوق نمکخواری وخدمتگاری را بی کم وکاست منتهی ساخته بجا آوردند که قلعه داری بالاحصار و انصرام مهمات مقدمات آن باهتمام ایشان شده ونجات فتح جنگشاه از کابل ورسیدن اوشان درجلال آباد هم بکوشش ایشان بعمل آمده حقا که این نهایت دیانت نمکحلالیست وغایت فطانت وخیرسگالی و کمال هوشیاری ودانائیست وجمال کار گزاری وحق ادایی که باوجودیکه خود ازدست محمد اکبرخان

نظربند خانه امین‌الله خان بودند هرگز غم‌جان خود نداشته آقازاده خود را از محل هلاك وایادی چنین اعادی بیباك خلاص ساختند جانفشانی زیاده ازینچه باشد میرزا ابراهیم خان بملاحظه آنکه کسی ازین معنی مطلع نشود درخانه امین‌الله خان نظربند نشسته ومیرزا حیدرعلیخان خود کمرهمت بسته شاه فتح جنگ را از چنداول کشیده تاموضع مقبره بابرپادشاه بوقت شب برده بسپرد آدمان متعینه ساخت این کمال دلاوری سربازیست وحق وفاداری وچاره سازی که بظهور آوردند دیگران نیز که خدمتگاران وهوا خواهان شاه غفران پناه بودند هریك بحسب مقدورخود خدمتی بجا آوردند چنانچه خواجه خانجی شیخ مزار درزمانیکه صاحبان عالیشان ازچهاونی بیرون شده قدم زن طریق خرابی شدند ومردم بارکزائی درصدد آن بودند که بالاحصار نیز همچون چهاونی مسخر ومسمار گردد وقدغن شدید بود که متنفسی ازسپاه ورعیت دربالاحصار نرود هرگاه احدی برخلاف تاکید معمول نماید خانه اوتاراج ومالش برخاص وعام مباح وعیالش گرفتار وتباه گردد. خواجه مذکور باوجودیکه این قید وبست بود بیوم اول بر آمدن صاحبان ازبالاحصار دوپسر خودرا بایکصد نفر تفنگچی بخدمت شاه غفران پناه دربالاحصار فرستاد ازظهور راینمعنی کمرحوصله بارکزائیان شکست بعد آن دریوم دوم سردار عنایة الله خان ومحمد عظیم گلخان عرض‌بیگی وغیره خوانین درانی بحضور پادشاه غفران پناه مشرف گردیدند وهم درهنگامیکه پادشاه جنت آرامگاه شربت‌شهادت نوشیده بدارالجنان پیوستند وشاه فتح جنگ رامحمودخان درقلعه خود نگهداشته مستعدسپردن به‌محمد زمانخان گشت خواجه فوق‌الذکر امین‌الله خان را بملامتهای وفیر بوسرغیرت کثیرآورده تاامبرده کمرهمت بسته شاه فتح جنگ را ازچنگ آن سگ طینتان بر آورده در بالاحصار رسانید ونز درهنگام محصوری شاه فتح جنگ خودشیخ مزار مع پسران دربالاحصار خدمت میکرد ودر وقتیکه ازحبس محمداکبرخان شاه ممدوح فرار نموده درمحله چنداول مخفی شدند شیخ مذکور بامیرزایان سابق الذکر به‌نجات‌شاه ممدوح غم شریك ورفیق بود محمد عظیم گلخان عرض بیگی بعد ازخروج صاحبان ازچهاونی درحالت شدت قدغن باعنایةالله خان وسردار نورالدینخان بامیزائی وسواران ما تحت خود بروز روشن دربالاحصار بحضور شاه غفران پناه شرف اندوز شد ودر روزیکه شاه غفران پناه را ظالمان روسیاه مابین قلعه ولشکرگاه شهید کردند وجسم مبارکش در میدان بیکسی وخاکدان غریبی افتاده بود وازباعث پریشانی وبیسرسامانی هرکس بکمال حسرت واضطرار بغم جان خود گرفتار بود ودر آنساعت پرملالت که جز مهتر جانخان درانی اسحاق‌زائی آبدارباشی احدی ازمقربان قدیم وملازمان جدید برسر نعش‌پاك شاه فردوس آرامگاه ازالم جانکاه سینه چاك وازغم وآه آه چهره آلوده خاك نبود هم عظیم گلخان عرض‌بیگی رسیده بجوانمردی وپردلی همدست وهمباز گشته نعش‌مبارك شاه را با آن سعادت اساس صمیمی وفدویت اختصاص قدیمی یعنی آبدار باشی شریك همت

ووفاداری ورفیق خدمت وجان نثاری گردیده بردوش اخلاص کوش برداشته دربالاحصار رسانید الحق اگردرعالم مصیبت که هنگامه محشر نمونهٔ ازان ساعت قیامت اقامت است مهتر جانخان آبدارباشی بنابرادای حقوق نمکخواری خودرا هلاك دیده برسر نعش پادشاه شهیدسعید پایداری وغمخواری نمیکرد آیظالمان رو سیاه وقاتلان گمراه چه خاك خواری هنوز برسر خود میریختند هزار تحسین و آفرین بر اینچنین خدمتگاران خاص با اخلاص که درحالت نعمت واحسان ودرساعت خوف وزیان بصداقت ودیانت خودبدل وجان باولی نعم یکرنگ ویکسان مانده اند ونیزچون امین الله خان ازمقابله محمدزمانخان مغلوب گردیده دربالاحصار آمد بهرکس که عهده حفاظت بالابرج برای یکشب میدادند احدی ازغایت بیدلی قبول نمیکرد محمدعظیم گلخان مذکور بدون تاکید هیچکس همچنانکه ازشهر مغلوب گشته مراجعت ببالاحصار داشت خود دربالا برج رفته قیام ورزیده معتمد خودرا فی الفور بحضورشاه فتح جنگ بنابرتبلیغ تسلی از حفاظت برج مذکور فرستادوتازمان محصوری عم فتح جنگ شاه جانفشانیها مینمود ونیزدرزمانیکه بندگان سلطان شهپورشاه از کابل بباعث آمدن محمد اکبرخان سازش باطنی وزیر بادشمنان عزم هندوستان فرموده درکوه کرکچه گرفتاردست طائفه غدار غلجائی نابکار آن کوهسار گردیدند هم بهمت وغمخواری محمدعظیم گلخان مخلصی یافته مراحل پیمای پشاور شدند .

خدایا بمحشر ببخشش گناه　　　که دارد چنین حق نعمت نگاه

نائب سرافرازخان برادرحقیقی امین الله خان بعدخروج صاحبان بهادر ازچهاونی بغایت خیرخواهیها بجاآورد یعنی امین الله خان رابرهنمونیهای خوداز محمد زمان خان بریده بپادشاه غفران پناه پیوند کرد ودرزمانیکه فتح جنگ شاه بقید محمداکبرخان گرفتارشد حفاظت اهالیان مشکوی خسروی راازدست درازی غلجائیان بی ناموس وننام هم سرافرازخان مذکور مینمود ودرنجات فتح جنگشاه بامیرزایان درغمخواری شریك بود ودرزمان عزیمت شهپورشاه گرفتاری اوشان درکوه کرکچه نائب مذکور وموافقت ویاری ومرافقت وغمخواری کماینبغی بانجام رسانید راجه جمیل سنگه کشتوان ازفتح جنگشاه درایام محبوسی وگریختن اززندان ورفتن بجلال آباد لحظهٔ جدائی نکرده نهایت جانفشانی نمود میرزامحمد علیخان نام قوم قورت که درتحت میرزا ابراهیم خان منشی باشی نوکرشاهی خود درهنگام خارج شدن صاحبان بهادر ازچهاونی باوجود قدغن بایکصدسوار ازاقوام خود ازشهر دربالاحصار بخدمت شاه غفران پناه مشرف شد ودر زمانیکه شاه فتح جنگ باصاحبان بهادر ازجلال آباد درکابل تشریف آوردند مال واسباب محمد میرزا نام جوانشیر معتمد محمداکبرخان راازقلعه او که واقع سمت هزاره وبتعداد دوازده هزارروپیه بود هم میرزای مذکور بفرمان شاه فتح جنگ تاراج نموده آورده تحویل سرکارشاه ممدوح نمود چون

تحریر اسم هریك ازاینچنین اشخاص وفااختصاص که درخدمتگاری واخلاص خودرا بمانند آفتاب علم ساخته اند موجب تطویل کلام است ودراجمال تحصیل مرام که برهمین قیاس هریك ازخدمتگاران حق شناس وهوا خواهان حقیقت اساس بقدر حوصله واستعداد خویش باوجود یاس وهراس درخدمتگذاری وجانسپاری حصول نیکنامی نمکحلالی نموده ادای حقوق نعمت راکماحقه مودی ساختند آفرین برچنین مردان مگر نظام الدوله کهبا وجودیکه صاحبکار ومختار کاربود وزرومال بیشترازهمه حاصل نمود چنانچه امین الله خان درزمان مختارکاری خود بکرات بحضورشاه جنت آرامگاه عرض واظهار نمود کهنظام الدوله ازروی تحقیق مبلغ ده لك روپیه ازمالیات نقد برده ازآغاز بروز مقدمه بلوا الی انتها ومراجعت افواج انگلیسیه بطرف هندوستان هیچ خدمتی نه بصاحبان بهادر ونه بپادشاه واولادش بجاآورد که بقید تحریر درآید امابافعالی درزمان صاحبکاری خودبجا آورد که باعث برانگیختن چندین فتنه وفساد وموجب بد نامی وحقارت شاه غفران پناه جنت معاد درممالك افغانستان شد حقا که اگرتنقیص مواجب خوانین غلجائی بادعای کمال کار دانی که محض حماقت ونادانی اوبود نمینمود وعلاوه برآن پسرهفت ساله خود را کرها برآن طوایف حاکم مقرر نمیداشت چرا آنهاباغی میشدند وهمچنین اگردراخراج پنجنفرخوانین معتمد درانی متوطن آندیار ونامدار وبا اعتبار ساعی نمیگشت چرا آنها محرك بلوامیشدند فی الحقیقة اگرملاحظه خیردولتین عالیتین میداشت چرا بافعال ناشایسته خود پادشاه غفران پناه رابدنام ملك افغانستان میساخت واگر خلل انداز فیمابین صاحبان وپادشاه نمیگردید چرا در اول وقوع مقدمه بلوا ازپادشاه غفران پناه بد گمان میبود آفرین براینچنین نطفه کهمقدمه بلوا که ظهورش بوجود اعتبار بارکزائیان بعدازده سال احتمال داشت اوبافعال نیك خود موادفتنه وفسادرا دریك سال قابل اخراج ساخت القصه شاه فتح جنگ درزمان محصوری خرد بحسب رای میرزایان موصوف بنابر انتظار ورود افواج صاحبان والاشان کهشاید بزودی آمده دستیاب مطلب وکامران مقصود شوند قبول خواهش مردمان کابلی وقزلباش ومحمد زمانخان رانفرمودند واگرنه هریك معتبران خودرا بدفعات بجهت صلاحیت فرستادند هرگاه شاه فتح جنگ عذرات محمدزمانخان را درمقدمه شهادت شاه غفران پناه میپذیرفت وصلت صبیه صاحبه دوشیزه خودبشاه فتح جنگ مینمود ویقین کهاگر صلاحیت شاه موصوف ومحمد زمانخان بضمانت کابلی وقزلباش میشد چندان خرابی بعیال واموال ومنسوب ومتعلق شاه غفران پناه وخود فتح جنگ شاه نمیرسید مگرفتح جنگشاه چونکه منتظر برورود جنود صاحبان بلندشان بودند باهیچکس صلح نمیکردند صلحیکه بامحمد اکبرخان نمودند هم بنهایت ناچاری وحالت اضطراری بود که سابق ذکرش گذشت .

بتخت نشستن فتح جنگ شاه در کابل بورود جنرل پالك صاحب بهادر .

خلاصه اینکه شاه فتح جنگ باتفاق جنرل پالك صاحب بهادر و افواج انگلیسیه در هژ دهم ماه شعبان سنه ۱۲۵۸ هجریه وارد کابل شدند جنرال پالك صاحب بهادر وجارج میگریگر صاحب بهادر بتجدید فتح جنگشاه را بر تخت شاهی نشانده وبیرق

شاهی را برپا نموده بعد از اظهار خوشی بشلك توپ و تفنگ پرداختند وپس ازسه یوم جنرال ممدوح ومیگریگر صاحب بها در بوساطت میرزا حیدر علیخان لشکر نویس استدعای آن نمودند که بزودی ازخوانین درانی وزیری منصوب شود تا انتظام امور ملك ورعیت نماید لهذا حسب الصلاح امیراصلان خان جوانشیر المعروف بخان شیرینخان وباقی خوانین قزلباش که درآن ایام بنابر حفظ مال وناموس عیال در حین ورود جنرال پالك صاحب بهادر بمقام تیزین وفرار شدن محمداکبر خان بجانب ترکستان خود را ازهمراهی محمد اکبر خان جدا کشیده بد و لتخواهی صاحبان انگلیسیه منسوب ساخته بودند غلام‌احمد خان درانی بامیزائی را خلعت وزارت پوشا نیدند در آن حین از کیفیت استقامت امین‌الله خان لوگردی وجماعه غازی که از منزل تیزین فرار کرده در کوهسار استالف وکوه دامن وچاریکار قیام کرده بانی فساد و عناد شده بودند صاحبان عالیشان آگاهی یافته صلاح وقت چنان دیدند که جناب شهزاده شهپور شاه را بافسری مقرر کرده وفوج ظفر موج انگریزی را برکاب سعادت انتساب شان همراه ساخته برای اندفاع آن انبوه بی‌شکوه مامور سازند تا دمار از نهاد آن جماعه اشرار کشیده آواره دشت ادبار گردانند .

روانه شدن شهزاده شهپور شاه مع فوج بطرف استالف برای دفع فساد

شهزاده ممدوح بمجرد استعماع حال بکمال رغبت اقبال اینمعنی فرموده بمعهٔ خوانین درانی وقزلباشی وفوج ظفر موج سرکاری از شهر کابل بر آمده تشریف فرمای کوهستان شدند از تفضلات جناب کبریا ویمن اقبال شهزاده شجاعت دستگاه عندالمجادله گروه مجاهدین خود خواه ساعتی مقابله نموده از بیدلی وعدم ماده اتفاق تاب صدمات اتواب آهن تاب دلیران فوج نصرت ماب نیاورده میدان‌را از خس و خاشاك وجود خودها صاف و پاك ساخته فرار کوهپار آندیار گردیدند لهذا ملك ومال وغله آنمردم بی اقبال را آتش داده عالیجاهان پاتنجر صاحب بهادر وماکنزی صاحب بهادر ودیگر صاحبان بخدمت شهزاده والا حاضر گشته حالی نمودند که ملك کوه دامن وکوهستان این محال کله بتمام وکمال ازشماست بضبط و ربط عاملان حضور در آورده خود نیز درینجا بدارالحکومه رونق افزا شوید شهزاده ممدوح فرمودند که بهر امریکه رضامندی وخشنودی اهالی سرکار عالیمقدار باشد مراقبون ومنظور است لاکن‌از کابل خبر رسید که فتح جنگشاه از اقامت وتخت نشینی کابل ابا نموده عزم هندوستان دارند درینصورت اقامت مادر اینجا چه فایده دارد لهذا از شنیدن اینجواب برای صواب گفتند که الحق الحال اقامت وریاست کابل سوای شما حق دیگری نیست بنابران از آنجا بمعه تمامی فوج واپس آمده داخل کابل گردیدند از آنجا که فتح جنگ شاه خود قصد مراجعت بهندوستان داشتند هرچندکه ترغیب بماندن کابل نمودند شاه ممدوح قبول نکرده فرمودند که افواج بحرامواج انگلیسیه راحکم بمراجعت بهندوستانست و من بدون افواج صاحبان ماندن اینملك را هرگز منظور ندارم البته در صورتی متوقف میتوانم شدکه چهار پلتن ازفوج انگریزی نیز در اینجا بقدر امضای ایام زمستان باشندواگر

این ممکن نباشد قدری مبالغ خواه بصورت امداد خواه بطور قرض بدهند که درینوقت ازوجه نقد هیچ در نزدم باقی نمانده واگر از قسم جواهر چیزی هست درین خرابی هیچ کار روائی ازان نمیشود وعهدی که اکابر و اصاغر این ملک بهیمین ومیثاق وقسم وطلاق بامن کرده باز خلاف آن معمول و مرسوم داشته اند از آفتاب روشن تر است جنرال پالك صاحب بهادر ومیگریگر صاحب بهادر بعد از استماع اینمقال وملاحظه اینحال گفتند که ماندن فوج ودادن مبلغ حکم نیست شاه فتح جنگ عهد نامه که در وقت تخت نشینی از خوانین وسائر سکنه آنسر زمین مهر کرده در قبضه خود داشت نشان داد مضمون آنرا دریافته ازبد عهدی آن مردمان نیك واقف شده گفتند که الحال آنچه خیرخود دانید برفتن هندوستان یا بماندن افغانستان بعمل آورید مختارید بعد ازان شاه فتح جنگ باچندی از بیگمات اهالی حرم محترم برآمده شامل افواج بحر امواج انگلیسیه شده روانه هندوستان شدند وجان خودرا بملك امن وامان رسانیدند

اختیار نمودن بندگان شهپور شاه ریاست کابل را، بتخت نشستن شاه ممدوح ومراجعت کردن جنرل پالك صاحب بهند

چون بندگان سپهرمکان شهپور شاه ترك اقامت شاه فتح جنگ ووفور رغبت صاحبان فرنگ درماندن اولاد نامدار شاه جنت آرامگاه بریاست کابل کامل یافتند بر همت والانهمت شان ترك ریاست وانکار اقامت ورفتن بهندوستان ودست برداشتن ازملك افغانستان وسلطنت وجاه شاه جنت مکان ورسانیدن جان خود بملك امان واندیشه کردن از ظلم وتعدی ظالمان ناگوار آمده بخواص ومقربان حضور خود فرمودند که جناب والد نامدارم ازعهد شباب دولت تازمان شیب شهادت ازرویه سپالداری وهمچشمی نگذشته وچندین صعوبت ومشقت ورنج وزحمت دیده وآزموده دست ازمقصود برنداشتند تادولت شهادت برداشتند اگر یك پسر آنوالا جاه هم درین ورطه جان اندازد یادرین راه خسته و کشته شود جز اتباع سنت آنوالا درجت امر دیگرنخواهد بود مناسب نمی‌پندارم که روش راه والد جنت آرامگاه خود را گذاشته سلامتی وآرامی جان خود را غنیمت شمرم اگر درین راه هلاك گردم نیکنامی بلکه عین زندگانی تواند بود همدرین حال جارج میکر یگر صاحب بهادر بحضور شهزاده موصوف رسیده بیان نمودند که اگر درین ملك شما قیام میکنید و ریاست اب وجد خودرا منظور دارید بهتراست وخشنودی مانیزدران میباشد والاشهر کابل وقلعه بالاحصار مسمار ساخته میشود وتانشانی وعلامت بنیانی باقی نخواهد ماند.

جواب وسوال شهزاده شهپور شاه در اختیار اقامت کابل و ترك آن

شهزاده ممدوح فرمودند که اگرچه برعهد ووفای مردمان اینملك از آنچه مکرر بامتحان طرفین درآمده اعتمادی نیست مگر بپاس وفور رغبت صاحبان عالیشان انگلیسیه وهم بلحاظ جاه وحقداری ریاست آبائیه واجدادیه وهم بنابر رفاه ملك واملاك وخانه ومکان خلق‌الله وهم بتیقن اینکه افواج نصرت پناه انگلیزیزی

بی خلل وبی نقصان ازملك افغانستان بر آمده داخل هندوستان خواهند شد اقامت واستقامت کابل مارا منظور است فقط الحق که از قیام شاه ممدوح کمال رفاهیت وآرامی نسبت بسپاه صاحبان عالیشان رسید یعنی افواج واسباب شان بیخوف ونقصان از ملك افغانستان عبور کرده بهندوستان داخل گردید میگر یگر صاحب بها در بعداز استماع این سخنان تحسین وآفرین بیشمار تکرار نموده گفتند که کیفیت را بجنرل پالك صاحب بهادر بیان نموده نوعیکه مجوز دارند بعمل آورده میشود

جلوس سلطان شهپور شاه برسریر وتجدیدعهدو بحالی وزیر .

چون صاحب موصوف از حضور شاه ممدوح ترخیص یافته بلشکرگاه رسیده کیفیت بجنرل بهادر ممدوح بیان کردند اوشان نیز بغایت پسندیده و نهایت خوشنود گشته آفرین فرمودند فردای آنروز عالیجاه سکس بیر صاحب بهادر نائب جنرل بهادر موصوف که تقریر فارسی خوب داشت دربالا حصار آمده شاه ممدوح را برتخت سلطنت وخلافت نشانید ودربار معدلت آثار را از خوانین و اراکین رنگین نموده سلامی شلك اتواب بیحساب نموده نقاره خانهارا گرم ساختند .

همه مردم قلعه وشهر بوده	بشاه آفرینها بگفتندوزه
رضامند شدهرکس ازهمتش	که آبادی باشد از دولتش
باین پردلی گر نماند بجا	حصار وده وشهرماندی کجا
دعا گویی شاه نو هر کسی	همکیردوخوش بودوخرم بسی

بعد ازان صاحب موصوف امیر اصلانخان جوانشیر عرف خان شیرینخان را که قابلیت اینقدر کار بزرگ نداشت مدارالمهام ملك نمودند وغلام احمدخان پسر مختارالدوله را که دروقت بینی وقوف تمام داشت برمنصب وزارت برقرار گذاشتند ومیثاقی بتجدید از کل خوانین و اراکین درانی و قزلباشیه وفارسیه و غیرهم گرفته همه را سوگند دادند که نقض عهد نکرده پیوسته درانتظام واستحکام دولت شاه ممدوح به آگاهی ودولتخواهی جاهد وساعی بوده بجز راستی وخیرسگالی دیگرامری بخاطرنیاورند همه تصدیق نمودند بعده هریك را از خوانین تنها تنها درزیرتخت شاه ممدوح طلبیده مصحف مجید بروی دستشان نهاده قسم دادند وکل خوانین عهدنامه بدین مضمون برورق مصحف مجید نوشته دادند .

عهد نامهٔ خوانین با شهزاده سلطان شهپور

دربن زمان فرحت بنیان که بندگان سپهر مکان السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان سلطان شهپورشاه پادشاه مایان می باشند اقرار مینمائیم بخدای عزوجل واحد ولاشریك وبرسول الله وجمیع پیغمبران وچهاریار کبار وکل مهاجرین وانصار وخاندان آل اطهار صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم که سلطان ممدوح را بپادشاهی بر سرخود برگزیدیم که بدون سلطان ممدوح مادام الحیاة احدی را اختیارنمائیم وبروجان درخدمتگری سلطان ممدوح کوتاهی نکنیم ونفاذ حکم سلطان ممدوح را برخود وبرملك ولشکر واجب ولازم دانیم

هرکسکه سلطان ممدوح را بپادشاهی وفرمانروایی قبول ننماید مایان جمیع خوانین که حاضرهستیم دشمن ومخالف مال وجان وناموس اوباشیم هرگاه بمال وجان وسلطنت وعزت پادشاه ممدوح بدنیت وبدخواه باشیم یا ظاهراً ویا باطناً ویا اشارةً و یا دلالةً مخالفت وخیانت درسلطنت نمائیم بغضب ولعنت خدای عزوجل وپیغمبر واصحاب کبار ومهاجرو انصار وامامان دین ومجتهدان شرع متین گرفتار باشیم لهذا این چند کلمه برسبیل اقرارنامچه قلمی گردید تحریر ۲۷ شهرشعبان سنه ۱۲۵۸ هجریه مگر غلام خان ولد اعظم خان قلندر زائی قسم ننموده گفت من با صاحبان بهندوستان میروم سکس بیرصاحب بهادر ازین سخن رنجیده عتاب بیحساب نمودند که ترا سرکار مانان نخواهد داد .

تحسین صاحبان بها در شاه شهپور را

بعد آن سکس بیرصاحب بهادر بشاه والاجاه موصوف گفتند که کمال تعجب است که برادر بزرگ شما بندگان شهزاده محمد تیمور را صاحبان عالیشان قندهار هرچند بماندن ونشستن بتخت آنجا باعث شدند منظور نکرده عزم هندوستان نمودند وشهزاده فتح جنگ نیز برادر شما باوجود دولت وثروت دیده ودانسته عازم هند گردید وشما باوجود خردسالی وبی بضاعتی شیرینی وتلخی زمانه را نچشیده ترک ریاست نکرده اقامت گزیدید پس درینصورت

اگر یك مهی استقامت بود	که از خیبر اردو سلامت رود
همان عهد ومیثاق شه با تو هست	نخواهیم آن عهد هارا شکست

بعد آن شاه موصوف یکراس اسپ ترکی بصاحب والامناقب ممدوح برای سواری اعطا نموده مرخص فرمودند شاه جم جاه وخوانین وسپاه ورعیت ومنسوبان ومتعلقان دولتخواه چندروزی بخرمی وخوشحالی گذرانیدند مردم رعیت نهایت شادمان و دعاگو ونعت خوان پادشاه نوجوان بودند چرا که آبادی وآسوده حالی وجان خلاصی وفارغ البالی خود بوسیله شاه والاجاه میدانستند .

فرستادن شاه شهزاده حیدررا بحاکمی بامیان تا مانع فتنه شود :

بعد از چندی شهزاده حیدررا بمعهٔ هزارسوار بتدارك وسامان حاکم بامیان مقرر کرده مرخص نمودند تا شهزاده ممدوح درآنجا رسیده سدراه محمد اکبرخان شود مباد اکه نامبرده دران حدود قیام کرده فتنه برپاسازد نامبرده ازخوف وهراس جان کوچ در کوچ نموده بطرف ترکستان میرفت بعد چندروز بمجرد استماع اینکه صاحبان بهادر معافواج بحر امواج خودها ازدریای اتك عبور نموده بپنجاب رسیدند .

منقلب شدن حال وزیر نجس ضمیر پرتزویر :

اول احوال وزیر بدضمیر پرتزویر بوضع دیگر منقلب گردید واضح است که کسیکه نمکحرامی ارث جد وپدر وبرادران واروں اختر داشته باشد کی شیوه راستی وصدق مقالی وخیراندیشی ونمك حلالی ازو بظهور رسد برهردانا ظاهر وهویداست که شاه ولیخان باتیمورشاه جنت مکان چه روش پیش گرفته بود وچه منظور خاطرداشت واز دولت همین خاندان رفیع الشان بچه منصب رسیده بود بعد آن پسرانش باحضرت شاه شجاع الملك

چه نمکحرامیها کردند که قابل تقریر وتحریر نیست وباز بعد مت پادشاه حاضر شده عفو تقصیرات میخواستند شاه جمجاه از فرط دلرحمی عفو فرموده مکرر بمنصب اجداد شان سرافراز مینمودند درین زمان اگرچه خود بمنصب وزارت سرافراز بود مگر عادت جبلی ازطبعش نرفته درپی خرابی سلطنت گردید الحق که

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت نهی زیر طاوس باغ بهشت
دهد عاقبت بیضه زاغ زاغ کشد رنج بیهوده طاوس باغ

برگردانیدن وزیر مردمان را از پیمان وطلبیدن محمد اکبرخان را

خلاصه کلام آنکه غلام محمدخان وزیر بدضمیر مخفیاً هرقوم را ازدرانی وفارسی وقزلباش دیده ازجاده راستی وخیر سگالی برگردانیده وبه‌شیوه فریب دغابازی ورغلانیده کجروی وعهد شکنی بنیاد نهاد ومتواتر ارسال رسل ورسائل برای محمداکبرخان بمعرفت محمدرضاخان پسر باقرخان مرادخانی وقربانعلی خان باغ‌علیمردانی ومیرزا امام وردی وعبدالرزاق مستوفی مسلوك میداشت وروزمره نوشت وخوان بدینمضمون میکرد که زنهار زنهار پیش نروید وبدین دیار واپس آئید که افواج صاحبان فرنگ درینجا استقامت ودرنگ نکرده عازم هندوستان شده به‌پنجاب رسیده‌اند ملك ازشماست ومااز شماوهمه مردم وجمیع اقوام را دیده ازاطاعت پادشاه گردانیده‌ام اگرایستاده‌اید روان شوید واگر نشسته‌اید برخیزید وبدین طرف عزم کنید وهیچ خوف وخطررا بدل راه ندهاده بصورت یلغار بیائید وازجانب‌مایان تسلی‌دارید که بلکل امورات بدست من‌است واحدی رانمیگذارم که برخلاف خواهش من حرکت نماید محمداکبرخان درآن‌حال ازناامیدی وهراس بخطوط مردم اعتماد نکرده جرأت به‌آمدن کابل نمینمود هنوز کوچ کرده میرفت چون وزیر مذکور دیگر خطوط مع چند سوار فرستادوخاطر جمعی نوشت که‌بیایید وروزمره‌سواران بشما خواهند رسید وسوارانیکه باشهزاده حیدراند همه‌را فهمایش نموده ایم همینکه خبر آمد، آمد شما بگوش شان برسد برکاب شما حاضر میشوند و درمیان ماوشما عهد قسمی مستحکم باشد بعدآن محمداکبرخان دل‌پرشده بطرف کابل بمعهٔبیست سی سوار خود بحال پریشان بیسروسامان برگشت درهر منزل صددوصد سوار از مردم غلامخانه وقزلباش وغیره باو ملحق میشدند روزمره قوت‌میگرفت تااینکه قریب بامیان رسید شهزاده حیدر ازاستماع این‌خبر سراسیمه ومضطرب شده درتدارك حمله تیاری داشت چونکه سواران قبل ازآن بندوبست خود بامخالفان نموده بودند بمجرد شنیدن هریك بطرف محمداکبرخان گریخته فرار شدند وشهزاده حیدر تنها ماند چون‌شهزاده مذکور رونق زمانه‌رادیگرگون وخیمه بخت‌خودرا سرنگون دید ناچار روبفرار نهاد الحق اگر چند پلتن صاحبان شجاعت‌پناه الی مستقل شدن شهپورشاه تاعرصه دوسه‌ماه در کابل یا جلال آباد مقیم میبودند وزیر مذکور ومردم‌غلامخانه هرگزطلبگار محمداکبرخان نمیشدند وسربفتنه وفساد بلند نمیکردند اما ازکم بختی ساکنان افغانستان است که‌ظالمان ازسر ایشان کم نمیشوند اگرچه الحال ازافعال واقوال خود منفعلند ویك کودکی ازقوم سدوزائی میخواهند ومیسر شان نمیشود اماچه سود . ع چرا عاقل کند کاری که‌بارآرد پشیمانی .

عزیمت سلطان شهپورشاه بطرف جلال آباد و تاراج شدن مال واسبابشان درحدود غلزائی ازچپاول محمداکبرخان

چون خبر آمدن محمد اکبرخان ببندگان شهپورشاه رسید و دانست که مخالف را موافقان بل منافقان ازعهدوپیمان برگشته بل ازدین وایمان گذشته باآرزو وارمان طلبیده اند فرمودند که حالا مناسب نیست که درحصار بر قرار بمانیم وآنقدرسرمایه وبضاعتی نداریم که قلعه بندی کنیم چنان نشود که بی پردگی عیال والد ماجدم شود یانقصان جان بمن رسد لازم که از اینجا کوچ کرده درجلال آباد تدارك سامان جنگ نمائیم وبفرصت بخت آزمائی کنیم لهذا درآنحال بموافقت نائب سرافرازخان وعظیم گلخان وماماعبدالمجیدخان ودیگر خوانین وتمامی عیال واطفال وباقی ماندگان از بیگمات واولاد صغیر شاه جنت آرامگاه وخدمتگاران قدیمی وهوا خواه از کابل شرارت تقابل کوچ اختیار فرموده عازم جلال آباد گردیدند .

ناکسی و بد اندیشی غلجائیان کرگچه باشهپور شاه ونجات او شان ازآنگروه گمراه

همینکه درکوتل کرکچه رسیدند آدمان محمداکبرخان ازعقب رسیده طوائف غلجائیرا اغوا نموده تمامی مال واسباب شاه والاجاه رامع رخت وسامان خدمتگاران یکسر بتاراج بردند وخودشاه ممدوح را نیز محاصره نموده نظربند ومعطل داشتند تاخبرازمحمداکبرخان برسد درخلال اینحال محمد عظیم گلخان عرض بیگی کمال همت وجوان مردی نموده یعنی وابستگان خودرا که ازقوم غلجائی بودند فراهم آورده بمردانگی وفرزانگی بندگان شهپورشاه را ازدست آنجماعه دل سیاه خلاص ساخته درجلال آباد که هنوز عثمانخان نظام الدوله حاکم آنجا بود مناص آورد عثمانخان مذکور باوجودیکه تادو هزار پیاده وسوار جمعیت داشت ومیان عبدالرحمنخان بااوتخم موافقت ومواحدت بمزرعه جان ودل بخیرخواهی دودمان شاهی میکاشت یکشب هم در جلال آباد تاب اقامت وطاقت استقامت نیاورده باشاه ممدوح فرارشده درپشاور آمد بعد ازان عبدالعزیزخان غلجائی جبارخیل از روی همت وغیرت بحفاظت مردم الوس غلجائی خود عزت وحرمت عیال شاه والاجاه بسیار کرده همه را درجالها نشانده ازراه دریا درپشاور بحضور شاه ممدوح فرستاد عبدالعزیز خان غلجائی باوجود مغایرت اینچنین خدمت نمود وعثمانخان نظام الدوله با وجود حکومت وجمعیت که هنوز از کابل بجلال آباد بنابر تسخیروتنظیم ومواخذه حکام وعمال بی بنیاد کسی نبرآمده بود دوشب درجلال آباد قائم نشد تارنج دیدگان راه بیاسایند ع ببین تفاوت راه از کجاست تابکجا افسوس ازاعتماد کردن مکناتن صاحب است که اینچنین شخص ناکرده کارزا برروی کارآورده انتظام امور سلطنت را بااو مفوض ومسلم داشته بود که با مردم درانی همسری بلکه سروری جسته نخوت میفروخت آری صاحب موصوف شنیده بود که پسر وفادار خان وزیراست و بظاهر حالهم ازروی قال ومقال خیرخواهی نمکحلال مینمود امادرخوی وناکرده کاری او غور نکرده بود .

طرفه اینکه از زمان ظهور بلوا الی آوان فرار فرمودن بندگان شهپور شاه کسی ندید و نشنید که نظام الدوله خ نموده باشد که مفید احوال خاندان شاه غفران پناه یا صاحبان انگلیس ذی جاه بوده باشد زهی حیای چشم و چشم حیا که حالا بطرف هند رفته بصاحبان بهادر میگوید که من از سبب خدمت شما خراب و آواره از وطن مالوف جدو باب شده ام و اولاد شاه غفران پناه را میگوید که از باعث خدمتگاری شما در بدر گردیده ام نه چنین است بلکه از هراس پاداش افعال و کردار خود و از خوف اتلاف و اهلاک دولت بسیار خود جان و عیال و حاصل و مال را از آن مملک پر خطر کشیده است.

تخطیه صاحبکار و مختار کابل بد لایل عقلیه

بالفرض اگر در حضور پادشاه جنت آرامگاه بخدمت و صداقت خود اعتماد داشتی در زمانیکه صاحبان انگلیس از چهاونی کابل بعزم جلال آباد بیرون شدند چرا از حضور شاه غفران پناه رفته در محله چنداول مخفی شد و اگر از افعال زشت خود اندیشه نداشتی در زمانیکه محمد زمانخان و امین الله خان اطاعت پادشاه غفران پناه را قبول کردند و دروازه های حصار مفتوح گردید چرا بحضور پادشاه شهید حاضر نشد و اگر در خدمت پادشاه منافقت نداشتی در حین محصوری فتح جنگشاه که امین الله خان نبود چرا بخدمت فتح جنگشاه حاضر شده خدمت نمینمود قطع نظر ازین اذکار اگر بخدمت صاحبان انگلیس از خدمتگزاری خود نوی دل میبود و میدانست که پادشاه حجاد نقوش قلب مرا بر صفحه خاطر مرتسم ساخته چرا در میان فساد در چهاونی بخدمت میکناتن صاحب بهادر حاضر نمیشد و خدمت و اخلاص خود را ظاهر نمیکرد و اگر در آن ملك اعتبار میداشت و سخنان کذب بنیانش بصاحب موصوف ظاهر نمی شد چرا صاحب ممدوح اورا در چهاونی در نزد خود طلب نمیداشت که او متواری شدن را بمحله چنداول اختیار میکرد غرض بر اهل بصارت و بصیرت روشن و مبرهن است که خرابی دو لتین عالیتین از افعال زشت مآل او بوقوع آمده

دفع سوظن که عوام بشاه شهید برده بودند و منشاء آن نظام الدوله بوده

سوء ظن صاحبان عالیشان بجانب جناب شاه غفران پناه که در عوام کالا نعام اهل هندوستان در زمان اتحاد میکناتن صاحب بهادر با محمد اکبر خان شهرتی داشت هم از گفتار ناهنجار او بود والا پادشاه شهید که عرصه سی سال در دوستی سرکار دولتمدار انگلیسیه فخر میکرد مخالفت و مغایرت چگونه بعمل آید در زمانیکه میکناتن صاحب بهادر با محمد اکبر خان بنای عهدو پیمان و نوشت و خوان گذاشته این الفاظ در میان آورد که اختیار ملك بکلی از محمد اکبر خان باشد و پادشاه اگر درینملك بمانند سال بسال یك لك روپیه بجهة اخراجات اوشان بدهند و اگر بهندوستان بروند اختیار دارند کسی مزاحم نشود سلطان شهید شنیده نهایت دل شکسته گشته فرمودند که من درین سی سال حرف مغایرت از صاحبان والاشان نشنیدم و اثری از مخالفت ندیدم الحال میکناتن صاحب بهادر که با محمد اکبر خان پیوند کرده طریق بیگانگی با من پیش گرفت اینهم از گفتار بهتان آثار عثمانخان است باشد که عنقریب یگانگی و بیگانگی من در سرکار ذوالاقتدار پادشاه انگلستان معلوم و عیان شود راقم اخبار اظهار مینماید که شاه شجاع الملك مجهول النسب نبود که بمحض دیدن روی شاهد هرجائی مملکت حقوق دوستی قدیمی سرکار فیضمدار انگلیسیه را ضائع میکرد و سررشته مواحدت را ازدست میداد و یا بر سر سریر سلطنت

تازه نرسیده بود که از راه صواب دور می‌افتاد از عمرش شصت و پنجسال گذشته و نشیب و فراز عالم را بسی دیده و آزموده از جهة استحصال سلطنت موروثی خود چندین رنج و تعب روزگار کشیده و خوب و زشت زمانه را بارها تجربه نموده پس سلطانی که باین صفات موصوف و باوصاف حمیده و اخلاق گزیده بعالم معروف باشد و علاوه بر آن همه مردمان افغانستان را درهر زمان که لوای عزیمت می‌افراخت آزموده بود که اکثر تیر مدعا بهدف مراد نمیدید و از دست آن مردم جز بلود یانه بار اقامت درهیچ جا نمیکشید صاحبان خرد حرف ایرادبی بنیاد هر بیخرد را که مطلقا وزنی و وقعی ندارد بمیزان قطع و یقین نمی‌آرند و سخن بی‌شاهد دلیل عقلی و نقلی را جز دعوای باطل نمی‌شمارند ملاحظه باید کرد که آیا سلطان شهید مملکت و اقتدار دولت پایدار سرکار انگلیسیه راندیده و نشنیده بودند بکدام تسلط و دولت خود و بچه خاطر جمعی از اقوام و عوام ولایت خود که دغابازی و فریب سازی شان را بدفعات مشاهده فرموده بود در مآل کار اندیشه نمیکردند واقفان حال میدانند که دوربین‌تر از اوشان کسی نبود دیگر آنکه بعد از انبیا و اولیا صلوات الله و سلامه و رحمته علیهم سلاطین باتاج و نگین را صفای ذات و اصطفای صفحات از همه کس فائق‌تر است و بهمه وجه از راه جهالت و غدر و نفاق و سائر ذمائم اخلاق دوراند اگر بالفرض و التقدیر پادشاه غفران پناه را در اول منشاء جهالت مردم آن دیار اراده حرکت با اختیار میبود و حقوق سی ساله نیکوئی صاحبان عالیشان انگلیسیه را فراموش میکرد و احسانات پادشاه کیوان بارگاه انگلستان را ملاحظه نمیداشت پس چرا با مردم فساد کیش موافقت و مرافقت نمینمود و اگر تمنای فساد کیشان را اجابت میفرمود چگونه محمد زمانخان مرده زنده میشد حاشا ثم حاشا که شاه شجاع الملك مرتکب افعال بیگانگانی مآل نسبت بسرکار ذوالاقتدار انگلیسیه شده باشد برعالمیان ظاهر است که شاه غفران پناه سر و ناموس و مال خود را در راه موافقت و موالفت سرکار انگلیسیه باخته و اولادش نیز دولتخواهی این سرکار بهیه را نگذاشته دیده و دانسته خود را از جهة یگانگی و مواحدت سرکار نامدار ممدوح خراب ساخته‌اند البته گرفتن خون سلطان شهید و بجا آوردن ننگ اولاد و عیالش بر ذمه همت پادشاه کیوان بارگاه انگلستان واجب و لازم است. وچونکه راقم این اخبار صحت آثار را کوائف مقدمات فتنه‌ها و حقائق معاملات مردمان آن دیار صحیحاً و صریحاً واضح و روشن نشده بود ازین باعث بتحریر آن نه پرداخت و برهمان بیان مجمل و مفصل احوال کابل نامه را مختصر ساخت.

تمام شد به تاریخ ۲۵ شهر ذی الحجه سنه ۱۲۷۸ مطابق ۲۴ ماه جون ۱۸۶۲ ع.

از انتشارات انجمن تاریخ:

نام کتاب	نویسنده
۱- آریانا	احمدعلی کهزاد
۲- تاریخ افغانستان جلد اول	« « ومحمدعثمان صدقی
۳- « « جلد دوم	« «
۴- کنیشکا	« «
۵- در زوایای تاریخ افغانستان	« «
۶- لشکرگاه	« «
۷- رجال ورویداد های تاریخی	« «
۸- بگرام	« «
۹- بامیان	موسیو هاکن و گودار (ترجمهٔ احمدعلی کهزاد)
۱۰- آثار عتیقهٔ بودائی در کوتل خیرخانه	موسیو هاکن (ترجمهٔ سیدقاسم رشتیا)
۱۱- افغانستان در قرن نوزده	سیدقاسم رشتیا
۱۲- تاریخ افغانستان جلد سوم	میرغلام محمد غبار
۱۳- احمدشاه بابا	«
۱۴- نینواز	ضیای قاریزاده
۱۵- صورتگران وخوشنویسان هرات در عصر تیموریان	علی احمد نعیمی
۱۶- پرده نشینان سخنگو	ماگهٔ رحمانی
۱۷- تیمور شاه درانی	عزیزالدین فوفلزائی
۱۸- اکبرنامه	حمید کشمیری

PROPERTY OF ACKU 5641